پرکاشِکا - ۲



چہار گلشن

نوشتۂ

رای چترمن سکسینہ کایستہ

تصحیح و تنقیح

بکوشش

چندرشیکھر

राष्ट्रीय पाण्डुलिपि मिशन
National Mission for Manuscripts

چہار گلشن

پرکاشِکا سیریز

نمبر۔۲

جنرل ایڈیٹر

دیپتی ایس. ترپاٹھی

اخبار النّوادر

معروف به

چہار گلشن

نوشتهٔ

رای چتُرمن سکسینه کایسته

تصحیح و تنقیح

بکوشش

چندر شیکھر



نیشنل مشن فار مینُسکرپٹس

دِلّی کتاب گھر

ناشر
نیشنل مشن فار مینُسکرپٹس
۱۱-مان سنگھ روڈ، نئی دہلی۔۱۱۰۰۰۱
فون : +91 11 23073387
ای میل : director.namami@nic.in
ویب سائٹ : www.namami.org

بہ اشتراک

دِلّی کتاب گھر
۳۹۶۱۔گلی خانخانان، جامع مسجد، دہلی-۱۱۰۰۰۶
فون : +91 11 23252696
ای میل : dillikitabghar@gmail.com

قیمت : ₹ 250

Prakashika Series

ISBN 978-93-80829-02-9

978-93-80829-03-6

اشاعتِ اوّل ۲۰۱۱ء

© نیشنل مشن فار مینُسکرپٹس 2011

ترتیب

پیشگفتار	الف تا ع
متن	۱ تا ۲۹۰
نمایه	۲۹۱ تا ۳۷۹
نقشه جات نُسخ چهار گلشن	۳۸۱ تا ۴۳۲
Foreword	V-VI
Introduction	VII-XXXIV

بیاد بود

شادروان شِوشنکر سہای

دیوان تصوّر

بابا ام کہ مرا بہ فرہنگ فارسی آشنا نمود

In the memory of my father

Late Sh. Shiv Shankar Sahai

Diwan Tassawur

who introduced me to Persianate Culture

پیشگفتار

در قرن هفدهم و هیجدهم کتاب های بسیاری در زمینهٔ تاریخِ سیاسی و اجتماعی و عمومی به رشتهٔ تحریر درآمد- بی ثباتی و ناپایداری و بحران سیاسی این زمان بی سر و سامان اهل قلم را فرصت مستقل و آزادانه ای دست رداد ودر نتیجه آثار متنوعی از آنها بنگارش در آمد- چنانکه هم در فرم و قالب تاریخ نویسی و هم در محتوای آن نیز تحولاتی روی داد- علاوه بر کتب تاریخی، موضوع های جداگانه ای مثل اقتصاد و جغرافیا و اجتماع و فرهنگ هم به رشتهٔ تحریر در آمد- که از جمله این تحریرات می توان از کتاب هایی مثل *خلاصة التواریخ* تالیف سجان رای بنداری، *حدیقة الاقالیم* از امین احمد رازی، *هفت اقلیم* و *هفت گلشن ابراهیمی* تصنیف محمد هادی کامور خان، *مرآة آفتاب نما* تألیف عبد الرحمن خان شاه نواز خان هاشمی، *تاریخ شاکر خانی* و *گلشن صادق* تألیف شاکر خان بن لطف الله خان صادق و چهار گلشن تصنیف رای چتر من نام برد- این کتاب ها دارای اطلاعاتی دربارهٔ امور سیاسی و اجتماعی فرهنگی وجغرافی است و تا حدی شبیه آئین اکبری وطبق *اصطلاح سازی امروزی* چند دانشی هم می باشد-

اطلاعات مفصل دربارهٔ احوال و آثار رای چترمن سکسینه کایستھ بدست نیست جز برخی اطلاعاتی که خود در چهار گلشن نگاشته است۔ وی از خانواده روشن فکر و دانشمند بود۔ اغلب خاندان وی در دستگاه دولتی مشغول کار بودند۔ بقول مؤلف یکی از اجداد وی سمت پیشکاری در بنگال بعهده داشت۔چترمن نیز برای مدتی طولانی همراه لشکر عالم گیر عازم دکن و همان جا برای انجام وظیفه اقامت گزید۔ وی در پایان عمر به خدمت غازی الدین خان وزیر الممالك شاه جهان دوم در آمد۔ در اهمان دستگاه وی به اسناد و منابع ارزشمندی دسترسی داشت و همین جا و برای نگارش کتاب چهار گلشن معروف به اخبار النّوادر یا خلاصة النّوادر آماده گشت۔ نبیره اش رای چندربهان اوراق پراکنده و پر ارزش وی را مرتب کرد و دیباچهٔ خود را ربر این کتاب افزود۔ چندربهان در این دیباچه که و بعد از افزورن گذارشهای تاریخی روز بر روی اوراق پراکنده را پدر بزرگ خود که در اغلب نسخه های خطی مرقوم است می نویسد:

"اجزای چند مسمی به چهار گلشن مؤلفه مظهر دانش و بینش، منتخب نسخه آفرینش، مجموعهٔ فهرست معانی و فهرست مجموعهٔ سخندانی، بر گزیدهٔ زمن، رای چترمن که مشتمل است بر احوال و اخبار راجهای [راجه های] نامدار و پادشاهان ذوالاقتدار که به دستیاری فهم و کیاست و کمال فطنت و فراست از تواریخ روزگار چترمن۔ چون نسخه انتخاب بر آورده رقم زده کلك معانیی طراز کرده بی ترتیب افتاده بود، بنده

عاصی پر معاصی چندربهان نبیرهٔ آن فاضل ارجمند خواست که این گلدسته دانش را بر روی کار آرد" و در اختتام دیباچه می گوید که وی این متن را تصحیح کرد تا از مؤلف مذکور به عنوان یادگار در این دیار بماند و در پایان تاریخ ترتیب آن رابسال ۱۲۰٤ه (۸۹ـ۱۷۹۰م) در این بیت به عنوان شاهد سروده است:

سال تاریخ رواجش گفت هاتف آنچنان

دایماً سیراب بادا چار گلشن در جهان[1]

سپس در دیباچه، مؤلف اسباب تألیف و تاریخ اختتام و طرح کتاب را بیان داشته است ـاز تمت نسخه [شم Acc5373] خدا بخش اطلاع بدست می رسد که چترمن بعد از پایان ترتیب اثر خود بقلم نبیرهاش در زمان یکهفته بعالم جاویدانی شتافت ـ ذکر شده که:تصنیف چترمن رای قوم کایسته سکسینه که بعد اتمام این کتاب بفاصله یکهفته بعالم جاویدانی شتافتند ـ این کتاب دارای چهار باب با عنوان "گلشن" می باشد ـ گلشن اول در احوال پادشاهان هندوستان است ـ در این باب تاریخ سیاسی هند باستانی از زمان جدهشتر تا شاهجهان دوم با اختصار زیاد مرقوم است ـ از دیباچهٔ مؤلف آگهی چنین استنباط می شود به دست می رسد که او فقط قصد داشته است که کتاب تاریخ بنویسد و چنانکه تاریخ دانان به برجسته و فرهیخته ایلیت و جادونات سرکار نیز گفته اند ـ چون مؤلف با اختصار پرداخته، هیچ رویداد تاریخی را تذکر نداده است، اطلاعاتی پر ارزش در

۱ـ چهار گلشن، ورق ۲ب

زمینه تاریخ اجتماعی و فرهنگی به دست می رسد و تحولاتی که موجب ایجاد تفاهم افکار آسانی ومحیط همه زیستی بوده را بهم می رساند۔

بعد از اختتام تاریخ سیاسی مؤلف کتاب به ذکر بیست و دو صوبه یا استان هند سده هیجدهم میلادی همراه با طول و عرض آن صوبه ها و ذکر شهرهای معروف، دژها و رودخانه ها و پادشاهان و مشایخ و اولیای اسلام و هنود نیز تاریخچۀ سیکها پرداخته و همچنین عبادتگاه هایی سیك ها و ارقام و آمار کل در آمدها از صوبجات گوناگون را شرحاً بو ضوح آورده است؛ به طور مثال دربارۀ صوبه شاهجهان آباد دهلی می نویسد:

"این شهر قدیم از عصر پاندوان آبادی دارد بلکه از این هم سابق بوده۔ این صوبه از اقلیم سیوم است۔ دراز از پلول تا بودهانه صد و شصت و پنج کروه و پهنا از ریواریی تا کوه کمایون صد و چهل کروه، و دیگر از حصار فیروزه تا خضر آباد صد و سی، شرقی اکبرآباد و میان شرق و شمال کوهستان صوبه اجمیر و غربی دو آبه طول بلد یك صد و چهار درجه و عرض بیست و هشت درجه۔۔۔

بعد از تاریخ اجمالی سیاسی این صوبه ها به ذکر مشایخ می پردازد۔ این بخش دارای دو جز ، جز اول مشتمل بر ٦٥ تن از مشایخ و اولیای معروف و غیر معروف اسلام که در زمان گذشته و حاضر در صوبه دهلی بودند می باشد۔ مؤلف افتخار "قدمبوسیی" آنها را داشت۔ نخستین فردی که دربارۀ آن تذکّر داده شده است. استاد مؤلف یعنی استاد میر محمد علی عرف میر نجم علی خان ساکن عظیم آباد (پتنا) است۔ او

اگرچه کارمند دولت بوده لیکن باطناً دقیقه ای از یاد حق غافل نبود۔ هر چه در آمد داشت همه صرف خرج محتاجان و اقارب می کرد۔ وی در ۲۷ شوال ۱۱۵۱ھ وفات یافت و مزار او در چبوتره رکن الدین فردوسی واقع است۔ به همین منوال احوال هفده تن از مشایخ و فقراء در این جزء ثبت شده است۔ سپس معابد اهل هندو، بعضی میله ها (نمایشگاه ها و جای عمومی بازی گردش) اهل هنود و اسلام مختصراً ذکر شده است۔

در اختتام در احوال این میله ها (میدان بازی و تفریح و نمایش فروشگاه هایی که هنگام عیدهای گوناگون بر گزار می شود) می نویسد که میله های بسیاری است چنانکه کتابی بایست در شرح آن نوشت، و این امر حاکی از این است که باوجود وضع نابسامان و آشفته استان دهلی، فرهنگ و اجتماع مردم آن تغییر نیافته بوده است۔ احوال این قبیل در مرقع دهلی تصنیف درگاه قلی خان که در زمان یورش نادر شاه نوشته شده بود نیز به چشم می خورد۔ مؤلف چهار گلشن در مورد "سرکار" یعنی بخش های صوبۂ دهلی و طول عرض آن می گوید: "این صوبه دهلی مشتمل بر دوازده سرکار که دو صد و چهل و هشت موضع و زمین پیموده شش کروه و نود و سه لك و پنجاه و شش هزار و پانصد و هفتاد بیگه و هژده سوای سرکار سری نگر که در دامن کوه واقع است و کاغذ و سر رشته آن در دفتر ما نیز حضور نیست"۔ازمحتویات و مندرجات این متن پیدا است که مؤلف چهار گلشن منشی و وابستۂ ادارۂ عرض و دارایی دولت گورکانیان بوده و آماری این قبیل از طریق شغل در ادارۂ مذکور گردآوری شده است۔

زمینه تاریخ اجتماعی و فرهنگی به دست می رسد و تحولاتی که موجب ایجاد تفاهم افکار آسانی ومحیط همه زیستی بوده را بهم می رساند۔

بعد از اختتام تاریخ سیاسی مؤلف کتاب به ذکر بیست و دو صوبه یا استان هند سده هیجدهم میلادی همراه با طول و عرض آن صوبه ها و ذکر شهرهای معروف، دژها و رودخانه ها و پادشاهان و مشایخ و اولیای اسلام و هنود نیز تاریخچۀ سیکها پرداخته و همچنین عبادتگاه هایی سیك ها و ارقام و آمار کل در آمدها از صوبجات گوناگون را شرحاً بوضوح آورده است؛ به طور مثال دربارۀ صوبه شاهجهان آباد دهلی می نویسد:

"این شهر قدیم از عصر پاندوان آبادی دارد بلکه از این هم سابق بوده۔ این صوبه از اقلیم سیوم است۔ دراز از پلول تا بودهانه صد و شصت و پنج کروه و پهنا از ریواریی تا کوه کمایون صد و چهل کروه، و دیگر از حصار فیروزه تا خضر آباد صد و سی، شرقی اکبرآباد و میان شرق و شمال کوهستان صوبه اجمیر و غربی دو آبه طول بلد یك صد و چهار درجه و عرض بیست و هشت درجه۔۔۔

بعد از تاریخ اجمالی سیاسی این صوبه ها به ذکر مشایخ می پردازد۔ این بخش دارای دو جز ، جز اول مشتمل بر ٦٥ تن از مشایخ و اولیای معروف و غیر معروف اسلام که در زمان گذشته و حاضر در صوبه دهلی بودند می باشد۔ مؤلف افتخار "قدمبوسیی" آنها را داشت۔ نخستین فردی که دربارۀ آن تذکّر داده شده است. استاد مؤلف یعنی استاد میر محمد علی عرف میر نجم علی خان ساکن عظیم آباد (پتنا) است۔ او

اگرچه کارمند دولت بوده لیکن باطناً دقیقه ای از یاد حق غافل نبود۔ هر چه در آمد داشت همه صرف خرج محتاجان و اقارب می کرد۔ وی در ۲۷ شوال ۱۱۵۱ھ وفات یافت و مزار او در چبوتره رکن الدین فردوسی واقع است۔ به همین منوال احوال هفده تن از مشایخ و فقراء در این جزء ثبت شده است۔ سپس معابد اهل هندو، بعضی میله ها (نمایشگاه ها و جای عمومی بازی گردش) اهل هنود و اسلام مختصراً ذکر شده است۔

در اختتام در احوال این میله ها (میدان بازی و تفریح و نمایش فروشگاه هایی که هنگام عیدهای گوناگون بر گزار می شود) می نویسد که میله های بسیاری است چنانکه کتابی بایست در شرح آن نوشت، و این امر حاکی از این است که باوجود وضع نابسامان و آشفته استان دهلی، فرهنگ و اجتماع مردم آن تغییر نیافته بوده است۔ احوال این قبیل در مرقع دهلی تصنیف درگاه قلی خان که در زمان یورش نادر شاه نوشته شده بود نیز به چشم می خورد۔ مؤلف چهار گلشن در مورد "سرکار" یعنی بخش های صوبۂ دهلی و طول عرض آن می گوید: "این صوبه دهلی مشتمل بر دوازده سرکار که دو صد و چهل و هشت موضع و زمین پیموده شش کروه و نود و سه لك و پنجاه و شش هزار و پانصد و هفتاد بیگه و هژده سوای سرکار سری نگر که در دامن کوه واقع است و کاغذ و سر رشته آن در دفتر ما نیز حضور نیست"۔ازمحتویات و مندرجات این متن پیدا است که مؤلف چهار گلشن منشی و وابستۂ ادارۂ عرض و دارایی دولت گورکانیان بوده و آماری این قبیل از طریق شغل در ادارۂ مذکور گردآوری شده است۔

و

دربارهٔ استان بنگاله می نویسد: این صوبه ۲۸ سرکار دارد و همه در خالصهٔ شریفه است۔ دربارهٔ سرکار بهاتجی مرقوم است که این به طرف شرف واقع شده۔۔۔ در آنجا درخت انبه قد آدم می شود در مورد سرکار کالورده نوشته است که در اصل کامروپ است۔ در آنجا نیکوروان فراوان و جادو و سحرنمایندگان بیش از اندازه ـ خانه سازند که دیوار و ستون آن از آدم باشد۔ در پایان گلشن اول، تاریخ سیاسی و احوال مشایخ و عبادتگاه های هندو و جمع دامی و جمع نقدی و اسامئ رودخانه ها و تولیدات از معدن ها و میوه جات وغیره ، نگاشته شده است۔

همین طور در گلشن دوم به احوال شش صوبهٔ جنوب هند یعنی : برار و خاندیش، اورنگ آباد، بیجاپور، حیدرآباد و بیدر: به تفصیل پرداخته است۔

گلشن سوم در حالی که فقط شش ورق دارد، دارای اهمیت زیادی است زیرا که در آن راه های چهار سوی شاهجهان به شهرهای معروف آن زمان را نقشه بندی کرده است۔ این شهرها عبارت است از بیجاپور، اورنگ آباد، برهان پور، اجیین، بهرایچ، آگره، لاهور، اتك، کابل، کشمیر، ملتان، اجمیر، گجرات، احمدآباد، بهکّر، اله آباد، پتنا و لکهنئو که در آن نقشه مسیر یك شهر تا شهرها و شهرك هیی دیگر را می نویسد و اگر ویژگی خاصی در جایی وجود دارد آن را آشکار می نماید؛ بطور مثال مسیر شاهجهان آباد تا لاهور این گونه آمده:

"بادلی، نریلا، سونی پت، گنّور، سنبهالکه (سمالکه امروز)، پانی

پت [نهر فیض که از مخلص پور بریده آورده از پنجاب تا شاهجهان آباد صد کروه]، گروندہ، سرایی پل کرنال، تلاوری [تراوری]، عظیم آباد [در زمان حاضر این شهرك بنام تراوری است برنج اینجا و در هرچه دوم برنج دهر ادون خیلی معروف است] شاه آباد، تهانیسر [اینجا دریای سرستی جاری و روان است]، یکی از دلایلی که باعث شد نسخه فراوان از کتاب چهار گلشن منتشر شود آن اطلاعات همین در مورد جغرافیای هند است۔ گلشن سوم حتی به صورت مستقل نیز تکبر گردید۔ نقشه های چهار گلشن کمی شبیه به نقشه نگاری اروپائی است البته از نقشه هایی اروپا تقلید نشده است[1]۔

لودهانه پهلور [رودخانه ستلج از اینجا روان است]، نور محل، نکودر، دکنی سلطان پور [دریای بیاسی اینجا است]، فتح آباد، اورنگ آباد، نورالدین حسین سرای امانت خان، درل تل، جمع مسافت ۲۰۳ کروه"۔

گلشن چهارم دربارۂ سلسله های درویشان و صوفیان هندی و صوفیان عرب و ایران و توران است۔ همچنانکه بیان شد مؤلف در گلشن اول و دوم نیز یك فهرست طولانی از مشایخ اسلام و هنود را آورده است۔ وی در این گلشن سلسله های تصوف عرب و ایران و توران چون محاسنان، قصاریان، طبفوریان، جنیدیان، نوریان، حکیمیان و خفیفیان، حلاجیان، ستاریان، و حلولیان را شرح داده است۔ بعد از ذکر سلسله های معروف

۱۔ چهار گلشن، ورق ۳ب۔ (خ)

مشایخ و صوفیه، دربارهٔ سلسله های هنود که آنها را کهت درشن (بمعنی شش مکتب فلسفه از هند باستانی) می نامد به شرح و تفصیلی می پردازد و دربارهٔ اعمال جوگی های معروف چون جوگی گوپی چند، مرید کالیا جوگی، و روی داس و تلسی داس و مؤلف بهکت پران و نند داس برهمن و لوك داس کهتری اطلاعاتی را به دست می دهند۔ وی سپس از بابا گورونانك بنیان گذار مسلك سیکها که در زمان سلطنت همایون در سنه ۱۰۹۶ھ کوس رحلت نواخته بود و همچنین دربارهٔ احوال نه گرو (معنی رهبر و مرشد) دگر صحبت می کند و بعد از آن از اجیت سنگھ تا ماتاسندری سخن می راند۔ رای چترمن تاریخ تمامت (۱۱۷۳ھ) این کتاب را در دیباچه خود سروده است:

ز دل گفتم بگو تاریخ روشن ندا آمد "چترمن نیك گلشن"
بود نام تو در تاریخ داخل هم از مجموعه شد تاریخ حاصل
چو کردی چار گلشن در بطونش چتر گلشن نام از سکونش
که در هندی چتر چار است در گفت بوده این لطیفه پخته و سخت
اگر گویند اخبار النوادر بود این هم بسیار نادر
چو لفظ ضم کردند با نام شود تاریخ اتمامش سرانجام[1]

۱۱۷۳ھ (۱۷۵۹م)

از این کتاب در می یابیم که نویسنده به تاریخ نویسی علاقه مندی بیشتر داشته ودر صدد بوده تا این کتاب را با محتویات تاریخی بیاراید، چنانکه در دیباچه خود مرقوم داشته است "از دیر باز در خاطر ناقصم خطور

می کرد که کتابی به دست آرم که محتوی باشد از احوال بادشاهان و بیاضی بهم رسانیم۔ منظومی بود [در] حالت ممالك ایشان جست و جو کردم بهم نرسید۔۔۔ ناگهان در دل آمد که کتب تواریخ ها در خانه داری، چرا نه از مطالعهٔ آن بهره وافی برداری و مجملی از مجمل و مختصری از مختصر بر نگارم"۔ از این مقوله مؤلف معلوم می شود که خانواده اش اهل علم و قلم بود۔

جالب توجه است که کتاب چهار گلشن با واژه های زبانهای هند بویژه هندی، دکهنی، راجستانی، برج مملو است۔ حتی مرکبات عقلی۔ مرکب از یك واژه هندی و دیگر واژهٔ از فارسی۔ درین کتاب دیده می شود۔

جادونات سرکار تاریخ شناس و محقق معروف از میان کتاب هایی که در آخر قرن هفدهم و آغاز قرن هجدهم میلادی نگاشته بود کتاب های چهار گلشن و خلاصة التّواریخ را در کتابی با عنوان "هند عهد اورنگ زیب [The India of Aurangzeb:1901,Calcutta] معرفی نمود که در این مقاله به ذکر چهار گلشن می پردازیم۔ قبل از جادونات سرکار، ایلیت و داوسن در کتاب خود "*تاریخ هند به گفتهٔ مورخان هندی* "*History of India as Told by Its own Historians*" ضمن معرفی کتاب چهار گلشن نوشته است که نسخه های خطی متعدد این کتاب در هند وجود دارد و در این باره به تك نسخهٔ خطی کتابخانه خدا بخش، پتنا اشاره می کند؛ در حالی که جادونات سرکار با گفتهٔ ایلیت موافقت ندارد و می نویسد که ایلیت فقط تك نسخه ای از این اثر را تحت

شمارهٔ H.L.92 در کتابخانهٔ خدا بخش پیدا کرده است، در حالی که در همین کتابخانه نسخه دیگری نیز از این اثر تحت شمارهٔ ACC5373 وجود دارد۔بدینکه این نسخهء کرم خوردگی زیاد دارد آنچنان قابل استفاده نگردید ۔ البته در تمت این آمده که: تصنیف رای چترمن ۔۔۔بتاریخ ۲۱ شهر ذی الحجه[سن ندارد] بحسب الارشاد راجه صاحب بهادر سنگ خلف راجه اجیت سنگ بهادر بخاطر اقدس فیض باثر صاحب بهادر اختر ولی صاهب در دارالخلافه شاهجهان آباد بخط بنده منسکه سهئای کایستهٔ ماتهر قلمی گشت۔تمت۔ در آخر همین نسخه نیز مرقوم است که [این نسخه] بملغ یکروپیه و چهار آنه دست سید حسن و سید امجد حسن فروختم و دامی وصولت یافتم۔

قبل از این که در ضمن نسخ اثر مزبور سخنی به میان رود این امر قابل ذکر است که در بیشتر موزه ها و کتابخانه ها نسخه های از چهار گلشن بیشتر بصورت ناقص و نا مکمل و ناخوانا بویژه بدلیل کرم خوردگی و رطوبت دیده مضبوط ومحفوظ می باشد ۔ و همین موجب گردید که متن چهار گلشن در دست مبنی بر نسخ گزیده قرار گرفت۔

نسخهء قابل ذکر درین متن مربوط به کتابخانه خدا بخش پتنه است که به تاریخ چهاردهم شهر ذی الحجه ۱۲۱۸ھ روز سه شنبه در شهر سکندره در بلاد دارالخلافه اکبرآباد رو نویسی شده است و با اینکه کمی کرم خورده و فرسوده است، سبك کتابت نشان می دهد که کاتب آن خلیفه محمد فردی با سواد بوده است۔ این نسخه که دارای ۸۷ صفحه

است را بخط نستعلیق آمیخته با شکسته نگاشته شده است۔ نسخهٔ شمارهٔ H.L.92 دارای ۱٤۱ صفحه با دوصفحه اول مطلا می باشد۔ اما به علت وجود اغلاط در محتویات، استفاده از نسخهٔ فوق الذکر نسخهء اساسی نیست و کاتب آن در بعضی جاها چندین سطور را نیاورده است۔البته دارای اهمیت بسیار می باشد۔

فهرست نگار معروف استوری، چند نسخهٔ خطی این کتاب را درکتابخانه خانه انگلس و اندیا آفس لندن(که در حال حاضر هر دو یکجا شده) و برلین و دانشگاه پنجاب لاهور و بانکی پور (نسخه مورد اشاره جادونات سر کار)، ذکر نموده است۔ نسخه ای که در کتابخانه انگلیس تحت شماره or ۲۷٤ می باشد دارای صفحات کرم خورده و تاریخ تمت نیز بر آن ثبت نیست لذا آن را ضمن آمادگی متن زیاد استفاده نه گردید، بناء به یادداشت روی صفحه اول نسخه هذا را کتابخانه انگلیس از دست پسر هینری ایلیت بتاریخ ۱۳ آوریل ۱۸۷۸ خریداری نمود۔ در زمان حاضر نیز چند نسخهٔ دیگر این کتاب یافت شده است۔ یك نسخه این کتاب در موزهٔ ملی واقع دهلی نو است۔ این نسخه در سال ۱۲۰۸ھ مطابق ۱۷۹٤م به خط نستعلیق جلی رو نویسی شده و دارای ۱۲۳ ورق هر ورق دارای ۱۵ سطر می باشد۔ علاوه بر این بنا به گفتهٔ جناب محمد ریاض الدین خان که در مؤسسه مولانا آزاد تحقیقات عربی و فارسی راجستان، تونك مشغول کار تحقیقی می باشد، چند نسخهٔ خطی از این کتاب در کتابخانهٔ آنجا هم وجود دارد۔ در میان این نسخه ها دو نسخه از کتابخانهٔ و یکتوریا، اودی

پور، و یکی دیگر از الور گرفته شده و چهارمین به کتابخانهٔ دولتی تونك تعلق دارد. بنأ به مهر ثبت بر سر ورق یك نسخهٔ به دربار سعادت خان برهان الملك (م۱۷٤۳) که نادر شاه را برای اجحاف مبلغ کثیر از دربار دولت محمد شاه وادامهٔ سکونت در قلعه دهلی تحریك و اشتعال نموده بود تعلق داشت .

این مجموعه اطلاعات، بصورت اثر چند دانشی بعنوان منبع اصلی برای مطالعه تاریخ سیاسی و فرهنگی و اقتصادی و اجتماعی قرار گرفته در کتابهای بسیاری ارجاع شده است در حقیقت باز گویی مجدد از آیین اکبری . با اینکه اطلات وافر در این اثر موجود است مطمح نظر اهل علم بوده امّا تا بحال بچاپ نرسیده و این است که مساعی شدم که متن تصحیح و تنقیح شده ،خدمت دوستداران و پژوهشگران عرضه گردد. ضمن تصحیح متن چهار گلشن نسخه هایی زیر برای مقایسه و تطبیق استفاده شده:

۱- خ: کتابخانهٔ خدابخش، پتنه، بهار شماره۹۲ .H.L. نسخه کامل، به خط نستعلیق،۱۳-۱۵سطر در هر ورق و در هر سطر نزدیك به ٤۱۲واژه،متن با جوهر سیاه و قرمز،جمع اوراق ۱٤۱.

آغاز: اجزای چند مسمی به چار گلشن----

پایان: و کهت درشن سلاّل فقرا است.تمام شد.

اشتباهات املایئ جا بجا بچشم می خورد. صحافی نسخه نیز نامنظم است.

عـلاوه بـر ایـن نسـخـه ای دیـگـر تـحت شماره ۱۲۳٦ نیز درین کتابخانه مـحـفـوظ اسـت امـا کـرمـخورده و نا خوانا است۔ البته برگهای که دارای نـقشـه هـا اسـت و کمی بهتر از برخی نسخه های دیگر بوده در متن حاضر مورداستفاده قرار گرفت۔

۲۔ ن: موزه ملی هند۔ دهلی نو۔ شماره ۱۹۵۸/۱/۱۰/٦۸۸ (فهرست دستنویس)نسخۀ کامل و خوب به خط کاتب با سواد و با ذوق۔ جمع اوراق۔۔۔تعداد واژه روی هر ورق ۱۳ا۔۱٤۔ از مجموعه تونك است۔ دارای مهر نواب تونك۔ در حالی که از نسخه خ قدیم تر نیست اماّ سبك نگارش و درستی متن دانشمندئ کاتب را باز گو می کند۔در حقیقت متن حاضر بر مبنای همین دو نسخه و کمی نسخه از سالار جنگ که در سطور بعدی ایضاح می یابدفراهم آمده است۔

۳۔ ع: کتابخانه مولانا آزاد، دانشگاه اسلامی علیگر، علیگر۔ شماره ۲۹۲ف۔

٤۔ ت: مـوسسـۀ مـولانـا آزاد بـرای تـحـقیـقـات عربی و فـارسی، تونك، راجستـان۔ تـرجـمـه هـنـدئ این اثر به قلم آقای ریاض الدین مبنی بر همین نسخه است۔

۵۔ س۔مـوزۀ سـالار جـنگ، حیـدرآبـاد، آنـدرا پـرادیـش،نسخه ای تحت شـمـاره۱۱۸۱ا۔۳٦٤۵ ،تـاریـخ کتـابـت ۱۹ صفر سمه ۱۲۲٦ھ؛ (مطابق به ۱۸۱۱م.) در ششـمیـن سـال جـلـوس اکبـر ثانی ـ نسخه ناقص اما به خط خوش و خوانا۔جدول های جمع و حاصل را نیارده۔

زبـان چـار گلشن ساده و به سبك هندی است۔ این کتاب دارای واژه های

فـراوان از زبـان هندوی مروجه در سدهٔ هفدهم میلادی۔ جالب است که در بـعـضی موارد نویسندهٔ معادل واژه هائ فارسی را ساخته است، بعنوان مثال بـرای واژهٔ(هـنـدی) شرادھ (عنوان مراسمی مروجه از زمان قدیم بین هنود برای یادبودوبزرگداشت بزرگان متوفی که در طول سال دو بار بر گزار می شـود) رافـاتـحـه خـوانـی آورده۔جـالب است که در منتخب اللباب فرمان اورنگزیب مرقوم است و طبق نویسندگان باید واژه های غیر عربی و فارسی بـویـژه هـنـدی الاصل را همان طور بنگارند که اهل زبان می نویسند بعنوان مثـال اگـر واژه درست بنگال است آن را نباید بنگاله نوشت۔ شاید این تنها مثال در کتب تاریخ است که توجهٔ دربار را به درستنگاری مبذول ساخت۔ کـلیـد واژه هـای غیر عربی و فارسی از زبانهای هندی الاصل را در حواشی بعد از متن ذکرنموده ام۔ارزش کتاب را بعنوان منبع اطلاعات مهم در مورد تـاریـخ اقتصاد، جغرافیا،سیاست و اجتماع وغیره در بخش انگلیسی مفصل شرح داده ام و تکرار آن در اینجا بیجا به نظر می رسد۔

کـارهـایی علمی و پژوهشی بدون سرپرستی و مساعدت استادان و تشـویـق کـنندگان به سر انجام نمی رسد۔ خوشوقتم که ضمن جمع آوری نسـخ خطی و تصحیح متن مداوم راهنمایی سود مند استاد گرامی دکتر سید امیـر حسـن عـابـدی مـفتـخـر شـدم۔ ایشـان پیـوسته بنده را برای کارهایی پـژوهشـی تشـویـق نـمـوده انـد۔ بـنـده صـمیمانه از ایشان تشکر می نمایم۔ صـاحـب نـظری که به بنده التفات فرمود و از نسخهٔ چهار گلشن بی درنگ میکروفیلم در اختیار من گذاشت جناب آقای دکتربیدار، کتابداراسبق خدا بـخـش،پتـنـا، اسـت شـایسته است که بنده صمیمانه از ایشان و دکتر نسیم

اختر، رییس گنجینه نسخ خطی فارسی وعربی در موزه ملی هند، دهلی نو که بعنوان برادر بزرگ نه تنها به بنده با کمال خرسندی اجازه استفاده از نسخه خطی موزه ملی ،دهلی نو، دادند بلکه در متن خوانی هم مساعدت نمودند تشکر کنم۔ همچنین باید از مسؤلین محترم بویژه از دکتر آصفه کوثر مدیر بخش نسخ خطی موزه سالار گنج، حیدرآباد برای عطای مجوز استفاده از نسخه آنجا متشکرم۔ دکتر مظفر عالم استاد تاریخ در ذانشگاه شکاگو که همواره راهنمود و مشوق بنده در کارهایی علمی ام بوده اند بنده برای راهنمای علمی از ایشان تشکر می کنم۔ از برخی همکاران گروه فرهنگ اریان و دانشگاه دهلی مانند دکتر گوتم چکراورتی و دکتر عبدالرشید و آقای مدوکر تیواری و همکاران عزیز دکتر جمیل الرحمن و دکتر علیم اشرف خان و آقای اکرم پرویز و همچنان از جناب آقای دیانند سوامی و فرزند دانزمندش دکتر دهرم داس سوامی نیز که به بنده در ین کار یاری و معاونت علمی بخشیدند ابراز تشکر کنم۔

سازمان نسخ خطی هند که برای تحفظ میراث خطی تاسیس گردید چاپ و انتشار کتاب در دست را بعهده گرفت۔بنده از استاد خانم پروفسور دیپتی تریپاتی،ریاست محترم آن سازمان ابراز تشکر می نمایم که کارهای ارزنده در زمینه نسخ خطی فارسی و عربی پیشقدم شدند و مسؤلیت این کتاب را محول فرمودند و از خانم دکتر سنگمترا باسو، کارشناس محترم همان سازمان نیز متشکر م۔

سالها است مهد و محور اصلی پژوهشهای راقم اسطور رایزنی فرهنگی ج. ا. ایران در دهلی نو بوده است بنده موظفم از آقای دکتر

نجفی، رایزان محترم که در تاریخ شناسی و هند شناسی کارهای ارزنده در مدت کوتاه بعد از تصیحح وتنقیح بچاپ رسانده و همچنان از آقای دکتر علی رضا قزوه ابراز تشکر می نمایم۔ ازدکتر مهتاب جهان و دکتر شهناز پروین و خانم مسرت فاطمه پژوهشگران گروه فارسی، دانشگاه دهلی سپاسگزارم۔

نگفته نماند که مادر و پدر مرحوم گرامی این حقیر را مداوم برای کارهای تحقیقی و پژوهشی مشوق بوده اند۔ درودهای فراوان به روح گرامی شادروان پدر خودم شِو شَنکر سهای معروف به دیوان تصوروسلام و سپاس های فراوان از مادر محترم دارم۔ همچنان از همسرم دکتر نیلما و فرزندان عزیزم سوکرتی وامرتا تشکر می کنم که به بنده فرصت های فراوان برای کارهای علمی و پژوهشی فراهم می نمایند۔

در پایان بنده از همهٔ آنها که این بنده را مورد مداقه قرار می دهند سپاس دارم و استدعا می نمایم که از خطاها و نقص های باقی مانده در گذرند و از نظریات و پیش نهادات ارزنده خود این جانب را مطلع و مفتخر و سرفراز نمایند تا در آینده مورد استفاده قرار گیرد۔

چندر شیکهر

بخش زبان و ادبیات فارسی،
دانشگاه دهلی، دهلی۔

الله اکبر

رب یسّر

بسم الله الرحمن الرحیم

تمم بالخیر

یا فتاح[۱]

[۱ـب] اجزای چند مسمّی به چارگلشن مؤلفه مظهر دانش وبینش منتخب نسخه آفرینش مجموعه فهرست معانی[۲] و فهرست مجموعه سخندانی برگزیده زمن رای چترمن که مشتمل است بر احوال و اخبار راجه های نامدار و پادشاهان ذوالاقتدار که به دستیاری فهم و کیاست و کمال فطنت وفراست ازتواریخ روزگار چندربهان چون نسخه انتخاب برآورده، رقمزده کلك معانی طراز کرده، بی ترتیب افتاده بود ـ بناء علیه بنده عاصی پر[۳] معاصی چندر بهان منشی کایستهه، سکسینه، لقب رای زاده، نبیره آن ره نورد عالم بقاء، خواست که این گلدسته دانش را بر روی کار آرد که نظار گیان[٤] بهار سخن را ازمطالعه و مشاهده این گلستان همیشه بهار شکفتگی غنچه خاطرشود وگره کارها بگشاید لاجرم به ترتیب آن نظر[٥] بر گماشت فی الواقعه کتابی است[٦] دلفریب و صحیفه ایست پرزیب ـ

۱ـ خ و ع و ت: فتاح و دیباچه، نبیره، مولف ندارد فقط ن دارد ـ ۲ـ ن: مبانی ـ
۳ـ ن: بر ـ ٤ـ ن و ع: نگار ـ ٥ـ س: نظر ترتیب دارد ، درست بنظر نمی رسد ـ
٦ـ ن: است ندارد ـ

[۲] برای دریافت سوانح[1] سلف آئینه ایست رونما و شاهدان معنی بر چاربالش الفاظ به توزك و تجمل[2] جلوه فرما اگرچه دانشوران کامل و سخن سنجان مکمل بسا تاریخ ها تصنیف کرده اند۔

فاما مصنف این کتاب کاری کرده که دریا را به کوزه آورده، یحتمل بطور مفصل آشکار و فهرست وقائع سلف درین مجموعه پدیدار سخن آشنایان دریافتند که درین سفینه در دریابند۔ آشنایان سخن یگانه بیگانه پندارند که درین کتاب نازنینان معنی بر کتاب هرچند سخن طرازان بر طوالت کلام سخن داشته اند؛ لیکن درین مقام چندا نکه سخن آرائی کنم بجاست وعبارت پردازی نمایم روا۔ الا سخن به اعتراف نارسایی مختصر و عبارت به عذر کوتاهی مقر۔ صد شکر که این گلدسته مزیب و مرتب شد۔ [۲] این اجزای پراکنده بر شیرازه بندی ترتیب چون لفظ جمعیت جمع گشت۔ هر دیده وری که بدیده باریك درین صحیفه سواد افزا که روشن از سویدای دل توان گفت نظر بگشاید ضیای چشم حاصل نماید۔

در گلگشت این چهار گلشن که هر یکی از آن چهار گلشنی است چون مصرعه چهارم رباعی مصرعه دلپسندیده و چمنی است بسان هشت بهشت موزون و سنجیده، راحت روح و روان بیفزاید۔ اکنون که سر سخن بنای[3] مراد که مقصود ازچشم ختم کلام توان گفت به او رسید۔ لهذا حسب ادعا سر مدعا را گذاشته مدعا اختتام سخن گردانید۔ الٰهی تا که صحیفه زمین و زمان محیط آفاق است این گلدسته لطیف را

۱۔ ن: سوانحه۔ ۲۔ ن: تحمل۔ ۳۔ ن: پای۔

چون [۲ب] دستهٔ گل گلدسته دست صاحبان سخن کناد ومستمعان را به استماع حدیث و دلفریبش لذت گوش و دیده و روان را به مطالعهٔ آن لطافت چشم و مدرس را به درس این سواد اعظم سواد فهم دهاد و اسم مصنف و مروج این کتاب را چون نقطه انتخاب برصحیفه روزگار[۱] یادگار دارد۔ بیت:

سال تاریخ رواجش گفت هاتف آنچنان
دایماً[۲] سیراب بادا چار گلشن در جهان
۱۲۰٤هـ[۳] (۹۰-۱۷۸۹ء)

دیباچهٔ دویم من تصنیف رای چترمن:

سپاس بیرون ازقیاس پادشاهی را سزد[٤] که کوره [کره] تمام زمین نقطه از(محیط)[٥] مملکت او و حمد افزون از حدعدد و احصا حاکمی را روان که پادشاهان سلیمان اقتدار چون دیده مور در پیشگاه سطوت او هرکرا[٦] خواهد از گدایی به تخت پادشاهی نشاند و هر کس را داند از پادشاهی بگدایی رساند:ابیات:

حاکمی گر کمال قدرت او — همه محکوم حکم صولت او
کرده اجلاس بر سرآید — از ازل لابدایت ولاحد
بر در او رسول ، شاه و گدا — همه گویان حمد، شکر و ثنا
جمله از لطف رافتش منطق — گوید هر کس خدای من برحق

۱۔ ن: روزگار ندارد۔ ۲۔ خ:دیماً۔ ۳۔ مادهٔ تاریخ در نسخه خ نیست۔
٤۔ خ و س: سزا۔ ٥۔ ن و س: محیط ندارد۔ ٦۔ ن: گدا۔

کـام نـا کام زبان خشك را به کام کشیدم که توصیفش خیر تقریر افزون و چـار نـاچـار زبان قلم قلم کردم که نیایش از احاطهٔ تحریر بیرون- ناگزیر ایـن عاصی تمام گناه و تقصیر عقیدت مند[1] چترمن قوم سکسینه کایستهٔ لـقـب رای زاده بـه اظهـار مـدعا می پردازد که از دیر باز در خاطر ناقصم خـطـور مـی کـرد کـه کتـابـی بـدست آرم کـه محتوی بـاشد از احوال پـادشـاهـان، بیاضی بهم رسانم منظومی بود- از حالت [۳] ممالك ایشان جستـجـو کـردم، بهـم نـرسیـد و تـکـاپو نمودم گلی ازین گلشن بچیند- نـاگهان در دل مد که کتب توار یخ[2] در خـانـه داری چرا نه از مطالعه آن بهـره وافـر برداری و مجملی از مجمل و مختصری از مختصر ترنگاری تا آنکه این ابیات از سال و نامش خبر می دهد- ابیات:

زدل گـفتـم بـگـو تـاریـخ روشـن ندا آمـد "چترمن نیك گـلشن"
بـود نـام تـو در تـاریـخ داخـل هـم ازمـجـموعه شد تاریخ حاصل
چـو کـردی چـار گلشن دربطونش چتـر گـلشـن نـام از سـکونـش
که در هـنـدی چتر چار است در گفت بود هم[3] ایـن لـطیفهٔ پخته و سخت
اگـر گـویـنـد اخبـار الـنوادر بـود ایـن هـم بسیـار نـادر
چـو لـفظ کژ ضم[4] کـردنـد بـا نام شـود تـاریـخ اتـمـامـش سرانجام

خـواهـش بـظهـور رسیـد و آرزو شهـود نـمـود. امید از کرم عمیم دشوار پسـنـدان سخنوران است که اگر سقمی ملحوظ گردد و یا سهوی مشهود شـود بـذیـل مـکـرمـت پـوشیده از خلعت اصلاح تزئین بخشند وفهرست کتاب بدین نمط ترتیب دادم بر چهار گلشن-

---

۱- خ: فن- ۲- خ: تواریخها- ۳- ن: هم ندارد-
٤- خ: کژمم -املایش کژدم نیز است (م)-

گلشن اول: در احوال پادشاهان هندوستان۔ **گلشن دویم:** در بیان صوبجات جنوبستان۔ **گلشن سیوم:** دربیان مسافت و منازل چهار سوای از شاهجهان آباد دهلی۔ **گلشن چهارم:** درذکر سلاسل فقراء و درویشان هنود۔

گلشن اول: صوبهٔ شاهجهان آباد دهلی

این شهر قدیم از عصر پاندوان آبادی دارد بلکه ازین هم پیشتر بوده ، این صوبه از اقلیم سوم است۔ درازا از پلول [۳ب]تا لدها[هیا]نه[1] صد و شصت و پنج کروه و پهنا از ریواری تاکوه کمایون صد و چهل کروه و دیگر از حصار فیروزه تا خضر آباد صد و سی کروه [و]شرقی اکبر آباد و میان شرق و شمال کوهستان صوبه اجمیر [و] غربی لدهانه[2]۔ طول یك صد و چهار[ده و سی و هشت] درجه و عرض بیست و هشت درجه و پانزده دقیقه۔

فرماندهان اول: راجه هایی هنود:

چون راجه جدهشتر [یدهشٹر] از کار دنیا سیرشد برای درستی عقبی خواست که خود را بطرف کوه همانچل رساند که از کوه برف است بگذارد، ارجن وغیره برادرا نش به رفاقت او پیرو شدند۔ ایام سلطنت راجه جدهشتر یکصد و بیست وپنج سال فرمانروائی کرد۔ پس از آن راجه پریچهت سریر آرا شد۔ پریچهت بن ابهمن[3] شصت و

۱۔ خ: بدهانه۔ ۲۔ از آیین اکبری ج۲، ۲۷۸ است۔

۳۔ ابهی منیو پسر ارجن که در جنگ مهابارت بدست عمو زادگان کوروان کشته شده بود۔

شش[1] سال؛ جنمی جی پسر پریچهت هشتاد و چهار سال؛ اسسندر[اشو میـده] پـور او هـفتاد و هفت سال؛ ادهن نبیـرهء او هشتـاد و هشت[سال]؛ ومهاد[یو]جی[2] ابن او هشتاد و یك سال؛ جسرتھ پسرش هفتاد و پنج سال و دو ماه؛ دشت وان بن جسرتھ هفتاد و شش سال و دو ماه؛ اگرسین پسر او هشتـاد و هشـت سـال و هشت ماه؛ راجه شورسین هشتـاد سال؛ راجه سمت سین شصت و پنج سال و دو ماه؛ راجه برچهل شصت و چهار سال و هـفت ماه؛ راجه شوبھ پال شـصت و دو سال و یك ماه؛ راجه نرهر دیو یك سـال و دومـاه؛ راجـه سوجسرتھ چهـل و دو سـال و یازده ماه؛ راجه تیرتھ پـنجاه و هشت سال و دو ماه؛ راجه سو[ر]سین پـنجاه و پنج سال و هشـت مـاه راجه بندهاری[3] پـنـجاه دو سال و شش ماه، [٤] راجه سرول پـنـجاه سال و هشت ماه؛ راجه بهیکم چهـل و هـفت سال ونه ماه؛ راجه ادلی چهـل و چهار سال و دو ماه[4]؛ راجـه پدارتھ چهل سـال و یازده ماه؛ راجه دسوان [دساون] چهـل و چهار سال و نه ماه ؛راجه انتهی دهر پنجاه و یکسال؛ سال راجه دندپال سی و هشت سال و نه ماه؛ راجه دهرپال چهـل سال و دو ماه؛ راجه سنجلال سی وشش سال؛ راجه کهیم پنجاه و هشـت سـال و دو مـاه؛ راجـه کهمن چهـل و هشـت سـال و یـازده ماه۔ بیسـت و نه تن از(پور بر پور)[5] سـلطنت کردند واین همه از نسل پاندوان بـودند یکهزار و هشت صد و شصت سال درین خاندان فرمانروائی شد۔ بعد آن سلطنت درخاندان دیگر آمد۔

۱۔ س: شصت سال۔
۲۔ س:مهاجی۔
۳۔ س:هند هادی۔
٤۔ ن: خ: راجه ادلی... دو ماه۔
۵۔ خ:پدر بر پدر۔

راجه بسروا [راجه ویر مها] که وزیر راجه بود راجه راکشته خود سریر آراشد۔ هفده سال و چهار ماه ؛ راجه شورسین چهل و دو سال هفت [ماه] ؛ راجه[۱] بیرساه پنجاه و دو سال و دو ماه؛ راجه اننگ ساه چهل و هفت سال ونه ماه؛ راجه برجیت پسراو سه سال و یازده ماه؛ راجه ویربهدر[۲] چهل و چهار سال و سه ماه؛ راجه سوده پال سه سال و سه ماه؛ راجه پورب چهل و دوسال و دو ماه؛ راجه سنجی بیست و دو سال و شش ماه؛ راجه امرجوده چهل و هفت سال و چهارماه؛ راجه امی پال[۳] بیست و دو سال و یازده (ماه)[٤] ؛ راجه سروهی چهل[سال] و هفت[ماه]؛ راجه پداورتھ بیست و پنج سال و پنج ماه؛راجه بدھ مل بیست و یك سال و هفت ماه؛ از ابتدا ی راجه بسرو ا[ویرمها] که پور برپور به سلطنت رسیدند مدت پانصد و [٤ب] چهار و یك سال و چهار ماه[٥] کردند۔[بعد] از آن باز[حکومت] درخاندان دیگر آمد۔ راجه پر ماه از وزرای به سلطنت رسید بیست و هفت سال و هفت ماه۔ راجه جنجات[٦] سنگھ بیست و پنج سال و هفت ماه؛ راجه مرگھن بیست و شش سال و یازده [ماه]؛ راجه مهیپ بیست و پنج سال و چهار ماه؛ راجه مهابلی[اجیت سنگھ] سی سال وچهار هشت ماه۔ راجه سرودت[۷] بیست و هشت سال و دو ماه؛ راجه جیت مل[چهتر مل] بیست و هشت سال و دو ماه؛ راجه کلنگ چهل و نه سال؛ راجه کلھن چهل وشش سال و چهار ماه؛ راجه [شترو][۸] مردن سی و پنج سال و سه ماه؛ راجه تری جگی دوازده

۱۔ ن: راجه ندارد۔ ۲۔ ن:ویر بھر در۔ ۳۔ خ:امین پال۔ ٤۔ خ: ماه (ندارد)۔
٥۔ سپ: ٤٤٥ سال و ٥ روز۔ ٦۔ ن:حجاب۔
۷۔ ن؛ت:سروپدت۔ در سپ نیز سرودت ذکر شده ص۲٦۹۔
۸۔ خ؛ ن:سر؛ در سپ این کلمه شترومردن آمده۔

سال و دو ماه؛ راجه سرسین هشت سال و یازده ماه؛ راجه جنجات هژده سال و دو ماه؛ راجه ادیت بیست و سه سال و یازده ماه۔از پرماه لغایت ادیت شانزده تن را بطناً بعد بطناًسلطنت میسر گشت۔

بعد از آن (دهندهر) [۱] نام از پایه وزارت بر سریر ملك آرای متمکن گشت۔ راجه (دهندهر) چهل و یك سال و شش ماه ؛ راجه سین رچی [۲] چهل و پنج سال و سه ماه۔ راجه مهاجوده [۳] سی و سه سال؛ راجه اجناتھ [٤] چهل و پنج سال وهشت ماه؛ راجه جیون[راج] چهل و پنج سال و هفت ماه۔؛راجه(ردر) [٥] سین چهل و هفت سال و پنج ماه؛ راجه انند پال [٦] پنجاه و یك سال؛ راجه راجپال سی و شش سال۔ از ابتدای (دهندهر) لغایت راجپال نه تن پور بر پور یکصد و چهل و هفت سال فرمانروایی کردند۔ بعد ازان [سامنت مهان پال] [۷] که در کوه کمایون بر قلیل مکان حاکم بود سریر آرا شد به غرور دولت با امرا سلوك نکرد۔ از والی اوجین راجه بکرماجیت شکست خورده در رزمگاه کشته گشت، چهارده سال سلطنت نمود۔ بعد آزان راجه بکرماجیت بن گهندرب سین یك هزار و یك صد سال عمر[کذا] یافت۔ از آن جمله سلطنت دهلی نود و سه سال تعلق داشت۔ سمندر پال جوگی که انیس و همنشین بود و بعضی به کسب جوگ خلعبدن کرده در پیکر راجه بکرماجیت درآمده و بعضی برای این که به سحر و جادو مستولی گشت سلطنت به او باز گشت۔ در

۱۔ ت و ن: دهند هر؛ خ: دهتیر؛ سپ: دهندهر ص همان۔
۲۔ خ: سن رج۔
۳۔ سپ: مها یودها۔
٤۔ سپ: درناتھ۔
٥۔ خ: ارد ؛ن و تن: ردر۔
٦۔ ت ن؛ خ: خیال۔
۷۔ خ: سکونت۔

تـقویم هندیی سنبت از نام او هست۔ **و شاکه** از سـالباهن [شالی واهن][1] حـاکـم دکـن مـی نویسند، گویند بکرماجیت بـرای ملك گیری به دکن رفته، با سالباهن آویزه کرده به دستش اسیر شد۔ و التجا نمود که سنه من یعنی سنبت او دفـاتـر روزگار معدوم نشود، سالباهن پذیرا نموده – تاریخ آن را وشاکه خود را رواج داد۔ راجه سمندرپال بیست و چهار سال و دو مـاه؛ راجه چندر پال چهـل و هـفت سال وپنج ماه؛ راجه نین پال پنجاه و یك سـال و پنج ماه؛ راجه دیس پال پـنج ماه؛ راجه هر پال بیست و چهار سـال و نه ماه؛ راجه کهیم پال سـی و هشت سال و هشت ماه؛ راجه مدن پال سـی و یك سال و ده ماه؛ راجه گوبند پال سـی و هفت سال و نه ماه؛ راجه کرن پال چهـل و پـنج سال و پنج ماه؛ راجه بکرم پال چهل و چهار سال و سه ماه؛ از ابتدای سمندر پال لغایت بکرم پال شانزده تن سه صد و شصت و سه سال فرمانروائی [٥–ب] کردند۔ بکرم پال به غرور دولت و جـاه و سپاه خود بر ملوك چند راجه بهـرایچ فوج کشید و در معرکه کشته گشت۔ پس از آن سلطنت دهلی استقرار یافت۔ راجه تلوك چند دو سال و هفت ماه؛ راجه بکرم چند بیست و دو سال و دو ماه؛ راجه کانك چند[2] چهـار سـال و سـه مـاه؛ راجـه رام چند چهـارده سـال و یـازده مـاه؛ راجه اوهرچند پنجاه و یك سال و هفت ماه؛

راجه کلیان چند هیجده سال و هفت ماه؛ راجه بهیم چند هشت سال و دو ماه؛ راجه لوه چند بیست و پنج سال و پنج ماه؛ راجه گوبندچند بیبت دو سال و دو ماه؛ راجه رانی پریم دیوی زوجهٔ گوبند چند یك سال۔

۱۔ سپ و منابع دیگر: شالی واهن۔

۲۔ ت: کامك چند۔

از ابتـدای راجه تلوك چند لغایت مسماة پریم دیوی ده تن مدّت یك صد و چهـل سـال سـلطنت کردند۔ بعد از آن **هـر پریم** درویش خـدا اندیش به اتـفـاق جـمیـع ارکان سلطنت بر سریر حکومت نشست۔ **راجـه هر پریم درویش** سـی و هـفـت سال و سه ماه؛ راجه گوپال پریم پـانزده سال و سه ماه؛ راجه مها پریم شـش سال و هشت ماه؛ راجه مهاپریم هر چند برتخت جهـانبانی جلوس کرد، آخرالامر ترك سلطنت کرده ردای آزادی بردوش گـرفت۔ از ابتدای هر پریم لـغایت مها پریم چهـارتـن پنجاه و سه سال به کـامـرانـی سلطنت نمودند۔ پس از آن راجه دیپال ازبـنگاله آمده جلوس کرده۔ راجه دیپال هژده سال، راجه پلاول سین دوازده سال و چهار ماه؛ راجـه کنور سین پـانـزده سال و دو ماه؛ راجه کانك سین چهـار سال و نه ماه؛ [٦] راجه مادهو سین پنج سال و دو ماه؛ راجه بهیم سین پانزده سال و دو مـاه؛ راجـه سورسین دو سـال و دو مـاه؛ راجـه هری (سین)[1] دوازده سال و دو ماه؛ راجه گهن سین هژده سال و یازده ماه؛ راجه نراین سین دو ماه؛ راجه کهیمی سین بیسـت و شش سال و شش ماه؛ راجه دمودر سین یـازده سـال و سـه ماه۔ از ابتدای جلوس دیبی (پال)[2] لـغایت دمودر سین دوازده تـن یك صـد و پـنـجاه سال فرماندهی کردند۔ چون دمودر سین از نخوت و غرور راه ظلم پیش گرفت و رعیت را ویران ساخت۔ بعد چندی بـه جـانـکـاهی مرد – راجه دیپ سنگھ کـوهـی که در آن ایّام حکومت کوهستان سوالك داشت و به عدالت مشهور آفاق بود، ارکان دولت او را طـلبیـده به سلطنت مقرر کردند۔ راجه دیپ سنگھ بیست و هفت سال و

۱- خ؛ ن: سین ندارد۔

۲- خ؛ ن: سین۔

دو ماه؛ راجه برن سنگھ بیست و دو سال و دو ماه؛ راجه راج سنگھ نه سال و هشت ماه؛ راجه برسنگھ چهل و شش سال و هفت [ماه] و راجه جیون سنگھ هشت سال و پنج ماه۔ چون جیون سنگھ از مستی [و] باده جوانی و حفظ لذّات نفسانی مصروف بود، به امور سلطنت به واقعی نمی پرداخت، در اندك مدّت آواره دشت او باز گشته در گذشت۔

بعد از آن راجه پتهورا که پرتهی راج نام داشت جهانبانی این ملك به او باز گردید۔ او مرد بود شجاع و باذل و دلاور و عادل۔ با سلطان شهاب الدین غوری جنگ کرده به دست سلطان گرفتار شد۔ چاندا نام باد فروش او پیش سلطان به وجهی [٦—ب] خود را برسانیده راه سخن یافت۔ روزی پیش سلطان گفت که راجه پتهورا چشم بسته تیر برنشانه می زند و بر آواز تیر می اندازد او را به حضور خود طلبیده، حکم تیر [اند] ازی نمود و خود به آواز بلند گفت که پتهورا تیر زده به مجرد آواز پتهورا تیر بر گلوی سلطان زده، کار او را تمام ساخت۔ مردمان راجه را تیر علف تیر گردانیدند۔ مدّت سلطنت [پرتهی راج] پانزده سال و کسری۔ علّامی شیخ ابوالفضل در شگرف نامه چنین نوشته که اننگ پال تونور در سنه چهار صد و بیست و نهم بکرما جیت لوای دادگری برافراخت و بعد از آن بدین تفصیل فرمانروا شدند: راجه اننگ پال هژده سال؛ راجه باسدیو هژده سال و یك ماه؛ راجه گنگو بیست و یك سال و سه ماه؛ راجه پرتهی مل نوزده سال و شش ماه؛ راجه جیدیو بیست و هفت سال و یك ماه؛ راجه هر پال چهارده سال و چهار ماه؛ راجه ادره بیست و شش سال و هفت ماه؛ راجه بُجه راج بیست و یك سال و دو ماه؛ راجه نیك پال بیست و چهار سال؛ راجه گوپال هژده سال و سه ماه؛

راجه سلکن بیست و پنج سال و یك ماه؛ راجه جی پال شانزده سال و شش ماه؛ راجه کنور پال بیست و نه سال و نه ماه؛ راجه اننگ پال بیست و نه سال و شش ماه؛ راجه تیج پال بیست و چهار سال و یك ماه؛ راجه مهی پال بیست و پنج سال و دو ماه؛ راجه راگ پال بیست و یك سال و سه ماه؛ راجه پرتهی راج [۷] مشهور به [راجه] پتهورا بیست تن یك صد و سی و هفت سال و یك ماه و چند روز[۱] کامروا بودند۔ باز سلطنت درخاندان چوهان رسید۔ راجه بلدیو چوهان شش سال و یك ماه؛ راجه امر گنگوه پنج سال و دو ماه؛ راجه کهرپال هشت سال و یك ماه؛ راجه سومیر هفت سال و چهار ماه؛ راجه جاهر چهار سال و چهار ماه؛ راجه ناگدیو سه سال و یك ماه؛ راجه پتهورا چهل و نه سال و پنج ماه؛ این هفت تن از چوهان مدت هشتاد [و] سه سال و هفت ماه فرمانروایی کردند۔ بعد از آن سلطنت به پادشاهان اسلام استقرار یافت۔

فرماندهان اسلام

از **ناصرالدین سبکتگین** چون نوبت حکومت به[۲] رای پتهورا رسید، سلطان شهاب الدین غوری هفت مرتبه یورش کرده و شکست خورد و باز رفت۔ نوبت هشتم به رفاقت و کومك جی چند، راجهٔ قنوج بر راجهٔ پتهورا مستولی گشت[۳] و راجه به دست کسان سلطان گرفتار گردید[٤] و به مشورت چاندا باد فروش که سابق[٥] ذکر یافت، انتقام خود از

۱۔ خ: روز ندارد۔
۲۔ خ: چند ماه روز۔
۳۔ ن: شد۔
٤۔ ن: آمد۔
٥۔ ن: سبق۔

سلطان گرفته کشته گشت.

حکومت و حکمرانی[1] به بادشاهان اسلام قرار یافت. از آن باز هیچ راجه برتخت سلطنت جا نیافته. هر چند که سلطان شهاب الدین رای پتهورا را کشته مسلّط گشت. لیکن اول کسی که درهندوستان آمد، سلطان ناصرالدین سبکتگین است و او از غلامان نصیر وقیعی که حاکم خراسان بوده است بعد نصیر از جانب ابوالاسحاق والی بخارا به حکومت غزنین آمد و روز به روز دولت ترقی داشت. ایزد متعال حکومت دهلی [۷ـب] نیز عطا فرموده. در کتب دیگر تواریخ مفصّل مرقوم است. چون درین مختصر گنجایش نبود بر (این قدر)[2] اکتفا نمود.

سلاطین اسلام: ناصر الدین سبکتگین در دهلی بیست سال حکمرانی کرده. سلطان محمد پسرش سی و پنج سال، **امیرمسعود بن سلطان محمود** بعد پدر والی ملك شد، لیکن به هندوستان نیامد. امیر ابو سعید پسر دویم دو مرتبه به هند[3] آمد، لیکن هیچ کار نکرد. بهرام شاه برادرش دو دفعه بر هند یورش نموده،[4] بعضی بلاد را مسخر کرد، اما سلطنت او قیام نیافت. **خسرو شاه بن بهرام شاه** از سلطان علاء الدین شکست خورده در هندوستان رسیده، در لاهور گذرانید. هشت سال سلطان خسرو ملك به حکومت پدر متمکّن گشت. مدّت هشت سال از ابتدای ناصر الدین لغایت سلطان خسرو هفت تن مدّت دو صد و هفده سال فرماندهی نمودند. بعد از آن در نسل غوریان آمد.

غوریان: سلطان شهاب الدین غوری عرف معزالدین سام

۱ـ ن: حکم و حکومت. ۲ـ ن: این قدر. ۳ـ ن: هندوستان. ٤ـ ن: کرده.

فرماندهی هند کرده، پانزده سال و دو ماه؛ قطب الدین ایبك غلام زرخرید سلطان معزالدین بود، مدت چهار سال ماند؛ آرام شاه پسر خوانده قطب الدین [ایبك] قریب یك[حك:٦٠٢ـ٦١٢م] سال؛ سلطان شمس الدین عرف ملك التتمش[حك: ١٢١٠ـ١٢٣٥م] نیز غلام قطب الدین بود، مدفن دهلی، سی و هشت[١] سال و یك ماه؛ بی بی رضیه بعد پدر، سه سال و دو ماه؛ **معزالدین بهرام شاه بن سلطان شمس الدین** دو سال و یك نیم ماه؛ علاء الدین مسعود شاه بن سلطان [٨] رکن الدین فیروزشاه چهار سال ویك ماه، مدفن دهلی؛ سلطان ناصرالدین ولد شمس الدین التتمش نوزده سال[٢] و سه ماه؛ سلطان غیاث الدین بلبن بن شمس الدین بیست و سه سال و سه ماه، مدفن دهلی؛ سلطان معزالدین کیقباد بن ناصر الدین بغرا خان بن[٣] سلطان غیاث الدین سه سال و سه ماه- چون سلطان معزالدین کیقباد از کثرت شراب به بیماری فالج و لقوه گرفتار گردید، امرا به اتفاق کیومرث پسر سلطان را که خورد سال بود، سلطان شمس الدین خطاب داده اجلاس دادند و **ملك [نظام] الدین**[٤] چند روز اطاعت او کرده، شخصی راکه پدرش به تقریبی[٥] به موجب امر سلطان به قتل رسیده بود، برای انتقام برداشت- او سلطان راکه نیم جانی رمقی مانده بود، در دریای جمن انداخت- مدّت سلطنت او سه سال و سه ماه- از شهاب الدین غوری (تا)[٦] معزالدین کیقباد یازده تن از نسل غوریان[٧] یك صد و دو سال سلطنت نمودند-

خلجیان: سلطان جلال الدین فیروز خلجی [٦٩٢-٦٩٧ه] هفت

١- بیست و هشت- ٢- ن: بیست و سه سال- ٣- ن: سلطان معزالدین... بغزا خان بن (ندارد)-
٤- ن: ملك جلال الدین- ٥- ت: فریبی- ٦- ن: تا-
٧- این امر اشتباه است آنها از نسل غوریان نبود بلکه از غلامان بودند (م)-

سال و دو ماه؛ سلطان علاء الدین [۶۹۲ـ ۷۱۵ه] بعد فوت سلطان جلال الدین (بیست سال و سه ماه)[1] ـ سلطان شهاب الدین که بسیار خورد سال بود، ملك نایب که امرا را تنگ کرده بود، امرا او را (باتفاق)[2] به قتل رسانیدند،[مدت حکومت] سه ماهـ سلطان قطب الدین مبارك شاه برادر حقیقی علاء الدین خلجی بود، چهارده سال و چهار ماه، مدفن دهلی؛ سلطان ناصرالدین عرف خسرو خان مشهور به حسن شمشاد [۸–ب] سلطان تغلق شاه غیاث الدین عرف غازی ملك چهار سال و دو ماه؛ سلطان محمد شاه عرف فخرالدین جونه پسر سلطان غیاث الدین تغلق شاه بیست و شش سال، مدفن دهلی؛ سلطان فیروز شاه عرف ملك فیروز بار بکشاه عم سلطان محمد بن فیروز شاه سی و شش سال و هفت ماه، مدفن دهلی؛ سلطان تغلق شاه بن شاهزاده فتح خان بن سلطان فیروز یك سال و شش ماه؛ سلطان ابوبکر شاه بن ظفر خان بن شاهزاده فتح خان بن سلطان فیروز یك سال و شش ماه؛ سلطان محمد بن فیروز شاه شش سال و هفت ماه؛ سلطان علاء الدین سکندر عرف همایون شاه بن محمد شاه یك ماه و شانزده یوم؛ سلطان محمود بیست سال و دو ماهـ

غوریان و خلجیان هر دو از نسل توابع شهاب الدین غوری بودندـ بیست و چهار تن دو صد و سی و چهار[3] سال [و] سه [ماه] جهانداری کردندـ از آن جمله سیزده تن خلجی بودندـ

رایات اعلی وغیره: رایات اعلی خضر خان بن ملك سلیمان از امرای فیروز شاه هفت سال و سه ماه؛ سلطان مبارك شاه بن رایات اعلی

۱ـ خ: بیست و سه سه سال (اشتباهاً امده است)ـ ۲ـ ن: باتفاقـ
۳ـ ت ن: دو صد و سی و سه سالـ

سیزده (سال)[1] شانزده یوم؛ سلطان محمد شاه بن مبارك شاه یازده سال و یك ماه؛ سلطان علاء الدین بن سلطان محمد شاه بیست و نه سا ل و هفت ماه و شانزده یوم- چهارتن مدّت سلطنت هفتاد و یك سال و دو یوم-

لودیان: سلطان بهلول لودهی چون سلطان علاء الدین بجانب[۹] بداون رفته به عیش و طرب مشغول شد، و برادر او که در دهلی بودند باهم جنگ کرده، یکی از آنها کشته شده- روز دویم حسام خان مردم شهر را ورغلانیده او را هم کشت- در دو روز این خبرشهرت یافته، سلطان از استماع این خبر عذر برسات[بمعنی باران] درمیان آورد از انتقام اغماض نمود- حمید خان که از (امرای ان او)[2] بود، این معنی را غنیمت شمرده، سلطان بهلول را طلبد اشت که نام سروری بر او باشد و خود مدار علیه او گردید- ملك بهلول از دیپال پور آمده، در دهلی قابض و متصرّف گشت وخود را به خانخانان مخاطب ساخت، مدّت سلطنت سی وهشت سال وهشت ماه، مدفن دهلی ؛ سلطان ابراهیم بن سکندر بهلول لودهی بیست و شش سال و دو ماه، مدفن دردهلی- از ابتدائی سلطان بهلول لغایت سلطان ابراهیم سه تن مدّت هشتاد و یك سال[3] وپنج ماه کامروا بودند-بعد ازآن سلطنت در سلسله چغتائیه آمد-

سلسله چغتائیه : حضرت بابر پادشاه بن عمر شیخ میرزا بن سلطان ابوسعید میرزا ابن سلطان محمد میرزا ابن جلال الدین میران شاه میرزا ابن حضرت صاحبقرانی امیر تیمور گورکانی چون حضرت بابر بادشاه از نسل امیر تیمور اند، ناگزیر است که قدری از احوال اجداد ایشان به قلم آید- امیر تیمور درخدمت نرمه[4] شیرخان که از نسل

۱- ن و خ: سال ندارد- ۲- ت ن: امرایان او- ۳- ن: هشتاد و یك سال- ٤- س: ترمه-

چنگیزخان بود، بسر می بردند و پدر بزرگوار ایشان ترك امارت کرده [۹–ب] عزلت گزین شد۔ آنحضرت در سن بیست و پنج سالگی بعد از نرمه شیر خان، والی توران در خطهٔ دلگشای جلوس فرمودند وسکه وخطبه بنام خود مزیّن گردانیدند و سمرقند را دارالسلطنت قرارداده، در اندك زمان ولایت ماور اءالنهر و خوارزم وترکستان وخراسان وعراقین وآذربایجان وفارس و مازندران وکرمان و مصر و شام و روم و کابلستان و گرجستان و هندوستان و دیگر ولایت در حوزهٔ [۱] تصرّف و تسخیر در آورد، در سایر ممالك سکه وخطبه بنام نامی خود رواج داده، فرمان و رایان آن ممالك را اهل منقاد خود کرده، فرمان پذیر خویش گردانید۔ عمر هفتاد و یك سال و مدت سلطنت سی و پنج سال۔ تولّد دوازدهم رمضان سنهٔ هفتصد و سی و شش و جلوس برتخت سلطنت هفتصد و هفتاد در خطهٔ فاریاب و وفات در هشت و صد هشت، مدفن در سمرقند۔ شخصی اینهم تاریخ در دوبیت گفته۔ ابیات:

سلطان تمر آنکه مثل او شاه نبود
در هفت صد وسی وشش در آمد بوجود

در هفت صد وهفتاد و دویم کرد جلوس
در هشت صد وهشت کرد عالم پدرود

جلال الدین میرانشاه به هند نیامده و باقرالوصیف جنگ کرده در تبریز شهید شد۔ تولد در سنه هفت صد و شصت و نه وشهادت بیست و چهارم ذیقعده سنه هفت صد و ده۔ سلطان محمد میرزا در ولایت همراه الغ بیگ بنی عم خود که تاریخ الغ بیگی بنام او مشهور است به اجل

۱۔ خ: حوضه۔

طبعی در گذشت۔ [۱۰] سلطان ابو سعید میرزا در ترکستان سریرآرا شد۔ در حدود هندوستان هم آمده بود، یادگار میرزا نبیرهٔ چهارم میرزا شاهرخ به قتل رسانید۔ تولّد در سنهٔ هشت صد و پنجاه، بیست و دویم رجب در ماوراء النهر شنقاردرنواحی اردبیل در سنهٔ هشت صد و هفتاد و سه، عمر بیست و چهار سال۔ عمر شاه میرزا پسر چهارم ابو سعید میرزا در خطّهٔ آذربایجان برتخت نشسته، تولد در سمرقند سنه هشت صد و شصت و چهارم۔ سنه هشت صد و نود ویك شنقار مدّت سی ونه سال۔

ظهیر الدین محمد بابر بادشاه در دوازده سالگی در اندجان سریرآرا شد۔ در سنه نه صد و سی و دو متّصل شهر پانی پت که سلطان بهلول لودهی با یك لك سوار و هزار فیل به قصد جنگ در آنجا رسیده بود، بعد جنگ سخت سلطان کشته گشت و نسیم فتح و فیروزی به طرف اولیای دولت وزید تا دهولپور از مضافات اکبرآباد که بر دریای چنبل است، درتصرف در آورد و به سبب ناسازگاری هوا معاودت به مقر خود نمود، تولد ششم محرم سنه هشت صد و هشتاد و دو، از بطن تغلق نگار بیگم دختر یونس خان، والی مغلستان، عمر چهل و نه سال و چهار ماه و روزشنبه ششم جمادی الاول سنه نه صد و سی هفت به شنقار رسیدند، مدفن کابل، خطاب فردوس مکانی۔ بعد معاودت حضرت بابر بادشاه به ولایت خود تشریف فرمودند۔ درین عرصه هیچ کس دیگرحکومت دهلی نکرد۔[1] سلطان قطب الدین عرف رای شهره درسنه هشت صد و پنجاه و پنج [۱۰ ب] مدّت حکمرانی او شانزده سال۔

۱۔ س وخ: کردند۔

سلطان حسین خان بن سلطان قطب الدین درسنه هشت صد و هشتاد و شش قایم مقام پدر گشت۔ مدّت حکومت بیست و دو سال؛ سلطان محمود بن فیروزشاه بن سلطان حسن خان بیست و هفت سال؛ سلطان حسین بن سلطان محمود که برای نام بود، هشت سال؛ میرزا شاه حسین درسنه نه صد و سی و دو بود؛ هفت سال حکومت کرد۔ تا مدّت هشتاد سال دهلی از فرماندهی نسل تیموریه بیرون ماند۔ نصیرالدین همایون پادشاه درسنه نه صد وسی و هفت در عمر بیست سالگی سریرآراء شد۔ سلطان محمود لودهی به سمت جونپور بود۔ چون لشکر به جهت استیصال او نامزد شد۔ سلطان از استماع این خبر به بنگالا شتافت و همانجا مردمان حضرت بعد فتح اکثر ممالك به آگره تشریف آوردند۔ خبر شورش سلطان بهادر گجراتی به سمع همایون رسید۔ برای دفع او نهضت به گجرات فرمودند۔ درین عرصه شیرخان افغان قابو یافته، سر به شورش برداشت و نسب شاه والی بنگالا را شکست داد۔ او به درگاه والا رسیده، استعانت نمود۔ آنحضرت برای دفع او کوچ به کوچ به بنگالا روان

شیرخان تاب مقاومت نیاورده، گریخت۔ چون حضرت را به هوای آنجا خوش آمد، طرح اقامت انداختند۔ درین ایّام شیرخان فوج کثیر جمع نموده باز آمد۔ حضرت در عین برسات کوچ فرمودند۔ چون موکب والا در بهوج پور [۱۱] به کنار گنگ رسید، شیرخان با سامان[1] تمام مقابل[2] آمد۔ چند گاه پیغام صلح درمیان آورده غافل ساخت۔ حضرت با

۱- ن وت: سامان ندارد۔

۲- خ: مقابل۔ ن ت: مقابله۔

وجودیکه لشکر بسیار قلیل بود و بی سامان و به سبب پیغام او در جنگ توقف می داشتند. شیرخان روزی صبحی ناگهان برلشکر پادشاهی تاخت برده و سپاه را فرصت آن قدر نشد که زین بندی کند، یا به یراق و اسلحه شتابند تا به کار زار چه برسد، اکثری علف تیغ کشید و بسیاری خود را به دریا انداختند. آن حضرت نیز حال لشکر دیدند ناچار اسپ به دریا انداختند از بلندی آب از اسپ جدا شده، درین حال نظام سقّه حضرت را به سلامت گذرانید. حضرت پرسیدند که نوکر کیستی؟ گفت: نوکر سرکارم ـ حضرت بجلدوی این خدمت فرمودند: چون دولت و اقبال به دهلی رسیم نیم روز ترا بر تخت سلطنت نشانیم". آنحضرت نظر برتقدیر کرده از راه ملتان به بهکر رفتند، از آنجا می خواستند که گوشه نشینی اختیار کنند. امرای رکاب مراسم التجا و سماجت به تقدیم رسانیده معروض داشتند که این اراده[1] فتح باید کرد. غرّه ذیقعده سنهٔ نه صد و پنجاه و پنج حاکم هرات که محمد خان نام داشت و از طرف شاه طهماسب بود مراسم مهمانداری بجا آورده و شاه طهماسب شاهزاده مراد را تا هرات به استقبال فرستاد. او از اسپ فرود آمده، ملاقات نمود، همراه شده، حضرت را به هرات برد و شاه سلوکي که درخور سلاطین و پادشاهان باشد، بجا آورده [۱۱ب] و گفت که نقد و جنس و سپاه هر چه باید ایما شود که به تقدیم رسانم. القصه بعد ضیافت و مجلسهایی مکرّر و متعدد شاهزاده مراد با دوهزار سوار و خزانه در رکاب آنحضرت مقرر کرده، خود وداع شد. دراثنا شیرخان به

۱ـ خ؛ ن: اردهـ

دهلی آمده تسلط تمام یافت۔ درین مدّت چهار تن از افغان حکومت دهلی کردند۔ شیرخان که شیرشاه خطاب کرده بود، بیست سال از آن جمله در بنگالا پانزده سال و در دهلی پنج سال و چند ماه۔ اسلام شاه مشهور سلیم شاه هشت سال و دو ماه۔ فیروزشاه بن سلیم شاه یك سال و کثري سلطان محمد عادلشاه که به عدلی مشهور بود، برادر شاه زاده شیر قریب دو سال از ابتدای شیر شاه لغایت سلطان محمد چهار تن بیست سال کامرانی کردند۔

آمدن همایون باردویم و فتح برافغان:

درسنه نه صد و شصت و دو همایون بادشاه با سه هزار کوچ به کوچ قطع مسافت نموده، به لاهور رسیدند و لاهور بی جنگ[1] در تصرّف آمد۔ از آنجا بیرام خان خانخانان با فوج گران برای ضبط ممالك آن طرف فرستاده بارِ دوم به دهلی نزولی اجلال فرمودند، سکه و خطبه بنام اقدس به تجدید رواج پذیرفت۔ درین جا آن چنان کسی نبود که به مقابل آید۔ بعد چندی که بربام کبوتر خانه بجهت نظاره کوکب نورانی برآمده بودند، وقت شام عزم فرود آمدن داشتند، چون به زینه رسیدند، مؤذن شروع اذان کرد، آنحضرت به تعظیم اراده نشستن کردند که سنگ زینه بلغزید، از نردبان افتادند۔ [۱۲] به مجرد افتادن داعی حق را لبیك اجابت گفتند مصرعه: "همایون بادشاه از بام افتاد" تاریخ (۹۶۳ھ.)شد۔

مدّت سلطنت او ده سال و مرتبهٔ دوم ده ماه۔ تولد درسنه نه صد و چهارده، چهارم ماه ذیقعده در کابل از بطن ماهم بیگم، عمر چهل و نه

۱- خ: به جنگ۔

سال و چهار ماه، سلطنت در ولایت هند بیست و پنج سال و ده ماه، شنقار یازدهم ربیع الاول سنه نه صد و شصت وسه، مدفن دهلی۔

ابوالفتح جلال الدین اکبر بادشاه بن همایون بادشاه چون خبر قضیهٔ واقعهٔ ناگزیر همایون بادشاه در قصبهٔ کلانور از مضافات صوبهٔ لاهور رسید۔ بعد تقدیم مراسم تعزیت سوم ربیع الثانی سنه نه صد و شصت و سه در نواح کلانور بر تخت سلطنت جلوس فرمودند و بیرام خان خانخانان را به وکیل السلطنت کرده، خود کوچ به کوچ پایان قلعهٔ مانکوت رسیدند۔ چون برسات طغیانی داشت، سپاه نیز به جهت سرانجام مهم توقف طلب بود۔ چند روز مهم موقوف داشته، در حدود جالندهر نزول اقبال فرمودند۔ چون هیمون بقّال از قوم دهوسر[1] مدار علیه سلطان محمد عادل شاه بود، خبر آمد آمد سپاه مغول شنیده، با لشکر انبوه که زیاده از لك سوار ودو هزار فیل جنگی بود به ارادهٔ جنگ جسارت نموده، در حوالی پانی پت رسید و آویزه درمیان آمد۔ از طرف دلاوران داد مردانگی دادند۔ آخرالامر تیری از شصت[2] قضا در حدقهٔ چشم هیمون رسید و او جان سپرد۔ فیلبانش حین حال دیده از فوج کناره کرد، سپاه او سردار ندیده [۱۲ ب] رو به گریز نهادند۔ فیل او را با فیلهای دیگر شاه قلی خان محرم به حضور آورده۔ درین وقت هیمون نیم رمقی داشت۔ شاه قلی خان هیمون را دست به گردن بسته به حضور اقدس حاضر کرد۔ هر چند از او سخن پرسیدند، از خجالت یا از طاقت هیچ نگفت، در این اثنا **بیرام خان** عرض نموده که از تیغ شاهی به دست مبارك خود سر از تن جدا فرمایند۔ آنحضرت **بیرام خان** را فرمودند که از

۱۔ ن: دمو؛ ت: موسر۔ ۲۔ شست۔

تن ناپاك او سر جدا سازد و دیگر احوال فتوحات و دستگیر نمودن بادشاهان بعضی بلاد به تسخیر تمام هندوستان و بنگال و مالوه و دکن از برار و خاندیس و ملتان و تهته و بهکر و کشمیر ـ از شگرف نامهٔ علاّمی شیخ ابوالفضل مفصل برخوانند ـ تولد در امرکوت هشتم رجب سنه نه صد وچهل ونه روز یك شبنه ـ سن مبارك، عمر او شصت و چهار سال و یازده ماه ـ ایّام سلطنت و جهانداری پنجاه و یك سال و دو ماه شنقار دوازدهم جمادی الثانی سنه یك هزار و چهار ـ مدفن در سکندره برسه کروهی اکبرآباد، آگره ـ

خطاب عرش آشیانی ـ ابوالمظفّر نورالدین جهانگیر پادشاه عرف شاهزاده سلیم بن جلال الدین محمد اکبر بادشاه به تاریخ چهاردهم جمادی الاخره، یوم پنجشنبه سنه یك هزار و چهارده در ساعت مسعود که در آن وقت سن مبارك سی و هفت بود، در ارگ قلعه دارالخلافهٔ اکبر آباد اورنگ خلافت را به جلوس مبارك زیب و زینت بخشیدند ـ اکثر به سیر و شکار پرداختی ـ در سالی یك بار به طرف لاهور و کشمیر تماشاکنان به دولت و اقبال سیر می فرمودند [۱۳] مدّتی به عیش و کامرانی گذرانیدند ـ

بغی شاهزاده خسرو : چون شاهزاده خسرو بغی اختیار کرده به طرف لاهور رفت شیخ فرید بخاری با فوجی لایق به جهت تنبیهٔ او رخصت شد شاهزاده تاب جنگ نیاورده، رو به فرار نهاد ـ به طرف گجرات شاه دولا رفت ـ فوجدار آنجا ازین معنی اطلاع یافته، شاهزاده و همراهانش میرزا احسن بدخشی و پسر مرزا شاهرخ و حسن بیگ و عبدالرحیم را مسلسل درزنجیر کرده، به حضور فرستاده، سلطان خسرو

را در محبوس خانه نگهداشته وحسن بیگ را در پوست گاو وعبدالرحیم را در پوست خر واژون به سواری خر در شهر گردانیدند۔ دیگرانی که به بادشاه زاده رفیق بودند، آنها را در رویه حوالی شهر بردار کشیدند و شاه زاده تا مدّت در حبس مانده، درآنجا ودیعت حیات سپرد۔

آمدن نور جهان بیگم در حرم سرای قدسی:

شیرافگن خان که نام اصلی او علی قلی بود، از قندهار به هند آمده در ملتان با میرزا خان که فوجدار تهته بود، ملاقات کرده غایبانه در سلك ملازمان منظم شد، همراه تردد نمایان کرد۔ به موجب التماس خانخانان سرافراز گشته، خطاب یافت و به طرف بنگال جاگیر خود رفت۔ چون قطب الدین خان به صوبه داری آنجا رفته به او حکم شد که اکثر ناهنجاری او به عرض می رسد۔ اگر برجاده صواب باشد بهتر والا به حضور فرستد و احیاناً ازین معنی عذر کند به سزا رساند۔ در ایامی که قطب الدین خان به صوب بردوان بود او برای ملاقات آمد [۱۳ب] از بی خبری که داشت مخالفانه سلوك کرد۔ در اثنا مردم قطب الدین خان هجوم آورده گرد او گرفتند، شیر افگن خان از معاینهٔ[1] این حال شمشیری بر شکم قطب الدین خان رسانید، کار مثل تمام ساخت۔ نوکران او شیرافگن خان را نیز قتل ساختند۔ نور جهان (بیگم)[2] بعد کشته شدن او داخل حرم سرا گردید۔ نور جهان صبیهٔ غیاث بیگ پسر خواجه شریف که درخدمت شاه طهماسب، والی ایران وزارت داشت۔ غیاث بیگ

۱۔ خ: مغاینه۔ ۲۔ خ: بیگم۔

وخـواجه طاهر بـرادرش به هندوستان آمـدند- همشیرهٔ خود را که همراه آورده بـود در نکاح شیر افگن خان دادنـد و بعد شنیدن خبر قتل او درباب فـرستـادن زوجـه و امـوالـش بـه حضور عرضداشت کردند- حکم شد به حـضـور بـفـرستند، چون آوازهٔ حسن و جمال ظاهر نورجهان بیگم شهرهٔ آفاق داشت و زبان زد خاص وعام بود و بعد آمدن منظور نظر گردید- در منـکـوحی دولت سرا آمد و ملکهٔ روزگار شد- در ششم سال جلوس این معـنـی جـلـوه ظهور یافت- نور جهان زنـی بـود بـا شـجاعت و سخاوت آراستـه- روزی در شـکـار شیـر از بـنـدوق زد- بـموجب حکم اقدس از شـکـار گـاه تا دولتخانه مروارید و دیگر عود جشن نثار کنان در سرا پرده داخـل کـردنـد، طبع رسائی داشت، بذله سنج و لطیفه گو، شعرهم خوب مـی گـفـت و اکثـر بـدیهـه مـی گفت، چنانچه حضرت فرمودند که پیش مصرعه این بهم باید رسانید مصرع حضرت:

[۱٤] آن قادر قدیر زچـوب درخـت یـك

جواب بیگم:

شه را دهد سریر و گدا را دهد کتك

عـجایب و غرایب عصر جهانگیر بادشاه[1]

[بن] ابو الفتح جلال الدین اکبر بادشاه [بن] همایون بـادشاه در پائین باغ دولتخانه شیر و ماده شیـر از صـحـرا آورده رهـا کردند- چنانچه بچه دادند هرچه تردد کردند که شیراز او دوشند میسر نشد-

---

۱- خ: عجایب... بادشاه در حاشیه دارد- ن: ندارد-

دیگر فیلبانی بر فیل ماده در سرکار نوکر بود، فیلبان بیمار شد ومرد۔ طفل شش ماهه را که مادرش بعد زادن همان وقت مرده بود، مردمان پیش فیل ماده انداختند که حالا پرورش این خدا کند یا برذمه تست۔ چون فیلبان مرد فیل ماده پسر را برداشته از شیر خود پرورش کرده تا هوشیار شدن او دیگر برابر فیلبانی خود جان داد۔ آخرهمان طفل فیلبان او شد۔ دیگر عنکبوتی که به کلانی خرچنگ بود، خرچنگ را در دهن گرفته گلویش می فشرد تا عنکبوت مرد و گوشت او خورد۔

دیگر عورتی سه دختر توام زائید و بار دویم یك پسر و دو دخترزاده، همه زاده زنده ماندند۔ دیگر زرگر زنی بود که حمل اول بعد دوازده ماه زائید وحمل دویم بعد هژده ماه وحمل سوم بعد دو سال۔ دیگر دختر باغبانی بود که ریش و بروت مثل مردان داشت و ریش او زیاده از دو وجب بود۔ چون برای رفع خطره و شبهه تفحص رفت۔ چنانچه دیگر نساء باشد همانطور بود۔ دیگر روزی به جنگ شیر تماشا می فرمودند وجمعی انبوه ازهرطرف گرد او استاده بودند۔ شیری ازحریف جدا شده، [۱٤ب] با جوگی پسری مثل مادهٔ خود جفت شد و بعد از انزال گذاشت، هیچ اذیت نرسانید۔

دیگر حکیم علی نقی میان آب حوض خانه ساخته بود که چون مردم غوطه زده روند درآن مکان رسند، در آنجا رخت دیگر پوشیده و کتابی چند که در انجا نهاده بودند هر که خواهد بخواند رسمی خوب داشت۔

دیگر در یکی از موضع جالندهر ، تعلقهٔ پنجاب روزی برق افتاد به طول دوازده ذرعه زمین سوخته گشت۔ چون پنج شش گز کاویدند

آهنین پاره یافتند که گویا همان زمان از آتش بر آورده اند۔ به آمیزش دیگر آهن از او دو شمیشر و یك خنجر و یك كارد سر انجام یافت۔

دیگر درویشی از هنود در حوالی متهرا بود، حضرت برای دیدن او تشریف بردند۔ وقت شام گاه هیچ کس ز مریدانش درخدمت او حاضر آمده۔ دست به مناجات باری تعالی برداشتند یکبارگی بر سر آنها بارش اشرفی شد۔ قریب نه صد اشرفی بارید۔ نصف در خزانه پادشاهی سپرد که در خزانه[1] نگاهدارند۔ خزانه کمی پذیر نخواهد شد و نصف به مردم دیگر تقسیم کرد۔ حضرت وقت رخصت دستبوس ناکرده سوار شدند۔ در راه به خاطر آمد که افسوس با درویش دستبوس نکردم، همان زمان مریدی از او در رسید و گفت که دست بوسی شما رسید۔

مولد بادشاه چهاردهم جمادی الثانی سنه یك هزار و پنجاه و یك در فتح پور متصل خانقاه شیخ سلیم چشتی از بطن صبیهٔ راجه بهارامل [۱۵] جلوس چهاردهم جمادی الأُخره سنه یك هزار و چهارده در قلعهٔ اکبرآباد۔ شنقار در بیست و هشتم صفر سنه یك هزار و بیست و شش۔ درسال بیست و دویم جلوسی در کشمیر موضع جهلکری مُنی در سن مبارك پنجاه و نه سال۔ ایام سلطنت بیست و دو سال و هشت ماه۔ مدفن در لاهور۔ آن روی آب راوی درباغ مهدی قاسم خان که نورجهان بیگم آن را رونق داده۔ تاریخ وفات مصرع: "خرد گفتا جهانگیر از جهان رفت"۔خطاب جنت مکانی۔

ابو المظفّر شهاب الدین محمد شاهجهان صاحبقران خلف نور الدین جهانگیر بادشاه درسن سی و هفت سالگی روز یکشنبه بیست

۱۔ خ: خزانه ندارد۔

و دویم جمادی الثانی سنه یك هزار و بیست و شش هجری۔ در ایوان دیوان عام دولتخانه قلعهٔ لاهور بر تخت سلطنت جلوسی فرموده۔ سکه و خطبه بنام نامی آنحضرت رونق و بها پذیرفت۔ بعد رحلت جهانگیر بادشاه آصفخان مصلحتاً داور بخش پسر سلطان خسرو را از قید بر آورده بر تخت نشاند۔ سلطان شهریار که در لاهور بود با داور بخش به جنگ پیش آمد۔ تاب محاربه نیاورده او به فرار نهاد۔ داور بخش داخل قلعه شده طهومرث و هوشنگ پسران شاهزاده دانیال را قید کرد۔ آخرالامر آصف خان بعد رسیدن منشور عالی از دکن رسید که شهریار طهومرث و گشتاسپ و هوشنگ و داوربخش همه را مسافر راه عدم گردانید و حضرت درین ایّام در دارالخلافت اکبرآباد رسید ند [۱۵ ب] جلوس بار دویم بیست و ششم جمادی الاخر سنه یك هزار و سی وشش در دارالخلافه اکبر آباد نزول اجلال فرمودند و اورنگ خلافت را به قدوم میمنت لزوم زیب و زینت بخشیدند۔ تعمیر قلعه شاهجهان آباد از یادگار بصرف پنجاه لك روپیه پذیرفت۔ اکثر اماکن او را سقف از طلا و نقره است و تمام دیوار و در از سنگ سرخ و دو طرف آن را دریای جمن واقع شده، هر دو طرف پای دیوار خندق سنگین عمیق که آب نهر در او سرداده اند۔ از نهری که علی مردان خان از مخلص پور از مسافت صد کروه از جمنا بریده آورده، کیفیت تسخیر ولایت مثل دولت آباد و دکن و فرمان پذیری راجه های هندوستان و کوهستان و فتح قلعه قند هار و انتزاع بلخ از والی توران و گریخته رفتن نظر محمد خان و دستگیر شدن پسرانش و دیگر فتوحات عهد آنحضرت را چون این مختصر حاوی نمی

۱۔ خ: چندان۔

توانـد شد، بر تصنیف دیگران گذاشت- درسنه بیست و سویم جلوسی به خـاطر ان حضرت چنان[1] آمد که دارا شکوه را در حضورداشته ولی عهد فـرمودند و شاه شجاع بـه صـوبه داری بنگاله و مـراد بخش را گجرات و مـحمد اورنگ زیب را صـوبه داری دکن داده هـریك را بـه مـکان خود[1] رخـصـت فـرمـودنـد- چـون دریں ایّام حضرت را مرض بدنی عاید شد و بیـماری به امتداد کشید- محمد دارا شکوه زمـام اختیار امور سلطنت در قبـضهٔ خود گرفت و راه اخبار از اطراف و اکناف مسدود ساخت [۱۶] و کـلای بـادشـاه زاده هـا را قیـد کـرد- ایـن معنی بر خواطر جمیع خورد و بـزرگ گران آمد- مراد بخش از این خبر از گجرات و عالمگیر از دکن بـاهـم متّـفق گردیده عازم حضور شدند- دارا شکوه راجـه جسونت را با فـوج سـنـگین پیش فرستاده، او در اوجین رسیـده جنگ کرده، شکست خـورد و رو بـه گـریـز نهـاد- هـر دو شـاهـزاده بعد فتح اکبر آباد تشریف آوردند و در فتحپور کچهوه دارا شکوه هـم با لکها سوار و پیاده و توپخانه و اسباب مـقـابـل شـد، چون جنگ سخت به میان آمد- دارا شکوه تاب نیـاورده فـرار نـمـوده و نسیـم فتـح و ظفر بر پرچم لوای عالمگیری و مراد بخش وزید- بعد یك روز هر دو شاهزاده در اکبرآباد داخل شدند- درین وقـت حـضرت اعلی شقه ها به دستخط خاص متعدد و متواتر به عالمگیر صـادر شد- متضمن این که مشتاق دیدن شما هستم چون از دل نبود هیچ یـکی مفید نیفتاد- روز عالمگیر قـرار داده بودند که امروز به ملازمت می رسـم بـه دست ناهرمل[2] شـقـه بـه دستخط خود و انگشتری دست مبارك بـجهـت نشان دادند که به دارا شکوه بـرسـاند و مضمون شقه این بود که

۱- خ: خد-

۲- ن: دل-

امروز عالمگیر می آید من کارش تمام می سازم- آن شقه را ناهرمل به عالمگیر در راه گذرانید- آنحضرت خوانده پیش خود داشتند و خود از راه معاودت نموده بدیره بیگم صاحب تشریف بردند- روز دیگر عالمگیر بندوبست خود در قلعه کرده جا به جا مردم نشانیده، مردمان پادشاهی تا به خواجه سرا همه را بیرون کرده [۱٦ ب] حضرت شاهجهان را در مکانی به اعتکاف نشاند- خود بر تخت سلطنت فرمودند و شاهجهان در عمر هفتاد سالگی به ملك جاودانی شتافتند- واقعهٔ فوت درسنه نهم جلوسی عالمگیری داده- تولد روز پنجشنبه سلخ ماه ربیع الاول سنه هزار و جلوس هفتم جمادی الثانی سنه یك هزار سی و هفت- ایام سلطنت سی و یك سال و چهار ماه- از آن جمله هفت سال دراعتکاف ششم رمضان سنه یك هزار و شصت و هشت شنقار شدند- عمر هفتاد و شش سال و چهار ماه-

ابوالمظفر محی الدین عالمگیر پادشاه خلف سوم حضرت شاهجهان بعد فتح برادر دارا شکوه - غره ذیقعده سنه یك هزار و شصت و هشت شنقار شدند- در باغ اعزآباد عرف شالامار درمکان مچهلی بهون جلوس نوبت اوّل فرمودند و بار دوّم بعد قتل دارا شکوه بیست و چهارم رمضان سنه یك هزار و شصت و نه جلوس فرموده- به امرا و بیگمات انعامات مرحمت شده و محمد مراد بخش که از گجرات رفیق و مصدر ترددات گردیده بود، چون در بعد اکبرآباد فرار دارا شکوه بعضی حرکات ناشایسته از او ظهور رسید- در هنگامی که نهضت به سمت دهلی شد، متصل شهر متهرا اسیر کرده، در قلعهٔ اکبرآباد محبوس گردیده و دعوی خون یکی از نوکران به قتل رسید و شاه شجاع که

دومین پسر حضرت اعلی بود در آن ایام به طرف صوبهٔ بنگاله اقامت داشت، از استماع جلوس عازم جنگ شد۔ در حضور فوجی [۱۷] به سر کردگی شاهزاده سلطان محمد مهین پور خلافت و میر جمله و غیره دیگر امرا برای دفع او نامزد شدند۔ درنواحی اله آباد هر دو فریق را جنگ به میان آمد۔ شاه شجاع تاب جنگ نیاورده به طرف بنگال[1] شتافت و در همان اطراف آواره و گم گردید که تا امروز از او هیچ نشانی پیدا نیست۔ چون خاطر قدسی به جمیع وجوه مطمئن شد، در قلعه شاهجهان آباد جشن عالی ترتیب یافت و بادشاه زاده ها که مصدر تردات شده بودند، به انعامات فاخره امتیاز یافتند۔ بیست و هشتم ذیقعده سنه یك هزار و یك صد و هجده[2] موافق پنجاه و یك جلوسی در احمدنگر بخلد برین شتافتند و در خجسته بنیاد اورنگ آباد نزدیك کوه ایلوره در گوشه دست چپ روضهٔ شاه زین الحق مرقد مقدس شد۔ بر کوه ایلوره دو روضه اند، یك از حضرت منتخب الدین زر زری زربخش و دو یمی روضهٔ برهان الدین زین الحق است۔ تولد شب یکشنبه یازدهم شهر ذیقعده سنه یك هزار و بیست و هفت در دهولپور مضاف صوبهٔ گجرات۔ جلوس غره ذیقعده سنه یك هزار و شصت و یك در باغ شالامار دهلی و ابتدای سن غره رمضان مقرر شد۔ عمر مبارك نود و یك سال و سیزده یوم۔ شنقار بیست و هشتم ذیقعده روز جمعه در احمد نگر دکن موافق سنه پنجاه و یك جلوسی۔ مدّت سلطنت پنجاه و سه سال و سه ماه، خطاب خلد مکان۔

۱۔ بنگالا = بنگاله۔

۲۔ خ: هژده۔

ابـو المحفوظ [۱۷ ب] قطب الدین سیـد محمد معظم شاه عالم بهادر شاه بن عالمگیر خـلـد مکان بعد استماع خبر رحلت پدر از کابل کـه صـوبـه داری آنـجـا داشتـنـد، بـا فـوج بسیـار و تـمـام بنگاه متوجه به شاهجهان آباد گردیدند۔ چون به لاهور رسیدند غره ذی الحجه سنه یك هزار و یك صد و هیجده در آنجا جلوس فرمودند۔ یکشنبه هیجدهم ربیع الاول سنه یك هزار و یك صد و نوزده۔ بعد جنگ سخت و عظیم و شدید بـر محمد اعظم شاه بـرادر خـود فتح یافته در اکبرآباد نزول اجلال شد۔ ایشـان را چهـار پسـر بـودند: محمد معز الدین جهاندار شاه ، دویم عظیم الشان، سـویـم جهانشاه خجسته اختر، چهـارم رفیع القدر کـه همیشه در رکـاب مـی بـودنـد تـا که بیستم محرم سنه یك هزار و یك صد و چهار در لاهور واصـل حـق گـردیـدنـد۔ هر چهار برادر با دلیل به یکدیگر مستعد شـده بـه جـنـگ در پیـوستـنـد سـه برادر به تفاوت[1] دو دو سـه سـه روز به شهادت رسیدند۔ محمد معزالدین اولین پسر فتحیاب و کامیاب گردید۔ تـولـد سلخ رجب سنه یك هزار و پنجاه و سه هجری در برهان پور ، عمر هـفتـاد سـال و شـش مـاه، ایّـام سلطنت پنج سال و یك ماه، مدفن در شاه جهان آباد متّـصل مزار مقدس خواجه قطب الدین بختیار کاکی ، خطاب خـلـد مـنـزل و دیـگر هر سه پسر در روضۀ همایون بادشاه مدفون شدند۔

جهـاندار شاه عـرف مـحمد معزالدین پسـر کلان بهادر شاه بـعد فتح بر عظیم الشان درسنه یك هزار و یك صد و بیست و چهار درلاهور جلوس نـمـوده، بعد جنگ از هر سه [۱۸] برادر خود به دهلی آمدند۔ لال کنور

۱۔ خ: بقاوت

که از نسل میان تان سین کلاونت بود و به حسن و جمال از اکثری فایق بوده، دل پادشاه را در گرد خود می داشت و برادران و اقربائی او به امارت رسیده۔ بر مردم تعدیها می کردند۔ چون محمد فرخ سیر که صوبه داری عظیم آباد پتنه بودند، از استماع اخبار رحلت بهادرشاه و شهادت پادشاهزاده در پتنه جلوس کرده، نهضت به اکبرآباد کردند۔ هفدهم محرم سنه یك هزار و بیست و پنج جنگ درمیان آمد، معز الدین هزیمت یافته گریخته آمد و در دهلی به دست نوکران خود دستگیر شد و فتح و نصرت نصیب فرّخ سیر گردید و به موجب حکم ایشان به قتل رسید۔ تولد دهم رمضان یك هزار و هفتاد و یك، عمر پنجاه و یك سال، جلوس پنجشنبه هشتم صفر سنه یك هزار و یك صد و بیست و چهار۔ قتل بیست و دویم محرم[1] سنه یك هزار و یك صد و بیست و پنج، ایّام سلطنت یك سال و یك ماه، مدفن در مقبرهٔ همایون بادشاه۔

محمد فرخ سیر پسر عظیم الشان خلف دوم بهادرشاه، محمد فرخ سیر چون خبر رحلت بهادر و شهید شدن پدر و هر دو عموی شنید، پنجم صفر سنه یك هزار و یك صد و بیست و چهار، یوم چهار شنبه در پتنه بر تخت نشست۔ سیّد عبدالله خان و سیّد حسین علیخان که از سادات بارهه بودند، یکی را وزیر [و] دویمی را میر بخشی نموده، با فوجی که از کمیابی طلب به نان خشك و ساگ گذران می کردند، عازم جنگ با جهاندار شاه شده، در اکبرآباد سیزدهم ذیحجه سنه[2] مذکور [۱۸ب] آویزهٔ یکدیگر شدند۔ چون سادات بارهه داد پردلی و مردانگی

۱۔ خ: محرم ندارد۔ ۲۔ خ: سنه ندارد۔

لباس سفید اختیار کردند۔ اکثر با فقرای اسلام و هنود صحبت می داشتند تا اینکه بیست و هفتم ربیع الثانی سنه یك هزار و یك صد و شصت و دو بیماری استسقا[1] بر بدن مبارك ایشان طاری شد و جان به جان آفرین سپرد و به فردوس برین خرامیدند[2]۔

درین ایّام چون بادشاه (زاده)[3] احمد شاه برای مهم افغان ابدالی که از کابل آمده بود، در سهرند قیام داشت، افغان را متنبه قرار بواقعی[4] کرده، چنانچه باید فتح و نصرت میسّر گشت۔ چهار پنج روز (شهر)[5] دهلی خالی از حاکم[6] بود۔ ملکه زمانی صبیهٔ محمد فرخ سیر که در عقد ازدواج پادشاه بود به محافظت شهر بطوری پرداخت که بر هیچ کس رحلت پادشاه معلوم نگردید۔ تولد بیست و دویم ربیع الاول سنه یك هزار و یك صد و چهارده، هژدهم ذیقعده سنه یك هزار و یك صد و سی و یك جلوس، ایّام سلطنت سی سال و یك ماه، عمر پنجاه و دو[7] سال، رحلت بیست و هفتم ربیع الثانی سنه یك هزار و [یکصد و] شصت و دو و مدفن، درصحن درگاه حضرت نظام الدین اولیا در حجره مقبرهٔ نواب قدسیه بیگم صاحبه، خطاب فردوس آرامگاه۔

احمد شاه بن محمد شاه بن جهان شاه بن بهادر شاه چون خبر شنقار [۲۰] شدن پدر در سهرند[8] شنید ابوالمنصور خان که بعد قمرالدین خان وزیر شده بود، همراه رکاب حضرت از آنجا به ایلغار رسیده۔ در

۱۔ خ: استقا۔
۲۔ در ن در حاشیه [۱۹] عبارتی است "نواب امیر محمد شاهی که مصاحبت و جلیس بادشاه بود در اواخر سلطنت محمد شاه وقت رفتن دربار کسی او را ته جمدهر کشید" و این در نسخ دیگر پیدا نیست۔
۳۔ ن: زاده۔
٤۔ ن: واقعی۔
٥۔ ن: شهر۔
٦۔ ن: شهر دهلی از حاکم خالی ماند۔
۷۔ ن: چهل و هشت۔
۸۔ خ: شهرند۔

شالیمار دهلی غرهٔ جمادی الاول سنه یك هزار و شصت و دو جلوس فرمودند و امرا و اعیان همانجا رسیده، نذر جشن گذرانیده به انعامات و اضافهٔ مناصب امتیاز یافتند و زمام حل[۱] و عقد تمام سلطنت به جاوید خان خواجه سرا که مقرب آنحضرت بود، سپرده. خود در عیش و طرب لهو ولعب مشغول گردیدند. این معنی بر جمیع امرا و ارکان[۲] سلطنت (گران آمد. خصوص به صفدر جنگ ابو المنصور خان که وزیر صاحب تدبیر بود. سخت ناگوار شده[۳] آزردگی برملا گردید و جاوید خان به دغا درخانهٔ صفدر جنگ کشته گشت. این حرکت بر خاطر مزاج[٤] پادشاه و هم بر مزاج اودهم بائی والدهٔ حضرت والا که نایب السلطنت بود، بسیار ناگوار و گران آمد. صریح در فکر آن شدند که (ابوالمنصور خان)[٥] را از میان باید برداشت. آخر الامر به صفدر جنگ پیغام دادند که نیابت وزارت بر کسی مقرر کرده خود به صوبه داری خود بروند. او امتثال امر نموده، دیره بیرون شهر کرده[٦]، در خیمه داخل شد و از آنجا تاکید بر تاکید رفته که به زودی روانه پیش شوند و سرداران تعین شدند که یك دو منزل دیگر از اینجا[۷] کوچ به کنانید. او سورج مل جات را و زمین داران دیگر را رفیق خود ساخته، به محاربه پیش آمد و تا یك ماه محاصره شهر کرد[۸] و افواج بادشاه از هر طرف برای دفع (او)[۹] مستعد (شده)[۱۰] جنگ می کردند. شهر کهنه دهلی که بیرون شهر پناه بود [۲۰ب] همه به غارت رفت. چون تقدیر با تدبیر او موافق نبود هیچ

۱- خ: حل ندارد. ۲- خ: ارکان و امراء ۳- ن: ناگوار شد... سخت ناگوار شده.
٤- خ: مزاج. ٥- ن: ابوالمنصور. خ: منصور علی خان. ٦- ن: نموده.
۷- خ: "از اینجا" ندارد. ۸- ن: نمود. ۹- ن: او. ۱۰- ن: شده؛ خ: بوده.

پیشرفت نشد[1] ـ آخر لاچار برخواسته به صوبه خود رفته و اینجا دور دور شهاب الدین خان که میر بخشی بودند شد ـ باز وزارت به خانخانان مقرر شد و بعد یك سال ازین هنگامه به مشورت عاقبت محمود خان که از اهل خطه بود و چنان قرار یافت که تبدیل بادشاه باید کرد ـ

روز جمعه نهم شهر شعبان سنه یك هزار و یك صد و شصت و شش اندرون قلعه مقید شدند ـ هما ن روز شهاب الدین خان موسوم به (غازی الدین خان)[2] خلعت دیوانی وزارت یافته وزیر به استقلال شدند ـ بعد چند روز عاقبت محمود خان درچشم پادشاه و اودهم بائی والدهٔ بادشاه میل کشیده ـ میل کشیدن بود که به حکم قدیر بر حق و وزیر مطلق کشته شدن اوهمان بود ـ تولد هژدهم ماه ربیع الثانی سنه یك هزار و یك صد و چهل موافق روز سه شنبه آذر ماه در دهلی ، جلوس غره جمادی الاولی سنه یك هزار و یك صد و (شصت و هفت)[3] ـ مدّت سلطنت شش سال و سه ماه و شانزده یوم ـ عالم گیر عرف اعزالدین بن معزالدین جهاندار شاه بن بهادر شاه ایزد بر حق در اولاد هر چهار پسر بهادر شاه سلطنت دهلی کرامت فرمود ـ

چنانچه به تجویز و مشورت وزیر الممالك شهاب الدین خان بهادر مخاطب به (غازی الدین خا ن)[4] بهادر نظام الملك آصف جاه بن غازی الدین خان فیروز جنگ روز جمعه و قت دوپهر نهم شعبان سنه یك هزار و [۲۱] یك صد و پنجاه و نه[5] بعد قید شاه احمد شاه بر تخت سلطنت مسند آرا گشت ـ اسلوب سلطنت به رنگ دیگر گرفت ـ تاآنکه

۱ـ ن: نرفت ـ ۲ـ ن:غازی الدین، خ، ت: غارالدین خان ـ ۳ـ ن: شصت و هفت، خ، ت: پنجاه ونه ـ ٤ـ ن: غازی الدین، خ، ت: غار الدین خان ـ ٥ـ شصت و هشت بعد حبس شدن ـ

در اواخـرسنه چهار جلوسی احمد خان ابدالی مـرتبه ثانی با فوج بسیار از کابل رسیـدـ وزیـرالممالك بسبب مخالفت نوکران خود مصلحت وقت چنـان دانستـه کـه برای ملاقات پیشتر روندـ اوخلاف قول و عهد کرده ایشـان را هـمان جا نگه داشتند و فوج خود فرستاده که گرد شهر دهلی را قـرق و مـحاصره نمایند و او دو ماه و چند روز در دهلی و اکبرآباد مانده و تاخت و تاراج نموده باز به کابل رفت و امور سلطنت به دستور بر بندگان حـضـرت استـقـرار پـذیـرفـتـ تولد در دارالامان به موجب هندی سنبت بکرماجیت یك هـزار و هـفت صد و پنجاه و سه سانون بدی تیجـ جلوس نهـم شـعبـان سنـه یك هـزار و یك صـد [و] پـنجاه و نه در دیوان عام قلعه شاهجهان آباد و ابتدای سن از غره مقرر شد و درسنه یك هزار و یك صد و پـنـجاه و سه هجری روز پنجشنبه هشتم ماه ربیع الثانی جهان گذران را بـدرود نـمـودـ ایّـام سـلـطـنـت پـنـج سال و نه ماه [و خطاب] محی الملّة شـاهجهان بـن کـام بخش بن عالمگیر خـلـد مکان، روز پنجشنبه هشتم ربیع الثانی سنه یك هزار و یك صد و سه هجری از حبس برآمده، برتخت سـلـطـنـت جـلـوس نمودندـ بیستم جمادی الاول سنه مذکور احمد شاه درّانـی ابدالی مـرتبـهٔ ثـالث با فوج بسیار آنروی آب جون[1] متـصل گهات براری رسید [۲۱ب] بـا وزیـر الممالك و جهنکوراو مرهته مـقابل شدهـ چـون در دریـا اسپـان انـداختنـد کـه ترك فوج از هم خورده و اکثری از سـرداران مرهته بـکـار آمـدنـدـ فـوج دکهنی گریخته وزیر الممالك نیز کـنـاره کشیـدنـد و به طرف شهر کهنه که راه قلعه های سورج مل جات

۱ـ ن: جون ندارد.

بـود رفتـنـد تا چند ماه این شورش ماند و تمام شهر شاهجهان آباد بغارت افـغـانان رفت که هیچ خانه از غارت محفوظ نماندـ تولد چهارم رمضان روز یـکشـنبـه دو گهـری شـب گـذشته سنه یك هزار و یك صد و چهل و هفت هجری مطابق نهم ماه بهمن در سنه هفت صد هفده جلوسی محمد شاه فردوس آرامگاهـ

چون ازین رقم احوال سلاطین این صوبه وا پرداخت ضرور است کـه از احـوال پـادشاهان یعنی[1] اولیـا نیـز نـگـارد و در صوبجات دیگر هم نگارش خواهد یافت، انشاء الله تعالیـ

قدم شریف حضرت سرور عالم آن طرف دروازه لاهوریی [که آنـرا] شهـر پنـاه گـویند چون نقش قدم مبارك از عرب روانه شد، یکی از پادشاهان[2] ولایـت خواست که در ولایت خود آردـ فتح خان نبیرهٔ فیروز شاه هـم تـمـنّـا داشـت که در مملکت من باشدـ آخر هر دو سلطان باهم قـرار کـردنـد، که پیش سر و قدم برسینه گذاشته آیدـ آرزوی پادشاه هند بـرآمـد از غرهٔ ربیع الاول تا دوازدهم که ایّام وفات است، هر روز به وفور از اقسـام طـعام و شیر و برنج از سر کار پادشاهی و بیگمات و امرا [۲۲] و غـربـا بـه مستـحقان پخش می شود و عالم عالم مر دم بـه زیارت بهره می انـدوزنـدـ فـقـرای مـداری مسـلك زیاده از ده و دوازده هزار پیـش از ایّام دوازده وفـات از بیرونجات جمع آمده در آنجا می باشند و بعد ایّام وفات از آنـجا برخاسته در عرس حضرت قطب الاقطاب شریك می شوند و هر پنج شنبه مردم شهر به زیارت حصول سعادت می کشندـ

۱ـ ن: معنی یعنیـ

۲ـ بادشاه فیروزشاه تغلقـ

نقش پنجه حضرت شاه مردان در پنج کروهی دهلی نصب گردیده. هر شنبه مردم به زیارت می روند و کوزه های آب حوض که درآن پنجه است پر کرده به تبرك می آرند. دهم محرم[1] که روز عاشور است **گهووارههای** امامین صدها در آنجا می رساند و هجوم عظیم از عمده ها و غربا (درآنجا)[2] می شود. سیزدهم محرم بتقریب سوم امامین اکثر مردم مجمع می کنند و شب آتش بازان دهلی که هر یك نمونهٔ چند از هنر خود درست کرده در آنجا سر می دهند و بیست و یکم رمضان نیز به زیارت عالمی می رود. قطب الاقطاب خواجه قطب الدین (بختیار کاکی)[3] ابن کمال الدین احمد موسی زادگاه اوش، فرغانه است. نظر از حضرت خضر یافت و از معین الدین چشتی سجزی در هجده سالگی مرید شد. بامداد چهار شنبه چهاردهم ربیع الاول سنه سیصد و سی و سه[4] رخت هستی بر بست. در زمان سلطان شمس الدین پادشاه دهلی بودند، مدفن برهفت کروهی شهر.

سلطان المشایخ حضرت نظام الدین اولیا نام محمد پور احمد دانیال [۲۲ب] پدر او از غزنین به بداون آمد. (در)[5] آنجا بزاد. در زمان سلطان تغلق بودند درسنه ششصد و سی و دو. مرید از حضرت گنج شکر و او مرید خواجه قطب الدین است. هژدهم ربیع الاول سنه هفت صد و بیست و پنج بآن جهان رفت، مدفن دهلی.

نصیرالدین (محمود)[6] چراغ دهلی نام محمود زادگاه اوده.

۱- ن: روز دهم. ۲- ن: در آنجا. ۳- ن: بختیار کاکی. ٤- خ: سیصد و شصت وسه.
۵- ن: در. ٦- ن: محمود دارد خ و ع ندارد.

مرید و خلیفه نظام الدین اولیا است- وفات هژدهم رمضان سنه هفت صد و پنجاه و (پنج [یا])[1] هفت، مدفن دهلی - مردم شهر پیش از دیوالی [در هفته بروز] یکشنبه به درگاه ایشان رفته در ناله که از پائین درگاه روانی دارد، غسل کرده حاجت ها خواسته کامیاب می شوند-

امیر خسرو دهلوی وی سلطان الشعراء و برهان الفضل است- قوت ناطقه دربیان توصیف (کمالاتش)[2] قاصر و قلم از تحریر صفاتش عاجز- در گفتن شعر عربی و فارسی و هندی سر آمد زمان بودند[3]- سرود و قوالی ایجاد کردهٔ ایشان است- قدرت بشده و نحو اسابق نبود[4]- هیچ یکی از شعرای متقدمین و متأخرین را مثل ایشان قدرت نشده و نخواهد شد- خصوص در صنایع شعر و فن موسیقی سر آمد زمان بودند- محبتی که امیر را با شیخ خود بود، هیچ یکی از مریدان دیگر نداشت- اکثر شیخ این رباعی که خود تصنیف کرده اند، درحق امیر می فرمودند- رباعی:

خسرو که بنظم و نثر مثلش کم خواست[5]
ملکیت ملك سخن آن خسرو راست

این خسرو ماست خسرو ناصر[6] [۲۳] نیست
زیرا که خدایی این ماست خسرو ماست

بعد پیر بتفاوت شش ماه هژدهم ماه شؤال سنه هفت صد و بیست و پنج از جهان برخاست- مدفن در روضه پیر خود [حضرت نظام الدین اولیا]- در عهد سلطان غیاث الدین بلبن پادشاه دهلی بودند و با چند

۱- در خ، ن: پنج هفت آمده- ۲- ن: کمالاتش- ۳- ن- ٤- س: قدرت... نبود ندارد- ٥- خ: خاکست-

پادشاه دیگر نیز ملاقات کرده اند۔ در جنگ شهادت سلطان[محمد قآن] ، امیر خسرو و امیرحسن دهلوی هردو در قید مغول[اسیر] آمده بودند۔

شیخ رکن الدین فردوسی مرید خواجه بزرگست۔ با حضرت سلطان نظام الدین اولیا صحبت ها داشت۔ روزی حضرت نظام الدین در خانقاه خود بودند و این خانقاه در آبادی عظیم گنج متّصل مقبرهٔ همایون است۔ خواجه نصیر الدین و امیر خسرو را فرستادند که خبر شیخ بیارند که در چه شغل هستند[1] ۔ هر دو صاحب شیخ را دیدند که شیخ بر کنارهٔ دریا [بر] خشکی نشسته از گاو مرده کرم می خورند۔ چون نظر برین بزرگان افتاد و مشت از آن پر کرده، یکی به نصیر الدین و[2] دویم به امیر خسرو دادند۔ امیر نصیرالدین کراهیت ناکرده دردهن انداختند و امیر هم چنان در دست گرفته پیش نظام الدین اولیا آوردند و احوال شیخ گزارش نمودند که درین شغل بودند و به ما هر دو این عنایت شد۔ سلطان نظام الدین فرمودند که شما آن را چه کردید، نصیر الدین گفتند که من همانجا خوردم و امیر گفتند که من بچنین آوردم فرمودند دست [۲۳ب] بکشاید همه از اقسام میوه بود و از کرم نشانی نبود۔ حضرت فرمودند که من چکنم که ولایت دهلی شیخ به نصیر الدین عطا کردند۔ من می خواستم که به شما باشد چون نصیبهٔ او بود در خوردن سبقت نموده۔ مدفن در باره پوله دهلی۔

شیخ شرف الدین پانی پتی. او از مشاهیر مجاذیب بود[3]، در

۱۔ خ: شد۔ ۲۔ خ: و: خواست ندارد۔ ۳۔ خ: است۔

اوایل حال به تحصیل علم مشغول بود۔ آخر مجذوب شد و تمام کتب در آب انداخت۔ ارادت اونزد بعضی از بختیار کاکی است و بعضی به شیخ نظام الدین گویند۔ جای خود نگاشته اند که چهل سال بودم به دهلی آمدم و درخدمت شیخ قطب الدین سعادت اندوختم۔ بسیاری اولیا را دیدم۔ ازین معلوم می شود که مرید خواجه قطب الدین است و از شمس الدین تبریزی و مولوی روم نیز بهره یاب شده اند۔ رحلت هفتدهم رمضان مدفن درپانی پت در کرنال هم از ایشان درگاه مشهور است۔

شاه ترکمان بیابانی مرید شیخ شهاب الدین سهروردی ست همواره مستغرق بودی۔ خوارق و کرامات از ایشان بسیار ظهور می گردد، درعهد سلطان بهرام شاه بودند۔ گویند بس[1] دراز عمر بود۔ وفات او بیست و چهارم رجب سنه شش صد و سی و هفت، مدفن درآبادی شهر دهلی و یك دروازه شهر پناه بنام ایشان مشهور است که مردم ترکمان دروازه می گویند۔

سید حسن رسول نما اویسی بودند بزرگان [٢٤] ایشان سیّد عثمان کفرمل بود ند۔ وجه تسمیه کفرمل[2] آنکه بسبب تقصیری که از کفار در خدمتش شده بود ایشان عزم مالش کفار کرده اکثری را به قتل رسانیدند۔ در سن هژده سالگی سیّد حسن با اقربای خود مناقشه پیدا شد، برای دفع آنها خواستند که تحصیل علم نموده ، به وظایف مواظبت نمایند و به طرف مشرق دیار رفته، تحصیل فضیلت کرده، در وظایف چشتیه که از قدیم بزرگان درین سلسله بودند اشتغال نمودند۔ باین اراده

۱۔ خ: بسن۔ ۲۔ ن: کفرمل: ندارد۔

که دل ازین بر گردد تا انتقام از اقربا گرفته اند۔ فضل الهی شامل شد ازآن داعیه دل باز گشت و در جناب حضرت رسالت پناه بهریاب گشتند و هر کرا می خواستند در محفل بار یاب می کردند در همان دیار به رسول نمائی شهرت کردند۔ بعد مدّت از آنجا آمده در دهلی سکونت گزیدند و هزاران مردم را از دید مجلس حضرت پناه مستفید نمودند۔ مولد و موطن شان قصبه نارنول از توابع شاه جهان آباد، وفات دو شنبه بیست و دویم شعبان سنه یك هزار و یك صد و سه هجری، سن ایشان یك صد و نه سال بوده۔ خوابگاه درباغ گلابی متّصل شاه گنج شهر دهلی، بسنت بر مزار ایشان چهارم ماه عرفی [عرس] می شود۔

شیخ ابا بکر طوسی حیدری قلندر مشرب بود، با شیخ جمال الدین[1] هانسوی مؤدت داشت چون از هانسی به زیارت خواجه قطب الدین آمده در خانقاه ایشان بودی صحبتهایی [٢٤ ب] درویشانه داشتی و سماع نمودی، نظام الدین در مجلس ایشان حاضر شده، مدفن در کنار آب جمن متّصل ملك یار پران وفات یافت بیست و دویم رجب۔

شیخ صوفی بدهنی. مرد پیری بود در کمال که از شیخ و خواجه قطب الدین در قید مغول آمدند و اکثر مردم از ذکور و اناس دیگر نیز در بند بودند۔ خواجه در ایّام بند به هر یکی از زنبیل خود به همه بندیان را یك یك کاك می داد و شیخ هر روز یك بدهنه آب می رسانید۔ تمام مردم اسیر از توجه این هر دو بزرگ از زحمت جوع و تشنگی و تعب و فاقه خلاصی داشتند۔ از انبار خواجه به کاکی و شیخ به بدهنی مشهور شدند،

۱- خ: (الدین) ندارد۔

خوابگاه در کیتهل۔

ملاّمعز نـام اصـلـی حاجی مجدالدین خـلیـفه شیخ شهاب الدین سهروردی ست۔ دوازده [بـار] حج کرده به دهلی آمـد۔ سـلطان شمس الدین صـدارت شهـر بـه وی داد و بـعـد دو سـال به استعفا گذاشت و در جنـاب خواجه قطب الدین اعتـقـاد آورده کامیاب شد، دوازدهم ذیحجه سنه سیصد و چهل [و] دو رخت هستی بربست۔ در جوار [مزار] خواجه متّصل پِهسلنه پتهر[1] شهـر مدفون گشت۔ هر سال مردم گرد مزار او دوره می زنند و طواف می کنند و این را برابر ثواب حج می دانند۔

شـمـس الدین اوتاولا درویـش بـاکـمـال بود۔ همیشه آتش می افـروخـت وبـالای خـاکستر مـی نشسـت، هـمانجا گو[د]ی کنده شب هـمـانـجـا مـی گـذرانید۔ چون سلطان المشایخ به زیارت او آمدی درآن وقـت خـود را در گـو[د]ی پـوشیـد مردم پرسیدند که درین چه سر است [۲۵] او مـی فـرمـود ایشـان ولی عظیم الشان هستند و جاه و جلال دنیوی بسیـار دارنـد و فـقیر تارك دنیا با او درملاقات ربانیست تکفین و تغسیل و نـمـاز جـنـازۀ مـن او خواند۔ هر که مراد خود زود خواهد از شمس الدین اوتـاوله خـواهـم۔ رجـب سـنـه هـفـت صد رخت از دنیا بر بست۔ عقب خانقاه نظام الدین اولیا مدفون شد۔

پیر بهیلم از شهـدای قـدیـم است۔ بعد از مدّتی ظهور این چنین کـس شده۔ اکثر کوران[2] و سـقیـمـان بـر مزارش میروند و شفا می یابند۔ مرقدش به یك کروه از راه طرف مشرق سلطان المشایخ۔

بـی بـی فـاطمه صـایـمـه مـرتـاضـه و عـارف زمـان بود۔ با شیخ

۱۔ ن: پتهرندارد۔ ۲۔ ن: کواران۔

فریدالدین و نحیب الدین برادر خواند گی داشت در اسرار الاولیا مینویسد که قبر او در حوالی اندرپت است و در اخبار الاخیار نوشته که قبر او بیرون میان دروازه۔

بی بی زلیخا والده سلطان نظام الدین اولیا جائی که آسود گی دارد در حالت حیات نیز همان جا خانه داشت در راه در گاه قطب الاقطاب۔

بی بی نور مرید خلیفه صدر الدین[1] است۔ وی از ملتان به دهلی آمد۔ و همین جا مسکن گزید و قبر او متّصل روضۂ شیخ نصیرالدین چراغ دهلی است۔ مردم عوام شیخ صلابهری کلا گویند پدرش لاولد بود، به دعای حضرت نظام الدین شد۔ همان وقت به حضور نظام الدین آورد، ایشان از خرقۂ خود قدری پارچه چهینت کرته به او دادند۔ حوالۂ نصیر الدین کردند که خواهی داد به فرموده – آنحضرت صاحب کمال گردید۔ [۲۵ب] گویند ویرا پریان برای علاج خود برده بودند، مزار در دهلی متّصل مزار نصیرالدین چراغ دهلی۔

شیخ جمال[الدین] هانسوی وی برادر زادۂ ابو حنیفه کوفی ست به خطابت و فتوی پرداختی، دست از آن باز داشته۔ مرید گنج شکر شد۔ هر کرا شیخ خلافت دادی نامه نزد او فرستادی۔ از قبول او روایی، اگرنه پذیرفتی۔ شیخ برزبان راندی پاره کرده۔[گنج شکر پسر خود] جمال را فر [ستاد] ند نتو[انست] اند وخت۔ خوابگاه[وی در] هانسی، وفات دوازدهم شعبان۔

شیخ نجیب الدین متوکّل برادر و مرید شیخ میر شکر گنج

۱۔ س: زین الدین۔

است۔ نهم رمضان ازین جهان برفت، خوابگاه بجی مندل۔

شیخ بدرالدین زادبوم غزنۀ در خواب با خواجه قطب الدین اوشی ارادت یافت۔ خوابگاه امان آسایش گاه پیر خود۔

شیخ قطب الدین منوّر پسر شیخ برهان الدین بن شیخ جمال هانسوی از خلفای شیخ نظام الدین اولیا است، جامع کمالات ظاهر و باطن بود۔ بادشاه دهلی روزی در هانسی گذر کرد ، اکثر اکابر شهر برای دیدن پادشاه آمدند، مگر ایشان نیامدند۔ سلطان محمد شاه از نخوت و غرور حسن برهنه را به طلب او فرستاد که چرا نیامد؟ شیخ از مردم خانه رخصت شده پیش پادشاه رفت، سلطان به تیراندازی مشغول بود۔ مردم گفتند که این وقت خوب نیست۔ شیخ همانجا رفت۔ چون نظر سلطان بر شیخ افتاد تیر و کمان گذاشته به مصافحه پیش آمد۔ شیخ چنان دست او محکم گرفت که نتوانست خلاص کرد۔ پادشاه حسین جباری[1] که صدها مشایخ را به تیغ [۲٦] بیدریغ[2] قتل کرده بود، (جزا)[3] انقباد و طاعت از او به ظهور رسید، قبر او در هانسی در گنبد جد و پدر۔

پدر **امیر حاجی** پیر امیر خسرو دهلوی درعلم موسیقی ایشان هم ماهر بودند، امیر و ایشان هر دو پیش شیخ نظام الدین اولیا اکثر غزل خواندی و شیخ را ازآن ذوق حاصل می شد و در وقت نماز تاکه جمال شیخ ندیدی تحریر نه بستی۔ در مرض موت او شیخ به عیادت رفت در اثنای راه خبر فوت او رسید۔ فرمودند که : الحمد لله "دوست به دوست پیوست"۔ مدفن در پایان قبر پدر خود۔

۱۔ در تمام نسخ این اسم و مطلب نوشته شده اما طبق کتب تواریخ این درایه درست نیست (م)۔
۲۔ خ: به تدریج۔
۳۔ خ و ن: جزا ندارد۔

ضیای نخشبی : در بـداون درزاویـه عزلت مشغول به حق بودی، اکثر تصانیف از او یادگار ، از آن جمله حل ناموس و طوطی نامه و عشره مبشـره و سلوك المسلوك و دیگر کتب مشهور ، در زمـان نظام الدین اولیا سـه ضیـاء مـوجـود بودند، ضیای نخشبی، ضیای برنی، ضیای سنامی- هر یکی رکن دین بودند- ضیای نخشبی مرید شیخ شکر گنج و خلیفه و نبیره سلطان التارکین شیخ حمید الدین ناگوری - وفات او در سنه هفت صد و پنجاه- مدفن دهلی-

خـواجـه مؤید الدین : در ابتـدا بـه کـار دنیا مشغول بود- ملك و مـلك زاده و بـاز کرده است- همه را به اختیار ترك کرده فقر گزید- مرید نظام الدین اولیا اسـت- سلطان علاء الدین را یـاد کرد که کاری فرماید- گفتند: او تارك شد- سلطان به شیخ گفته فرستاد که بگو بکاری مقرر می کـنـم- شیـخ جـواب داد کـه او را بـکـاری دیگر درپیش سرانجام آن می کند- بادشاه را [٢٦ب] این سخن گران آمد- گفت مخدوم می خواهند کـه مثـل خـود کـنـنـد- شیـخ گفتند بلکه بهتر از خود بادشاه باز نماند[1] - مدفن پایان روضهٔ شیخ نظام الدین است-

خواجه احمد بداونی به تجرید می گذارند طریقه ابدال داشت و مرید نظام الدین است و قبر او در جوار روضه شیخ نجیب الدین فردوسی مشهور به نجیب الدین پردلی، مرید شیخ رکن الدین فردوس است- قبر او جانب شرقی حوض شمسی-

شیـخ سلیمان معین المندوی به دهلوی نیز مشهور است- نقل

۱- س: باز ماند-

روح می کردی یعنی خلعبدن کرده روح خود درجسم دیگری می انداخت۔ ازین سبب از احوال ماضیهٔ خبر دادی۔ گویند در پنج سالگی بیماری سخت شد و مرد۔ پدرش برای سامان تکفین بیرون آمد۔ مسافری در مسجد خود دید۔ مسافر گفت: "کجا می روی؟ پسرت زنده است، برو در خانه بگیر۔ گفت به چشم خود دیده آمدم که مرده است۔ مسافر گفت: "اگر کسی جان خود بدل جان فرزند تو بدهد خوش شوی"۔ بعد از آن پدر او به خانه رفت دید که پسر زنده است و سخن می کند و آن مسافر را مرده یافت۔ ازین سبب او را شیخ بیاره نیز گویند که نام آن مسافر بود۔ قبر او عقب مقبره خواجه قطب الدین است۔

شیخ جامی عبد الوهاب، شیخ جلال بخاری را دو پسر بود مخدوم جهانیان و سید محمود۔ این از سید محمود است۔ در سنه نه صد و نود و سه نقد زندگی در باخت۔ خوابگاه دهلی [۲۷]۔

شیخ عبدالرزاق زادگاه جهجانه۔ مرید و خلیفه محمد حسن است و او مرید شیخ طاهر در سنه نه صد و نود و چهار متاع زندگی بر بست، خوابگاه دهلی۔

عبدالقدوس [گنگوهی] مریدَ شیخ زین الدین است که پسر شیخ عارف بن شیخ عبدالحق است۔ در سنه نود و پنج بساط حیات در نوشت، خوابگاه در گنگوه۔

برهان بلخ. قبر او جانب شرقی حوض شمسی است۔ مردم این دیار خاك قبر او بجهت مزید علم وحدت به دهن اطفال می خورانند۔ ازین ممر چند مرتبه قبر او درست شده۔ وفات سیزدهم ذی الحجه سنه شصت و شش۔

شیخ فرید الدین نبیرهٔ سلطان التارکین شیخ حمیدالدین صوفیست۔ مرید و خلیفه جد بزرگوار است۔ در وقت سلطان از ناگور به دهلی آمد۔ قبر او در شهر قدیم جانب شرقی بجی مندل ۔ سنگی از جراسا در آن جاست۔ گویند در حالت سکر[1] در گردن خود می داشت و وجد می کرد۔

مولانا علاء الدین اصولی استاد شیخ نظام الدین اولیاء ، در خیر المجالس نصیرالدین چراغ دهلی نوشته که مولانا هرگز از کسی چیزی قبول نمی کردند، مگر هر وقت حاجت به قدر حاجت می گرفتند۔ نوبتی مولانا را سیوم فاقه بود کنجاره می خوردند۔ درین اثنا مریدی آمد، مولانا کنجاره در دست خود پنهان کرد تا کسی بر فاقه اطلاع نیابد۔ در هنگام حرکت و جنبش کنجاره از دستار افتاد۔ آن مرید آن قصّه پیش یکی از بزرگان [۲۷ب] دنیا بر داد۔ صد سبوی روغن و هزار جیتل[2] فرستاد، مولانا قبول نکرد، قبر او در بداون۔

شیخ احمد بداونی: حضرت نظام الدین می فرمایند که او از دوستان من است و بسیار متقی و صالح در بداون هفت احمد خفته اند: احمد خیاط، شیخ احمد لودهی ، شیخ احمد خندان ، شیخ احمد چرم پوش، احمد برنوی احمد برنوی ، شیخ احمد ولد نظام الدین ، شیخ احمد بداونی۔[3]

سیّد محمد بن محمود کرمانی از کرمان به تجارت آمده، در اجودهن با گنج شکر ملاقی شد۔ محبتی پیدا کرد۔ اسباب تجارت به کلی ترك داده مرید شیخ گردید۔ مدفن در چبوترهٔ یاران که مقام سلطان

۱۔ ن: شکر۔ ۲۔ ن: شیتل۔ ۳۔ س: بهرونی۔

المشایخ است۔

سیّد مبارک بن سید محمد مرید خواجه قطب الدین است۔ عمر خود در صحبت نظام الدین گذرانید۔ مدفن نزدیك قبر پدر مولانا شمس الدین قاسمی[1] از اعاظم خلفای شیخ نظام الدین است و نزد ایشان مکرم و معزّز بود۔ سلطان محمد تغلق شاه که دشمن مشایخ بود، او را گفت به کشمیر برو۔ او به یاران خود گفت که من در خواب دیده ام که شیخ مرا می طلبد و پادشاه چنین گفته۔ فردای آن بر سینه مولانا آبله ظاهر شد۔ چون خبر به سلطان رسید حکم کرد که به درگاه بیارند شاید بهانه کرده، درین عرصه از عالم رحلت کرد، قبر او بر چبوتره یاران۔

شیخ جمالی مرید مولانا سماع الدین است۔ اصل نام جلال بود، پیر جمالی نام نهاد۔ در زمان سکندربهلول بود، مقبرهٔ او [۲۸] متّصل لادو سرا[ی] و مقام [نزدیك درگاه] خواجه قطب الدین به غایت طرح لطیف و غریب دارد۔

ملک یار پران، نامش نورالدین ، او از مشایخ عصر سلطان غیاث الدین بلبن است، شیخ نظام الدین نیز[2] به زیارت او آمدی۔ شیخ نقل می کند که من در مسجد جامع کیلوکهری به نماز جمعه آمدم، چون صایم بودم و موسم گرما۔ در دکانی نشستم و گفتم تو هم درویشی۔ گفت پیر من ملك یار فرمود که حرکت به نظام الدین برسان گفتم اگر مرا نیز بگوید همچنان شد۔ وقتی که ملك یار به دهلی آمدند۔ در مکان ابوبکر طوسی جا گرفت۔ در آنجا قلندری از طرف ایشان می بود به نزاع

۱۔ خ: سمی۔

۲۔ ن و ت: نیز ندارد۔

برخاست۔ گفتم مرا ابابکر فرستاده است۔ گفت حجت بیار۔ ابابکر در مسافت دور بود۔ در مسافت از ابابکر حجت رسانید از آن روز به پران موسوم شد و به ملك یار پران اشتهار گرفت۔ روضهٔ او بر لب دریای جمن این طرف قلعه شیر شاه۔ وفات او در سنه هفت صد و بیست و سه هژدهم جمادی الاول بساط حیات در نوردید۔

میر محمد شفیع خلیفه شیخ احمد و پیر محمد لکهنوتی۔ نزدیك در جالنه ناله در مکان خود مدفون است۔ وفات نوزدهم محرم سنه یك هزار و یك صد و نه، بر کنار نهر فیض تکیه ایشان بود۔

شیخ بایزید الله هو از افاغنه قصور بود۔ همواره با جماعت صغیر و کبیر سر کوچه و بازار سر و برهنه با یك چادر و لنگ سرخ در کمر، الله هو گویان می گذشت و هر چه از بینوایی بهم [۲۸ب] می رسد به حاضران قسمت می کرد۔ نهم جمادی الاول سنه یك هزار و[یا] نهصد و پنج وفات یافت۔ متّصل نخاس سادر راه موضع شاهدره[1] سر راه مدفون گشت۔

شیخ بایزید حسن دهلوی در محلّه سرکی گران وی پسر شیخ نصیر الله قوم بنی اسرائیل مرید قدوة السالکین شیخ بهاو الدین نصیرالدین میرتهی مرید شیخ عبدالرزاق جهنجانی و او مرید شیخ عبد الله رازی است و این مرید شیخ ابوحامد خیالی صاحب کشف و کرامات بود۔ یکی از معتقدان او را پسر نمی شد۔ به دعای ایشان پسر تولد گردید۔ چون سه ساله شد پسر مرد۔ مادرش پیش شیخ آورده گفت که ای شیخ

۱۔ ن: شاه و هوره۔ ۲۔ س و ن: خرد۔

دروغی! تو این پسر مرا طویل عمر گفته بودی۔ این خورد[۲] مرد۔ شیخ را ازین سخن حال تغیر شد۔ سه مرتبه یا حی یا قیوم برو دمید و گفت ای پسر برخیز۔ زنده گشت۔ برای اخفا فرمود که این طفل را گرمی در گرفته بودی باز به حال شد و الّا از بنده عاجز چه بر آید۔ گویند عبدالقوی پیش عالمگیر بادشاه ظاهر کرد که شیخ از مردم سجده می کنانید و این امر غیر شرعی است۔ حضرت بادشاه گفت که منع بکند۔ ملا عبدالقوی با فوج بسیاری پیش شیخ رفت و بی ادبانه خواست که اسپ سوار در خانه ایشان رود۔ اسپ چراغ پا شده، ملاّ را انداخت و ملاّ ضرب چوبی در سر و دست خورد۔ مردم گفتند که پیش درویشان رفتن مناسب نیست، فرود آمده پیش شیخ پیاده رفت۔ چون [۲۹] نظر شیخ بر ملاّ رفته سجده کنان پیش می رفت و هیچ از زبانش بر نه[۱] آمد مگر همین که عفو تقصیر شود۔ شیخ دلاسا داده رخصت نمودند۔

شیخ حسن طاهر جونپوری مرید راجی حامد شه و وی مرید حسام الدین مانکپوری است۔ در بجی مندل که دیوان عام سکندر لودیست در دهلی آمده، سکونت گرفت، بیست و پنجم ربیع الاول سنه نه صد و نه در همانجا مدفون شده است[۲]۔

شاه محمد خیالی بن شیخ حسن طاهر در سلسله قادریه مرید پدر خود است۔ مدّت مدید مجاورت حرمین الشریفین کرده، همراه حاجی عبدالوهاب به دهلی آمد۔ صاحب خارق و کرامت بود۔ بیست و هفتم رجب سنه نه صد و چهل و چهار وفات کرد۔ در بجی مندل پهلوی

۱۔ خ: نه بر آمد۔ ۲۔ خ و ن: همانجا... است ندارد۔

پدر مدفون گشت۔

شیخ عبدالعزیز پسر خورد شیخ حسن طاهر و برادر شاه محمد خیالی بوده۔ هر درود و وظیفه که بر خود لازم گرفت تا مدّت فرو گذاشت نکرد۔ ششم جمادی الثانی سنه هشت[1] صد و هفتاد به ذوق سماع بود آیه "سبحان الذی بنده ملکوت کل شی و الله یرجعون" خوانده جان به حق تسلیم کرد ، در ضمن خانقاه مدفون گشت ۔ بعداز چند سال بر مزار ایشان درخت پیلو پیدا شد و بلند گردید تا مدّت سالها شکر از آن درخت می بارید۔ چون یکی از فرزندان ایشان شکر را فروخته از انبار موقوف شد و این مکان متّصل کوشك زیور است۔ وفات هشتم جمادی الثانی[در سال ۹۷۵ه.][2] ۔

حاجی خالق داد ساکن ملتان [۲۹ب] بود و مرید شاه پیر لاهوری۔ مکرر حج ها کرده به دهلی آمد۔ بیرون کابلی دروازه شهر قدیم زمین خریده در آنجا می ماند۔ صاحب خوارق و کرامات بود۔ درسنه یك هزار و هفتاد وهشت، در همانجا مدفون شد۔

شاه اگر[3] در ابتدا نوکر پادشاهزاده دارا شکوه بود۔ ترك (آن) نوکری کرده فقر گزید و باجماعت اطفال در کوچه و بازار دهلی سیر می کرد۔ چون گرسنگی غلبه کردی دوکان شیرینی فروشی یا دیگری به نظر او در آمدی خود می خورد و باقی اطفال را به غارت می داد۔ مالك دوکان تنبیه یا دشنام هر چه می کرد متحمل آن می شد۔ اگر روزی دولتمندی در آن حال وارد می شد از او قیمت می دهانید۔ روزی حلوا

۱- س و ن: نهصد۔ ۲- رضوی مؤلف تاریخ صوفیه در هند می نویسد که ایشان از سلسله چشتیه پانی پت بودند و در همانجا مدفون است ص۲۷٤ ج۲(م) ۳- ن: آن۔

فـروشـی سیـخهای آهنین در آتش تافته سرخ کرده داشت که هر گاه شاه اگـر بیـاید ازین متنبه کنم- اتفاقاً شاه اگر رسید[1] حـلوا فروش با چند کس دیـگـر بـه هـمـان سلوك پیش آمد- شاه همه را چون گل و نسرین بر بدن خود قبول کرده هیچ اذیت آن بر بدنش پیدا نبود- ازآن هنگام دوکانداران از تنبیه وی باز آمدند-

راجه بخت مل متّصل نخاس [بـازار] حویلی درست کرده داده بـود، در هـمـان جـا یـازدهـم محرم سنه یك هزار و یك صد و بیست ونه مدفون گردید-

سیـد شمس الدین و سیـد ابوطالب مامون بهانجه. در مسجد قـدیـم که واقعه است در (محلّه)[2] چهار باغ سـکونت گرفته بودند- شاه محمد فیروز آبادی دعـوت کرده هر دو را به دغا کشت و شهید ساخته- درته خانهٔ [۳۰] مسجد انداخت- درآن زمان فیروزشاه که بادشاه دهلی بـود ایـن سـادات را دیـده معتقد شد- این معنی برخاطر شاه محمد گران آمـد و مـصدر آن امر زبون شد- پادشاه بار دیگر به زیارت آمد، ایشان را نیـافـت- و مسـجـد خالی بود- از شاه محمد پـرسیـد کـه درویشان کجا رفتند؟ از عدم دانست اظهار کرده، بادشاه مراجعت نموده، به محل خود رسیـد- شـب در خـواب واقعهٔ شهید شدن مفصل از زبان شهیدان شنیده، صبـاح از شـاه مـذکـور بـاز استـفسـار کـرده، این مرد به دستور ابا کرد و [شـاه] دو سـه مـرتبـه همچنین مکرر در خواب دیده و به موجب خواهش شهیـدان را از ته خانه بر آورده، درحرم گاه نقش قدم شریف رسانید وآن

۱- ن: را گذر افتاد- ۲- ن: محلّه-

فـقیـر را نیـز به قصاص قتل کرد و این ماجرا بیست و پنجم جمادی الآخر سنه نه صد و نود و پنج واقع یافت۔

حضرت خواجه باقی بالله کرامت ایشان متجاوز التحریر است۔ یکی اینست جائی که مزار ایشان است چبوتره از سنگ سرخ ساخته۔ هر چـنـد گـرمـاي ایّام ماه ثور بود و آفتاب سخت طپد آن چبوتره بسیار سرد مـی بـاشـد، گویا آب روان زیر آن جاریست۔ وفات ایشان بیست و پنجم جمادی الآخر سنه یك هزار و دوازده۔

سیّـد جلال بخاری از اولاد سیّـد احمد کبیر کـه درجوار شاه محمد خیالی و در بـجی مندل مدفون است، نوکر محمد دارا شکوه بود، در مسـجد جامع بـالا و خان میواتی ارادت آورده بـه کـمال رسید وقتیکه قوالان این بیت می سرایند، بیت:

[۳۰ب] دعـوی غـلامـی کـند پایه خسرو بـلند
میـر ولایـت بـود بـنـده کـه[1] سـلـطـان خـرید

سید جلال بیهـوش شد سورۀ اخلاص خوانده، به هوش آورد[2] و خـلافت بخشید۔ بیست و سویم جمادی الآخر سنه یك هزار و یك صد و شصت بیرون دروازه دهلی شهر پناه نو مد فون شد۔

خـواجه جعفر بـن خواجه قاسم اکبر آبادی از نجبا و اعیان آن شهـر است۔ اول از خدمت شیخ احمد شیـر خدا که در اکبرآباد مسکن داشـت، نـعـمتهـا حـاصـل کـرد، بعد رحلت شیخ در صحبت سیّد جلال دهلوی رسیـده ارادت مـحکم کرد۔ هشت هزار روپیه صمصام الدوله که

۱- خ: میر ولایت بود بنده بود که۔ ۲- ن: هوش آمد۔

میربخشی پادشاه و برادر الافی ایشان بود ماه به ماه می رسانید و دوچند آن صرف هر ماه می شد۔ هشتم محرم سنه یك هزار و یك صد و چهل و یك قالب عنصری گذاشت و درصحن دیوان خانهٔ خود درمحلّهٔ چهار باغ مدفون گشت۔

شاه پیرا مجذوب پسر میرخیالی میرانی[1] شمس العارفین کونوی است ومرید شیخ بایزید حسن دهلوی۔ روزی پیر را نظر بروی افتاد۔ او بیهوش شد تا سه روز به همان حالت ماند۔ بعد سه روز شیخ گفت که این را بر فلان پشته برسانید باز تا مدّت بر آن پشته جا داشت۔ بعد مرگ که غرّهٔ ماه رجب سنه یك هزار و هشتاد و نه باشد در همان پشته مدفون شد۔

شیخ محمد از خلفای شیخ ابراهیم چشتی رام پوری است، به صوم و صلواة و ارشاد و مطالعه کتب و درس طالبان عالم اشتغال داشت۔ مدرسه عالی و مسجد وسیع و باولی به خرج مبلغها ازاو یادگار است۔ آخر روز سکّه مالی پنج روپیه [۳۱] برای روزینه مزدوران عمارت درخریطه کرده، حواله عبدالطیف نام مرید خود می کرد۔ شام گاه صد دو صد مزدور یا هر قدر بودند روزینه خود می یافتند۔ گویند روزی دریای جون طغیانی کرده به عمارت ایشان رسیده، نزدیك بود که به عمارت ضرر رسد ایشان اعلام نوشته به دریا انداختند، همان زمان طغیانی رفع شد۔

محمود بهار صاحب جذبه بود ازخواجه بزرگ معین الدین

۱- س: سرانی۔ بقول رضوی همین شخص بعنوان بودها مجذوب هم شهرت داشت۔ ص۴۷۲ ض ۲۔

تربیت یافته- مرقدش در موضع کیلوکهری متّصل خضرآباد-

سید عبد الله بن سید عمر بن سید حسن که نسبت شریفش به دوازده واسطه به حضرت غوث الثقلین می رسید، درعمر پانزده سالگی از بغداد آمده- درموضع بهته آن روی آب جون سکونت ورزیده- پیوسته با صوفیان مستغرق بود- می گویند دزدان هر گاه در خانه ایشان می آمدند می مردند یا کور می شدند- دهم ربیع الاخر یك هزار و یك صد و سی به عمر صد و چند سال رسیده ودیعت حیات سپرده- در همان موضع مدفون گشت- مردم شاه جهان آباد هزاران هزار ازمرد و زن یازدهم ربیع الاخر که روز حضرت پیر دستگیر است در آن جا می روند و عجب مجمع یازدهم می شود شب آتشبازان شهر آتشبازی سر می دهند حالا بر مزار ایشان گنبد عالی و مسجدی کلان پهلویش ترتیب یافته-

سید نجیب الدین مرید شیخ رکن الدین فردوسی است عارف کامل و صاحب قال وحال بود و شیخ شرف الدین یحییٰ منیری مرید اوست- چون شرف الدین مرید شد حقه اکثر کیمیا گذارانید- [۳۱ب] شیخ همه را در آب انداخت- باز حرفی چند نوشته به مرید دادند- از اثر آن خزاین و دفاین تمام روی زمین بر او نمودار شد و نزدیك درگاه برهان بلخ مدفون گردید[1] و درسنه یك هزار و یك صد و هفتاد و پنج وفات یافته-

سلطان غازی به طرف غربی باره پوله مدفن اوست، هژدهم ذیقعده وفات یافته-

مولانا علاء الدین از علماء اوده بود- قبر او نزدیك چبوترهٔ یاران که در مقام سلطان المشایخ است-

---

۱- ن: گشت-

شیخ عبد الحق دهلوی مصنف کتاب اخبار الاخیار ولی کامل و فاضل متبحر بود۔ قبر او بر کنار حوض شمسی، نور الحق خلف عبد الحق است۔ همواره بر طریقه آبا و اجداد درس می کرد۔ کتب بسیار از تصنیف ایشان یادگار ، در سنه یك هزار و پنجاه وفات یافت، بر کناره حوض شمسی نزد یك مقبره پدر (قبر)[1] او شده در سنه یك هزار و هفت۔

ذکر بعضی فقرای[2] صاحب کمال که بنده خادم الفقرا یعنی راقم این اجزا از قدم بوس ایشان سعادت حاصل کرده از دیدار جمال پر انوارشان دیده را پرنور ساخته احوال آن صاحبان می نگارد۔

استادی میر محمد علی عرف نجم علی خان مغفور مولد و موطنش موضع کاکور عمله پرگنه کلاوه تلاوه، مضاف صوبهٔ بهار عظیم آباد، پتنه، نوکری پیشه بودند۔ خدمات عمده سر انجام می کردند۔ در ظاهر باینکه در عصر محمد فرخ سیر شهید مرحوم با پادشاه صاحب عرض بالمشافه بیوتات مهارانی که صبیهٔ راجه اجیت سنگھ که در عقد ازدواج بادشاه محمد فرخ سیر بودند۔ لیکن باطن ایشان از یاد حق غافل نبود [۳۲] از زمان تولد تا حین ممات، اهل اختیار نکرده و یك پاس[3] آخر روز به تلاوت قرآن اشتغال داشتند، وسعت همت آن قدر بود که باوجود دخل هزارها دامی پس انداز ننمود۔ اکثر از بیوه های وطن را به طریقی در ماه رعایت می کردند و هر که از اقربا به وطن می رفت قیمت اسپ با صد روپیه یا صد و پنجاه روپیه به او می دادند۔ اگر کسی از این قدر تواضع لایق نبود کم [تر] از بیست روپیه تا ده روپیه نمی دادند۔ روزی که

۱- ن: قبر۔ ۲- خ: فقه ای۔ ۳- یك پاس و یك پاس۔

فوت کردند زیاده از ده بیست روپیه نقد از صندوقچه بر نیامد۔ آنچه آمدنی بود همه صرف خرچ محتاجان و اقارب بود۔ وفات بیست و هفتم شوال سنه یك هزار و یك صد و پنجاه و یك، دو گهری روز باقی مانده که جنازه مبارك ایشان از شهر برداشتند۔ چون در باره پوله رسیدند همان دو گهری روز باقی بود، لاش منزه شان در قبر گذاشتند۔ مردم خواستند که قبله رو بکنند لاش او خود بخود [سمت] قبله به جنبش در آمده قبله رو شد، تاریخ رحلت۔[1]

میر نجم الدین خان ولی[2] مزار برابر چبوتره رکن الدین فردوسی در باره پوله۔ **شاه قلندر** آن درویشی خوش ظاهر و لطیف پوش و صاحب باطن بودندبر تمام سر موی داشتند و سر برهنه می ماندند۔ **حضرت مینا دل** در ایّام حیات در گنبد غزنوی که متّصل درگاه خواجه قطب الدین بختیار کاکی است می گذرانیدند۔ وفات بیست و چهارم محرم، مکان قبر متّصل چبوترهٔ رکن الدین فردوسی و به طرف غرب۔

شاه نگّا در ابتدای قوم کهتری بودند، دوکان صرافی [۳۲ب] که تنکه ها [و] (سکه)[3] می فروختند (و زندگی)[4] می کرد۔ چون رفاه حاصل شد دوکان حلواگری کردند و شیرینی می فروختند۔ درویشی صاحب باطن (وکمال)[5] را بر دوکان ایشان گذر می شد و شاه نکا حلوا پیش می داشتند، همچنین سالها گذشت۔ روزی مهربان شده آن درویش گفت ترا نکا کنم، ایشان در جواب گفتند هر چه به خاطر آید۔ فرمودند نکا کردم و لعاب دهن خود در دهن او انداختند۔ در آن وقت حالت سکر

۱۔ در هیچ نسخه ثبت نشده است (م)۔
۲۔ ن: میر نجم علی ولی۔
۳۔ ن: سکه۔
٤۔ ن: وزندگی۔
٥۔ ن: و کمال۔

شدـ همه اسباب و اثاثهٔ خانه خود و دوکان به فقراء صرف کردند و پیوسته درجذبه می بودندـ اکثر جست کنان و رقصان می گذشتـ در سنه چهار [جلوس] محمد شاه از دست او یك کس کشته شد، وارثانش به چبوترهٔ کوتوالی برده، قید کنانیده اندـ نصف شب بر بادشاه حالت قلق و اضطراب دل پیدا شد که از تحمل آن عاجز آمدند و به خدمتگار خان خواجه سرا که مقرّب حضور بود حکم رسید که زود خبر بگیرند که درچبوتره امروز فقیری در قید آمده، چون استفسار شد ایشان همان روز مقید شده بودند، حکم شد که خلاص بکنند فقیر قبول نکرد گفت به این شرط خلاص می شوم که بندی تمام زنجیر مرا خلاصی بدهیدـ همچنان به عمل آمدـ از آن روز شاه خود را در پنجره بهربار مقفل و مقید ساختند در زمانی که نادرشاه آمد، از دست مغول شهید گردیدـ مدفن درهمان هجره درآبادی رکاب گنج متّصل تالکتوره ـ

بی بی ننهی مرید شاه نکا، در ابتدا دوکان تنباکو فروشی می کرد روزی شاه نکا را بر دوکانش گذر افتادـ قدری تنباکو را [۳۳] نذر کرد، چون شاه نکا روان شد قلق[1] اندرونی دامن دل او را گرفت از دوکان برخاسته به دنبال برفتـ پرسیده پرسیده در تکیه ایشان رسید، ایشان به خشونت و دشنام پیش آمدندـ بی بی همه را چون شیر و شکر برداشت واز آنجا برخواستـ درگرما و سرما در صحن افتاده ماندـ بعد چندی باطنش روشن و منزه گردید و از کاملهٔ زمان شدـ از همه مریدان فوقیت یافتـ مرتبه که بی بی ننهی را بود هیچ یکی نداشتـ تقاصیر دیگر

۱ـ خ؛ ع: ندارد ـ

مریدان به وسیله اش معاف می شد۔ مدفن رو به روی قبر پیر شد۔

ملّا محمد ولی مشهور [به] مولا ی علی مرید شاه نکاّ بودند، حالت غریبی داشت۔ روزی این راقم اجزا به تقریب شادی کتخدائی پسر مستفید خدمت شد و شیر نیاز به همه صاحبان گذرانید، (چون)[1] به خدمت مولانا نیز حصّهٔ شیر پیش نهاد که قریب دونیم سیر بود به قدر سه پاؤ[2] خود قبول فرمودند و بقیه به خادمی ارشاد شد که به مردم تکیه و دیگر مردم تقسیم نمایند۔ قریب صد و پنجاه کس از تکیه که پیالهٔ شیر یافتند و ظرف به دستور مملو بود۔ آدمی که همراه من بود او خواست که ظرف خالی شده باشد بردارد۔ ظرف لبریز شیر بود باز فرمودند که بنجاره می آمد به آنها به طریق سبیل آواز داده شیر بده، پنجاه شصت کس این مرتبه هم شیر خوردند و ظرف به دستور بود۔ تبسّم کرده گفتند که چه خیال داری؟ یك روز تا دو روز آن شیر به روانگی صرف خواهد شد۔ اگر جلدی به خانه برو و رخصت شده به دیرهٔ خود آمدم، معلوم [۳۳ب] نیست که تا چند روز شیر تقسیم شد۔ پس از ده سال از [وفات] پیر وفات یافت، قبر او برابر قبر پیر شد۔

میان پهلوان نیز از مریدان شاه نکا است اکثر در امور کسب فقر پهلوانی می کرد۔ لهذا به این نام موسوم شده ساخت۔ روزی شخصی بدیدن او آمد، درحق او از راه پهلوانی چیزی گفت که لایق فقراء نبود۔ پیر را ناخوش آمد۔ همه نعمت از او باز کشید۔ او چند روز به ملالت آب و طعام نخورد و هیچ یکی از مریدان او چه از فقرای شهر را یارای آن نبود که به معافی تقصیرش التماس نماید۔ آخرالامر همه متّفق شده به بی

۱- ن: چون۔ ۲- بمعنی یك چهارم یك کیلو یعنی ۲۵۰ گرام۔

بی ننهی گفتند که این کار به توجهٔ شما صورت پذیر می شود- بی بی تقصیر معاف کنانید، لیکن آن حالتی که سابق بود درمیان دیده نشد- مدفن برابر بی بی-

شاه احمد فقیری زنده دل، همیشه خرسند می بود- مرید مصطفیٰ کاشی چرونجی پیش اوغریب و دولتمند برابر بود- با امراء دولتمندان نیز ملاقات می کرد- گاه گاهی از او خارق هم صادر می شد- از آن جمله اینست که تهاکرداس نام از معتقدان ایشان برای شادی به سهرند می رفت و در راه خطره قطاع الطریق بود، در خدمت آمده، استعانت خواست- شیخ عصای خود به او دادند که هر گهی که از رهزنان[1] ملاقات نمایند این عصا را در دست (گیرد) متّصل تلاوری قریب چهل و پنجاه کس به رو ریختند- این عصا بر آورد گرفت- برآوردن همان بود که گروهی به شکل شاه احمد حاضر شد- راه گیر عصا را (در دست)[2] گرفته به دنبال قطاع الطریقان شده همه (رهزنان)[3] گریختند- این عزیز به سلامت به مکان [٣٤] مقصد رسید- دیگر بهور مل برهمن پسری که پروهت[4] این راقم بود، در خدمت ایشان ارادت داشت- روز [ی] به خدمت ایشان رفته، رخصت خواست که به جهت غسل گنگا بروم فرمودند، فسخ عزیمت کن ! "گنگا را همین جا می طلبم"- چون اعتقاد داشت عزم موقوف کرده و از پورن ماشی که روز غسل بود آمده، درخدمت شیخ حاضر شد- فرمودند، بنشین بعد یك دو

١- شهرکی معروف برای برنج نزدیك شهر کرنال بفاصله نزدیك به ١٣٠ کیلومتر از دهلی سمت شمال نیز معروف بنام تراوری-

٢- خ: گیرد متّصل ... عصا را درست ندارد-

٣- ن: رهزنان-

٤- بمعنی معبد

گهری برو حالتی گردید که محو درخود شد، دید که به گنگا رسید و با یاران خود ملاقات دارم۔ بعد یك گهری محویت رفع شد، تبسّم کرده گفتند مقصود توحاصل شد۔ "اوجواب داد که غسل گنگا کردم و با یاران هم ملاقاتی شدم۔ لیکن کسی ازیاران نیز از ملاقات من خبر می دهد" گفتند، آن هم خواهد شد چنانچه یاران آمده، گفتند که ای فلانی همان یك روز پورن ماشی ملاقات شد، باز در راه شما را ندیدیم۔" همچنین دیگر خوارق هم از ایشان بسیار می گویند۔ بهر حال بسیار به خوشی زیست داشت۔ مدفن در صحن تکیهٔ خود که در باغ میرزا گهاسی متّصل ناله بیرم دیو۔

شاه کریم الله از فرزندان شیخ فرید گنج[1] شکر است، نیاکان او در جونپور سکونت گزیدند۔ فاضل متبحر بود در مشاغل و کسب درویشی اکثر مشغولی داشت و چلّه ها می کشید۔ او[در] شکستگی و انکسار به کمال بود۔ مدّتی در مسجد مامون که در باغ خیار است استقامت نموده بود۔ فقیری [٣٤ب] عبد الهادی نام از مریدان شاه عبداله الیاسی به موجب ایشان بخشش می کرد۔ این مسجد را با وجودی که از حکم بادشاه فردوس آرام گاه به جهت مسکن ایشان مقرر بود گذاشته، در فیل خانهٔ روشن الدوله ظفر خان متّصل لاته فیروزشاه اقامت گزید۔ خان مذکور شنید چند بیگهه زمین از دفتر پادشاهی کرده فرستاده، همان جا آسوده شد۔

شاه سجن[2] کوتی وال از دکن به دهلی آمد، برادر کوچك

۱۔ ن: گنج شکر ندارد۔ ۲۔ س: سخن۔

ایشـان شاه ابراهیم نیـز در رقـابـت بودند، هر دو مرید در سلسلهٔ حضرت گیسودراز بودند وجه تسمیهٔ کوتی وال اینست که وقت رخصت به ایشان یك بـچهٔ سگ عنایت کردند و گفتند به محافظت داری۔ چند سال نسل او افـزونـی گرفته، قریب صد سگ [نر] و ماده پیدا شد۔ چون به بینوائی بر مـی آمـدنـد از آنهـا ده پـانـزده هـمـراه مـی شدند۔ لهذا به این نام اشتهار گـرفته۔ زنده دل صاحب خلق وسیع بود۔ آنچه از بینوائی حاصل می شد بـه فـقـرای تـکیه و بعضی تکیه داران مفلس که در تکیه می آمدند، تقسیم مـی کـردنـد، بـرای خـود اگـر چیـزی بـاقـی می ماند صرف شدی و اگر همچنان گرسنه خوابیدی۔

شاه ابراهیم بـرادر حقیقی شاه سجن کوتی وال بعد وفات بردار هـمین طریق داشت بلکه زیاده می توان گفت۔ هر دو[1] صاحب مشرف بر خـطـره دلـی مـردم بـودنـد۔ هـم از بردار کلان گاه گاهی ظاهر می شد۔ چـنـانـچه بقالی دوکان آرد فروشی دربازار داشت و برداشت [۳۵] خرچ تـکیـه ایشـان مـی کرد، اگر ده بیست روپیه از او می شد به پتواری[2] ها به طـریق فتوح در آمد می یافت۔ نوبتی اتفاق چنین شد که قریب صد روپیه از او بـرداشـت۔ تـقـاضـای سـخت کرد۔ ایشان گفتند که صبر کن! اگر ازجائی بهم می رسید به تو می دهم۔ به غربت و سلوك تسلّی می دادند، او به حرف نالایق و بیهوده گفتن آمد۔ تبسّم کرده گفتند که در چهپر[3] برو، زیـر بـوریـا بـه بیـن کـه چیزی هست۔ او چون بوریا برتافت قریب پانصد روپیـه دیـد۔ فـرمودند "آنچه ترا مطلوب باشد بگیر۔" او موافق قرض خود

۱۔ س: هر چند صاحب خطیره دنیا مردم بودند۔ ۲۔ متصدی مقیاس های اراضی۔

۳۔ بمعنی الاچیق ۔

گـرفته خواست که چیزی دیگر هـم بگیرد۔ دستش بند شد خجلت زده و شـرمسـار بیـرون آمـد۔ گـفتند که افشای این راز نخواهی کرد۔ حوصله نـداشـت بعد چندی به مردم گفت دیوانه شد و دوکان و غیره و همه برباد داد۔ هـر دو بـرادر بـه تـفـاوت چهارسال جان بحق سپردند۔ مدفن هر دو برادر مفتی واره متّصل حویلی محمد حنیف۔ مفتی بر یك چبوتره۔

میان شاه لال و شهباز و میـان محمد صالح هـر سه برادر یعنی هـر سـه صـاحـب پـایـیـن قلعهٔ شاه جهان آباد، در بـاغ انگوری سـکونت داشتـنـد۔ اکثـر ایـن راقـم به خدمت ایشان سعادت می اندوخت۔ هر سه صـاحـب مـرتـاض و صـاحـب ریـاضـت و مجاهد بودند۔ پادشاه عصر و اعتـمـادالدوله قمرالدین خان وزیـر و دیـگر امراء و مقربان بساط بادشاهی درتـکیـه هـای ایشـان که جدا جدا بود می آمدند و نذرها لازمی [۳۵ب] گذرانیدند۔

شاه بقا خـود را مـرید ملا واسطهٔ حضرت پیر دستگیر عبدالقادر جیلانی مـی گـفتـنـد، زیـاده از پا نصد [یا] شش صد سال عمر داشتند[1] ۔ خـواجـه قطب الدین و شیـخ نـظام الدین اولیا را در طـفـولیت ایشان دیده بودند۔ سیاحی کامل بودند به کوه سمیر پربت که آفتاب در آنجا گردش زنـد بـرجـوی دارد و نزدیك هنود تمام از طلا است و آنجا شب نمی شود پیـوسـتـه روز بـاشـد سیـر کـرده آمد۔ کوه زمزد که گرد تمام زمین است بـعـضی جا آن را هم دیده اند۔ یکی از اقربای این راقم که صد و پنج ساله عمر داشت به غریب خانه بود که ایشان نیز تشریف آوردند۔ شاه حاجی پـرسیـدنـد کـه تـو نـواسـهٔ فـلان کس باشی که در بنگالا پیشکار بیوتات

۱- ن: بود۔

[بود]ـ گفت درست است ـ چون شاه حاجی رخصت شدند، من پرسیدم که احوال ایشان چیست؟ گفت جدّ مادری من می گفت که چهار پانصد سال عمر دارند و اللّٰه اعلم بالصواب ـ پیش از آمدن نادرشاه درهندوستان قریب یك دو سال رخت زندگی بر بست و به مکان خود پیوست ـ مدفن متصل لال دروازه شهر قدیم عقب روضهٔ مسند عالی ـ

شاه حفظ الله وی مرید شاه نکا بود و در تحصیل (علم)[1] شاگرد میر محمد علی که استاد من بود که دگر احوال ایشان بر همه مقدم نوشته شد مدّتی درطلب پیر جا به جا تکاپو داشت تا آنکه به لکهنؤ رفتند، در آنجا به خدمت درویشی ارادت کردند که بیعت [٣٦] کنم درویش گفت به دهلی برو که نصیبهٔ تو خدا پیش شاه بقا مقدر کرده ـ ایشان از مکان شاه پرسش کردند، گفت ایشان خود را نیت خود ملاقات خواهد شد ـ شاه حفظ الله گفتند پس از شکل و شمایل نشان باید داد، خاطر نشین کردند، در دهلی به جست و جو تکاپو می کردند ـ روزی دیدند که درویشی به آن حلیه که طالب آن هستم می آید، چون نزدیك آمدند به نگاه خوض نگریستند ـ شاه بقا از خود گفتند که نام شما حفظ اللّٰه است وفلان درویش شما را فرستاده است ـ گفتند همچنان است ـ قدمبوس کرده همراه شدند و بعد چندی مرید گشتند ـ شاه حفظ اللّٰه مردی راست گفتار و درست[2] کردار بوده است تا به آن حد که ازّه بر سرش کرد و بگوید که حرفی دروغ بگوید زحمت ازّه قبول بود از گفتن دروغ ـ تا دوازده سال در خدمت[3] پیر ماندند ـ از کسب واشتغال ریاضت اکثر

١ـ خ: عالم ـ ٢ـ ن: راست ـ ٣ـ ن: ملازمت ـ

حالت پیدا می شد۔ چنانچه در دهلی نشسته سیر کابل و دیگر اماکن می کردند و شبها ز نده می داشتند۔ اکثر مردم امتحان کردند۔ باز از پیر رخصت خواسته به سیر کوهستان ولایت و عربستان رفتند۔ پس از حصول زیارت حرمین الشریفین و حضرت نجف اشرف و بغداد۔ دوازدهم ربیع الاول سنه یك هزار و یك صد و دوازده در بغداد از سفر ظاهر سکونت گرفته در همانخا مدفون شدند۔

شاه غلام حسین مرید سلطان [٣٦ب] بایزید آهنی عرف بساون۔ در ابتدا در چوکی خاص پادشاهی نوکر نقدی بودند۔ بزرگ آن گروه فقر اختیار کردند۔ مرد فاضل و صاحب خلق کثیر بودند۔ متوطن صوبه بهار در قصبهٔ منیر و چهارم شوال سنه یك هزار و یك صد و شصت و یك به جوار رحمت حق پیوست۔ در تکیهٔ خود مدفون گشت که خریده، تعمیر کردهٔ [خود] بود، واقع[1] شهر کهنه دهلی گذر رنگین هست۔

معابد اهل هند : کورکهت[ر] مشهور به کورچهتر ـ در تهانیسر شصت کروهی دهلی ـ این از اماکن شریف و معبد قدیم است۔ خصوصاً در روز کسوف [خورشید] یعنی سورج گهن هزاران مردم از اطراف و جوانب دور دست می آیند و خیراتها می کنند[2] ـ گویند خیراتی که درین مکان کرده شود از یك هزار چند می شود۔ و آویزه پاندوان و کوران که آن را (مهابهارتهه)[3] خوانند همین جا شده۔

اوتار کلکی[4] در سنبهل آخر کلجگ خواهد شد در هر مندل[5] و بتخانهٔ

١ـ خ: واقعه۔ ٢ـ خ: کند۔ ٣ـ خ، ن: مهابهاته۔ ٤ـ خ: کلنکی۔
٥ـ به معنی: منطقه۔

برهمنی ظهور خواهد گرفت و این از جمله ده اوتار[1] مشهور است۔ **نانک متا**[2] روز معین در آنجا به اژدهام می آیند۔

نِگم بوده گویند هر چهار بید را به دزدی در *مچھ اوتار* که ازجمله ده اوتار است همین جا شده آن را از آب بر آورده۔ از آن روز به نگم بوده موسوم گردید [اگر] چه نگم به معنی پیداست و بوده به معنی بند شدن است مکان بس قدیم است متّصل [۳۷] قلعه بنا کرده سلیم شاه افغان بر کنار دریای جمنا، پاندوان جنگ درین جا کرده بودند۔

بدری ناتھ و بدری کیدار ناتھ در کوهستان شمالی میان کوه برف که به هماچل مشهور [است]۔ جدهشتر وغیره هر پنج برادر *پاندوان* از همین راه برای گداختن خود در برف رفته بودند تا شش ماه این دیواله[3] را برف می کرد[ند]۔ چون آفتاب به حمل آید آغاز بیرون آمدن او شود۔ اکثر مردم برای پرستش از اطراف می آیند و در راه کوهستان اکثر جا آب گنگا را گزاره می افتد۔ بعضی جا درعبور صعوبت دارد۔ بر چهینکه [بمعنی آویزه، پل] که عبارت از پل رسن بافته است گذاره می کنند، مردم را دهشت افزاید۔ گویند تصویر پرستش از سنگ پارس است، زرگری به طمع گاهی دغا کرده بود، از آن باز اگر زرگر در آنجا برود ریزش برف شود و به مردم اذیت رساند۔ چون آن را از مجمع بدر کند برف نبارد۔ **کیدارناتھ** تصویر مهادیو است برهمین کوه به مسافت چند کروه راه رکھی کیش[4]، چون مردم از هردوار به

۱ــ بمعنای لغوی آنکه از دنیای بالا به کره زمین برای انجام وظیفه نازل شود = شبیه ابدال۔ ۲۔ن و س: مت۔ متا بمعنی آستانه، سر، دهلیز۔ ۳۔*دیوالہ* = *دیو آلیه* بمعنی جای پرستش و عبادت خدا یعنی معابد۔ ٤۔ شهر رشی کیش۔

بدری ناتھ روند در راه این تیرتھ [بمعنی زیارت] می آید، در کوه درین جا نیز گنگا روانگی دارد۔

بھوپہ موضعی است بر کنار سرستی ده کروهی تھانیسر از جملہ معابد قدیم است۔ هر که را آبا و اجداد فنا پذیرد و اولادش در آنجا رفت مراسم شراده یعنی فاتحه بزرگان خود به جا آرد باعث رستگاری آنها است و آن را برابر برکت شمرند [۳۷ب]

چاهی است در نارنول بس عمیق مردم در آنجابه نیایش روند چون اماوس که تاریخ بیست وهفتم است روز جمعه شود آب چاه خود به خود برجوشد ۔

برمهاس کند در اسلام آباد کل متّصل پرگنۀ سهنه چار ده کروهی دهلی چشمۀ آبی است که پیوسته از وی آب گرم بر جوشد ۔

میله ها که از شاهجهان آباد به اطراف می رود۔

(میله) [1] **کالکا** میان باره پوله وتغلق آباد به مسافت پنج شش کروه۔ از شهر مردم دولتمند وغریب لك ها می روند وانبوهی عظیم شود۔ در سالی دوباره می شود، یکی به روز نومی [2] کنوار سدی۔ بعضی روزانه می روند و می آیند و بعضی یك شب و روز در آنجا می باشند وحالا هر نومی ماگهه روشن مردم می روند۔

بھیری مهادیو [مهادیو یعنی شیوا] روز چتردسی چیت پاگهه [3] مظلم مردم شهر غسل کرده از نگم بوده غسل کرده به خانه های خود می رسند۔ در اثنای راه در خضر آباد مکان ومندر [= معابد] مهادیو به بهیری مهادیو اشتهاریافته۔

۱- خ: میله بمعنی نمایش و بازی گاه و گردش۔ ۲- [بمعنای روز نهم] [طبق تقویم هندی ماه]۔
۳- یعنی بروز چهار دهم ماه چیت طبق تقویم هندی۔

جوگ مایا قدیم پرستش جاست، در حویلی والی در گاه خواجه قطب الدین پیوسته، باغ مهر پرور بیگم مردم روز چودس (= روز چهار دهم) میروند، خصوصاً روز چودس *پهاگن* هزاران مجمع کنند.

چهری دیبی درسالی دوبار در ماه *کنوار* و چیت بجهته رفتن جوالا مکهی که در کانگره است. متّصل باغ محلدار خان به طرف باولی مجمع عظیم می شود.

میله گنگا میله گره گنگا مکتیسر[1] درماه کاتك [۳۸] بعد دیوالی لکها مردم از شاهجهان آباد وللك ها از اطراف در گره مکتیسر که چهل کروهی دهلی است به هجوم می روند، تا پانزده روز میله جمع می شود. این پانزده روز بر کنار گنگ به طول ده دوازده کروه یك شهری آبادان می گردد. بازارها از حلوائیان و مالا فروشان و ظروف مسی و برنجی و چینی فروش و نخاس اسپان و دیگر اقمشه هر جنس مال کرورها ترتیب می نمایند و مردم دولتمند کشتیها از بانس[2] توپش کرده و بر آن فرش و شامیانه ها ایستاده کرده به تجمل تمام سیردریا می کنند و همه شب در همان کشتیها رقص [می] نمود و بهکته و رامجی می شود و راجه قابل رام دیوان قمرالدین خان وزیر لوده کشتی ترتیب می داد که بر آن تصاویر چوبی بقدر قد آدم با لباس مکلف زری و بادله[3] درست ساخته که در آن تصویر ده[4] اوتار و کشن و گوپیان و رامچندر و سیتا و هنومان و مهادیو و دگر تصاویر بود. تمام روز ازین کناره میله تا کناره دویم آن روانه می

۱ـ دگر گونی الفبای یك واژه مثلاً بهکتیسر و مکتیسر در نسخ چهار گلشن بفراوانی بچشم می رسد. نیز ر.ك. سفر نامه گره مکتیسر تالیف آنند رام مخلص تصحیح دکتر اظهر علی.

۲ـ بانس= چوب نی.

۳ـ نوع پارچه.

٤ـ ن: دهم.

ساخت و هزاران مردم برای تماشا هجوم می کردند- از جنس نسا اگر پری هم بوده باشد درهفت پرده بود برای دیدن آن کشتی پیش دیره خود یا به طرف دیگری برآمد- غرض که مثل این میله هیچ یکی در اکناف عالم نشان نداده و نمی دهند هر چند که در اکثر هجوم و مجمع زیاد ازین می شود لیکن به این تکلّف و لطافت [۳۸ب] نمی شد-

میله بیساکهی هردوار گنگا در اینجا نیز روانگی دارد و این مکانی است در پرگنه جوالاپور[۱] از سرکار سهارن پور[۲] - درین جا آب گنگا ازکوه تراوش دارد- در هر بیساکه اژدهام می شود- اما در سالی که مشتری در برج دلو آید میله به هجوم تمام می شود و این به میله کومهه[۳] نام می آید- لکها مردم دنیادار و فقیر وسنیاسی نیز همین قدر می آیند- انبوهی عظیم شود و سوداگران اکثر اجناس آورده سودمند ومنتفع شوند- اکثر از فقیران بیراگی دراینجا آید، از سنیاسی ها آویزه شود، گاه گاه چنین هم اتفاق می افتد-

پارسون مشهور به پرسون مکان ریاضت پاراسر رکهی کیش [=ریشی کیش] به طرف غربی فرید آباد (بفصل)[٤] دو کروه متّصل کوه، بلکه میان کوه- در برسات آب از کوه روانگی می یابد- پنج شش جا در کاواکی کوه حوض آسا آب جمع می شود و از حوض ها[٥] برآمده روانگی گیرد- مردم شهر جهت شدی بهادون [=اسم ماه] در آنجا می روند و غسل می کنند، در ایّام برشکال سیر گاه خوبی است-

---

۱- جوالاپور شهر در استان اتراکهند وارد- ۲- معروف به نام کومبهه-
۳- یعنی کنبه بمعنی مجموعی و هم آمیزش- میله بمعنی نمایشگاه تفریحی و برای انجام رسومات دینی- ٤- خ: بفضل- ٥- ن: ندارد-

سورج کُنُد متصل سرای خواجه بختاورخان به تفاوت دو کروه جانب غرب سورج کُند نام حوض است آبش بسیار صفا و گوارای۔ مردم که به پرسون می روند در راه غسل کرده پیش می روند۔ دسهره دهم پاکهیه[۱] روشن کنوار که تاریخ هشتم ماه عرفی باشد وآن روز سواری رامچندر اوتار است برای فتح لنکا ۔ مردم شهر اسپان از حنا و سازهای [۳۹] نقره و طلا آراسته و لباسهای فاخره و مکلّف در بر کرده به تماشای سبزه دار درکنار دریا می روند و هجوم بسیار می شود۔ امرا و دولتمند که در آنجا باغ و باغیچه آراسته اند۔ جوهریان شهر از دیدن آن دل را طراوت می بخشند تیج سانون سویم پاکهیه روشن بهادون برای آوردن گل بجهت کاشتن جو۔ دختران باغبانان و کاچهیان ودیگر مردم می روند درین روز در زمینی از تماشیان اژدهام می شود۔

چهری ها یعنی نیزه ها که از شهر به اطراف می روند۔

چهری خواجه معین الدین چشتی هیجد هم جمادی الثانی در درگاه حضرت خواجه قطب الدین بر حوض شمسی و در دیگر خانقاه ها مردم بسیار و بی شمار از (زایران)[۲] و تماشائیان می روند و نیزه ها ایستاده می کنند چهری ظاهر می شد۔

روز سلونون هر ماه عرفی که باشد متصل دوله بهتیاری[۳] استاد کرده کوکا پهاری به طرف میوات می روند۔

۱۔ یعنی پکهش بمعنی بخش است طبق تقویم هندی هر ماه دارای دو بخش است: کرشن (بمعنی تاریك) پکهش و دومی شُکل (بمعنی روشن) پکهش هر دو دارای چهارده—پانزده روز و شب آخر اول الذکر را اماوسیه بمعنی شب تاریك که در آن ماه اصلاً ناپید و شب آخر الذکر را پورن ماش بمعنی شبی که ماه کامل پیداست۔ ۲۔ خ: زیران۔

۳۔ امروز معروف به بهوری بهتیاری۔

چهری غازی میان در آخر چیت با اول بیساکهه هر گاه هفدهم ماه عرفی بود، چهری ایستاده نموده به بهرایچ می روند.

گنبد خضر در ماه بهادون روبه روی گهاته خضرآباد در گنبدی بر کنار دریای جمن سقّه ها و بعضی مردم دیگر کشتی ها از خس و کاه ساخته به طرف حضرت خضر در دریا سر می دهند و دَلْیَه[1] پخته تقسیم می کند و به فقراء می خورانند. در موضع بهته دهم ربیع الثانی آن طرف دریای جمن در روضهٔ سیّد عبداللّه که ذکر ایشان [۳۹ب] در صدد مرقوم شد، مردم شهر دیگهای طعام پخش می نمایند و شب آتشبازان از اقسام آتشبازی روشن می سازند.

چهری سرور سلطان در هندی ماه ماگهه روز دوشنبه روانه می شود، پُرُهِیتان[2] حساب کرده، هر روز دوشنبه که معین کند به هجوم خوب متّصل باولی استاده کرده به لکهی چنگل[3] می روند.

چهری شاه مدار غرهٔ ماه جمادی الاول در باره پوله برپا می کند و در مکن پور[4] هژدهم شهر مذکور می رسند و در مجلس عرس شریك می شوند. در آنجا تا سه روز هجوم فقرایی، مداری و مردم دیگر به تجمل تمام و نوبت و نقاره و نرسنگهه و تورئی نواخته با فوج مریدان خود هر یك جدا جدا سردار شده می روند و کوتوال و سرمور یعنی سردار قافله مقرر می سازند و تشخیص کرایه (و) مهیّانان به عهده خود می گیرند. در راه سه جا چادر می اندازند و از اهل حاجت چیزی می گیرند. دیگر در اکثرجا ها مجلس عرس می شود که تفصیل آن را دفتری می باید.

۱- نوع غذای رکبك آش مانندی. خ: دلهه.
۲- موبدان.
۳- کنونی شالمار باغ.
٤- مکهن پور.

دریاها گزین دریای این صوبه :**دریای گنگ** سر آغاز آن راکسی نشان نمی دهد۔ گویند از آسمان به سر مهادیو آمده از آنجا به شمالی کوه پدید آمده به صوبه دهلی و آگره و اله آباد و [از صوبه] بهار گذشته به بنگاله می رود۔ نزد موضع پتنه از سر کار باربك آباد دو بخش شود، یکی بربندر جاتکاپور به دریای شور در شود۔ درین جدائی بدهاونی نام گیرد و دیگر بخش رو به جنوب [٤٠] آورده، سه بخش کرده، یکی را سرستی دویم را جمن، سوم را گنگ خوانند و هر جاکه این هر سه پیوندد تربینی[1] گویند و بس گرامی دارند، یعنی تردسانو هزار شعبه شده به دریای شور پیوند و سرسوتی و جمن نیز به دریا در شوند از آغاز تا پایان همه را معبد [بی] شمرند آب او به دور دستها برند، مزه دگر گونگی نه پذیرد۔

جمنا به زبان فارسی جون گویند این را سر آغاز پیدا نیست از کوه شوالك تراود از صوبه شاهجهان آباد و اکبرآباد گذشته در اله آباد به گنگ در شود و ناپدید گردد۔

سرستی جائی پدپد نیست، متّصل قصبهٔ تهانیسر جای[2] به این نام است، می گویند که همین است۔ دراله آباد از پائین قلعه جوئی از گنگ و جمن جدا شده در آنجا هم نام یابد۔

هیندن آبش بس گوارا و شفاف به آب گنگ ماند، بعضی گویند از جمله ندی هاست و نزد بعض فیروز شاه مرزبان دهلی می خواست که جوئی از گنگ بریده به جمن اندازد، چون عمر او وفا نکرد جدا گانه

۱۔ بمعنی دارای سه ریشه یا شعبه۔

۲۔ خ: جوی۔ این جا معروف به سرسه است۔ نزدیك تهانیسر نیست بلکه نزد حصار ۔ هانسی می باشد۔ دوم جای که بستر آن تا به حال می باشد نزدیك پتّن در گجرات است(م)۔

روانی کردید۔ **گهگرو و دهنگر** احوال این هر دو مفصّل جای دیده نشد۔

نهر فیض این هم از فیض روانی دریا کم نیست۔ که یکی از امرای شاهجهانی بود به موجب حکم از مخلص پور که صد کروه از دهلی است از جمنا بریده و جدا ساخته به شهر دهلی آورده۔ در تمام شهرنو [=شاهجهان آباد] کوچه به کوچه روانگی دارد و از پیوند آن اکثر چاه های شور از شوریدگی پر راندند [٤٠ ب] و برودت برف یافتند اندرون قلعه پادشاهی و درخندق گرد روانگی دارد در دهلی بادشاهزاده و اکثر امرا نیز برند، جاری نموده اند و حالا در تمام شهر و چاندنی چوك و چوك سعد الله خان ، پهارگنج و اجمیری دروازه و چوراه و دیگر محله ها بلکه در هر کوچه وبازار (نهر)[1] جاری وساریست۔ از پیوندانش اکثر چاه ها در زمستان پر کرده بند می کند ودر تابستان می گشایند۔ آب چاه آن قدر سردی پذیرد که بر آب برف و شوره فوقیت دارد۔

کانهای این صوبه کان طلا ونقره و سرب وآهن و مس در کوه کمایون و ذریح و شکار و آهوی مشك و گاو و قطاس[2] و کرم پیله که ابریشم از او یافت می شود و باز و شاهین و اسب کونت نیز بهم می رسد۔

تفصیل آبادی دهلی قدیم در عصر پاندوان به اندرپت[3] موسوم بود پس از آنکه این ملك در تصرّف بادشاهان اسلام در آمد۔ معزالدین کیقباد کیلوکهری را آباد کرده دهلی نام نهاد۔ باز سلطان علاء الدین در پیری قلعه ساخت۔ بعد غازی ملك تغلق شاه تغلق آباد نام کرده۔ پس از آن فیروزشاه بر کنار دریای جمن آبادی نموده فیروزآباد نام کرده۔ در

۱۔ خ: شهر۔ ۲۔ خ: قطان۔ ۳۔ اندرپرست۔

اندرپت قلعه دین پناه ساخته دهلی آباد کرده۔ شیرخان افغان قلعه و شهر آباد کرد۔ از لال دروازه شهر کهنه تا کابلی دروازه شهر پناه ساخته دهلی نام نموده [۴۱] وسلیم شاه پسر او در دریای جمن قلعه مستحکم بنا کرده شهر آباد کرد۔ حضرت اعلی شاهجهان بادشاه قلعه [ای] از سنگ سرخ وشهر پناه از سنگ خارا و چونه و گچ ریخته با دروازه های متعدد آباد ساخته به شاهجهان آباد موسوم نموده۔ پای تخت و دارالخلافه مقرر ساخت۔

سرکارات این صوبه مشتمل بر دوازده سرکار که دو صد و چهل و هشت محال بدو گراید۔ مواضع آن چهل و پنج هزار و هشتاد و هشت موضع و زمین پیموده شش کرور و نود و سه لك و پنجاه و شش هزار و یانصد و هفتاد بیگه و هژده بسوه سوای سرکار سری نگر که در دامن کوه واقع است و کاغذ و سررشته آن در دفتر و نزد حضور نیست۔

جمعدامی یك ارب و پنج کرور و هشتاد و شش لك سی وپنج هزار و شش صد و نود و هشت دام سوای محالات دامن کوه جمع نقدی یك کرور سی و یك لك و سی و سه هزار و یك صد و پانزده روپیه و هشت آنه به حسابِ شش ماهه۔ اکثر دوازده ماهه به حساب کنند ضعف[1] آن می شود درین محالات اکثر دوازده ماه بلکه زیاده از آن حاصل دارد و بعض پرگنات دو ماهه و سه ماهه محصولش می آید۔ بنا به علی هذا بتوسط گویند که اوسطها مثل مشهور است، محصوله شاهجهان آباد۔ [۴۱]

۱۔ ن: ضعف۔

سرکار	سرکار	سرکار
حویلی شاهجهان آباد	بداون	تجاره
۵۱ محال	۲۰ محال	۱۸ محال
٤ محال مندویات[1]	رقبه:	رقبه:
٤٧ محال	۱٦٥٩۲۸ بیگهه*	۲۰۰۳۷٦ بیگهه
۱ محال رقبه* [باقی مانده]	مواضع: ۱۲۱۷۷	۱۲ بسوه
٤٦ محال	جمعدامی:	مواضع: ۲۵۳
رقبه:۱۲۱٤٥٦ بیگهه	۱۱٦۸۸۹۷۸۸ دام	جمعدامی:
مواضع: ٤٥۹۹		۳۲۲۹۲۸۳۰ دام
جمعدامی:		
۲٤٦٥۲۷۱۳ دام		
حصار	ریواری	سری نگر
۲۸ محال	۱۱ محال	۷ محال
۷ محال رقبه نرسیده	رقبه:	مواضع نرسیده:
۲۱ محال	۱۳۹٥٥۳٥ بیگهه	جمعدامی مقرر:
رقبه	٦ بسوه	۱۰۰,۰۰,۰۰۰ دام
۷۱٥۸۱۸٤ بیگهه	مواضع: ۱۲۰۷	ذکر شد

۱- بمعنی زمین آبتل(Moistened)-
*- واحد های مقیاس زمین برای توضیح ر.ك. فرهنگ Wilson-

سرکار	سرکار	سرکار
مواضع: ۲۳۷۳		٤٠,٠٠٠٠٠ دام
جمعدامی:	جمعدامی:	گوسنبل وغیره
۸۸۳۷۹۳۲۸	٤١٠٧٣٢٨ دام	١٠, ٠٠, ٠٠٠ دام وغیره
		١٩٠٠٠٠٠ دام
سنبل	سهارنپور	سهرند
٤٩ محال	٢٨ محال	٣٨ محال
١ محال تقسیم نرسیده	دو محال رقبه نرسیده	٣ محال رقبه نرسیده
٤٨ محال	٢٦ محال	٣٥ محال رقبه
رقبه: ٦٧٥٣٠٢١ بیگهه	رقبه: ٣٦٢٩٣١٥ بیگهه	١٥٨٨٦٣٨٨ بیگهه
مواضع: ٧٣٩٢	مواضع: ٢١٩٧	جمعدامی: ٢٤٣٢٤٩٠٨٢
جمعدامی: ٢٤١٦٧٣٧٤٥	جمعدامی: ٢٤٣٢٤٩٠٨٢	

سرکار	سرکار	سرکار
فیض آباد	کمایون	نارنول[1]
۱٤ محال	۷ محال	۷ محال
دو محال غیر عملی	٦ محال تقسیم نشده	٦ محال رقبه نرسیده
۱۰ محال رقبه	۱ محال:	۱ محال رقبه
۲٤٥۱۷۰۷ بیگهه	رقبه:	٦۸۰٤۳٥٦ بیگهه
مواضع: ۱۳۸۰	مواضع: ۸۸	مواضع: ۱٦٥٥
جمعدامی:	جمعدامی:	جمعدامی:
۳۷۲۹٥٦۱۲ دام	۱۰۱٦۸۰۰۰ دام	۷٦۸۳۲۷٥٤ دام

[٤۲] **صوبه اکبرآباد:** این صوبه از دویم اقلیم است دراز از کهاتم پوراز پلول[2] تا دهلی یك صد وهفتاد وپنج کروه پهنا از قنوج تا چندیری، مالوه صد کروه- شرقی کهاتم پور، شمالی دریای گنگ جنوبی چندیری، غربی پلول - سابق آگره موضعی بود از مضافات بیانه که سکندر لودی پای تخت قرار داده بود- اکبر بادشاه آن را آراستگی بخشیده دارالملك ساخته فرماندهان هر که فرمانروائی دهلی می کرد، این صوبه در تصرف او بود- طول بلد صد و نه درجه در بیست و دو دقیقه و عرض سی و یك درجه، پنجاه دقیقه-

---

۱- در پایان هر جدول جمع کل سرکار 'محال' رقبه و جمعدامی را مجدداً به روپیه مرقوم نموده است-۲- شهر کی سمت آگره به فاصله ۷۰ کیلومتر از جنوب دهلی-

اولیاء شیخ سلیم چشتی مزار مبارک ایشان در فتحپور دوازده کروهی اکبر آباد- پادشاه را در خدمت ایشان اعتقاد تمام بود، اکثر به خانهٔ ایشان یك ماه و دو ماه می بودند و در آنجا اکثر عمارت دلکشا تعمیر کرده اند- بر هر یکی صرف لکها (روپیه) شده وتا انجام پذیرفت-

محمد غوث گوالیری به سایر خوارق ایشان مشهور درویشی کامل بود- تولّد جهانگیر بادشاه [۴۲ب] از توجهٔ باطنی و دعای شیخ ظهور یافت-

میان تان سین مطرب که در سرایندگی سرآمد، قوم خود است- از نظر او فیضیاب شده و این فن را چنان به کمال رسانیده که هیچ یکی از ابنای [آن جنس] از نظیر و عدیل او پیدا نشد-

شاه مدار لقب شاه مدار اصل بدیع الدین مرید شیخ محمد طیفوری بسطامی است، هرگز جامهٔ او شوخگن نشدی تا دوازده سال طعام نخورد- اکثر بر رو برقع داشتی- ازین رو که او را دیدی سجده کردی این مرغوب نبود- به پنج شش واسطه به حضرت رسالت پناه می پیوندد و فی الواقع کبر سن بسیار داشت- خوارق او از احاطهٔ تحریر بیرونست- با خلق نه پیوستی دو شنبه در خلوت ایشان کشاده گشتی و هریکی از داستان سرائی او جواب در گرفتی- سلسلهٔ مداریه را سرآغاز از اوست[1] خوابگاه مکن پور[2]، هژدهم جمادی الاول رخت زندگی بر بست- گویند ریش و بروت را از مقراض نمی تراشید- روزی شیخ در مسجد فرود آمد و اسپ را نیز در آنجا بست- گویند ریش و بروت را

۱- برای وضاحت ر.ك. به دبستان مذاهب و مراة آفتاب نما-

۲- مکهن پور-

محتسب مانع آمد و از شوخی به حجام گفت که بروت شان بتراشید، چون حجّام از مقراض برید خون از هر بن مو روان شد. محتسب شوخی کرده بود خجل شده بپا افتاده، شیخ گفتند که موی های مرده را تراشیدن ضروری است. موهای من هریکی زندگی دارد و اسپ هم اگر یك دو روز [۴۳] در مسجد باشد ریل[1] نکند.

بی بی زلیخا[2] مادر شیخ ابو الفضل علاّمی راقم اکبرنامه مردم شهر بر محجر قبر او رشته مراد بر می بندند. در مندوی سوتهه در آگره مزار او.

گنج شهید[3] اندرون قلعه اکبر آباد و مزار او مردم شهر بسیاربد و نیایش گر.

مولانا خواجگی[4] مرید و خلیفه شیخ نصیر الدین محمود است، در ابتدا از مشایخ و درویشان انکار داشت. اتفاقاً به مرض نزله گرفتار شد و از اطبّا جواب یافت. مردم گفتند که پیش شیخ بروید همت از ایشان خواهید، چون مضطرب بود رفت. در آن وقت شیخ بر طعام بود و (جغرات)[5] نیز برسفره موجود بود، خواجگی را دیده گفتند بیاید و بخورید ایشان بسبب سرفه خوردن جغرات را انکار کردند. شیخ گفتند که بسم الله گفته بخورند. خوردن بود که از سرفه شفا کلی حاصل شد. مولانا خواجگی پیش از آمدن تیمور به دهلی آمده و از آمدن فوج مغول خبرداده بود، سید محمد گیسودراز را در خواب دیده این ماجرا دریافت. او در کالپی.

۱ـ ن: ندارد. ۲ـ س: ندارد. ۳ـ س: ندارد. ۴ـ س: ندارد.
۵ـ جغرات.

مولانا احمد مرید شیخ نصیر الدین در فضایل ظاهری مستثنی وقت خود بود، هنگامی که امیر تیمور و افواج او به دهلی آمده شهر را غارت کرد۔ مولانا اسیر شد، آخر خلاص یافته در مجلس امیر حاضر شد و در دل او تصرف نموده۔ قبر کندش اندرون قلعهٔ کالپی۔

شیخ علاء الدین قریشی وشیخ ابو الفتح قریشی [٤٤ب] هر دو از خلفای شیخ محمد گیسودرازاند۔ در کالپی آسودگی دارند۔

شیخ مزاج سوخته حافظ قرآن و صاحب خوارق بود، صحبت با مخدوم جهانیان حاصل کرده۔ سالها امامت نموده او را کرامات و خوارق بسیار۔ در اخفای آن کوشیدی۔ روزی زن کلالی پسری بیمار در خانقاه ایشان بود۔ آن را همان جا نقش قطع زندگی شد۔ فریاد و گریه بلند کرده گفت که شیخ زنده آورده بودم، مرده می برم۔ شیخ برسرش رسید، نظر کرد، روح دربدنش آمد و مضطرب شده برخاست و مرض به کلی برطرف شد۔ بجهت اخفا گفت که او غلط کرده بود، پسرش مرده نبود، مریدی در آن وقت حاضر بود، او را منع کردند که این را باکسی نگوید۔ او چندی اخفا کرده بود۔ روزی پیش شخصی مفصّل ظاهر کرد۔ شیخ را خبر رسید، به مجرد اظهار او را مرض جذام پیدا شد۔ کسی را طاقت نبود که از شیخ عفو تقصیرش نماید او حال خود در هندی[1] بسته، به قوّالان آموخت که مزاج شیخ خوش دیده بسرایند همچنان کردند۔ جرم عفو شد و به حضور طلبیدند و بر بدن اوهیچ اثر جذام نبود۔

۱۔ بمعنی کبت نوع شعر هندی دورهٔ میانه (م)۔

بـاییس خواجه یـعـنی بیست و دو کس در جنگ با لودیان شهید شـدند- مدفن از بیرون شهر اتاوه، بسیار مکان نورانی است- هر پنجشنبه زیـارت هـر کیـه و مـه- راقـم نیـز یك شبی در آنجا رسیده بود و سعادت زیارت حاصل کرده- خوابگاه همه دریك حریم-

[۴۵] شهر قدیم، قلاع و عمارات اکبر آباد بنا کردهٔ اکبر پادشاه از سـنگ سرخ بس [1] مـحـکـم و مـکـانهای غریب و عجیب دارد- نادره کاران ولایت در پرچین کاری ید طولی کرده اند، مشرف به دریای جمن آب از دریا به درون رود، باولی درقلعه هست-

مسـجد عالم گیر اورنگ زیب انـدرون قلعه از سنگ رخام که آن را سنگ مرمر گویند بنا کرده به زمین و سقف و جدار و صحن اندرون و بیـرون همه از سنگ مذکور صفای و مهره کشی او به حد یست که بی مبـالـغـه پـای مـگـس از دیـوارش لغزد و براقی اوبه آن درجه که نظر مانند دیدن خورشید به خود گریزد-

روضهٔ ممتاز الزمانی [یـعنی تاج محل] در زمان شاهجهان بنای آن شـده عمارت او به غرابت و ندرت بسیار تعمیر یافته که سیاحان عالم درنـظیـرش نشـان نـمی دهند پرچین کاری بی مشابه شده که برگهای از بـرگ تـازه درخـت درآب و تاب سبقت برده، چون حضرت شاه اعلی به فردوس برین خرامیدند- مدفن ایشان نیزدرهمان روضه است-

مـعـابـد اهل هند: متهرا شهـریـسـت قـدیـم مـولّد شری کرشن دربـزرگـی او آن قـدر سـرایند که در گفت نگنجد وگرد او را تا هشتاد و

۱- ن و ع: ندارد-

چهار کروه- هنود در ماه بهادون جاترا[1] می کنند و معنی این جاترا زیارت صحرا است- از دور و نزدیك مردم می آیند تا پانزده روز تا بیست و چهارم ماه عرفی هر ماه که باشد سیر می کنند [٤٥ ب] و در شهر متهرا دیوهره[2] کیشورای و بهوت ایشرمهادیو متهرا دیبی از قدیم است- دیگر پیکرهایی[3] هنومان و مهادیو درآن بسیار است-

بشرانت گهات در وسط طولانی شهر متهرا که مشرف به دریای جمن است هر شام و صباح مردم بسیار مجمع کرده آرتی می نمایند- آرتی عبارت از چراغ افروخته پرستش نمودن است و این آرتی بر دریای جمن که هر روز هزاران گروه روانگی دارد، جای خاص این گهات است-

بندرابن برسه کروهی متهرا به طرف شمال مشرق به کنار جمن مکان گوپیان که از محبت پاکشان[4] افسانه ها و حکایت بسیار اشتهار دارد و الحق بسیار خوش فضا و مسرت افزا مکانی است هر که یك بار سیر این مکان کرد، بقیه حیات در آرزوی دیدنش شد- خوشاطالعمند کسانی که در آنجا عمر بسر برند- تصویر گوبند جی و نرمدا دیبی و گوپی ایشر مهادیو در آنجا است- دیوهره گوبند جی که راجه مان سنگه بنا کرده- نه لك روپیه صرف آن شده- رونق افزاست و دیگر عمارات بسیار از عمده ها به تکلف تمام تعمیر گردیده-

رودهای این صوبه دریای جمن تا پنج کروه از میانه شهر می گذر دواز دو طرف بسان نهر نمودو کنارش طرف شهر عمارات والا و

١- سفر برای زیارت از مکان های متبرکه-
٢- ع و خ: دیوهری-
٣- خ و ن: پکر و س: پکر هایی دارد-
٤- خ و س و ع: محبت شان پاکش-

کاخها از بادشاه و بادشاهزاده و امراء که در یکی نادره کاریها به ظهور رسیده، بر کنار دوم رو به روی شهر باغها و کنجها و مندویها ترتیب یافته.

دریای گنگ از [٤٦] میان این صوبه می گذرد و پائین اله آباد رفته با جمن می پیوندد و در اکثر جا بر کنار این غسل گاه هنود. سنگی رام پور بنام سنگی رکهه شهرت دارد و دیگر سورون[1] که تهاکرتهه نام راجه برای رستگاری نیاکان خود از مهادیو دروه[=دواره][2] گویند، استخوانهای بزرگانش در چاهی افتاده است و آن چاه در همین جاست. چون گنگا در آن چاه در شود باز غایب گردد که با او عهد رسیدن چاه بسته بود.

دریای چنبل از حاجی پور مالوه سر بر آورده. بیست کروه از اکبرآباد در حدود بهداور و ایرج گذشته. متصل اکبر پور تابع کالپی جمن آویزش گیرد و دریای دیگر بسیار درین صوبه روانگی دارد. تسوید آن باعث تطویل است.

کان ها که درآن صوبه بوده، از کان مس و فیروزه نشان دهند، در پراتهه کان مس و طلا و نقره و پهتکری و نیله تهوتهه لیکن معدن طلا و نقره نفع مند نیست که دخلش با خرج برابر است. در فتح پور سیکری کان سنگ سرخ و سنگ بالنی که برای استحکام و زینت عمارت. همین سنگی است در الور [و در] تجاره[3] کان آهن.

سرکارات دوازده مشتمل بر دو صد و پنجاه و چهار محال و کل مواضع آن بیست و هشت هزار وسی صد و پنجاه موضع که زمین پیموده

۱- مردم طبقهٔ بالا طبق طبقهٔ بندی هندوان.
۲- آستانهٔ مهادیو.
۳- ت: شاهپور.

آن پنج کرور و پنجاه وهشت لك و هفتاد و نه هزار و دوصد و هفت بیگهه و دو بسوه [٤٦ب] جمع نقدی یك کرور و شانزده لك و هشتاد و سه هزار و یك صد و بیست و نه دوازده آنه۔ جمعدامی هشتاد و نه کرور و شصت و شش لك و چهل و چهار هزار و چهار صد و بیست ونه دام۔

سرکار	سرکار	سرکار

حویلی اکبر آباد	ایرج	الور
٤٥ محال	٢٠ محال	٤٣ محال
٢ محال تقسیم نرسیده	١ محال تقسیم نرسیده	١ محال تقسیم نرسیده
٤٣ محال	٣ محال رقبه نرسیده	٤٢ محال
رقبه:	١٦ محال	رقبه:
٢٠٠,٩٧٤٧٣ بیگهه	رقبه:	٢٤٥٧٤١٠ بیگهه
مواضع: ٩٧٣٧	٣٣٤٣٧٤٧ بیگهه	مواضع: ١٤١٢
جمعدامی:	مواضع: ٤٢٥٩	جمعدامی:
٦٠٢٤٠٤٥ دام	جمعدامی:	٩٥٩٣٤٢٣٢
	٨٨٩٦١٨٦٦ دام	

سرکار	سرکار	سرکار
بالوان	سانور	سهار
٣٠ محال	٦ محال	٧ محال
٧ محال رقبه نرسیده	رقبه:	رقبه:
٢٣ محال	١٣٩٤٣٣٥ بیگهه	١٤٢٧١٤٨ بیگهه

رقبه:	مواضع: ١٢٩٧	مواضع: ٨٢٦
١٢٤٩١٩٧ بیگهه	جمعدامی:	جمعدامی:
مواضع: ١٥٢٠	٢٠٠٠٠٠٠٠٠ دام	٢٤٥٤٧٥٥٢ دام
جمعدامی:		
٣٥٣٩٧٣٤٦ دام		
قنوج	کول	گوالیار
٣٠ محال	١٣ محال	٢٣ محال
رقبه:	رقبه:	
٥٤٦٢٥٦٩ بیگهه	٢٦٦٩٣١٠ بیگهه	٤١٤٦١٤٨ بیگهه
مواضع: ٢١١٥	مواضع: ١٤٤٣	١٢ بسوه
جمعدامی:	جمعدامی:	مواضع: ٣٢٩٢
١٠٠٠٥٥٤٦٧	٤٤٥٦٩٥٥٧ دام	جمعدامی:
		٩٩٦١٨١٤١ دام

سرکار	سرکار	سرکار
مندلار	نرور	کالپی
١٥ محال	٢٣ محال	١٤ محال
٥ محال تقسیم نرسیده	رقبه:	رقبه:
١٠ محال	٤١٤٦١٤٧ بیگهه	٤٧٩٢٥٦٥ بیگهه
رقبه:	٤ بسوه	١١ بسوه
٤٧٩٢٤٦٢ بیگهه	مواضع: ٣٢٩٢	مواضع: ٢٢٦١

۱۱ بسوه	جمعدامی:	جمعدامی:
مواضع: ۲۱۵۵	۱۶۳۱۰۱۰۰ دام	۴۰۰۰۱۱۳۲
جمعدامی:		
۲۰۰۲۱۳۵۰ دام		

[۴۸] **صوبهٔ دارالسلطنت لاهور :** در پیشین زمان به لهاور نامزد بود و آبادی این را به لو پسر رام چندر که از جمله ده *اوتار* مشهور است، نسبت می دهند این صوبه از اقلیم سیوم است۔ درازا از لب ستلج تا دریای سنده صد و هشتاد کروه و پهنا از بهتیز تا چوکهندی از مضافات سکندره هشتاد و شش کروه۔ شرقی سهرند، غربی ملتان، شمالی کشمیر، جنوبی بیکانیر و اجمیر۔ طول بلده یك صد و نه درجه و سی دقیقه عرض سی و یك درجه و هفده دقیقه و کژی این۔

این صوبه در عوام زبان زد به پنجاب۔ باعث این که درمیان شش دریا پنج دوآبه است که در آن آبادی است، تفصیل دوآبه ها جای خود نگاشته خواهد شد، انشاء الله تعالی۔ بادشاهان هر که بادشاه دهلی شود این صوبه به او تعلق یابد۔ در تصرّف [۴۸ب] پادشاهان ملتان بود۔ جداگانه حاکم در آنجا نشده۔

اولیای صوبه: میر علی هجویری فضیلت با ولایت هم آغوش داشت۔ همراه سلطان محمود از غزنین به لاهور آمده۔ کنیت او ابوالحسن و پدرش عثمان بن ابوعلی جیلانی بود۔

شمس الدین دریایی مجاوران درگاه به خلاف دیگر جاها از قوم هنود اند۔ سپس این که وقت رحلت کسی از خادمان حاضر نبود،

بسنانی نام از قوم جات [1] که همیشه خدمت ایشان می کرد با و مجاورت مکان مزار خود مقرر کردند، تا حال اولاد او در آنجا مجاور هستند۔

شیخ عبد الله سلطانپوری درزمان سلطنت سلیم شاه به خطاب شیخ الاسلام و درعهد همایون بادشاه خطاب مخدوم الملك یافته، مدفن درسلطان پور۔

ناصرالدین در زمان خویش رتبه ولایت داشت۔ درایّام تابستان به هجوم مردم به زیارت مزار وی می آیند۔ خوابگاه در سیالکوت۔

امام الحق خلف امام الدین زین العابدین است، درحوالی سیالکوت آسودگی دارد۔

بی بی پاکدامن وی بنت عقیل مسلم بود که با امامین قرابت داشت و در جنگ همراه امامین شهید شد۔ عفیفهٔ روزگار صاحب ریاضت بود و در همان تفرقه بعد چندی آمده، در لاهور سکونت گزید و همان جا وفات یافت۔ مقبرهٔ او در آبادی شهر لاهور بسیار جای متبرك است۔ اکثری از اولیا ولی اللّٰه درحریم [۴۹] ایشان به چلّه نشسته فیضیاب گشته اند۔

شاه دولا غلام کهمان بدهره است۔ سابق ساکن سیالکوت بود۔ محبت با فقرای اهل الله داشت۔ خصوص درخدمت میان سید یار ارادت به کمال داشت۔ چون وقت رحلت میان سید یار رسید نظر فیض برشاه دولا انداخت۔ از آن باز حالت به طرز دیگر شد۔ از سیالکوت نقل کرده درگجرات اقامت گزید۔ در بسیاری از اماکن عمارات و منظره ها از او یادگار۔ آنچه از زایران نذور می آمد۔ به مستحقان و خواهش گران

۱۔ یکی از اقوام اهل هند۔

پخش می کرد۔ درسنه یك هزار و هشتاد و پنج سنه هفتده[1] مطابق جلوس عالمگیراورنگ زیب رخت هستی بربست۔ مدفن در نزدیکی گجرات و آن شهر به نامش اشتهار بگرفت۔

معابد اهل (هنود)[2] : جوالا مکهی درکوهستان کانگره نگرکوت نام مکانیست که ظهور جوالا بهوانی درآنجا است۔ گویند در پیشین زمان اگر کسی زبان خود به نیت حصول مراد می تراشید بعض در یك دوساعت و بعضی را در یك دو روز درست می شد و به حالت اصلی می آمد۔ حالا بعضی جا در نزدیك آن چند جا مشعل آسا شعله وزند و گونا گون اجناس از میوه و غلّه و روغن در او اندازند۔ همه سوخته گردد واثری از آن باقی نماند، هر قدر که کسی افگند۔

سوکنت مندری مکانیست که در آنجا راول سُر نام کولابیست بسیار دور زکوهی [۴۹ب] بر آب نمودار، چون حاجتمندان عرض کند که ما از دوردست به اراده پرستش آمده ایم، تشریف نزدیك آرند۔ آن کوه جنبش کنان متّصل آید۔ مردم پرستش کنند[3] اگر خواهند بالایش روند۔ چون رخصت کند به جای خود رود۔ اگر از راستا آمده باشد به چپ رود، اگر از چپ آمده به راستا۔

اچل تیرتھ نام عدم پربتیست[4] در دوکروهی کوه منسوب به شیوا[5] کارتك پسر مهادیو در اوایل بر تالاب مجمع عظیم می شود تا شش روز انبوه مردم می نماید۔

چك گرونانك در حوالی هیبت پورپتی[6] گرو گویند که خلیفه و سجاده نشین پنجم است، از گرونانك در آنجا باغ و تالاب خوش فضا

۱۔ هفده۔ ۲۔ غ: هند۔ ۳۔ غ: کند۔ ۴۔ س: پری است۔ پربت بمعنی کوه است۔
۵۔ خ: سوام۔ ن: شیوا۔ ۶۔ ن: هست پوریبی۔

ساخته۔ روز بیساکهی خلایق کثیر هجوم آورده، یك دوشب گذرانیده۔ باز سوی سه کروهی رام تیرتهٔ که از معبد قدیم است می روند۔

ریاضت کده بالناتهه جوگی که به تیله [=تپه] بلناتهه مشهور است، در آنجا فقرای هند اکثر به زیارت می آیند۔ خصوص فقرای جوگی نام کولابیست در نزدیکی گجرات در میگهه سنکرات یعنی تحویل تجمل طوایف انام گروها کرده، مردم از ذکور واناس آمده غسل می [کنند][1] وگویند کوه زمین دو چشم دارد، یك چشم او وچشم دویم آن کولاب۔

قلاع و عمارات: قلعه لاهور مشرف به دریای جمن۔ سلطان محمودغزنوی چون حکومت لاهور به ملك ایاز سپرد او قلعه [۵۰] اساس نهاد۔ سپس جلال الدین اکبر بادشاه گرد آبادی شهر پناه ساخت۔ درعهد عالمگیر اورنگ زیب چون دریای راوی طغیان کرد به قلعه و عمارت شهر آسیبی رسانید۔ بندی از سنگ و خشت و با چونه و پزی تا دو کروه بسیار مستحکم بستند۔

قلعه سیالکوت که کوت سالباهن نیز گویند بسیار محکم و شهر به رونق آباد دارد و در این خطه۔ خوابگاه امام الحق که سبق ذکر یافت۔

قلعه اتک جانب شرق روی دریای اتك واقع است۔ صادر[2] [و] وارد در آمدن شهر راه دیگر نیست و این سرحد کابل است۔

قلعه رهتاس نیك مضبوط بر قله کوه به فراخی تمام که هزاران مردم خانه دار را گنجای در اوست۔

۱۔ خ: کند۔

۲۔ غ ا ت: ندارد۔

مساجد و باغات

مسجد عالمگیر اورنگ زیب محاذی دولتخانه از سنگ بنا فرمودند که زیاد از پنج لك روپیه صرف تیاری آن شده است.

مسجد وزیر خان عرف حکیم کلیم الدین شاه جهانی. محراب و مهاب. *بازار و مسجد وزیرخان* که وزیر خطاب یافته بود، بازاری به دکاکین پخته درمیان شهر مرتب ساخته و مسجد عالی بنا نهاده، خوش فضا باغی احداث نموده.

باغ شاله مار[1] از یادگار شاهجهان بادشاه به ترتیب باغ شاله مار کشمیر تعمیر یافته. باغ بسیار به طراوت و نزاهت است.

باغ امر سنگھ قانون[2] گویی که به تقلید [۵۰ ب] باغ شاله مار مشتمل بر سه لك روپیه به غایت مطبوع ساخته. مشرف بر **تالاب شمشیر خان** از افزونی طراوت و نضارت فرح بخش تماشائیان است.

داسان پور مکان بودن بابا[3] لال که سر آمد صاحبان عرفان بود بادشاهزاده محمد دارا شکوه را به او اعتقاد تمام بود. نیك مقامی است دلچسپ.

باغ ابراهیم خان درقصبهٔ سودهره موسوم به ابراهیم آباد، علی مردان خان بنام پسر خود ابراهیم خان تعمیر ساخته که دم مساوات ازباغ شالمار می زند و نهری از دریای توهمی[4] درآن آورده، به صرف شش لك روپیه آن عمارت رونق افزا شده.

تفصیل دوآبه: دوآبه عبارتیست ازمیان دو دریا پس درمیان شش دریا پنج دوآبه می شود:

۱- خ و س: شالمار دارد. ۲- خ: قانو گویی. ۳- خ: مایا. ٤- خ: لوهی؛ س: توهی.

اول دوآبه جالندهر درمیان دریای ستلج و بیاه و این دوآبه [را] بسبب جالندهر گویند و[1] عوام بسته جالندهر خوانند۔

دوآبه باریی: درمیان بیاه و راوی۔

دوآبه رچنا ما بین راوی و چناب۔

دوآبه چونهت: درفصل چناب و بهت۔

دوآبه سنده ساگر و تفصیل دریاها اندرون بهت و سنده۔

دریاهای این صوبه: ستلج نام اصلی **ششدرا**[2] سر چشمهٔ آن کوه کاهلور است۔ متّصل بهونپت از کوه تراوش دارد۔[3] در تالابی آمده روانگی پذیرفته۔ دویم بیاه[4] پیشین نام بپاشا۔ این نیز از کوه بهونپت [بیاه کهند بی کهنت] بر جوشد در تالابی آمده روانگی پذیرفته۔ سویم راوی باستانی نام امراوتی از کوه بهدرنال که به کوه مهیش مشهور است۔ سر آغاز دارد شهر لاهور برساحل او از کوه کلو[5] جوش زند۔ چهارم **چناب** زفراز کوه کهیورا۔ [کشتوار] [۵۳] پنجم[6] **بهت سرستی** نام حوضی است در پرگنهٔ رویر مضاف صوبه کشمیر از آن سر برآورده به هند آمده۔

سنده ساگر: این رود در هندوستان و کابلستان و زابلستان جاریست۔ سر آغاز او پیدا نیست، امّا بعضی سیاحان از ولایت قلماق جوش آبش نشان دهند۔

دریای اتک از کوهستان بر آمده آن طرف افغانان را سکونت جا – این طرف هندوستان و یك دریا از کوه جمون جوش می زند۔

۱۔ خ و ن فقط گویند دارد ۲۔ شست دهارا۔ سر چشمه جوشد۔
۳۔ خ و ن "از کوه... دارد" ندارد س دارد۔ ٤۔ بیاس۔ ۵۔ خ و ن: کاهلور۔
٦۔ ازین ببعد در نسخهٔ خ صفحه بندی جابجا و بی ترتیب شده است۔

سیلاب تا پایان قلعه اتك- با چند رود دیگر از جانب کابل آمده، در اتك در شود-

کان نمک لاهوری که آن را نمك سینده هم گویند- متّصل سینده در دامن کوه نقبی زده اند، به عمق سی صد و دو ذرعه کنده، نمك از آن برآرند و به جهت بر آوردن نمك مزدوران سر و تن برهنه و کلنگ بردوش و چراغ در دست در نقب می روند-

روضه جهانگیر بادشاه آن روی آب راوی نزدیك شاهدره مقبرهٔ آصف خان- این هردو روضه را عمارت بس غریب و طرب افزا-

سرکارات: به جای سرکار پنج دوآبه مشتمل برسی صد و بیست و نه محال که کل مواضع آن سه هزار و دو صد و پنجاه و شش موضع است و زمین پیمودهٔ آن دو کرور و چهل وسه لك دوازده هزار و نه صد وشصت بیگهه- سوای محالاتی که رقبهٔ آن در حضور نرسیده و محالات سوای [۵۳ب] این پنج دوآبه و جمعدامی آن پنجاه و هشت کرور و یازده لك و نو هزار و پانصد و نود ونه دام و نقدی آن که باب شش ماه باشد [این جا ذکری یابد]-

دوآبه	دوآبه	دوآبه
جالندهر	باری	رچنا[1]
۶۹ محال	۵۷ محال	۴۹ محال

۱- ن و س: رچناو-

دوآبه	دوآبه	دوآبه
۱۵ محال کاغذ نرسیده	۲۱ محال کاغذ نرسیده	۶ محال رقبه نرسیده
٥٤ محال	۳٦ محال	٤۳ محال
۷ محال رقبه نرسیده	رقبه:	رقبه:
٤۹ محال	٥۲۳۸٥۷ بیگهه	۹۸٥۲۰۱۰ بیگهه
رقبه:	مواضع: ٤٦۷۸	مواضع: ٤٦۹۳
۳۹۳۹٥۱۸ بیگهه	جمعدامی:	جمعدامی:
٤ بسوه	۱۹۷۳٥۰۰٥۷ دام	٤۲٦٤۳٥۱٥ دام[1]
مواضع: ٥۷۸٤		۱۲ محال مندیات
جمعدامی:		جمعدامی:
۱٤۳۷٥۰۰٦۹ دام		۳٤۱۳۳٤۰ دام

دوآبه	دوآبه	دوآبه
۲۷ محال کوهی		۲٦ محال تتماجات
جمعدامی:		جمعدامی:
۲۷۱۰۰۰۷۰ دام		٤۲۰۳۰٤٤۰ دام
۱۹ محال		۳۸ محال
جمعدامی:		جمعدامی:

۱ـ در برخی موارد در اعداد تفاوت جمع است ـ لیکن این اشتباه کاتب باشد (م)ـ

۱۱۶۵۸۰۰۶۹		٤٥٤٤٣٧٨٠ دام
جمع محال ٤٧		پرگنات ۳۰
جمعدامی کل:		جمعدامی:
۱٤۳۹۸۰۱۳۹ دام		۲۰۱۲۹٤۲٤۱ دام

دوآبه	دوآبه	دوآبه

چونهت	سندر نگر	محالات کانگره که
۲۲ محال	٤۸ محال	سوای دوآبه است
۳ محال کاغذ نرسیده	۱۷ محال تقسیم نشد	۹۳ محال
۱۹ محال	۳۹ محال	۳۲ محال کاغذ نرسیده
٥ محال رقبه نرسیده	۱۹ محال رقبه نرسیده	۳۱ محال
۱٤ محال	۲۰ محال	۲٥ محال رقبه نرسیده
رقبه:	رقبه:	٦ محال رقبه
٤۰٤۱۸۰۹ بیگهه	۱۲٥٦۷۷ بیگهه	مواضع: ۳۱۱
مواضع: ۷٥۹۳	۱۲ بسوه	جمعدامی:
جمعدامی:	مواضع: ۲۱۷۷	۵۸۰۵۳۹۳۲ دام[1]
۹۲٦۸۸۷۳٥ دام	جمعدامی:	
۱۱ محال کوهی	۱٤۰٥۹۹۳۷۱ دام	

۱ـ بعد از تفصیل جمعدامی، ارقام جمعدامی محالات و مواضع جداگانه هم مرقوم است [م]ـ

جمعدامی:	۳٦ محال کوهی	
۱۷۵۵۵٦۹۹ دام	جمعدامی:	
۱۱ محال دشتی	۱۱۱۰۸۳۵۷۱ دام	
جمعدامی:	۱۲ محال دشتی	
۷۵۱۳۳۲٤۱ دام	جمعدامی:	
۲۲ کل محال	۲۹۵۱۵۵۰۰ دام	
جمعدامی کل:	٤۸ کل محال	
۹۲٦۸۸۹٤۰ دام	جمعدامی کل:	
	۱٤۰۵۹۹۰۷۱	

[٥٤] **صوبهٔ دارالامان ملتان** : این صوبه از اقلیم دویم و سویم است۔ دراز از فیروزپور تا سیوستان۔ چهار صد کروه و پهنا از چتور تا جیسلمیر یك صد و بیست کروه، دیگر طول تا گنج مکران سی صد و شصت کروه، خاور رو به سهرند شمالی ۔ شور دریا جنوبی اجمیر تا هر سو گنج مکران، بلده یك صد وهفت، درجه سی و پنج دقیقیه و عرض بیست و نه درجه و چهار دقیقه۔

قلعهٔ خشتی دارد و برخی در تصرّف فرمان روایان دهلی بود۔ چندی حاکمان سنده حکومت داشتند و در بعضی مدّت در تصرّف غزنویان بود۔ از وقتی که این صوبه در تصرّف معزالدین سام آمده پادشاهان باج گذاری می کنند۔

فرماندهان: شیخ یوسف قریشی مجاور درگاه شیخ بهاء الدین زکریا بود و او را به سر می گرفتند۔ دو سال سلطان محمود شاه که یکی

از کنگاش نود و هفتده سال سلطان قطب الدین شاه بوده و شانزده سال سلطان حسین ؛ پسر او بیست وهفت سال؛ سلطان پور سلطان فیروز یك سال؛ سلطان محمود پسر سلطان فیروز هفت سال؛ میرزا گاهان چند مدّت؛ شیر خان[٤٥ب] افغان وسکندر وسلیم خان سلطان حسین چند سال حکومت کردند۔ بعد از آن استقرار سلطنت بر جلال الدین اکبر بادشاه تعلّق گرفت۔ از آن تا امروز در سلسلهٔ چغتائیه است۔

اولیا: سیّد زین العابدین پدر سلطان سرور. سلطان سرور در اوچ (خیمه) زده اندرون لکهی جنگل، هزاران مردم هر سال از دور دست آمده وسعادت زیارت حاصل می کند چهل کروهی در طرف بلوچستان۔ خوابگاه او در جناب۔ مردم پنجاب همه در ایشان اعتقاد بسیار دارند۔

بهاء الدین زکریا درسن پانصد و شصت و پنج در کوت سرور تعلق تولد یافت، مرید شیخ شهاب الدین سهروردی۔ هفتم صفر سنه شش صد و پنج نقد زندگی بر چید۔

سیّد جلال الدین بخاری مشهور به مخدوم جهان در سنه هفت صد وهفت درشب برات بزاد۔ مرید پدر خود وخلیفه رکن الدین سهروردی ست درسنه هفت صد و هفتاد و پنج روز چهار شنبه دهم ذیحجه وفات یافت، خوابگاه در اوچ۔

سیّد صدر الدین مشهور به راجو قتال بخاری است، ارادت در خدمت پدر خود سیّد کبیر داشت و از برادر خرد که مخدوم جهانیان است نیز داشت و بر سجاده به خلافت نشست، مدفن در اوچ۔

سیّد کبیر الدین حسین اکثر در سیاحت می گذرانید آخر عمر در اوچ سکونت گرفت۔ گویند صد وهشتاد سال عمر داشت، از وی

۱۔ درخ از ۵۱ الی ۵۳ اوراق بی ترتیب است ۔ صوبه تهت اول ذکر شده است۔(م)

خارق بسیار به ظهور [۵۵][1] آمدی، قبر او در اوچ۔

شیخ حسام الدین ملتانی از خلفای شیخ نظام الدین که اکثر گفت که حسام الدین از دروغ و تقوی مختار بود و نیز می گفتند که از گجرات شاه دولا در حمایت اوست و در گجرات به رحمت حق پیوست ودر شهر پتن مدفون گشت۔

در زمان سلطان غیاث الدین بود، شیخ فرید الدین گنج شکر پور جمال الدین سلمان از نژاد فرخ شاه کابلی زادگاه قصبهٔ کهلووال صوبهٔ ملتان از خواجه قطب الدین ارادت آورده کام دل بر گرفت۔ روز پنج شنبه کهلووال صوبه ملتان ۔ از خواجه قطب الدین ارادت آورده کام دل بر گرفت۔ روز پنج شنبه محرم سنه شش صد و شصت و پنج در پتن پنجاب که باوجود من زبان زد است جهان را پدرود کرد در شرقی ملتان واقع است مدفون گشت۔

سیّد صدرالدین عارف پور شیخ بهاء الدین ذکریا است۔ پیش پدر به پایهٔ کمال رسید۔ در سنه هفت صد و نه واپسین سفر کردند۔ [مدفون] در ملتان۔

شیخ رکن الدین ابوالفتح پور شیخ صدر الدین عارف جانشین بزرگ است، خوابگاه در ملتان۔

شاه گردیز از گردیز به ملتان آمد۔ روضهٔ او در ملتان ۔ گویند از قبر دست او بیرون می آمد و مریدان را بیعت می داد۔ در قبر او راهی داشته بودند از آن دست بر آمد می شد۔

۱۔ در خ دنباله ورق ٥٤ بجای ٥٤ بر روی ورق ٥٠ آمده است۔

مولانا بدرالدین اسحق دهلوی خادم وخلیفه شیخ فرید الدین است با نظام الدین اولیاء [۵۱] دوستی به کمال داشت، مولانا را رساله ایست مسمّی براسرار اولیا که ملفوظات گنج شکر در او جمع کرده، مدفن در صحن مسجد جامع اجودهن۔

قلعجات: صوبهٔ ملتان قلعهٔ ملتان خشتی است ازچونه ریخته ساخته اند۔

قلعهٔ بهکر در متانت واستحکام بی همتا۔ دریای سنده پا پنج رود دیگر پنجاب او را گرد گرفته۔ بدون کشتی درون قلعه کسی نتواند رفت۔ نزدیك بهکر دشتی است که درتابستان سه ماه در آنجا باد سموم می وزد۔

سرکارات: چهارسرکار مشتمل بر یك صد وسیزده محال و نه هزار و دو صد و پنجاه و هفت موضع و زمین پیموده آن که از آن جمله رقبه تك سرکار در دفاتر حضور نرسیده، چهل و چهار لك و پنجاه وچهار هزار و دو صد و شش بیگهه و پانزده بسوه و جمعدامی هر چهار سرکار هژده کرور و سی و شش لك و سی و یك هزار و چهار صد و پنجاه و هشت دام۔ جمع نقدی بیست و دو لك و هشتاد و شش هزار و چهار صد و سی و یك روپیه چهار آنه به حساب شش ماه۔ [٤٥ب]

سرکار	سرکار
حویلی [ملتان]	بهکر
۵۳ محال	۱۵ محال
۱۷ محال غیر عملی	۲ محال سایر

۳٦ محال	۱۳ محال
مواضع: ۳۵۳۲	رقبه: ٤٤٥٤۲۰٦ بیگهه
جمعدامی: ۱۲۷۲۲۷۳۵۲ دام	۱۵ بسوه
	جمعدامی: ۱۲۷۲۲۷۳۵۲ دام

سرکار	سرکار
دیپالپور	سیوستان
۲٤ محال	۲۱ محال
یك محال تقسیم نرسیده	یك محال کاغذ نرسیده
۲۳ محال	۲۰ محال رقبه نرسیده
رقبه: ٤٤٥٤۲۰٦ بیگهه	مواضع: ۳٤۷
۱۵ بسوه	جمعدامی: ۱۲٦۲۹٦۰۰ دام
۲٦۳۹۷۲۵۸ دام	

[۵۲] **صوبهٔ تهت**[1] داخل ملتان بود حالا جدا شده:ـ سابق در عهد جلال الدین اکبر بادشاه داخل ملتان بود، ازدیر باز صوبه علیحده بود، الحال مقرر شده که این صوبه از اقلیم دویم است. طول از بهکر تا گنج مکران دو صدوپنجاه و هفت کروه و عرض از قصبهٔ بدهن تا بندر لاهری صد کروه و دیگر از قصبهٔ چانده از توابع بهکر تا بیکانیر شصت کروه. خاور روبه گجرات، شمال بهکر و سوی جنوب شور دریا تا هر

۱ـ خ: ازین ببعد در خ اوراق از ۵۱ الی ٥٤ مجدداً بی ترتیب است. تهت به املای تهتا نیز آمد رك س ورق ٦٤ـ

سو گنج مکران، طول بلده دو صد[1] و درجه سی دقیقه، عرض بیست وچهار درجه و ده دقیقه.

نخست بزرگ شهر بود قلعه از هزار وچهار صد برج [۵۲ب] داشت و دوری میان دو برج یك طناب تا امروز از برج و باره او نشانها پیداست. در نواح این انبه خوب می شود و دیگر میوه بسیار و کان نمك و آهن ـ در [آن] دو کان سنگ هم هست که از آن سنگ زرد خوب [و] خوش رنگ پیدا شود ودر عمارات بکار برند.

خورش برنج و ماهی از این جا کشتی ها پر کرده به دیگر بنادر برند و روغن از ماهی کشند که به کار کشتی آید وجغرات نیك شود تا چهار ماه بدمزگی نگیرد. در سهنوان کولابیست که ده روزه را طول اوست بالای آن مکان ساخته ماهی گیران بسر برند. از نوادر آنجا رجال جگر خوار است که به هندی داین گویند از افسون انار دانه آسا از او می گرفته در ساق پا نگاه دارد، اگر این باب رسیده بخورانند زود به شود.

فرماندهان: فرزندان تمیم انصاری در عصر نرامیه ـ سو مکان[2] که آن سی وشش تن پانصد سال حکومت کردند. جام آوترا ازالوش[3] سه [و] نیم سال؛ جام چرنا برادر او چهار سال؛ جام ننه بن اترا پانزده سال؛ جام تماچی برادرش سیزده سال؛ جام صلاح الدین پانزده سال وچند ماه، جام نظام الدین پور او دو سال؛ دِکسری؛ جام علی شیر تماجی شش سال و چند ماه؛ جام کرسن[4] یکروز و دو پاس؛ فتح خان ولد سکندر پانزده

۲ـ آیین: ۱۰۲ـ ۲ـ بعرف عام و در منابع دیگر سومر و آمده ـ(م) ۳ـ س: ایوس ـ
٤ـ س: کراین ـ

سال وچند ماه؛ تغلق برادر او بیست وهشت سال
[٥٤][1] مبارك پرده دار سه روز؛ سکندر فتح خان یك سال و شش ماه؛
سنجر عرف زادی بیست سال و چند ماه؛ جام عرف نظام الدین شصت
سال و چند ماه؛ جام فیروز بعد از او دوازده سال؛ جام صلاح الدین
خویش فیروز کم از یك سال؛ باز جام فیروز ـ بعد ازین حکومت در نسل
چغتائیه آمد.

احوال اولیا هیچ یکی درین صوبه دیده نشد که به قلم آرد و معابد هنود نیز کسی نشان نداده و در کتب تواریخ هم به مطالعه نیامده؛ علت که کسی توجه به این سمت نکرده باشد والّا قول بزرگان است که هیچ سر زمینی نیست که در آن اولیا یا درویشی کامل نبوده باشد یا پرستش گاهی و زیارت جای نبود؛ بهر حال خدا علیم است.

سرکارات درین صوبه چهار سرکار است وکل مواضع [و] محالات او شصت ـ رقبهٔ محل ده او در حضور نرسیده که پیموده زمین معلوم گردد ومواضع آن یك هزاروسیصد و بست و پنج موضع وجمع دامی شش کرور و نود و سه لك و هفتده هزار وپانصد وبیست وشش دام جمع نقدی شصت وشش هزار و پانصد وسی روپیه و ده آنه.

سرکار	سرکار
حویلی (تهت)	خواجگان
(تهت)	١٤ محال
٢٤ محال	مواضع: ٢٧٨

۱ـ در نسخه خ ادامه [مطالب ٥٣] بجای [٥٢ب] بر روی [٥٤ب] ثبت است.

۳ محال برطرفی	جمعدامی: ۸۱۶۹۵۰۱
۲۱ محال	
موضع: ۷۵۵	
جمعدامی: ۳۱۹۹۵۶۴۸	
چاك هاله [چاکر هاله]	نصیرآباد [نصیرپور]
۱۰ محال	۱۰ محال
مواضع: ۱۱۶	مواضع: ۱۷۶
جمعدامی: ۱۷۲۵۵۵۱۹	جمعدامی: ۱۲۰۵۶۸۵۸

صوبهٔ جنت نظیر کشمیر[1] : این صوبه از اقلیم سیوم است۔ طول از قنبر[2] تا کشن گنگ صد و بیست کروه و پهنا از ده تا بیست و پنج کروه شرقی سیوستان[3] و دریای چناب، شرق و جنوب بانهال، مغرب و شمال و کوه جمون و شمال تبت کلان مغرب پکهلی[4] و دریای کشن گنگ مغربی و جنوبی ولایت گهکر مغرب و شمال تبت خورد۔ هر چهار سو شمالی کوه ها از هندوستان بیست وشش راه و دره۔

بعضی دشوار گذار و بعض راه ها آسان لیکن راه پکهلی و مستور از همه بهتر است۔ در راه پیر پنجال در آنجا اگر گاو یا اسپ کشند در همان ساعت برف بارد و باد تند وزد که موجب قباحتها شود۔

۱ــ اطلاعات درباره فرمان دهان کشمیر از کتاب راج ترنگنی کلهن؛ آیین اکبری ابوالفضل گرفته شده، متاسفانه اسامی پادشاهان هنود در غالب نسخ با اشتباهات فراوان ثبت شده است۔ حتی آقای سرکار نیز در درست خوانی اسامی پادشاهان قبل از دورهٔ اسلام اشتباهات وافی سر داده است۔ مصحح مساعی بوده که توسط مآخذ دیگر درست تلفظ نگاشته شود اما بعداً هم در بعضی موارد مشکوك است۔

۲۔ خ: متر۔ ۳۔ خ: سرستان۔

۴۔ س و ن: بکلی و پکلی از اولاد اشوك متنگ بشنك و سنبك هر سر برادر بیست و یك تن هزار۔

فرمان دهان: او گنند، دامودر، پور، او بالمکند، پسر او بعد ازین سی و پنج تن حکومت کردند۔ لَوکَش پسر او گردهر از قوم دیگر۔ پورن پسر او جنك پسر او سنجی بر پسر او اشوك، پسر او کهند پور او سورندر پسر او دامودر از پانصد سال و یك ماه پور بر پور سلطنت کردند۔ بعد آن راجه گند[گنند] [۵۵] سی و پنج؛ تهیهنکن پسر او پنجاه و سه سال؛ اندرجیت سی و پنج سال؛ راون سی سال؛ تهیهنکن [دوم] سی و]پنج سال؛ اودرا [نارا] چهل سال؛ سده شصت سال؛ روپ مل اچه سی سال؛ سربیا سی و هفت سال؛ هرن کل شصت سال؛ ابسکها شصت سال؛ مهرکل هفتاد سال؛ یك [بك] پسر او شصت و سه سال؛ گنپت نند سی سال؛ دش نند پنجاه و دو سال؛ پسر [او] شصت سال؛ اجی شصت سال؛ گوپادت شصت سال؛ گوکرن پنجاه وهفت سال؛ اندرجیت سی و شش سال؛ جدهشتر پسر او چهل و هشت سال؛ شش تن نود [و] دوسال و دو تن پانصد و نود سال حکومت داشتند۔

میگهه داس جدهشتر از نبایر جدشتر سی وچهار سال؛ سرشت پسر او لکهمن چهل وهفت سال؛ هرن سی سال؛ نابرکتت[1] برهمن پانزده سال؛ هرکریشن بیست وسه سال؛ از اولاد میگهه داس جدشتر پسر او سی و نه سال و لکهمن که اورا اندر روپ نیز گویند سیزده سال و رامادت برادر او سی سال حکومت کردند۔ بکرمادت پسر او چهل و دو سال؛ بلادت پسر او سی و شش سال۔ هفده کس دویست و پنجاه هفت سال و بیست و پنج روز فرمانروای نمودند۔ [۵۶] دورلبهه[2] وردهن داماد بالادت

---

*به احتمال قوی این پنکن درست تر است۱۔ خ: نابرکت۔۲۔ س: مهه۔

سی و شش سال؛ برتاپ دت نبیرهٔ دختری او پنجاه سال؛ چندرانند پسر او هشت سال؛ مارتانند برادر او چهار سال بیست و چهارم یوم؛ لیلادت برادر دوم او سی و شش سال و هفت ماه و یازده یوم۔ کولانند[1] پسر او یك سال و پانزده یوم۔ بچراوت برادر او هفت سال۔ بجی آنند نبیرهٔ پسر او سی و یك سال؛ پربهوآنند پسرزاده او هفت سال؛ چچ خسر پور او چند سال۔ شنکر آنند پسر برادر او سی و هفت سال؛ النانند پسر چچ دوازده سال؛ پسر للتاآنند بن دوازده سال؛ اجی آنند بن پربهو آنند سی و شش؛ سال انگ آنند بن شنکرداس سه سال۔ اتپل آنند بن اجش آنند دو سال و پانزده یوم۔ هشتاد و نه سال و یك ماه و هژده روز فرمانروا شدند۔

اودت ورما از قوم چمار یعنی کفشدوز سی وهشت سال ده یوم۔ شنکرورما پسر او هژده سال و هشت ماه؛ گوپال ورما دو سال۔ رانی سکندها مادر گوپال دو سال؛ پارناتھ[2] بن برجت ورما بن سکھ ورما پانزده سال و دوازده؛ مرجت ورما دوم یك سال و چهار ماه۔ بازچکر ورما مذکور شش ماه۔ شنکروردھن سه سال، چکرورما باز دیگر سه سال، انیمت اوت ورما بن راجه باز دو سال و دو ماه، سور ورما آخرین راجه های قوم چمار است شش ماه و هفده یوم؛ ده نفر شصت و چهار سال و سه ماه و چهارده یوم [٥٦ ب] حکومت کردند۔ جنك دیو که یکی از رعایا بود نه سال؛ هنومنت گور از بنی عم یك روز؛ سکرام دیو پسر جنك دیو شش ماه و هفت روز، پراکنت که از رعایا بود یك سال و چهار ماه۔ کھیم کنت بن ابھمنیو چهار سال و سه ماه و بیست روز، بھیم کنت

۱۔ س: کولیانند۔ ۲۔ خ: پران ناتھ۔

پسر او هشت سال و شش ماه و هفت روز، ابهمن پسراو یك سال ویك ماه؛ ثربهون برادر او دوسال و هفت روز، بهیم کنت بن ابهمن چهار سال و سه ماه بیست روز؛ و سورانی مادر ابهمن بیست و سه سال و شش ماه؛ بیست و هفت تن سی صد و هجاه و یك سال مامور امورسلطنت بودند.[1] سنگرام برادرزادهٔ رانی بیست و چهار سال و دو ماه، بیرراج پسر او بیست و دو روز، ابنت پسر او بیست و شش سال، اگرسین پسر او بیست و دو روز؛ پرشن کیشن دوازده سال، اچل که جد پسر بود در سال و چهار ماه؛ ده تن که یکی از قرابتیان اچل بود یك شب و یك روز و یك پهر، سکهن برادر اچل سه ماه و بیست و هفت روز؛ سیتل برادر سکهن هفت سال و ده یوم، بهیکاسر پسرش شش ماه، راجه سیتل بار دیگر دو سال و سه ماه؛ جیسنگھ بن سیتل بیست و هفت سال، ترینایك پسر او نه سال و شش ماه و ده روز؛ دنی پسر او هفت سال و دو ماه، بینی دیو پسر دو نه سال و چهار ماه و هفت روز، جس دیو برادر او هژده سال و سیزده یوم، جگدیو پسرش چهارده [۵۷] سال و دو ماه؛ راج دیو پسرش بیست و سه سال وسه ماه و بیست و هفت یوم؛ سنگرام دیو پور او شانزده سال و دو روز، رام دیو پسر او بیست و یك سال ویك ماه و سه روز؛ سمردیو سردار وجهن پاره چهار[2] ده سال پنج ماه و بیست و هفت روز؛ سنبه دیو برادر او نوزده سال وبیست و شش روز، نرجن نینی که از بنت آمده بود ده سال و چند ماه؛ ارن دیو خویش سهسنه دیو پانزده سال و دو ماه و دو روز؛ رانی گویا دیوی زن ارن دیو شش ماه پانزده روز؛ بعد آن سی و دو نفر هشتاد

۱ـ خ: "مامور سلطنت مامور بودند" که اشتباه است.

۲ـ خ: چار.

سال از پادشاهان اسلام فرمانروای کردند. سلطان شمس الدین که ملازم سهسنه دیو بود دو سال و یازده ماه، سلطان جم [شید] پسر او یك سال و دو ماه، سلطان علاء الدین بن شمس الدین دوازده سال وهشت ماه سیزده یوم، سلطان الدین شهاب الدین برادر او[1] بیست سال، سلطان قطب الدین پسر شمس الدین پانزده سال و پنج ماه و بست ودو روز، سلطان سکندر پسر او بیست و دو سال و نه ماه وشش روز، [سلطان] علی شاه پور او شش سال و نه [ماه]، سلطان زین العابدین برادر خورد او پنجاه و دو سال، سلطان حاجی حیدر شاه پور او یك سال و دو ماه، سلطان حسین خان پسر او دوازده سال و پانزده روز، سلطان محمد شاه مرتبه دویم سه ماه و نه روز، فتح شاه [۵۷ ب] مرتبه دویم یك سال و یك ماه، سلطان محمد شاه مرتبه سوم یازده سال و یازده ماه ویازده یوم، سلطان ابراهیم بن محمد شاه؛ سلطان نازك شاه بن فتح شاه یك سال و یك ماه، محمد شاه[2] مرتبه چهارم سی و چهار سال و هشت ماه و دو یوم، سلطان شمس الدین بن محمد شاه دو ماه، اسمعیل شاه برادر او دو سال و دو ماه، باز باربك شاه سیزده سال و نه ماه، باز اسمعیل شاه مذکور یك سال و پنج ماه، مرزا حیدر گورکان ده سال، باز باربك شاه یك سال، غازی خان بن کاجی[3] چك ده سال و شش ماه، حسین چك شش سال و دو ماه، علی چك برادر حسین چك بیست سال و نه ماه، یوسف شاه یك سال و بیست روز، سید مبارك خان که از امراء او بود یك ماه و بیست و پنج یوم، لوه چك بن سنکر خان بن کاجی چك یك سال و دو ماه، باز یوسف شاه

۱- خ ون و ت و ع: سلطان الدین پسر او دارد.
۲- مدت حکومت حاکمان بالا مزبور ذکر نشده است.
۳- ن: کاضی.

پنج سال و سه ماه، یعقوب خان پسر او یك سال، بعد از روز به ظلّ حکومت اکبر بادشاه رونق یافته۔

نیل تله [یعنی نیل ناگ] دلکشا ملکی است یك باغ همیشه بهار با یك قلعه آسمان پایه گویم رواست۔ اکثر آبشار های خوشگوار دارد و بنفشه و نرگس[1] وگل سرخ خود رو۔

صحرا صحرا بتخانه های سنگین بسیار۔ بعضی ویران و بعض آباد۔ پشمینه و شال خوب می شود۔ نیز [۵۷ ب] شاه آلو و شاه توت۔ همه میوه بسیار شیرین و سیراب بوفور شود۔ اسپ کونت خوب بهم می رسد۔

مهادیو نام کوهی است از جائی که قلعهٔ او دیده شود مار و کژدم برنیاید همگی ولایت پرستش جا[ها]ی هنود۔ چهل و پنج خاص مهادیو۔ و شصت و چند خاص بشن [=وشنو]۔ بیست و سه منسوب به [الهه] درگا و سه به برمها۔ همگی یك صد و سی و پنج پرستش گاه و هفت صد جا پیکر دیو و مار ساخته اند۔[2]

کوه سلیمان: کوه سلیمان به طرف شرق کوهچه ایست مشهور دو کولاب دارد، همه سال پر آب باشد آب او به روزگاران گنده نشده[3] و گوارای به حال ماند[4] **حوضی** است نزدیك قصبهٔ برنگ بطول و عرض هفت ذرعه، زرفاً به قد آدم۔ شگرف آنکه یازده ماه خشك باشد و در اردی بهشت آب بر جوشد۔ در یك کنج آن مانند هاون کنده اند، آن را سنده براری گویند ودر کنج دویم کوی دیگران را چشمهٔ ریشی [=بمعنی

۱۔ خ: در کس۔
۲۔ برای اطلاعات بیشتر ر.ك. تاریخ حسن و تاریخ کشمیر و مآخذ دیگر۔
۳۔ خ: نشود۔
٤۔ ماند لفظ هندی بمعنی ذخیره آب۔

مرتاض] نامند. حوض ازین دو چشمه لبریز گردد و یك پهر [=واحد زمانی] برجوشد باز روبه کمی آرد چنانکه خشك شود. در روز سه باز زیاده بیفزاید. صبح و نیم روز و شام. گلهای رنگارنگ که مردم بیخته و گفته این رنگ بنام فلان چشمه و این رنگ بنام فلان در حوض اندازند و همه گل در آب فرو رود و باز هر یك جدا شده باز بالا آید.

دیگر چشمهٔ ککرناگ[1]، نام آب آن اگر گرسنه خورد سیری حاصل شود و اشتهای طعام [۵۸ ب] نشود. دیگر چشمه است که از آن سنگ محك برآید. **زعفران زار** ده دوازده هزار بیگهه [=واحد مقیاس زمین] زمین در موضع پنوزار گل زعفران نظر فریب دشوار پسندان است. در آخر فروردی [ن] و تمام اردیبهشت بباران بکارند، در یك ماه درخت او سبز گردد و گل کند. درخت او از یك وجب بلند نگردد.

چشمه ایست در موضع زیون چنان پندارند که تخم زعفران ازان بر آمده. وقت کشتکار زعفران در آنجا نیایش نمایند و یك کوزه شیر گاؤ در و ریزند اگرفرو نشیند فال نیك است و عکس آن بد.

چترکوت[2] کوهی است که[3] فراوان مار بر او، آن دو حوض است بزرگ، هر کس به او راه نیابد و بسا هنگام از چشم ناپدید شود، بعد چند گاه ازسنگ بلور پیکر مهادیو در دامنه کوه یابند.

حوضی است درموضع کوتهر[4] بس ژرف گرد او سنگین است بتخانه ایست. چون آب کمی پذیرد پیکر مهادیو از صندل ظاهر گردد. دیگر در زیون[5] بریلی [مرتند، متن] بتخانه است برفراز آن حوضی است خورد، آب آن کمی نه پذیرد. بعضی آن را چاه بابل گویند.

۱- ن و خ و س: کوکر دارد. ککر و کوکر هر دو تلفظ مروج است.(م)
۲- خ: کوٹ کوت. ۳- س: بردوان. ۴- خ- کونهر. ۵- خ: تبن.

غاریست درمیان بست کلان، در آن ازیخ پیکریست امر ناتهه نام چون قمر زاید النور گردد۔ درآن غار چنان فرازی پدید آید و تا پانزده روز افزایش گیرد به قدر دوگز شود چون باز ماه به کاستن آید آن نیز کمی پذیرد [۵۹]

چشمه ایست درموضع تهنید در زمستان آب آن بسیار گرم و در تابستان بسیار سرد باشد۔ آبشاری از کتل شاه گونه به تندی و دشواری و سوزش بر آید۔ آن را شالمار گویند۔ شکار ماهی بسیار در او۔ **چشمه** ایست که تمام سال خشك باشد۔ روزی تاریخ نهم ماه هندی روز جمعه افتد، چشمه برجوشد و از صباح تا شام روان بود۔

درگا نام دریا به آن جا بتخانه ایست هر که حال خود و دشمن خود آگهی خواهد، در کوزه برنج پخته یکی بنام خود پخته و دویم بنام دشمن خود در او نهند و درآن بندند۔ روز دیگر بروند از هر که بوی گل زعفران امده گردد کار او نیك شود۔

چشمه ایست در موضع باروا که مریضان روز یکشنبه به آب آن بدن بشویند تندرستی یابند۔ دیگر **چشمه ها** درین صوبه بسیار و غربت تمام دارد و مردم به پرستش آنها آیند [بس جاهای پرستش است که[1]] تاکجا نویسد۔

کان ها: کان نمك سلیمانی متّصل موضع درکهامون از او آوندها پرسازند دره ایست نزدیك کرگا دره۔ در آنجا به قدر ده جریب زمینی است۔ چون مشتری به اسد آید تا یك ماه چون گرم باشد که

۱- غ و ن: "بس... که ندارد فقط در من است۔

درخت بسوزد، اگر دیگ جنس غله و آب پر کرده بر زمین گذارانند پخته گردد و گداز شود.

دره ایست متّصل کامراج باختر رو به گلی درآن جا طلا یابند در گذر آب پوست دراز پشم از بز بگسترند، بعد دو سه روز بردارند طلا ریزه ها تك توله [=واحد مقیاس زر و سیم] دو توله یابند و در کولاب نام توابع کاشغر در آنجا نیز طلا [۵۹ ب] یابند به خاك شوئی به دست آید.

دریای است دار، دو نام دارد، از او نیز طلا برگیرند. **بتخانه** ایست ساردا نام منسوب به دُرگا ـ در تپه شکل پخته به هیئتش آید و بس شگفت افزاید.

جمع آن قاضی علی سی لك و شصت و سه هزار و پنجاه خروار و یازده ترك مقرر کرده و هر خرواری سه من و بیست سیر اکبر شاهی و آن را یك کرور و بیست لك و بیست و دو هزار یك صد و هشتاد و سه دام و جمعی که آصف خان مقرر کرده سی لك و هفتاد و نه هزار و چهار صد و چهل و سه خروار ـ از آن جمله ده لك و یازده هزار سی صد و سی و نیم خروار نقدی باج و تمغا به فرمان مقدّس معاف شد ـ سه **سرکارات**[1] کل صوبه هفت سرکار و محال آن هفتاد و پنج ـ از آن جمله ده محال را تقسیم در حضور نرسیده هر شصت و پنج محال و مواضع آن پنج هزار و سی صد و پنجاه و دو ـ و جمعدامی آن بیست و یك کرور و بیست وهشت لك و بیست هزار و نود و نه دام ـ تفصیل سرکارات:[2]

۱ـ ن و خ: سرکار ـ س: سرکارات کل صوبه صفت سرکار دارد.
۲ـ س: مثل دیگر صوبه جدول ندارد.

سرکار	سرکار	سرکار
حویلی کشمیر	سری نگر	کامراج
۲۶ محال	۳ محال	۷ محال

طرف شمال	شرقی جنوبی	شمالی غربی
۷ محال	۱۲ محال	۵ محال

اطلاعات بیشتر به دست نرسیده۔

[۶۰] صوبهٔ اودیسه[1] جگن ناتهه رای

این صوبه از اقلیم دویم است، طول یك صد و بیست کروه و عرض یك صد کروه طول بیست و نه، قلعه پخته دارد۔ آب و هوایش بس سازگار۔ هشت ماه بارش شود و سه ماه زمستان ویك ماه تابستان و میوه و گل فراوان، کیوره صحرا به صحراء برگ تنبول اقسام پدید[2]، **خواجه سرا** درین ملك بسیار سازند و پارچه بس گزین شود داد و ستد به گودی است درسمت جنوب برساحل دریای شور، در شهر پرسوتم پور پیکر جگنناتهه۔

اولیا: از اولیا هیچ یکی درین صوبه آسودگی ندارد۔

معابد اهل هندجگن ناتهه رای پیکر کرشن[3] و بلرام و سبهدر[4] خواهرش از صندل برساخته اند۔ پیشتر ازین به چهار هزار و چند سال[5] راجه اندرمن حاکم نیل گری برهمنی را فرستاده که زمینی به جهت آبادی معین سازد۔ او به تکاپوی[6] جای برگزید۔ بر کنار دریای شور و از

۱- س: اودیسه ندارد۔ ۲- س: پدید ندارد۔ ۳- س: کرشن جیو۔
۴- سهدر: ولی درست تر سهدیو است۔ ۵- خ: بار۔ ۶- س: تکاپو۔

دیگر جاها آن را مقام سجده خود یافت۔ ناگاه زاغی آمد درآنجا به دریا در شد و تن شوئی کرده نیایش ایزدی نمود۔ برهمن از دیدن این به حیرت آمد، چون عالم زبان طیور بود از حال پرستش مستفسر شده پاسخ داد که من از گروه دیوته [بمعنی الله] بودم، دعای بد مرتاضی مرا به این صورت آورد و یکی از رهنمونان آگهی داده [۶۰ ب] که جهان آفرین درین جا نظری خاص دارد هر که چندی درین زمین بسر برده و الهٰی پرستش از دل به جا آرد و به مراد گرآید۔ چند سال است که درین آرزو ها دریوزه گری دارم و گاه آن شده که به مقصد به انجام گراید، توهم نظارگی باش برهمن شگرفی این بوم بر شناخت و راجه هر شبی بر آسود چنان معاینه شد که فلان روز بر ساحل دریا چشم انتظار کشوده منتظر باش چوبی به درازی پنجاه و دو انگشت و عرض یك نیم دست خواهد آمد۔ آن را پیکر خاص ایزدی برشناس وبر گرفته به خانه دربسته، هفت روز نگهدار بهر صورتیکه برآید در جای پرستش نصب ساز همچنان در بیداری یافت و بیاوری الهام ربانی جگن ناتهه نام نهاد کالاپهار نوکر سلیمان کزرای وی چون برین ملك غلبه کرد و تسلط یافت خواست که آن چوب را به آتش در سوزد نسوخت۔ سپس به دریا فرو افگند، از دیر باز برآورده سرمایهٔ پرستش دانید و در هر روز شش بار غسل دهند و تازه لباس بپوشانند، پنجاه شصت زنار دار ایستاده خدمت گزار باشند۔ وقت دوپهر اقسام طعام ها به افراط پیش این صورت آورند تا بیست هزار کس از الوش بهره یاب می شوند۔ رتهه [بمعنی ارابه] شانزده بار بر بکشاند و روز دسهره آن پیکر را سوار کرده بیرون شهر برند، هر که آن را بکشد از گناهان [۶۱] پاك شود۔

بتخانه ایست نزد جگننات‌ه پرستش جائی آفتاب شناسند- خراج دوازده ساله آن ملك بر او صرف شده بود و دور بنیان و دشوار پسند بشگفت درآیند- بلندی دیوارش صد و پنجاه گز، پهنا نوزده دست، سه دروازه دارد- شرقی روبه پیکر دو فیل[1] هر یکی آدمی در خرطوم در آورده و غرب سو صورت دوسوار به آستان شمالی دو تمثال شیر هر کدام فیلی را شکار کرده برفراز نشسته و در پیش ستونی سنگ سیاه به درازی پنجاه گز هشت پهلو- چون از زینه بر گذرند صحنی دلکشا و سترگ طاقی پدید آید- درآن خورشید باستارگان کنده اند- بر گردآن سر بر زمین ایستاده و بعضی نشسته و جمعی افتاده و چندی خندان و گروهی گریان و جوقی حیران- پس ایشان به انواع خنیاگران شگرف جانداران که هستی شان جز در خیال نیاید- پیش ازین به هفده سال راجه نرسنگهه دیو این بنای عالی به انجام رسانیده یادگار بزرگ گذاشت و بیست و هشت بتخانه دیگر درآنجا شش پیش دروازه و بیست و دو بیرون احاطه برخی بر آن که کبیر موحد در آنجا آسوده- چون قالب عنصری بگذاشت برهمن به سوختن و مسلمان به گور بردن باهم گفتگو داشتند- گویند قالبش از زیر چادر ناپدید شد هر دو قوم برای دوکان[2] گرمی خود گود و سماده ساخته هنگامه آرائی نمایند-

این صوبه مشتمل است بر دوازده سرکار که دو صدو پنجاه و هشت محال بدو تعلق دارد- از آن جمله بیست و نه محال غیر عملی و زمین پیموده- آن پنج و نود و پنج هزار هفتاد و نه بیگهه و دوازده بسوه-

---

۱- خ: پیل-

۲- س: دکان-

هـر بیگهه به حساب پنجاه و پنج ذرعه سکندری یك کرور و نوزده لك و هـفـده هـزار و پـانصد و نود بیگهه، چون به حساب طناب شصت ذرعی پیـمـایـنـد نـه کـرور و یك لك و بیسـت و شش هزار و دوصد و پنجاه و نه بیـگهـه بـاشـد و کـل مـواضـع بیست و شـش هزار دام چون کل صوبه در خالصه شریفه است جمعدامی مفصّل در حضور نیست۔

سرکار	سرکار	سرکار
جلیسر[1]	بهدرك	کتك
۲۸ محال	۷ محال	۲۱ محال

سرکار	سرکار	سرکار
چکك آله[2]	راج مهندری[3]	کلنگ دنپت
۲۷ محال	۱٦ محال	باقی احوال در حضور نیست

صـوبه بنگالا: ایـن صـوبه از اقلیم دویم است درازا از بندر چانت گانو [چت گانگ] تا گدهی [تلیه گرهی ، مـنطقه سانتهال ، جهار کهند کـنـونـی] چهـار صـد کروه و پهنا از شمالی کوه تا پایان سرکار منداران[4] دویسـت کروه شرق دریای شور و شمال و جنوب کوه غرب صوبه بهار۔ وجـه تسمیه بدین گونه گذارش رود که بنگ نام این ملك بود۔ چون یکی از فرماند هان خیابانی به پهنای بیست ذرعه[٦٢] و بلندی ده گز نسبهٔ آن

۱۔ روز معروف بنام بلیسر۔
۲۔ منظور از سری کا کلم کنونی۔
۳۔ منظور ازسری کا راجمندری کنونی۔
٤۔ خ: مدارن۔

را ال نام کرده به پیوستگی آن به بنگالا[1] زبان زد آفاق شد۔ گرما به اعتدال سرما بس کم۔ از میانه ثور بارش شود و تا شش ماه بارش کند۔

شالی در این صوبه اقسام پیدا شود، اگر از هر یك دانه بر گیرند سبوی آماده گردد و گویند قسمی است از برنج بالش آن تا شصت گز باشد۔ هر چه آب افزونی گیرد و خوشه اش به آب در نشود بالای آب ماند، در یك شب شصت گز بالش گرفته۔ رعایایش مال گذار آنچه قرار یابد خود به دربار رساند۔ رسم غله بخشی نیست۔ تمام صوبه در خالصه شریفه است سال به سال حاصلش به سر کار بادشاهی می رسد درین صوبه به منصبداران جاگیر تنخواه نمی شود۔

فرماندهان حکمرانی صوبه اودیسه نیز به بادشاهان این صوبه تعلق دارد۔ راجه بهگدت وغیره بیست تن دو هزار و بیست سال فرمان روا شدند۔ راجه بگهدت کهتری[2] دوصد و شانزده سال؛ اننگ بهیم یك صد وهفتاد و پنج سال؛ گنج بهیم هفتاد و دو سال و دیودت نود و پنج سال؛ جی سنگهه یك صد وشش سال؛ برمهه سنگهه نود و هفت سال؛ موهن دت یك صد و دو سال؛ سدهرك سنگهه نود و یك سال؛ چند پر کهه یك صد و دو سال؛ اودی سنگهه هشتاد و پنج سال؛ بنوسنگهه هشتاد و هشت سال؛ هرناتهه هشتاد و [۲۶ ب] یك سال؛ پر کهه دیو هشتاد و سه سال؛ رگهو نند هفتاد و نه سال؛ جگجیون یك صد و هفت سال؛ کالونند هشتاد و پنج سال؛ کام دیو نود سال؛ بجی سنگه هشتاد و نه سال؛ ست

۱ــ در منتخب اللباب آمده که واژه صحیح بنگال است و نباید بنگاله نوشته شود و ازین قبیل لغات هندی را با تلفظ درست بنویسند اگر جای شك از باید از اشخاص مستند و مقبر پرسید۔ (م)

۲ـ خ: ندارد۔

سکهه نند هفتاد و یك سال؛ راجه بهوج وغیره نه تن پانصد و شصت و شش سال- همت سنگه بهوج چهل و هشت سال؛ راجه جیت شصت سال؛ راجه پربهو پنجاه و دو سال؛ راجه کرر چهل و پنج سال؛ راجه لکهمن پنجاه سال؛ رای نندبهوج پنجاه و نه سال؛ این چند کس را پور برپور کامراوائی شد- احوال دیگران مفصل بنظر در نیامده، راجه ادسور وغیره بیست ویك تن پانصد و بیست سال، پسر برپسر فرماندهی کردند- راجه ادسور هفتاد و پنج سال؛ جامنی بهان هفتاد و سه نیم سال؛ راجه انرده هفتاد و هشت سال؛ پرتاپ رودر شصت و پنج سال؛ راجه بهودت پنجاه و نه سال؛ راجه رگهدیو شصت و دوسال؛ راجه گردهر هشتاد سال؛ راجه پرتهی دهر شصت و هشت سال؛ راجه دهنپت دهر پنجاه و هشت سال؛ راجه پربهاکر شصت و سه سال؛ راجه جیدرتهه بیست و نه سال؛ راجه بهوپال پنجاه و پنج سال؛ راجه هردیال نود و پنج سال؛ راجه مالدیو هشتاد و سه سال؛ راجه بهویت پال هفتاد و سال؛ راجه دهنپت چهل و پنج سال؛ راجه لکهن پال هفتاد و پنج سال؛ راجه جی پال نود و هشت سال؛ [٦٣] راجه پال نود و هشت سال؛ راجه بهوگپال برادر او پنج سال؛ جگپال پسرو هفتاد و چهار سال؛ این همه ازقوم کایتهه [کایستهه] بودند- بعد ازین هفت تن صد و شش سال حکمروا شدند- سکهه سین سه سال؛ بلاسین هفت سال؛ مادهوسین ده سال؛ کیشوسین هیژده سال؛ راجه سبداسین یك سال؛ راجه لکهن سین یك سال؛ راجه اوجه سه سال-

بادشاهان اسلام ملك فخرالدین سلحدار دو سال؛ سلطان علاء الدین یك سال و چند ماه؛ شمس الدین بیگره شانزده سال و چند ماه؛

سکندرپور او نه سال؛ کاشی بومی هفت سال؛ سلطان غیاث الدین پور او هفت سال؛ سلطان السلاطین پسر او ده سال؛ شمس الدین پسر او سه سال؛ سلطان جلال الدین هفده سال؛ سلطان احمد پور او شانزده سال؛ ناصرغلام او هفت یوم؛ ناصر شاه از احفاد شمس الدین بیگره دو سال؛ باربکشاه دونیم روز؛ فیروزشاه سه سال؛ محمود شاه یك سال؛ مظفر چشتی سه و نیم سال؛ علاء الدین هفت سال؛ نصیب شاه پسر او یازده سال؛ شیرخان افغان ؛ بار [ی] حضرت جنت آشیانی همایون بادشاه ؛ شیرخان بار دوم؛ محمد خان بهادر ؛ شاه جلال الدین بن غیاث الدین ؛ تاج خان ؛ سلیمان بایزید داود۔ پس ازین جلال الدین اکبر بادشاه لوای حکومت برافراخت۔

[۶۳ ب] **اولیا: شیخ جلال الدین تبریزی** مرید شیخ ابو سعید تبریزی[۱] بعد سیر اماکن به بنگالا رسید و همان جا رخت هستی بربست۔ خوابگاه بندردیو محل۔

احوال اماکن ولایت بهاتهی به طرف شرق واقع شده۔ هر که راجگی آن جا یابد به خطاب مانك[۲] زبانزد روزگار گردد۔ مثل بجی مانك و فلان مانك۔ در آنجا درخت انبه به قدآدم می شود، بلکه کمتر از او نیکبار آرد و **اسوس** تیره در آنجا بسر برد۔ فیل بسیار واسپ کمیاب۔

کانوروپ دراصل کامروپ است۔ در آنجا نکوروئی فراوان، جادو سحر از اندازه بیش[۳] ۔

خانه سازند که دیوار و ستون آن از آدم باشد۔ گنه کاران نیستی سزاوار برین کار دارند۔ چون هنگام رسد چندی از شمشیر همه را

۱۔ فقط درنسخه س مرید شیخ ابو سعید تبریزی ثبت است۔ ۲۔ س و ن: بابلك۔ ۳۔ س و ن: پیش۔

برگذراند و از عیش و آرامش فال گیرند و نیز آبستن تمام مشهور را شکم دریده فرزند بیرون آرند و از آنجا برحال آینده پی برند۔

در آن سرزمین انبه ایست که بنه ندارد و چون بناره انگور تاك بردهد۔

آشام ملکیست در پهلوی این ولایت۔ چون روزگار راجه آنجا سپری شود، زن یا مرد کشاده پیشانی در گور شود۔ **ارچنگ** بندرچانت گانو از او گاومیش نبود۔ جانوریست ابلق که بهره ازین هر دو دارد و شیر از او گیرند۔ کیش اینان خلاف هندو مسلمان۔ خواهر توام برگیرند۔ صرف از مادر حقیقی پرهیزند۔

پیگو[1] که آن را چین بر خوانند، فیل سفید درآنجاپیدا شود۔ در عصر فردوس [٦٤] آرامگاه محمد شاه مرزبان آنجا فرستاده بود۔ این راقم نیز دیده و سیاه فیل بسیار۔

کان یاقوت و الماس و طلا و نقره و مس و نفط و گوگرد دارد **جنت آباد** و مشهور است به لکهنوتی و گور نیز قدیم نام اوست۔ قلعه مستحکم دارد بر کنار جتها و مینا نام کولابیست۔ اگر بند او فتور رود تمام شهر درآب رود۔ روی دیگر آب آن سمیت دارد، آن را بیمار باری گویند۔ گنه کاران کشتی را در آنجا بند کنند در چند روز راه عدم گیرد۔

سرکار بکلا بر ساحل دریای شور۔ گرد قلعه درخت زار انبوه۔ از آغاز هلالی ماه چهاردهم دریا به جوش آمد و همگی باز تا آخر ماه پایه مایه [ای] کاهد۔ در سال بیستم اکبری سوم پهر روز به جوش آمد و

۱- س: بیلو۔

همگی سرکار را فروگرفت۔ سردار آنجا بر بام بتخانه رسیده نجات یافت۔ یکم پهر این جوشش ماند۔

گورا گهات نیز سرکار است۔ ابریشم و پارچه تات باف و اسب کونت و خواجه[1] سرا در آنجا فراوان بود۔ در سرکار باربك آباد و پارچه گنگاجل[2] نیك بافند۔ وکان آهن در آنجا۔

سرکار سلهت در او نه کوه سار[3] ۔ خواجه سرا بسیار۔ کند سوم تره که مشهور است به سنگ تره نارنگی آسا، لیکن از او بالیده تر و شیرین تر بود چوب چینی درآنجا بسیار بهم رسد و درخت عود درین کوه [ها] فراوان۔ بهنگراج نام جانوریست پرنده که زبان هر جانور که شنود یاد گیرد۔ در دم او دو پر یك کژی شود۔ [٦٤ ب] شیر [گنج] نام جانوریست در تقلید دیگر جانور بی همتا گنجشك و مانند آن سبکرو۔

سرکار شریف آباد دراین جا گاو گزیده شود ۔ مثل شیرنشانده بار کنند تا پانزده من اکبری بردارد۔ جنگلی خروس بس نامور شود بربری نیز بسیار پیدا آید۔

سرکارات و جمع تمام صوبه: این صوبه تمام درخالصه شریفه است۔ بیست و هشت سرکار دارد، مشتمل بریك هزار و دو صد و چهل و سه محال از آن جمله یك صد و پنجاه و شش محال را کاغذ در حضور نرسیده۔ همه یك هزار و یك صد و هشتاد و هفت محال و زمین پیموده آن سه لك و سی و چهار هزار و هفت صد و هفتاد و پنج بیگهه و کل

۱۔ ع: خوجه۔
۲۔ به معنی آب۔ گنگ و اینجا از اسامی پارچه های نفیس و نازك و طبق جادونات سرکار نوع گنگا جل در باربك آباد بافته می شد (ترجمه انگلیسی آیین ص ۱۳٦، ج.۳۔۲)۔
۳۔ در سرکار سلهت سلسله نه کوه امتداد دارد (م)۔

مـواضـع آن يك لك و دوازده هـزار و هفت صد و هشتاد و بيست موضع- جـمـعـدامـى آن پنجاه و شش كرور و بيست ونه لك ونه هزار و نوزده دام نقدى كه محصول آن چند كرور روپيه مى شود با سر كارات:

سركار	سركار	سركار
اودنير [عرف تانده]	پورنيه	مرادگار
مواضع: ۱۰۳	خالى مكان	۱۱ محال
	مواضع: ۱۰۳	مواضع: ۱۳۵۳

ماروهار	بازوا باربك آباد	پنجره باربك آباد
۲ محال	۵ محال	۷ محال
مواضع: ۵۱	مواضع: ۱۸۷۹	مواضع: ۹۳۲۷

پنجره سخره	تاج پور	جنت آباد
۲٦ محال	۳۰ محال	۷۳ محال
مواضع: ۳۳۸۸۹	مواضع: ۱۵٤٦	مواضع: ۱۰۳۰

كامروپ	ماهور گلر	خليفه آباد
۵۵ محال	۱۵ محال	۲٤ محال
مواضع: ٤٤٦۹	مواضع: ۱۸٦۵	مواضع: ٦۸۱

شریف آباد	نزدیك بهار دکهن	سلیم آباد نزدیك بهار
۲۹ محال	۲۱ محال	۲ محال
مواضع: ٦٨١	مواضع: ۲۹۱	مواضع: ٤٤١٣

سرکار	سرکار	سرکار
بالگاؤ سونار گانو	محمود آباد	
۷۲ محال	۳۸ محال	
مواضع: ۱۸۹۷	مواضع: ۱۵۹۱	

فتح آباد	گورا گهات	سلهت
١٤ محال	۹۸ محال	١٦ محال
مواضع: ٣٥٤٨	مواضع: ۷۱۵۵	مواضع: ۳۸۸۵

جنت سلهت	مالجیه جلیه	تپه کوری بالجهت
١٢٤ محال	۱ محال	۲۵ محال
مواضع: ۲۸۹۱	مواضع: ۱۹	۱۰ محال رقبه معلوم نیست
		مواضع: ١٣٣٥٤

سرکار	سرکار	سرکار

فرماندهی تپه کوری	چانت گانو فرماندهی	خلد آباد سانت گانو
٤ محال	۷ محال	۵۳ محال
مواضع: ۱۳٦	مواضع: [ندارد]	مواضع: [ندارد]

سلیمان آباد
محال ۵۳

[٦٥] دریای گنگ که احوال آن در مقام دهلی نوشته شده [رود خانه] برمهه نیز از خطا به کوچ می آید و از آنجا سر کار بازوها سیراب سازد و دریای شور در پیوندد- دریای شور و آن خلیجی است از محیط یك سوی او به بصره رفته وجانب دیگر به قلزم خضر و از آنجا بر عجم و حبشه شتابد- زمیندار این صوبه اکثر کایتهـ چهار هزار و دو صد و شصت توپ و چهار صد کشتی- صاحب شگرفنامه علاّمی ابوالفضل چنین نوشته "درینولا خدا داند"-

صوبهٔ بهار عرف عظیم آباد پتنه: این صوبه از اقلیم دویم است- درازا از [تلیه] گرهی تا رهتاس صد و بیست کروه پهناء از ترهت[1] تا شمالی کهسار صد و ده کروه شرقی بنگالا غربی اله آباد و شمالی اوده جنوبی کوه فرماندهی این صوبه گاهی به پادشاهانِ بنگالا تعلق داشت و گاهی درتصرف دیگری- جدا گانه کسی حکومت نکرده-

اولیا: شیخ شرف الدین یحیی [٦٥ ب] **منیری** پور[1] یحیی بن اسرائیل از شیخ فرید گنج شکر فیض اندوخت سر آمد چشتیان بود و از

۱- ص: هت-

مشائخ کبار هندوستان است۔ او را تصانیف عالی بسیار است خصوص مکتوبات او۔ وی مرید خواجه نجیب الدین فردوسی است۔ گویند به شوق ارادت پیش نظام الدین اولیا آمد۔ قضا را شیخ نظام الدین پیش از وصول او به رضوان شتافت۔ با خواجه نجیب الدین ملاقات نشد۔ خواجه گفت مدتیست که منتظر نشسته ام نعمتی برای تو امانت است به تو می سپارم بگیر۔ خوابگاه او در بهار در شهر منیر موطن او۔

شیخ علاء الحق والدین بن سعید لاهوری خلیفه سراج الدین اخی سراج است۔ گویند سراج پیش نظام الدین آمده رخصت وطن خواست و گفت درآنجا شیخ علاء الدین نام دانشمندی است مرا با وی چگونه میسر خواهد شد۔ شیخ فرمودند "مرید تو خواهد شد۔ غم نباید خورد۔ گویند وقتی که اخی[۲] سراج در سیر می بود، طعام پخته همیشه در راه موجود می داشت و خادمان شیخ دیگ طعام بر سر شیخ علاء الحق می دادند، گاهی گذر بر خانه افتاد و همچنان او که وزیر پادشاه بودند در راه ملاقی می شدند هر گز در چهره شیخ ملال ظاهر نشد۔ مزار او در پندوه[۳]۔

دریای گنگ هم در این صوبه گذرد۔ گویند [٦٦] هر چه از چرم و غیره در او افتد سنگ گرد۔

جُهلا[۱] **و نربده و سون** این هر سه از یك بوته[۲] نزد گدهه[۳] جوش زند [رود خانه] جهلا خلجی است بس طولانی و عمیق بگنگ در

۱۔ خ: مسهر۔ ۲۔ خ: اچی۔

۳۔ احوال مقبره ایشان در کتابی بنام "احوال عمارات پندوه" محفوظ در کتابخانه خدابخش پتنه گنجینه نسخ خطی می باشد۔ (م)

شده- نربده ازین صوبه برآمد ه به دکن رفته-

سرجو از کوه شمالی به گنگ پیوندد- **گندهه** نیز از کوه شمال برآمده، متّصل حاجی پور به گنگ پیوستگی نماید[۴] از دریای سالگ رام بر آید و آن سنگی است سیاه فام- اقسام آن را از ایزدی مظاهر دانند- هر قسم را نام علیحده- همه را پرستش کنند-

کرم ناسا از کوه چوسا برآید و به گنگ ملحق شود- در وقت عبور از آن دریا هنود احتیاط به کار برند که پا در آبش ترنشود، چرا که از تر شدن دست و پا با دیگر عضو آنچه فعل نیك کرده باشد همه رفع شود-

پن پن[۵] از جنوب آمده، نزدیك پتنه در گنگ در آید، نام این همه گنگ می شود- برگ تنبول مگهیی گزین پیدا گردد، میوه و گل بس فراوان- کاغذ خوب، و کتهل و بدهل[۶] بسیار کلان می شود که کس نتواند بر داشت-

معابد هند [وان]: از بزرگ معابد گیا است و این منسوب است به برمها مردم برای رستگاری نیاکان خود از دور دستها می آیند و مراسم آن به جای آرند-

سرکارات: کل هشت سرکار است و دو صد و پنجاه و دو محال و آن را پنجاه [٦٦ ب] و پنجهزار و چهار صد و هفتاد و شش موضع است- جمعدامی آن سی و هفت کرور و هشتاد و چهار لك و هفده هزار و سی صد و هشتاد دام و جمع نقدی به حساب شش ماهه نیك

۱- س: حیلا دارد- ۲- ن: بوبه- ۳- نزد شهر ماندلا (م)-
۴- س: نماید ندارد- ۵- ن: بن بن- ۶- از انواع تره بار-

اندر پیدا[1] بود و چهار لك و شصت و پنج هزار و چهار صد و سی و دو روپیه و هشت آنه۔

تفصیل سرکارات:

سرکار	سرکار	سرکار
مذکور بهار (پتنه)	ترهت	چنپارن
۵۸ محال	۱۰۲ محال	۳ محال
۷ محال تقسیم نرسیده	۱۹ محال کاغذ نرسیده	مواضع: ۱۲٦٤
۵۱ محال	۸۳ محال	جمعدامی: ۹٦۲٤۱۲۱دام
۱۱ محال رقبه نرسیده	مواضع: ۸۲٤٦	
٤۰ محال	جمعدامی: ۲۹٤۸۳۲۰۰	
رقبه: ٦۷۰۹٦٤۷ بیگهه	**سرکار**	**سرکار**
۱۱ بسوه	حاجی پور	رهتاس
مواضع: ۱۷۰۳٦	۱۱ محال	۷ محال
سرکار	**سرکار**	**سرکار**

[1]- ن و خ: پیدا ندارد۔

جمعدامی: ۱۷۴۱۳۹۰ دام	مواضع: ۵۶۷۶	۳ محال رقبه نرسیده
	جمعدامی: ۴۵۳۲۷۴۰۰ دام	۴ محال
		جمعدامی: ۱۰۴۵۲۷۵
سارن	شاه آباد	مونگیر
۲۷ محال	۱۲ محال	۴۰ محال
۵ محال رقبه نرسیده	۳ محال کاغذ نرسیده	۶ محال کاغذ نرسیده
۲۲ محال	۹ محال	۳۴ محال
رقبه: ۲۲۳۷۸۵۶ بیگهه	رقبه: ۱۸۸۱۳۶۸ بیگهه	رقبه: ۱۲۷۸۶۹۸ بیگهه
مواضع: ۵۷۷۲	مواضع: ۴۵۴۵	۵ بسوه
جمعدامی: ۳۵۳۲۸۸۰۰ دام	جمعدامی: ۲۸۴۱۲۰۱۸ دام	مواضع: ۵۵۱۶
		جمعدامی: ۲۲۳۰۲۴ دام

صوبهٔ اله آباد عرف پراگ:

از اقلیم دویم است۔ درازا از سنجهونی (۔لی) تا کوه جنوبی صد و شصت کروه پهنا از گذر چوسا گهاتمپور صد و بیست کروه۔ در هندی

نام پیاگ و پراگ است و در عرف تربینی خوانند در میان گنگ و جمنا[1]ـ جلال الدین اکبر پادشاه قلعه سنگین بسیار مستحکم تعمیر نموده و در او والا کاخها اساس یافته به اله آباد موسوم گردانند ـ **اورنگ نشینان** سلطان الشرق[2] که درعلم موسیقی مشهور بود و خیال خیر آبادی را او مخترع در سرود سرائی بی همتا بود، سلطنت او شانزده سال؛ مبارك شاه یك سال؛ سلطان ابراهیم چهل سال؛ سلطان محمود بیست و یك سال؛ محمود شاه پنج ماه؛ سلطان محمود شاه بیست و دوسال؛ حسین شاه نوزده سال پس ازین درنسل چغتائیه آمد ـ

اولیا: شیخ مینا صاحب ولایت دیار لکهنؤ از صغر سن در خدمت شیخ قوام الدین ابرخی تربیت یافته ـ پس از آن مرید شیخ سارنگ شد ـ

گویند **شیخ قوام الدین** را پسری بود مینا نام ـ او به حسب جوانی درپیش یکی از سلاطین به نوکری رفت ـ چون بادشاه آن دیار اکثر مرید این خاندان بودند، پدر ناخوش شد هر چند دربندگی بود، از پسر هرگز راضی نشد ـ

شیخ عالم نام درویشی را به آن پسری در گرفت و مینانام نهاد و او ملحوظ نظر شیخ گردید به کمال ولایت رسید و او را [۶۷ ب] دعای بد کرد ـ هم در آن روز پسر هلاك شد، مقبره او در لکهنؤ ـ

شیخ ابوالفتح جونپوری مرید وشاگرد جد خود قاضی عبدالمفید است ـ او نیز فضلیت داشت، به حکم او مدام درس گفتی ـ درآن زمان قاضی شهاب الدین اجتناب سماع می کرد و روز عرس

۱ـ خ: جمنان ـ ۲ـ پایتخت سلاطین شرقیه شهر جونپور، شیراز هند، نزدیك اله آباد بوده است ـ (م)

خواجه قطب الدین شیخ در سماع بود قاضی نیز آمدند- به مجرد آمدن در مجلس قاضی را نیز وجد و حال در گرفت و گریه کرد و گفت اگر کسی این طور حال کند می توان شنید- در واقعه امیر تیمور به جونپور رفت- چهار دهم محرم سنه هشتصد و پنجاه و هشت وفات یافت- مدفن درشهر جونپور-

شیخ بقی در کره مانکپور، نام او در به سعی نیوام[کذا] خصوص در رفع زهرمار تاثیر عظیم دارد- در مارگیران این سخن مشهور است-

شیخ حسام مانکپوری[1] مرید قطب عالم مکتوبات او به طور شرف الدین منیری است، مملو از فواید بسیار-

علاء الدین جدّ شیخ حسام الدین مانکپوریست، ارادت به شیخ محمد خلیفهٔ نظام الدین اولیا ست- در لباس ملوك و صورت اغنیا مستور بود- وقتی که شیخ درمانکپور رسید، قاضی با پسر خود برای دیدن او رفت و در دل حظره کرد، اگر شیخ صاحب را کرمت است ما را نبات دهد و جلال الدین وغیره دیگر مدعیان نیز برای امتحان می آیند، به خادمی فرمود که پاره نبات حاضر دهد [٦٨] چون قاضی آمد نبات پیش مولانا دیده شرمنده شد- به قاضی التماس نمود که ضیافت من قبول نمایند شیخ به قاضی گفت از خانه قاضی نمی خورم- چون دید که قاضی شکسته دل می شود، مولانا گفت: اگر پسر شما از مال خود بکند طعام خواهم خورد-

شیخ کالو مرید خلیفه شیخ حسام الدین مانکپوریست- بس

۱- خ: عبارت چنین آمده "شیخ حسام الدین مانکپور است-" البته این مانکپوری باید باشد-

مرتاض بود۔ قبر او در کره۔

راجی حامد[۲] وی مرید شیخ حسام الدین است، بسیار به ریاضت می گذرانید۔ مدفن در مانکپور۔

راجی سیّد نور او فرزند راجی حامد است۔ مثل پدر بزرگوار خود صاحب کرامت بود۔ در مانکپور مدفن دارند۔

میر سیّد علی بن سیّد قوام الدین اکثر سخن مجذوبه گفتی۔ به لباس مفید نبود۔ مرید شیخ بهاء الدین جونپوری است۔ عهد کرده از کسی خدمت نخواهم۔ خود به خود هر که بی طلب خدمت کند مضایقه ندارد۔ روزی خادم کوزه آب از سهوبربالین نه نهاده، شب تشنه شد۔ چند بار دست به آب کرده، نیافت تا آنکه قریب به هلاکت رسید خواست از کسی طلب نماید۔ باز عهد خود بیاد آمد، گفت نقض عهد با خود زبون است۔ آواز داد "ای مرگ بیا" بار تشنگی غلبه کرد، دست به آب کرد، کوزه پر از آب شیرین یافت۔ آب خورده، شکر خدا کرد که نقض عهد نشد۔ قبر او در جونپور۔

قاضی خان نام یوسف زاد و بوم مظفرآباد۔ مرید شیخ حسن طاهر است [۶۸ ب] لقب او کمال الحقیقت۔ پانزدهم صفر سنه نه صد وفات یافته، مدفن مانکپور۔

معابد اهل هند پراگ از بزرگ معابد مشهور است، معروف تربینی یعنی اتصال سه دریا با گنگا و جمنا و سرستی بهم پیوندد و دومی اولین ظاهر و سیومی از چشمه که میان قلعه است براید و بهر دو واصل می شود و این را سرستی نامند و درون قلعه درختی است قدیم که آن را اکهی

۱۔ س: طعام ندارد۔ ۲۔ س: راجی حامد... در مانکپور ندارد۔

بر گوبند یعنی عدم نپذیرد- جهانگیر بادشاه حکم قطع آن نموده تا به آهن بر آن محکم کردند، به قدرت الهی آن را باز انداخت و از آهن سر بر آورده بالاشد اهل هند این را بادشاه معابد خوانند- در ایّام که آفتاب در مکر یعنی جدی آید مردم از دوردست می آیند و تا یك ماه به غسل می پردازند و خیرات ها می کنند در پیشین زمان در آنجا اره بود هر که بدان خود را بریدی هر خواهشی که از او کردی، از آن کام می یافت- از عهد شاهجهان بادشاه[1] این منع شد-

بارانسی در سی کروهی اله آباد - به این نام شهر یست قدیم- چون درمیان دریا **برنه وآسی**[2] واقع شد، بدین نام شهر است، شهرت یافته و آن را کانشی نیز گویند- آبادی او کمان آسا است و گنگ به سان زه روانگی دارد و فضلا و علمای هندی و مدرسه طلبه کُبت هندی در آنجا بسیار است و برهمن زاده گان گروها گروه تحصیل علم نمایند-

کوهچه است [٦٩] نزد قصبه گنپت درآب گنگ نمودار، در ایّام که مشتری باشد پدیدار گردد و فراوان مرد بدو به نیایش گر-

قلعجات جونپور که بزرگ شهر یست که سلطان فیروز [شاه تغلق] مرزبان دهلی بنام ملك جونه [منظور از محمد شاه تغلق] عم زاده خود اساس نهاد چناده[3] سنگین قلعه برفراز کوه در استواری بی عدیل- ریای گنگ از پا یابش گذرد-

قلعه کالنجر، چنان[1] قلعه بسیار مستحکم از سنگ دارد، فراوان بتخانه بر او- در آنجا کال بهیرون نام بتی است به درازی هژده دست و بر

۱- خ: بادشاه ندارد-
۲- واژه مرکب است از برن و آسی اولی بمعنی رود خانه و دومی بمعنی آبریز-
۳- معروف به چنار-

آن دو چشمه برجوشند و فراوان کولاب نیز.

کان: کان آهن در بیست کروهی آن کشاورزان الماس ریزه ها یابند. راجه کیرت سنگه مرزبان آنجا شش تحفه نادر داشت، بر همنی دانا، پسری نیك کردار، طوطی خوش گفتار هر که از او پرسیدی پاسخ مناسب دادی. خنیاگر بخشو نام، پرستاری نغمه سرا خنیاگر را سلطان بهادر گجراتی به خواهش درخواست و شیر خان افغان پرستار جادو سرا را طلبید راجه قبول نکرد، شیر خان قلعه را محاصره کرد، کاربه درونیان بکشد. راجه پردگیان را به رسم هندوستان سوخت. شیرخان چون نیت تباه داشت به آتشی که در باروت خانه او افتاده سوخته جان داد.

سرکارات هفده سرکار که دو صد و شصت و نه محال بدو تعلق دارد وکل محال آن یك صد و پنجاه و شش و تمام مواضع چهل و هفت هزار و سی صد و بیست وهشت موضع از آن پیوندد و زمین پیموده [۶۹ب] آن یك کرور و نود و هفت لك و سه هزار و نه صد و هشتاد و سه بیگهه و یازده بسوه. سوای محالات که غیر عملی است و رقبه و تقسیم و عدد مواضع آن درحضور نرسیده، جمعدامی بیست ونه کرور و دولك و سی و دو هزار و دو صد و هفتاد دام، جمع نقدی آن شصت و سه لك و هفت صد و بیست و پنج روپیه به حساب دوازده ماهه.

---

۱. فقط درخ است.

به تفصیل سرکارات:

سرکار	سرکار	سرکار
حویلی اله آباد	محمد آباد بنارس	غازی پور
١١ محال	٩ محال	١٧ محال
رقبه: ١٥٥٣٦٠٧ بیگهه	یك محال رقبه نرسیده	رقبه: ١٧٣٣٣٤٩ بیگهه
١٠ بسوه	٨ محال	١٤ بسوه
مواضع: ٥٥١٢	رقبه: ٤٥٣٣٥٤ بیگهه	مواضع: ٤٥٦٣
جمعدامی: ٣٨٧٦٥٨٩٤ دام	١١ بسوه	جمعدامی: ١٤٥٥٣٤٤٥ دام
	مواضع: ١٤٢٠	
	جمعدامی: ٥٤٣٠٠٠٠ دام	
کتره	برهار	جونپور
٨ محال	١٨ محال	٤٢ محال
رقبه: ١٣٥٧٨١٧ بیگهه	٣ محال کاغذ نرسیده	٢ محال رقبه نرسیده
٨ بسوه	١٥ محال	٤٠ محال
	٢ محال رقبه نرسیده	رقبه: ٥٤٥١١١٨ بیگهه
مواضع: ١١٨١	١٣ محال	١٥ بسوه

جمعدامی: ۵۷۵۶۸۳۴۲ دام	رقبه: ۳۲۹۳۶۸ بیگهه	مواضع: ۱۹۳۶۱
	مواضع: ۱۲۱۸	جمعدامی: ۱۰۳۸۸۳۵۱۶ دام
	جمعدامی: ۱۷۳۷۸۸۰۰	

سرکار	سرکار	سرکار

کالنجر	مانك پور	چاندا[1]
۱۰ محال	۱۴ محال	۱۵ محال
۳ محال رقبه نرسیده	رقبه: ۲۱۰۱۳۲۴ بیگهه	رقبه: ۷۴۰۶۸۶ بیگهه
۷ محال	۵ بسوه	۱۶ بسوه
رقبه: ۴۳۳۸۳۲۴ بیگهه	رقبه: ۴۳۳۸۳۲۴ بیگهه	مواضع: ۱۳۴۵
مواضع: ۱۳۷۵	جمعدامی: ۴۷۰۰۰۰۳۰ دام	جمعدامی: ۳۵۰۰۰۰۰۱ دام
جمعدامی: ۱۰۳۸۸۳۵۱۶ دام		

۱ـ س: چنادهـ حاندا عرف چنارـ

بیتها		
سر کارهای دیگر تا وقتی که دادگاه عالی دهلی		

صوبهٔ اوده که آن را از قدیم اجودهیا گویند:

از دویم اقلیم است دراز از گور کهپور تا قنوج یك صد و سی و پنج کروه پهنا- از کوه شمالی تا سیّده پور اله آباد یك صد و پانزده کروه، شرقی بهار شمالی کوه جنوبی مکهن پور، غربی قنوج؛ طول بلده یك صد و هژده درجه و شش دقیقه، عرض بیست و هفت درجه و بیست و دو دقیقه- اوده شهریست قدیم از پیشین زمان به طول چهل و هشت کروه عرض سی و هشت آبادی داشت- از گزین معابد شمرند، نزدیك این شهر دو قبر هفت [گزی] ساخته اند- مردم خوابگاه سیتا و ایوب گویند و افسانه ها خوانند- خاك پزی کرده طلا به دست آرند- زادگاه راجه رامچندر پسر جسرت که از جمله ده اوتار، یعنی مظهر اتم ایزدی بوده و سیتا بدو منسوب بود- رام چندر با تخت نشینی صوری به فرمانروائی باطن [۷۰ب] نیز اشتغال داشت- دریای سیراو [سریو] گهگر بهم در شده، از پایان قلعه بگذرد-

رتن پور بسیاری بر سرآنند[1] که کبیر موحد که در زمان سکندر لودی بود و فراوان اشعار هندی در حقایق و معارف از او مشهور، در آنجا آسوده-

---

۱- خ: سرایند-

بهرائچ بزرگ شهریست برساحل دریای سیراو و سالار مسعود درحسب سالار پدر سلطان فیروز مرزبان درآنجا آسوده۔ مردم از دور دستها به زیارت آیند و زین علم ها برپا می کنند و سالار مشهور از خویشاوندان سلطان محمود غزنوی‌ست۔

بادشاهان هر که حکومت بهار و بنگالا بدو تعلق داشت۔ این صوبه نیز در تصرّف او بودی۔ جداگانه از پادشاهان اسلام کسی بر سریر خلافت ننشسته۔

اولیا سالار مسعود درحسب سالار پدر فیروز شاه و شیث و ایوب پیغمبر درین صوبه آسودگی دارند۔

معابد اهل هند : نیم کهار هم بدین نام قلعه هست بزرگ۔ دریای گومتی از پایان آن گذرد۔ از قدیم پرستش جاهای هنود و فراوان بتخانه ها در گزر دارد، **بر مهاورت کُنُد**[بمعنی حوض]: حوضی است۔ هر چه در او افتد، او بیرون افگند۔ به این جوش گردش دارد که آدمی یا چیزی دیگر فرو نتوانست رفت۔ در آن نزدیکی کوهی است که نیك آبی از آن برآید [۷۱] و زود بگودی پیوندد۔ و در صورت مهادیو از ریگ آن پدیدار و رود ناپدید گردد۔ هر چند چیزها در او اندازند اثری از آن نماند و این حوض دوگز پهنا و چهار انگشت ژرفا دارد۔

چرامتی نام سرزمین است در ایّام هولی[جشن رنگ پاشی که نزدیك بهار می باشد]، خود به خود شعله آتش برفروزد و شگفت افزاید۔

لکهنؤ بزرگ شهریست بر کنار دریای گومتی۔ شیخ مینا که مردم را گمان ولایت بدوست درآنجا آسوده۔

بلگرام[1] قصبه ایست خوش آبادی۔ مردم آنجا اکثر حسین و نیك ذهن در سرود۔ سرا۔ در این قصبه چاهی است هر که علی الاتصال آب آن آشامد، شناسایی راگ و راگنی شود و حسن منظری او افزاید۔

سرکارات پیج سرکار یك صد و چهل و نه محل بدو گرد آید۔ کل موضع پنجاه و دو هزار و شش صد و نود و یك۔ موضع و زمین پیموده۔ آن یك کرور و نود لك و بیست و دو هزار ونه صد و هشت بیگهه۔ جمعدامی او سی و سه کرور و بیست و چهار لك و شش صد و هفده دام۔ جمع نقدی چهل و یك لك و پنجاه و پنج هزار و چهار صد و بیست روپیه و دوازده آنه به حساب شش ماهه۔ جمع دامی سی و سه کرور و بیست و چهار لك و ششصد و هفده دام۔

تفصیل سرکارات موافق ذیل:

سرکار	سرکار	سرکار
حویلی اوده	بهرائچ	گورکهپور
محال۲۲	محال ۱۲	محال ۵۷
رقبه: ٤۳۸۳۸٦۹ بیگهه	٤ محال رقبه نرسیده	یك محال رقبه نرسیده
	رقبه ۸ محال	رقبه ۳ محال نرسیده
	۲۷۵۲۳۷۸ بیگهه	رقبه ٥٤ محال
		٥۳۰٤,٦۰۱ بیگهه
مواضع: ۷۸٤٦	مواضع: ٦۸۳۸	مواضع: ۹٦٤۱

۱۔ س: بالگرام۔

جمعدامی: ۵,۷۲,۹۳۶۱۵ دام	جمعدامی: ۲,۵۱,۱۷۳ دام	جمعدامی: ۱۱,۱۹,۶۸٤ دام

سرکار	سرکار
لکهنؤ	خیرآباد
محال ۳٤	محال ۲٤
تقسیم ورقبه نرسیده	یك محال رقبه نرسیده
مواضع: ۱۷۰۷٦	۲۳ محال
جمعدامی: ۵۵۲۰۰۰۰۵ دام	رقبه: ٦۵٤٦٤۵۸ بیگهه
	جمعدامی: ۸۱۷۹۵۰۸۵۰ دام

صوبهٔ **دارالخیر اجمیر** : از اقلیم دویم درازا از بهگر مضافات آمیر و جیسلمیر صد و شصت و بیست کروه پهنا از گهاتم پور[1] سرکار اجمیر [تا] بانسواره صد و پنجاه کروه۔ مشرقی دارالخلافه شمالی قصبات دهلی ، جنوبی گجرات، غربی دیپال پور[2] ملتان۔ طول بلده یك صد و پازده درجه اکبری و عرض بیست و شش درجه۔ بوم ریگستان۔

بادشاهان کسی از اسلام و هنود جداگانه لوای رفعت نیفراخته۔ چند پرگنه در تصرّف آورده، خود را راجه نام نهاده۔

۱۔ س: گهات دارد۔ ۲۔ ن و ع: دیپهال پور۔

اولیای خواجه معین الدین چشتی سجزی[1] از سادات چشتی[۷۲] و پور غیاث الدین در پانصد و[سی و][2] هفت هجری درقصبهٔ سجز بزاد۔ در پانزده سالگی پدر ایشان درگذشت، ابراهیم قندزی را به روی نظر افتاد، جذبهٔ الٰهی درگرفت۔ در برون نیشاپور به صحبت عثمان[ایروانی یا هروانی] رسید، مرید[وی] شد و به ریاضت اشتغال ورزید۔ در پانصد و هشتاد هجری که سلطان شهاب الدین غوری دهلی رافتح کرد [و] در دهلی آمد۔ از دم گیرائی ایشان هزاران مردم بهره برگرفتند۔ روز سه شنبه ششم رجب سنه شش صد و سی و سه هجری به ملك قدس شتافت۔ بعضی گویند در زمان بیست سالگی از شیخ عبد القادر جیلانی مرید گشت۔ تولد او سنه پانصد و سی و هفت هجری۔ ششم رجب درون شهر اجمیر بر دامنه کوه بر ساحل کولاب جهالیره مزار مبارك۔

میران سیّد حسن خنگسوار در قلعه گده بیتهل درون حصار مزارمبارك۔ **میر سیّد اسمٰعیل**۔ سلسله او حضرت شیخ عبد الرزّاق خلف حضرت غوث الثقلین می رسد۔ درین دیار سجادگی از حضرت خواجه معین الدین چشتی دارد۔ وفات در سنه نهصد، قبر در رنتنبهور[3] ۔

شیخ عبدالحمید سوایی ناگوری پور شیخ احمد در خدمت خواجه معین الدین آورد۔ بیست و نهم ربیع الثانی سنه ششصد و هفتاد و نه نقد زندگی بربست۔ خوابگاه در ناگور۔

۱۔ در همه نسخه ۵۰۷۔ ثبت است که اشتباه بنظری رسد۔

۲۔ نویسنده چهار گلشن نیز از معتقدان این درگاه بود۔ نامه ای از وی شاهد این امر است۔ نسخه نامه در کتابی از دکتر معینی از گروه تاریخ علیگر چاپ شده است۔ (م)

۳۔ خ و ن: رتنبهور۔

خواجه فخر الدین بن معین الحق خواجه معین الدین چشتی بعد از او در بیستم سال وفات یافت، نزد حوض بر شانزده کروهی اجمیر مدفون شد.

قلعه جات: چتور نامور قلعه ایست، حاکم نشین تا زمان جلال الدین اکبر بادشاه حکومت این جا به راجه ها تعلق داشت. چون راجهای اکثر ممالك به ملازمت بادشاه رسیدند،رانا اودی سنگهه حاکم این جا نیامد پادشاه عزم[1] استیصال او کردند متوجه به فتح آن شدند[2]. قلعه را محاصره کردند، چند ماه علی التواتر جنگ توپ و تفنگ درمیان بود. چون محاصره شده به امتداد کشید. حکم شد که دو سه جا نقب زنند، دو نقب تیار شد، در یك نقب آتش در زدند. نقب دوم که متّصل بود، خود به خود باروت او را آتش درگرفته و اکثری از مردم پادشاهی ضایع شدند. لیکن قلعه مفتوح نگشت و جیمل و فتا که هر دو از امرای راجه بودند، داد مردانگی داده شاکه کردند و بسیاری را قتل و مجروح کردند و خود کشته گشتند و قصهٔ رانی پدماوتی و رتن سین که با سلطان علاء الدین خلجی رو داده و بسیار مشهور است، از همین قلعه بود.

کان جست در او متّصل، قلعه ماندل و کان مس نیز و حاکم این جا را رانا گویند، در سو الف ایّام راول می گفتند. از دیر باز برانا زبان زد است هر که از اولادش سروری یا بد خود را رانا نام[3] نهد و قشقه از خون آدم کشد، بر مسند حکومت می نشیند، تا امروز [۷۳] این اسم و رسم جاریست.

۱- س: ندارد.
۲- ن؛ ت: رانای اودی سنگهه... بفتح آن شدند" ندارد.
۳- س: ندارد.

قلعه گده بتیهلی یادگار از بتهل کور است برفراز کوهی آسمان آسا پیوست آن کولا بیست، رانا ساگر نام- سه کروه ژرفا دارد و در طول و عرض نیز چند کروه- جانوران آبی نهنگ وغیره بسیار دارد- **اجمیر** پیوست آن کولا بی[است] پشکر نام- بس بزرگ اندازهٔ ژرفائی او هیچکس نشان ندهد، پرستش گاه قدیم هنود- هندی حکیم آن را مرشد جمیع معابد خواند و چشم عالم داند- اعتقاد آنکه اگر کسی زیارت روی زمین کرده باشد و درین کولاب غسل زده، زیارت دیگر آنکس[1] مثمر نشود-

سانبهر نزدیك شهر غدیر یست به طول چهار کروه و عرض یك کروه، آب بغایت شور- درون غدیر قطعه های زمین کنده از آب پر کنند- بعد پانزده شانزده روز همه آب خراب شود و تمام آن زمین نمك آمود گردد- خاك از او دور کرده نمك صاف بر گیرند آنجا بقّال بهر که غله فروشد، قیمت نمك نگیرد و نمك هر قدر خواهد بدهد و از انبار نیز تا پنج آثار بی قیمت دهند، اگر زیاده از این باشد قیمت خواهند-

قلعه چتور از ساخت راجه سوائی جی سنگهه راجه آمیر از تمام آبا و اجداد به علو دولت و ثروت در قوم خود مستثنی بود- برفراز کوه قلعه تعمیر ساخته و با ثمن شهر آبادان نموده، عمارت او اکثر بزرگ و خوش نما به خرج زرها سر انجام پذیرفته- دریای از کوه بریده و ازمیان [۷۳ب] شهر گذرانیده و در چهار بازار نهر بسان چوپر[یعنی بازی معروف مثل نرده] درمیان حوض روانگی دارد و رصد نجوم که مشهور است، به جنتر منتر[2] در شاهجهان آباد و هم در آن جا و هم در دکن

۱- خ: آنگه-

۲- خ: فقط جنتر دارد-

درست کرده، زیج محمد شاهی نام نهاده. مبلغ بسیاری بر این صرف ساخته. حق است که محنت و تردد بسیاری نموده. اکثر حسابهای نجوم که برهم بود، از سر نو صحیح کرده و آنچه حسابها به صحت پیوسته، آن را در زبان سنسکرت [1] کتابی نموده، جی بنود نام نهاده. حالا حساب تقویم هندی و فارسی بر این زیج است و بعد[از] الغ بیگ این زیج درست شد.

سرکارات هشت سرکار که دو صد و سی و هشت محال بدو پیوندد و مواضع آن هفت هزار و نهصد و پنج موضع در زمین پیموده. آن سوای محالاتی که رقبه و تعلیم آن نرسیده، یك کرور و هفتاد و چهار لك و نه هزار و شش صد و هشتاد و چهار بیگهه. جمعدامی آن هفتاد کرور و یازده لك و نود و سه هزار، یك صد و هفتاد دام جمع نقدی هشتاد و هشت لك و بیست و هشت هزار و دو صد و سی و هشت روپیه و دوازده آنه.

تفصیل سرکارات:

سرکار	سرکار	سرکار
اجمیر	چیتور	جوده پور
۳۰ محال	۲۵ محال	محال : ۲۷
۳ محال تقسیم نرسیده	۲۸ محال در جاگیر	۲۱ محال تقسیم نرسیده
۲ محال رقبه نرسیده	بقیه محال: ۷	٦ محال رقبه نرسیده

۱- خ: مهنس کرت.

بقیه محال ۲۵	رقبـــــه: ۹۳۵،۵۰۷ بیگهه	مواضع : ۱۰۰۰
رقبـــه پیموده: ۶۷۰، ۲۵، ۶۴ بیگهه	۱۳ بسوا	جـــمـــعـــدامـــی: ۲۶۵۲۰۰۰۰۰ دام
مواضع: ۱۱۷۶	مواضع: ۲۵۰	
جـــمـــعـــدامـــی: ۱۰۶۴۷۷۷۳ دام	جـــمـــعـــدامـــی: ۹۸۵۴۱۷۸۷ دام	

[۷۴]

سرکار	سرکار	سرکار
رنتنبهور	ناگور	جیسلمیر
۸۳ محال	۳۱ محال	۸ محال
۲ محال تقسیم نرسیده	۱ محال تقسیم نرسیده	مواضع:
۳ محال رقبه نرسید	بقیه محال۲	جمعدامی :
بقیه محال ۷۸	۱۷۸۳۳۵۳ بیگهه	رقبه: ۸۷۳۰۰۰۰ دام
رقبـــه: بیگهه۴۵۵۱ ۱۴۸۷۶ بسوا	مواضع : ۱۶۶۴	
مواضع : ۸۳۰		
جـــمـــعـــدامـــی: ۱۷۳۴۱۴۳۷۵ دام	جـــمـــعـــدامـــی : ۷۹۵۶۰۶۸۶ دام	
بیکانیر	کونبهل [۱]	

۱ـ ت: گوچهلمیر و غ: کنبهلمیر دارد سرکار می گوید که این سروهی است۔ (ص۱۳۹)

وطن راجه کرن در حضور تقسیم و رقبه نرسیده	سر نرخ بیکانیر
جمعدامی: ۱۰۰۰۰۰۰۰۰ دام	جمعدامی: ۵۰۸۰۰۰۰ دام

صوبهٔ گجرات ملقّب به **احمد آباد**: از دوم اقلیم است۔ درازا از برهان پور تا جگت[۱]، سی صد و دو کروه پهنا از جالور تا بندردمن و کنبهایت هفتاد کروه شرقی دان و پس شمالی جالور و اندر[۲] و بندر دمن و کنبهایت غربی جگت که بر ساحل دریای شور است۔ از افزونی درخت زار اگر یك بستان گویند رواست و یك گلشن همیشه بهار خوانند سرانست [۷٤ب] از پتن تا بروده که صد کروه باشد، متّصل انبه زار است۔ انجیر لذیذ[۳] پدید آید و نقاشان و خاتم بندان و دیگر هنر پیکان بسیار درو۔ اقمشه ابریشمین و زری و زربفت و مخمل و کمخواب و مشروع گزیده و نیك بود و بسیار بافنده و شمشیر و جمدهر و تیر و کمان شایسته برسازند و مروارید و مرجان و دیگر جواهر به فروخت و خرید آید و نقره از ولایت عراق و روم آورند۔ و طول بلده یك صد و هژده[٤] درجه و ثلث درجه و عرض بیست و سه درجه در شهر است۔

۱۔ یعنی دوارکا۔ سرکار۔ آیین ص ۲٤٦ ج ۲۔
۲۔ س و خ: ایدر۔ سرکار۔ همان۔
۳۔ س: گزیده۔
٤۔ س: سیزده۔

فرماندهان هنود : ابیراج چوهان[1] شصت [سال]؛ جوگراج سی و پنج سال؛ بهیم راج بیست و پنج سال[2]؛ بنهور بیست و نه سال؛ بجی سنگھ بیست و پنج سال؛ رساوت[3] پانزده سال؛ سامنت هفت سال؛ مولراج سولنکی پنجاه و شش سال؛ جانبد سیزده؛ بلبه ششماهی؛ دولهه برادر زادهٔ او یازده سال؛ بهیم برادر زادهٔ او چهل و دوسال؛ کرن سی و یك سال؛ جی سنگھ که او را بیدر گرج گویند پنجاه سال؛ کمار پال نبیرهٔ عم او سی و نه سال؛ اجیپال برادر[زاده] سه سال؛ لکھنپال بیست و سه سال؛ ده تن از قوم سولنکی به حکومت پرداختند؛ شش تن یك صد و نود سال حکومت کردند؛ هر دیول دوازده سال؛ بلدیو سی و چهار؛ بهیم برادر او چهل و دوسال؛ درجن[4] دیو پانزده سال؛ سارنگ دیو سی و یك سال؛ کرن هفت سال۔

بادشاهان اسلام: سلطان مظفر ملك سه سال؛ سلطان احمد سی و سه سال؛ محمد شاه هفت سال و نه ماه؛ قطب الدین احمد شاه هفتاد سال؛ داود شاه هفت روز؛ محمد شاه پسر محمد شاه پنجاه و پنج سال؛ سلطان مظفر پانزده سال و نه ماه؛ محمد شاه خواهر زاده اویك [و] نیم ماه؛ نصیر خان برادر او چهار ماه؛ سلطان بهادر پسر مظفر پانزده سال و نه ماه؛ سلطان سکندر دو ماه و شانزده روز؛ سلطان محمود نبیرهٔ سلطان هژده سال؛ سلطان احمد هژده سال؛ سلطان مظفر دوازده سال و کژی۔

اولیای: شیخ کنبهو لقب جمال الدین در سال هفت صد و سی هفت در دهلی بزاد۔ مرید و خلیفه بابا اسحق مغربی است، نام نصیر

۱۔ خ: ابیراج چاردهہ۔ ن: چوهان دارد۔ ۲۔ آیین اکبری ج ۲ در جدول فرماندهان گجرات برای بهیم راج ۵۲ سال ثبت کرده است ص ۲٦٤ (ترجمه انگلیسی)۔ ۳۔ رتنادت۔ آیین، همان۔ ٤۔ ارجن۔ آیین۔ همان۔

الدین از غرایب آنکه در شدت باد از خانه غایب شد و پس از مدتی پیش مغربی رسید و سعادتها اندوخت و به کمال رسید، خوابگاه سر کیج احمدآباد، گجرات۔

قطب عالم کنیت ابو محمد، لقب برهان الدین پور شاه محمد بن سیّد جلال مخدوم جهانیان در هفتصد و نود بزاد۔ مرید و خلیفه پدر خود است۔ از شیخ احمد کنبهو نیز خلافت یافت۔ در سنه هشت صد و پنجاه و هفت در شهر رجب رخت هستی برچید، خوابگاه احمد آباد۔

شاه عالم نام سیّد محمد پورقطب عالم در نهم ذیقعده سنه هشت صد هژده بزاد۔ از پدر خود ارادت حاصل کرد و خلافت بر گرفت۔ بسیار خارق از او [۷۵ ب] بر گزارند۔ بیستم جمادی الثانی سنه هشت صد و هشتاد روزگار او سپری شد، خوابگاه رسول آباد۔

مخدوم الملک در لباس سپاهگری بود، در صورت باطن به اثر کمال داشت۔ قبر او در یکی از قریات گجرات قریب جوناگره۔ خلایق آنجا به ولایت او مقر۔

قاضی محمود صاحب سکر و ذوق بود و شعر هندی او اکثر قوّالان برسرایند۔ به حضور پدر واپسین سفر گزید۔ در وقت دفن پدر گوشه کفن برداشت و نگاه جانب او کرد او نیز چشم وا کرد و لب به تبسّم کشاد۔ پدر گفت که این چه بازی طفلانه است۔ چشم بر بست در عصر سلطان محمود بود در سنه نهصد و هشت در قصبهٔ براده مضاف صوبه گجرات نقد هستی درباخت، مدفن در همانجا۔

وجه الحق در سنه نه صد و نود به حق پیوست۔ در صحن خانقاه که خود بنا کرده بود جای واپسین ساخت۔

خواجه اختیار الدین در ایرج آسوده گشت۔ **شیخ یوسف** در سنه هفت صد و سی رحلت کرده، در خانقاه مسکن آفرین خود گزید۔

شیخ سارنگ در اوایل از امرایان سلطان فیروز بود۔ او را جذبهٔ الٰهی در کشید۔ در خدمت شیخ یوسف ابریشمی[1] ماند، سارنگ پور بنام او آباد گشت۔

شیخ حمزه دهرسو از اولاد شیخ بهاء الدین زکریا است۔ سلسلهٔ به مرید سیّد محمد گیسودراز میر سید عمر دراز داشت۔ از زمان سلطان بهلول تا زمان اسلام شاه در حیات بود۔ کار او تلاوت قرآن بود۔ نوکری بادشاهی بپاسبانی حرم سرا داشت۔ روزی به خاطرش رسید "چرا نوکری شخصی نکنم که حافظ من باشد"۔ نوکری ترک کرده درنارنول آمد، از آنجا به اجمیر رفت۔ در آنجا دیوانه بود موسوم به معین الدین مرید او گردید۔ در سنه نه صد و پنجاه و هفت بیست و پنجم ربیع الاوّل وفات یافت، قبر او در دهرسو۔

میان غیاث در بهروچ ۔ **میان عبد الوهاب** می فرمودند که حضرت صلی اللّٰه را در خواب دیدم، پرسیدم ، "که یا رسول اللّٰه در این زمانه افضل الناس کیست؟" فرمودند میان غیاث۔

میان محمد طاهر در پتن گجرات حق سبحانه تعالیٰ او را صاحب علم و فضل کرد۔ به زیارت حرمین شریفین نیز مشرف گشت۔ مرید شیخ علی متقی است۔ در سنه نه صد و هشتاد و هشت به شهادت رسید۔

۱۔ س: ابرسی دارد۔

شیخ عبد العزیز بن شیخ حسین طاهر[1] خلیفه قاضی خان است بسیار مرد بزرگ و عالم بود- در سنه نه صد و نود و پنج وفات یافت، در صحن خانقاه مدفون است-

معابد هنود: سومنات در اصل سومناتھ خوانند دریای سرستی از آنجا بر آمده- پرستش کدهٔ قدیم است- پنجاه و دو کرور جادون- بر لب دریای سرستی آویزه کرده فروشدند و دو نیم کروهی پتن در حد سومنات تیری از دست صیّاد به پای سری کشن جیو رسید و زمانه شان سپری گشت و آن را **بهال کاتیرتھ**[2] نامند- در قصبهٔ مون بخانهٔ مهادیو- [۷۶ب] هر سال از برسات روز معیّن جانوری خورد تر از کبوتر پیدا آید- بر گنبد نشسته[3] ولحنی خوش کند و باز زندگی بسپرد- مردم شهر از سپیدی و سیاهی او فال گیرند- نروانه آن دو حوض یکی را جمنا و دیگری را گنگا گویند- آب از اندرون برجوشیده رود بار شود- ماهیان این هردو سه چشم دارند-

منگلور در آنجا زمینی است که دریای شهر آن را فرو گیرد و در سالی روز معیّن باز آب گردد- گویند در زمانی احتیاج به گنگ افتاده- مرتاضی آن زمین را اشارت کرد، آب شیرین شد- از آن روز حیرت افزاید-

سرونج نام قلعه ایست برفراز کوه آبادیش چندان نیست، لیکن بزرگ معبد چنین انگارند-

دوارکا معبد بزرگ ومشهور اهل هند است و آن را جگت نیز خوانند- چون شری کشن جیو از متهرا برآمده در آنجا اقامت کرد-

---

۱- ذکر ایشان در ضمن اولیاء دهلی نیز آمده- (م) ۲- بمعنی زیارت نیزه- ۳- س: نشیند-

نیایش مقرر گشت۔ تمام سقف[1] و جدار از طلا اکثر جا مرصع بود۔ آن درون دریا فرو رفت بنام او بر کنار دریای شور شهری دیگر آباد کردند، حالا مردم بدآنجا نیایش دارند۔

چارن نام قومی است بزرگ ایشان از عرق چین مهادیو پیدایی گرفتند۔ مهادیو خدمت گاو چرائی بدو دادند بدین نام موسوم گشت۔ الان تراوش است۔ نامهای مردم [۷۷] برخوانند و هنگام کارزار داستانها برگویند و از گذشته و آینده آگهی دهند و از غیب نیز بهره دارند۔

شهرهای صوبهٔ احمد آباد بزرگ شهر است بر کنار دریای سابرمتی قلعه مستحکم دارد هر گونه هنروری دراو۔ شخصی که یك دستکاری کند دیگری به آن دست نکند تاکه دهلی را شاهجهان آباد نکرده بودند سیّاحان این شهر را در آبادانی از دیگر امصار افزون می گفتند آبادانی شهر و پوره ها تا هشتاد کروه بود و هزار مسجد سنگینی دارد۔

محمود آباد شهریست بنا کردهٔ سلطان محمود در آنجا باغیست در چهار کروه گوناگون نخچیر در آن سرداده اند۔

جالور[2] از قدیم ملکی جداگانه بود۔ ده هزار و دویست قریه بد و باز گردد، درازاً هفتاد کروه، پهنا چهل کروه۔

چانپانیر گزین دژیست بر کوه بلندی دو نیم کروه، دشوار گذار، چند دروازه دارد۔

سورت از نام در بنادر است۔ دریای تپتی[3] از متصل او گذشته به دریای شور پیوندد۔

۱- خ: سقفت۔ ۲- خ: جالور۔ ۳- خ: بینی۔

الیر[1] آن طرف آب مهندری ست، درین جا میوه بسیار خاصه انناس و زرد شتی کیش را بنگاه زند و پازند برخوانند و دخمهٔ برسازند درین ایام هر قوم در او آباد۔

بهرونج گزین قلعه دارد۔ آب نربدا از کنار روان شده به دریای شور در شود۔ از بنادر شمرند، بافته سفید والا چه نفیس پیدا شود۔

سورته[2] ملکی جداگانه بود از بندر کهیوله تا بندر امرای۔ درازا یك صد و بیست و پنج کروه پهناء از دهار تا بندر دیو هفتاد و دو کروه شرقی احمد آباد و شمالی ولایت کچه جنوبی و مشرقی شور دریا۔

پتن شهریست بر کنار دریای شور۔ سنگین قلعه دارد۔ آن را سومناتھ نیز گویند۔

سورته جدید از افزونی درخت زار کسی راه بدو نبردی۔ ناگاه تجرید گزینی را گذاره شده او آگاه کرد که درین جا سنگین دریست بس استور۔ الان به چوب کده زبان زد روزگار۔

سالهیر و مولهیر مشهور جائی است، زمیندار آنجا از قوم راتهور۔

کانتی قصبه ایست بزرگ در آنجا هر گاه حاکم نو آید از پارسائی زنان از او پیمان و عهد گیرند که مواخذه نرود اگر اختناع نماید آبادی ویران گردد۔

سرکارات ده سرکار محالات آن دو صد و پنجاه و شش از آن جمله سی و نه محال که کاغذ تقسیم آن به دفتر نرسیده۔ کل موضع زمین پیموده سوای یك صد و هفتاد محال که سر رشتهٔ رقبهٔ آن در حضور

۱۔ رالندیر۔ آیین ص ۲۴۹ ج ۲۔ ۲۔ ارمدای همان۔

نیامده، یك کرور و بیست لك و چهل و نه هزار و سی صد و هفتاد و چهار بیگهه و شش بسوه۔ جمعدامی پنجاه و سه کرور و دوللك و هشتاد و نه هزار و سی صد و نوزده دام۔ جمع نقدی محصولش سوایی محالات که رقبه و تقسیم آن در دفاتر حضور نیست۔ هفتاد لك و بیست و هشت هزار و سی صد و بیست و شش روپیه و نه آنه به حساب شش ماه، لیکن ملك بسیار سیر حاصل است۔

تفصیل سرکارات:

سرکار	سرکار	سرکار
گجرات[1]	بروده	چانپانیر[2]
محال ۳٤	۱۰ محال	۱۰ محال
٦ محال کاغذ نرسیده	۲ محال	٤ محال رقبه نرسیده
	۸ محال رقبه نرسیده	٦ محال:
۸ محال رقبه نرسیده	رقبه: ۹۸٥٤۱٥بیگهه	رقبه: ۳۷۷۱۸٤بیگهه
۲۰ محال	۱۷ بسوه	۱۷ بیوه
رقبه: ٦۳۷٦۳۱۹ بیگهه ٤ بسوه	مواضع ۳۳٥	مواضع ٤۹۷
مواضع: ۱۸۸		
جمعدامی: ۲۷۱۱۲۷۱٦۲ دام	جمعدامی: ۲۹۷۱۱۸٤٦ دام	جمعدامی: ۳۲۷٤۲٦۹٥ دام

۱۔ منظور از احمدآباد۔

۲۔ غ: چمپانیر۔ ن: چامپانیر۔

سرکار	سرکار	سرکار
پتن	سورت	اسلام نگر[1]
۱۶ محال	۳۷ محال	۱۵ محال
۵ محال کاغذ نرسیده	۶ محل جمرت	۵ محال زراد خانه
۷ محال رقبه نرسیده	۱۵ محال رقبه نرسید	۱۰ محال رقبه نرسیده
٤ محال: رقبه ۲٤۲۳۳۰۸ بیگهه	۱۶ محال : رقبه ۷۲۳۰۰۰بیگهه	مواضع: ۷۳۰
مواضع : ۱۲۸٤	مواضع: ۳۳۰	
جمعدامی: ٤۰٦٤۷۳٦۷ دام	جمعدامی: ۷۸٦۲۲۸۳۲ دام	
بهرونچ[2]	سورته	گودره
۱٤ محال	٦۳ محال	۱۱ محال
٤ محال تقسیم نرسید	۷ محال رقبه نرسیده	رقبه نرسیده
۱۰ محال : رقبه ۲۸٦۹۱٤ بیگهه	٦۵ محال : رقبه[3] مواضع : ۱۷۵٤	مواضع: ۲۰۹ جمعدامی: ۱٦۲۰۱۰۰ دام
	جمعدامی: ٤٦۸۵۰۳۸۸ دام	

۱- جمعدامی مرقوم نشده- ۲- بهروچ- ۳- رقبه نداده شده-

سرکار
تاندوت[1]
۱۲ محال
٤ محال غیرعملی
۸ محال: رقبه نرسیده
مواضع: ۱۱۹

صوبهٔ دارالفتح اوجین مشهور به مالوه: این از اقلیم دویم است، درازا از پایان گرهی تا بانسواره- دویست و چهل کروه پهنا، از چندیری تا نندوبار دویست و سی کروه، مشرقی تا بدهون[2] [ریوا] شمالی نرود جنوبی بگلانه غربی گجرات و اجمیر و کوه طول بلده در اوجین یك صد و دوازده درجه و عرض بیست و دو درجه و سی دقیقه- هوا به اعتدال در تابستان احتیاج باب شور نشود-

فرماندهان از دهنجی[3] تا پتراج، پنج تن شش صد و هفتاد و هفت[4] سال حکمرانی کردند و سنجی یك صد سال؛ اجیت چند هفتاد و شش سال؛ سالباهن که ساکه از اوست یك سال؛ نر باهین یك صد سال؛ پتراج یك صد سال؛ ادت پنوار وغیره پنج تن دو صد و هشتاد و چهار سال و هفت [ماه] فرمانروای کردند؛ ادت پنوار هفتاد و شش سال و هفت ماه؛

۱- خ و ن: مادوت- ۲- خ: بدهوت-
۳- آیین دهنجی اما در همه نسخ چهار گلشن این سنجی است-
٤- آیین ۳۸۷ سال می نویسد-

برهم راج سی و هشت سال؛ ادت برهمه نود سال و یك؛ سدهیر وشنك هشتاد سال؛ هیمرتهه یك صد سال، چون هیم رتهه در آویزه جان سپرد. گندهرب سین سر به سوری برداشت. مردم چنان بر گویند که همان هیمرتهه بار دیگر در پیکر انسانی درآمده، به این نام موسوم شده، سی و پنج سال؛ بکرماجیت پور او چراغ نیاکان برافراخت و بسیاری از جهان بر گرفت و کارهای از او به ظهور آمد که مردم از آن افسانه ها و داستان ها بر گذارند. همانا از طلسم و برنج چیزی داشت، همگی هندوستان بدست تصرف آورد. سرآغاز سال در هندی تقویم از اوست که از جلوس او بر نویسند و تا امروز آن سنه جاریست یك صد و ده سال؛ چندرسین از قوم او هشتاد و شش سال و سه ماه؛ کهرگ سین هشتاد و پنج سال؛ کرم چند یك سال؛ بجی نند در عشرت شکار بود ناگاه نزد بوته مونگ نوزادی یافت، به فرزندی بر گرفت. چون او را وقت ناگزیر رسید، بهوج پور حقیقی او جانشین شد. [خانواده او] سی صد سال. او در سال پانصد و چهل و یك از تاریخ بکرماجیت اورنگ آرا شد. در علم هندسه مهارت تمام داشت. پانصد مرد ستوده و دانا در محفل او حاضر می شد. سر آمد آنها پاندی برج گویند. چون بهوج بزاد اختر شناسان از زبونی طالع او گزارش کردند. خصوصی به الوهن آن نوباوه را به خاکستان صحرا انداختند برج بسیار خورد سال بود، در حرم سرای راجه با مادر خود در زادگاه بهوج حاضر بود چون پسر تولد شد، برج به طالع نامهٔ او بد پوری نوشت. از درازی عمر او وسعت ملك او آگاهی یافته مفصل نگاشت. چون راجه نظر برآن انداخت احوال دریافت [۷۹ب] در تفحّص نویسندهٔ آن شد. پسر برهمنی حاضر شده گفت: گواه صدق

مقال من اینست که طفل نوزاد در کتف ایزدی تندرست خواهد شد، راجه رفته آن را برداشت۔ سلطنت او یك صد سال؛ چتر کوت یك سال؛ جی چند پور او ده سال؛ جیت پال پور او پنج سال؛ رانا راجو از قوم او بیست [و] پنج سال؛ مهندر پال هفت سال؛ رانا جاجو بیست سال؛ یازده تن دیگر کنك سین هشتاد و شش سال؛ چندر پال از قوم او صد سال؛ رانا باجو یك سال؛ رانا چندر سی سال؛ رانا بهادر [1] پنجاه و پنج سال؛ رای مکت پال [2] پنج سال؛ رای مکهن پال پنج سال؛ رای کیرت پال شش سال؛ رای اننگ پال شصت سال؛ کنورپال یازده تن از یك قوم راجه جگو[=جگ دیو] ده سال؛ جگن ناتهه برادر زادهٔ او ده سال؛ هردیو پانزده سال؛ باسدیو شانزده سال؛ سری دیو یازده سال؛ دهرم دیو چهارده سال؛ مدیو ده سال؛ مانك دیو نه سال؛ کیرت دیو یازده سال؛ پتهورا از قوم او بیست و یك سال؛ مالدیو نه سال، ده تن از یك قوم شیخ شاه هفتاد سال و دهرم راج شودر بیست سال؛ کمال الدین شاه دوازده سال؛ جیت پال بیست سال؛ هر چند بیست سال؛ کیرت چند دو سال؛ اگرسین سیزده سال؛ سورج چند دوازده سال؛ سرسین ده سال ؛ بهادر شاه وغیره یازده تن از یك قوم۔ بهادر شاه ماهی چند؛ دلاورخان بیست سال؛ هوشنگ شاه سی سال؛ محمد شاه یك سال؛ سلطان محمود عم هوشنگ سی و چهار سال؛ سلطان غیاث الدین سی و دو سال؛ سلطان ناصر الدین یازده و نیم سال؛ سلطان محمد بیست و شش سال؛ قادر شاه شش سال؛

۱۔ آیین هم بهادر آورده۔ حالب است که در سده هفتم میلادی واژه ای فارسی در اسامی هند باستانی استفاده شده البته مورد قابل پژوهشی زبانشناسی است (م)۔
۲۔ آیین اشتباهاً بخت مل می نویسد (م)۔

---

۱ سرکار یا جیرت در ترجمه انگلیسی 'بهار' مرقوم فرموده که استباه به نظرمی رسد (م)۔

شجاعت خان دوازده سال؛ هشت تن یك صد و هفتاد و چهار سال و کثری حکمرانی نمودند۔

دگر **اولیاء: مولانا وجیه الدین** از خلفای شیخ نظام الدین اولیا است۔ مرحمت و شفقت شیخ [نظام الدین اولیاء] بر او بسیار بود۔ خوارق و کرامت از او اکثر به ظهور می رسید۔ به خاطرش گذشت که به خدمت پیر باید رفت۔ حق تعالیٰ او را قوّت طیران داده، اکثر به سیر رفتی۔ بیشتر خلق چندیری مرید اوست، روضهٔ ایشان در چندیری۔

شیخ شمس الدین طاهر سیدی بود، عمر او پانصد و پنجاه سال رسیده بود و به جناب خواجه معین الدین به غایت اعتقاد داشت۔ باوجود این قدر درازی عمر گاهی در کوچه های اجمیر آب بینی نه انداخته چه جای بول و غایت چون در شهر رفتی وضو کرده می رفت۔ مرید شیخ قطب العالم بود و خرقه خلافت از شیخ بزرگ نبیرهٔ خواجه معین دارد۔

شیخ عبد الله شطاری از اولاد شهاب الدین سهروردی ست که سلسلهٔ شطاریه از اوست۔ نقاره میزد که طالب کو که به او راه خدا بنمایم۔ [۸۰ب] چون در مجلس می آمد برطرف نگاه می کرد که نقطهٔ سیاه سهو که عبارت از طالب علمان پر شبهه است نباشد تا سخن شود، مدفن در قلعه هندو شاه۔

میان جیو مرید سیّد محمد گیسودراز است، درویش کامل بود، صد و بیست سال عمر۔ او از ابتدای شهر رجب لغایت روز عاشورا معتکف می شد و در حجره به سنگ بند می کرد، در این شش ماه بی آب و طعام بسر می برد۔ هر گاه بیرون آمدی به فریاد گفتی که کسی رو به روی من نیاید، احیاناً اگر به کسی نظر افتادی دو سه روز به خود

ماندی۔ گویند روزی خان شهر به جهت احتساب[1] به خانهٔ شیخ آمد و بر پالکی سوار بود، از غرفه نظر شیخ بر قاضی افتاد، پای کهاران در زمین فروشده دُرّه از دست قاضی گرفته بالا برد۔ اتفاقاً قاضی را نظر بر شیشهٔ شراب افتاد گفت، "چیست"؟ پیاله پر کرده به قاضی داد۔ شربت خالص بود، قاضی بخورد و رخصت شد۔

عبد الله بیابانی پسر خورد شیخ سماء الدین از زهاد وقت بود، به غایت تجرید گذرانیدی۔ در اوایل حال به دهلی آمده بود۔ قومی را اسیر کرد و درمیان سادات هم بودند۔ شیخ به بادشاه گفته فرستاد که سادات را بگذارد، او قبول نکرد، گفت در ملك تو ماندن حرام است۔ بعد از آن به مندو رفت۔ [۸۱] از حاکم آنجا جاگرفت، قبر او در مندو۔

اوجین بزرگ شهریست بر ساحل[رودخانهٔ] شپرا[2] ۔ از گزین پرستش گاه دانند و این از جملهٔ هفت پوری است که نامش او بیکاپور یست۔ گویند دریای شپرا در سالی یکبار ناگهان او شیر شده جاری می شود، روز معین نیست۔ یکی از آشنایان این راقم می گفت که نوبتی من حاضر بودم که تمام دریا شیر شد۔ مردم آوندها پر کرده آوردند مثل شیر به کار بردند۔ گردا گرد او سی صد و شصت نیایش گاه نزدیك این حوض است، گلباده نام گزین پشمینها گردد۔

گده ملکی است جداگانه۔ فیل صحرای فراوان در او۔

چندیری از شهرای بزرگ است و باستانی، قلعه سنگین دارد۔ پارچهٔ محمودی[3] ساده و چکن بسیار تحفه در آنجا می شود، کهاروه

۱۔ خ: استواب۔ ۲۔ س و ع: سسرا دارد و ت سترا۔
۳۔ طبق آیین نوع پارچه در شهر سرونج در قلمروی محال چندیری بافته می شد۔ ص ۲/۲۱۲۔

آنجا که از قسم پارچه سرخ رنگ برنگی پیدا می گردد که در جای دیگر مثل او نباشد و چهینته نیز به انواع و بسیار نیك در آنجا می سازند و به دوردست بطریق تحفه می برند.

تومون قصبه ایست بر ساحل بیتوای. آبی آدم درانجا یافت می شود و به مردم شگفت افزاید.

مندو شهریست به طول دوازده کروه گویند درمیان قلعه چند موضع آباد، ورود اندرون کتار [1] می شود و در بعضی جا قطاع الطریق اندرون قلعه رهزنی کنند وجه تسمیه این شهر شیخ ابو الفضل علامی در شگرفنامه تصنیف خود [۸۱ ب] چنین نوشته که ماندن نام آهنگری بود که سنگ پارس به او دست داده بود. قصه اش این که به کاه فروش داس و کهنوریه [2] از آهن ساخته می داد روزی داسی بفروخت گاه برد اتفاقاً بر سنگریزه تیز کرد، آن سنگ پارس بود، ازین سان تمام طلا شد. گاه برپی به حقیقت نبرده. داس باز داد او دیگر داد. آن را هم برهمان سنگ سایید، همان طور طلا گردید. باز آمده به طعن و تشنیع گفت که چه طور دغا می کنی، آن آهنگر آن سنگ را خود رفته دید، پارس است برداشته آورد، چون دانست که نگاه داشت آن باعث تکلیف است، به راجه (جی سنگ دیو) [3] گذرانیده، استدعا کرد که شهری بنام من آبادان شود، خواهش او پذیرا افتاد.

قصبه دهار این نیز از مصرهای قدیم است، آبادی خوب و قلعهٔ محکم دارد و این قصبه است تخت گاه راجه بهوج.

---

۱. بمعنی تمر هندی.
۲. بمعنی آلتی که از آن کاه و غله را در مزرعه جمع می کنند(م).
۳. خ و ن: جی سنگھ دیو ندارد، س دارد.

هندیه صحرای است بسیار کلان، فیل فراوان در او.

سرکارات یازده سرکار که دو صد و پنجاه و نه محال به او گراید و موضع هژده هزار ششصد و هفتاد و هشت موضع و زمین پیموده آن سوای یك صد و نوزده محال که رقبه او در حضور نرسیده، یك کرور بیست و نه لك و شصت و چهار هزار و پانصد و سی و هشت بیگهه و جمع دامی آن سی و شش کرور و یك لك و هشتاد و سه هزار و هفت صد و نوزده دام محصول نقدی آن چهل و پنج لك و در هزار و هشت صد و هفتاد و چهار روپیه به حساب شش ماه، لیکن این ملك بسیار سیر حاصل است اکثر از شش ماه دو چند پیداست و سه چند:

سرکار	سرکار	سرکار
اوجین	چندیری	بهیل[1]
۱۳ محال	۴۹ محال	۳۸ محال
۲ محال کاغذ نرسیده	یك محال انیرن	محال تقسیم نرسیده
۱۱ محال	۴۸ محال	یك محال کاغذ نرسیده
رقبه: ۴۲۰۲۰۵۷ بیگهه	مواضع: ۳۳۵۳	رقبه: ۹۹۸۵۰
مواضع: ۱۵۶۱	جمعدامی: ۹۲۸۳۵۹۲ دام	مواضع: ۸۷۷۴
جمعدامی: ۵۲۴۷۲۶۵۸ دام		جمعدامی: ۸۱۴۱۶۳۴۶ دام

۱ـ منظور از بهیلسا است (م).

سرکار	سرکار
شاه آباد	سارنگ پور
۷ محال	۲۴ محال
رقبه: ۱۰۴۹۵۸۶ بیگهه	۱ محال تقسیم نشده
	۷ محال رقبه نرسیده
مواضع: ۳۶۶	۱۶ محال
جمعدامی: ۹۰۰۰۰۰۰ دام	رقبه: ۳۹۹۳۲۱۳ بیگهه
	مواضع: ۲۳۲۳
	جمعدامی: ۱۰۲۷۱۶۶۳ دام

سرکار	سرکار	سرکار
گره[1]	گاگرون	کوتری پراوه
۵۵ محال	۱۲ محال	۹ محال
۴۹ محال تقسیم نرسیده	۵ محال تقسیم نرسیده	۵ محال تقسیم نرسیده
۶ محال	۷ محال	۴ محال

۱- طبق سرکار مطابق آیین اکبری این مشابه به سرکار کنوج است و یکی از سرکارهای گره بود.

مواضع: ٧٥٩	رقبه: ٦٦٣٣٧٤ بیگهه	رقبه: ٦١٢٥١٨ بیگهه
جمعدامی: ٢٢١٣٠٠٠٠ دام		١٤ بسوه
	مواضع: ٣٠٠	مواضع: ٧٠٢
	جمعدامی: ١٧٤٢٧٠٠ دام	جمعدامی: ١٨٢٣٣٦٨٣ دام

سرکار	سرکار	سرکار
نندوبار	مندو	هندیه[1]
١٦ محال	٢٣ محال	١٣ محال
٤ محال تقسیم نرسیده	٤ محال رقبه نرسیده	٨ محال تقسیم نرسیده
١١ محال رقبه نرسیده	١٥ محال	٤ محال رقبه نرسیده
١ محال	رقبه: ١٧٠٥٨١٨ بیگهه	مواضع
رقبه: ٤٣٤٠٠ بیگهه	٦ بسوه	جمعدامی :
مواضع: ١٠٦١	مواضع : ١٥٥٣	مواضع: ٣١٨
جمعدامی:	جمعدامی: ٢٩٤٤٧٤٥٢ دام	جمعدامی: ٤٥٠٠٠ ١١ دام

١ـ غ: اندیا ـ

صوبهٔ کابل[1] که آن طرف دریای اتك از ولایت است، هر چند از بیست و دوسال یعنی از سنه ۱۱۵۰ه در تصرّف نادر شاه بود و بعد از شنقار شدن او در دارالسلطنت احمد شاه ابدالی مقرر شد۔ چنانچه سابق در احوال سلاطین دهلی مفصّل گفته شد۔ لیکن چون تختگاه قدیم سلسلهٔ تیموریه است ناگزیر که از احوال این صوبه نیز گزارش رود۔

این صوبه از اقلیم سوم و چهارم است۔ درازا از اتك بنارس که بر ساحل دریای سنده است تا هندو کوه یك صد و پنجاه کروه، پهنا از قراباغ قندهار تا چغان سرا صد کروه، خاور رو به هندستان ، غربی و شمالی کوه در شمالی اندرآب بدخشان، جنوبی فرملی ـ زمستان بیرون از اعتدال در دشت و کوه بارش برف بسیار۔ تابستان شبها بی پوشش[۸۳] نمی گذرد۔

گوناگون میوه پیدا۔ خربوزه بسیار لکن چنانکه باید نشود و زراعت نیکو شود۔ هر چهار سو کوه بسیار بلند، راه در آمد غنیم نهایت دشوار۔ میان کابل و بدخشان و بلخ و هندو کوه هفت راه است که تورانیان آمد و شد دارند۔

سرکار کابل قلعه بسیار مستحکم دارد۔ این از گزین امصار باستانیست۔ گویند پشنگ بن نور بن فریدون طرح انداخته و از آبادی آن تا امروز دو هزار دو صد شصت و یك سال مقتضی شده۔ دو قلعه برفراز کوه گرد و پیش این چمنهای دلفریب و باغهای فرحت افزاست۔

بابر پادشاه در سال نه صد و بیست و پنج هجری باغ شالمار تعمیر کرده و نزدیك همین باغ جهانگیر پادشاه جهان آرا باغ طرح

۱ـ در ترجمهٔ تلخیص شده انگلیسی چهار گلشن بقلم جادو نات سرکار احوال صوبهٔ کابل وجود ندارد، مثل اینکه از نسخه دویمی که درج ص ۱۴۲ است و آن نیز ناقص، استفاده گردیده است۔

انداخته و مقبرهٔ بابر بادشاه و مرزا هندال خلف آن حضرت محمد حکیم مرزا خلف همایون بادشاه نیز در آنجا است۔

درین شهر دو دریای عشرت افزا یکی للندر می آید و از میان باغ جهان آرا می گذرد، آن را جوی خطیبان [1] خوانند و دیگر از غزنین آمده از نزدیکی [2] ده یعقوب گذشته۔ از پیش دروازهٔ لاهوری می رود و خرد پژوهان کابل و قندهار را دربند هند بر شمرند و از نگاهبانی این دو راه هندوستان از هنگامه ایمن می باشد۔

درین صوبه پرگنات را تومان خوانند۔

گلکنه نام محل ایست دیده دل از آن فیض برگیرد عشرت افزاید [۸۳ب] و از کوه پر چشمه های به شهر آیند۔ هر یکی مزار [خواجه] هیمو (شمس) نام و بر دوم قدم گاه خواجه خضر و بر سیوم مزار خواجه عبد الصمد که وی را خواجه روشنائی نامند واقع است۔ عشرت افزا مکانی است۔

تومان بگرام پرشاور [3] خوانند درین جا معبدی است بزرگ کور کهتری نام۔ مردم بسیار خاصه جوگیان از دور دست آیند و نیایش نمایند۔

تومان نیک نهال از لمغان است در زمان پیشین آدینه پور نام بود۔ حالا مشهور به جلال آباد۔

تومان مندر اور میمون فراوان۔ رود علی سنگ و رود لنگار یك جا شده۔ به آب باران پیوندد۔

۱۔ غیر از خ و س در نسخ خطنان رقم است که اشتباه می باشد۔ (م)
۲۔ خ: یکی۔
۳۔ خ: بهرستار۔

تومان علی سنگ کوه های بزرگ برف آمود در او سر چشمهٔ رود علی سنگ بومیان این جا را کافرستان گویند۔ سرچشمه رود علی سنگ قبریست، مردم آن را قبر لام پدر نوح خوانند و لمك نیز گویند۔

تومان نجراو نیز از کافرانست۔ مردم آنجا به جای هیمهٔ چوب مازو و چوب چلغوزه سوزند و موشی در آنجا پیدا شود که از وی بوی مشك میاید۔

تومان لوه گر مولانا یعقوب چرخی بدان منسوب و سجاوند[1] از قریه های[2] مشهور اوست۔

تومان بلدراؤ بنگاه کافران و صحرا نشینان هزاره[3] افغان۔

تومان آلیسا واسطه ایست میان گرم سیر و سرد سیر۔ اول بهار اکثر جانوران آیند به شکار عشرت افزانند۔

توان بنگش هفتاد هزار سوار و هشتاد هزار پیاده کلیاتی پانصد سوار و چهار و نیم هزار پیاده؛ محمد زئی[4] شش هزار سوار و چهار هزار پیاده؛ مهمند پانصد سوار و هزار کس از آن؛ خلیل پانصد سوار و شش هزار پیادهٔ؛ داود زئی سه هزار سوار و هفت هزار پیادهٔ؛ صافی صد سوار و هزار پیادهٔ؛ ایمان خلیل پنجاه سوار و هشت صد پیادهٔ؛ خلجی صد سوار و سه هزار پیادهٔ؛ خضر خیل سی سوار و هزار پیادهٔ؛ شیر زاد بیست سوار و چهار صد پیادهٔ؛ خرکولی ده سوار و دویست پیادهٔ؛ جنگی دو صد سوار چهار هزار پیادهٔ؛ عبد الرحمانی صد سوار و دو هزار پانصد پیادهٔ؛ آفریدی پانصد سوار و ده هزار و پانصد پیادهٔ؛ وُرك پانصد سوار و پنج هزار پیاده در زمان اکبر بادشاه بودند۔

۱۔ غ و س: شیخاوند۔ ۲۔ ن و س: قریات۔ ۳۔ س: هزار۔ ٤۔ غ: مهمندی۔

تومان گردیز قلعه استوار دارد.

سرکار غزنین از سیوم اقلیم است و زابلستان عبارت از همین است، پای تخت سلطان محمود و سلطان شهاب الدین و برخی قندهار را داخل این سرکار شمرند.

تومان دامن کوه تومان غوربند. در این سی و سه گونه لاله روید.

تومان ضحاک قلعهٔ ضحاك بامیان بسیار مستحکم و سه بت شگرف در آنجا: صورت مرد هشتاد ذرعه و صورت زن به قد به بلندیی پنجاه ذرعه، پیکر طفل خورد سال به قدر پانزده ذرعه. **قبریست** در این جا که در آن تابوت کهن سالی است. آغاز او کس نداند، بدن او تمام درست است. در زمان پیشین داروهای که با آرد بربدن است می اندودند تا زود فرونریزد. شاید چنین کرده باشند.

موضع بادهر نزدیك آن چشمه بسان [۸٤ ب] گنگ ـ در مدت دیر دگرگونگی پذیرد.

جمع این را فردوس مکانی بابر بادشاه در واقعات خود نوشته اند. بیست لك شاه رخی که سه تومان و بیست هزار روپیه و کسری می شود به نرخ فی روپیه چهل دام ـ یك کرور و بیست و هشت لك دام. باز در عهد اکبر بادشاه جمع شش کرور و هفتاد و سه دام قرار یافته. مشتمل برپنج سرکار ـ **سرکار کابل** بیست و دو محال ـ **شرقی کابل**، تومان بگرام، تومان کبك بهار ملوك کامه ـ **شمالی کابل**، تومان مندراور و تومان ایشگار، تومان نجراو، تومان بهوکر، تومان بدراو، تومان ایسا، تومان پنجشیر، **غربی کابل**، تومان فرمل، تومان دامن کوه، تومان

غورینـد،تومان ضحاك **جنوبی کابل**، تومان بنگش و تومان کوهت، تومان نغر، تومان گردیز و تومان غزنین-

سرکار قندهار از سیوم اقلیم است- درازا از فلات بخارا تا غور و غورجستان سی صد کروه و پهنا از سنده تاقره دویست و شصت کروه آفتاب بر آمد نشد- سنده شمالی غور جنوب سیومی غرب قره کابل و غزنین میان شرق و شمال- اگرچه برق در شهر کم بارد لیکن در کوه بسیار- پیوسته بارد- درین سرکار هژده دینار تومان باشد، هر تومان هشت صد دام به خلاف تومان خراسانی- سی روپیه را تومان در عراق چهل روپیه بیشتر، جنوب خروار بر گذارند و آن چهل من قندهار ده من هندوستان است- قندهار طول [۸۵] صد و هفت درجه و چهل دقیقه و عرض سی و سه درجه- دو قلعه دارد هوا سخت گرم سرما کم لیکن در دی و بهمن- میوه بسیار فراوان- گندم بس سفید به دور دستها ارمغانی برند-

دژ[=اژدرها] **کوه** در پنج کروهی غربین راست واقع است- گویند درین غار که مشهور است به غار جمشید- چراغها افروخته به درون روند، کسی پایان آن نگرفته-

غار شاه در هشت کروهی شهر است- در آن دو ستون جدا، قرین یکی به سقف غار پیوسته به بلندی سی گز- آب از بالای آن به پایان آید و در حوضی که نزد اوست ریزد و دیگر ستون پانزده گزی- آب هرمند[1] از دامن این کوه تراوش دارد-

---

۱- منظور از هیلمند (م)-

کان آهن در شانزده کروهی کوه است، کان آهن در او- در دامن آن آهنی تنوریست برای پختن آهن ساخته- پیشنهاد غربی قندهار گرم سیر ملکیست که آب هرمند از میان گذشته، یك طرف به زمین داود و دیگر سو به سیوستان- هر دو جانب آن قلعه ها فراوان و از عمارات پیشین بس نشان-

میمند از بلاد مشهور است میان هرمند و قندهار کهن زیجات حال و ماضی گوید- گویند گندم و جو کشتکار شود- جریب شصت گزی سه خروار اعتبار دارند و در یك خروار چهار بابری یك مثقال و دو و نیم او به یك رویبه آید:[1]

سرکار	سرکار	سرکار

قندهار	جنوبی قندهار	شمالی قندهار
محال ۳٤	محال ٤	محال ٥

سرکار	سرکار

شرقی قندهار	غربی قندهار
محال ٦٠	محال ٥

سرکار سواد[2] در این سه ولایت هژده و سواد و بجور – نخستین را درازا شانزده کروه، پهنا دوازده کروه، شرقی پکهلی شمالی کتور و کاشغر جنوبی اتك بنارس غربی- سواد از هندوستان دو راه[شیرخانی و

۱- خ: تفصیل آمار سرکار ندارد- ۲- منظور از سوات کنونی-

بلند دری] رود۔ اگرچه هر دو دشوار گذار لیکن اولین دشوارتر۔ دویمین را دراز چهل کروه و پهنا از پنج تا پانزده کروه۔ آفتاب سوی شمالی کاشغر و کتور جنوبی بگرام غربی بجور۔ این ولایت فراوان دژ دارد۔ درین گرما و سرما بسیار شود و برف بارد و بعضی جا سه سه چهار روز بارد و در کهسار همه سال بارد۔ هنگام بارش به طرز هندوستان ریزش ابر شود، ناشپاتی خوب بسیار شود۔ باز و جرّه[1] و شاهین گزیده بهمرسد۔ سیوم را درازا بیست و پنج کروه و پهنا پنج تا ده کروه۔ خاور سو سواد شمالی کتور و کاشغر جنوب بگرام باختر سو کیفر و نورکل۔ از کابل فراوان دره درو پاسبانی قلعه بس دشوار۔ هوا سواد آسا لیکن سردی و گرمی لختی فراوان۔ بیش از سه راه ندارد: یکی از هندوستان رود آن را دانش کول نامند و دو راه از کابل یوسف زئی را بنگاه۔

گلشن دویم در احوال جنوبستان

از ملك دکن آنچه به تصرف پادشاهان چغتائیه در آمده۔ آن را شش صوبه قرار داده۔ با هر یکی چند سرکار مقرر کرده اند۔ دکن ملکیست بسیار وسیع۔ از سه طرف به دریای شور اتصال دارد و بسیاری از پالیگران در آنجا سکونت دارند۔ پالیگر در زبان دکن راجه و سردار را گویند۔ چون در ممالك محروسه این صوبه جات داخل گردید۔ تفصیل این بدین منوال است: صوبهٔ برار، صوبهٔ خاندیس، صوبهٔ خجسته بنیاد

۱۔ خ: خیره۔

اورنگ آباد، صوبهٔ فرخنده بنیاد حیدرآباد، این را دارالجهاد نیز گویند، صوبه محمد آباد بیدر مخاطب به ظفرآباد، صوبهٔ دارالظفر بیجاپور ـ **جمع** این هر شش صوبه از قرار شش ماهه هفده کرور و نود و دو لك و پنجاه هزار و هفت صد و سی و پنج روپیه و کم سیزده آنه به حساب دوازده ماهه ـ هر شش صوبه را نقدی که اواخر عهد حضرت خلد مکانی در خزانه داخل می شد ـ سی و پنج کرور هشتاد و پنج لك و یك هزار و چهار صد و هفتاد روپیه ـ

دامی: دامی اینصوبه ها شش ارب و بیست کرور و دو لك و بیست و دو هزار و یکصد و چهل دام ـ چون بعضی ممالك دیگر از دکن در ممالك محروسه داخل شد دامی آن چهارده ارب و سی پنج کرور و هشتاد و هفت لك و چهل هزار یك صد و سی پنج دام ـ

صوبهٔ برار نام اصلی او ورداتت است، چه وردا نام دریا بود و تت کناره را گویند ـ این از اقلیم دویم است ـ درازا از بتیاله [1] تا بیراگده دویست کروه، پهنا از بیدر تا هندیه صد و هشتاد کروه ـ خاور روبه بیراگده، شمالی هندیه جنوبی تلنگانه [2] غربی [۸۶ب]

مهکر: مهکر آبادی ملك بسیار دارد ـ میان دو کوه آنکه جنوبی است، آن را بنده گویند ـ گاویل و پرناله و میل گده برود آنکه شمالی است آن را سهنا [سمیه] نامند ماهور و رام گده بر فراز ـ آب و هوایش بس گزین ـ گنگ گوتمی که آن را گنگا گوداوری گویند ـ گوتمی برای

۱ـ همین را پتیل واری نوشته است و سرکار نیز این را پتیل واری گفته، ص LXXViii ـ
۲ـ غ: تلنکانو ـ

آن نامند که به گوتم مرتاض نسبت دارد و از کوه سهیارد[سهیادری] نزدیك ترمبك برجوشد و از احمد نگر به برار آید۔ چون مشتری به اسد آید، مردم از دور دست آمده نیایش کنند و دیگر[رودخانه ها] تالی و تپتی[۱] پورنا و این ازدیول گانو تراود۔ دیگر رود از چشمه تپتی بر آمده و دیگر نزدیك دیول گانو جوش زند۔ در این ملك چودهر [ی] دیش مُکهه و قانونگو را دیش پاندی و مقدم را پتیل و پتواری را کلکرنی گویند۔

ایلچ پور بزرگ شهریست سلاطین آنجا را پای تخت بوده۔ در آنجا گلی بهم رسد۔ بنفش رنگ[۲] بس خوشبو پهول چنپه[۳] خوانند۔

گاویل بزرگ قلعه ایست بی همتا۔ در او چشمه ایست که حربه را بدو آب دهند۔

پونار سنگین قلعه دارد۔ برپشته سه طرف این رود گرفته۔

کهیرله[٤] سنگین حصاریست بر زمین درمیان آن کوهیچه ایست مدوّر مردم بدو نیایش دارند۔ در چهار کروهی آن چاهی است که استخوان هر جاندار که در او افتد سنگ شود۔

بیراگره کان الماس در او گزین و پارچه و جز آن۔

ماهور گزین قلعه ایست برفراز کوه در آنجا بتخانه ایست منسوب بدر گا۔ درین دیار به جگ دتیا[جگ دهاتری][٥] مشهور است۔

مانک درگ قلعه ایست بالای کوه۔ فراوان صحرا گرد او به چاندا نزدیك است۔ تلنگانه که آن تلنگیه نیز گویند۔ کان فولاد در او

۱۔ متی۔ ۲۔ سنگ۔ ۳۔ سرکار اشتباهاً این را Bhum champa خوانده۔ India of Aurangzeb، ص LXXIX۔ (م) ٤۔ ع: بیرله۔ ٥۔ سرکار این اطلاع را در ذیل مانك درگ ذکر کرده است، همان، ص LXXIX۔

سنگین آوردند دل گزین برتراشند- درین ملك خروس چنین شود که استخوان و خون او سیاه شود-

لونار[1] نام تپه ایست از مهکر در او بزرگ پرستش جای-

بشن گیا سه جا مراسم گیا به جا آورند- یکی در صوبهٔ بهار است آن را برهمه گیا گویند، دویم شیو گیا در بیجاپور و این حوضی است بس عمیق درازا و پهنا یك کروه- او بلند کوه، آب شور اگر از درونه تا کنار برکند آب شیرین برتراود و مایه آبگینه و صابون از او پدید آید-

دیگر چشمه ایست برفراز کوه که دهن آن که ریزش آب از آنجاست بر شکل دهن گاو[=گومُکھ] ساخته اند- از آن آب هرگز به حوض نرسد- مگر روزی که اماوس[منظور از شب تاریك که در بخش دوم چرخ ماه می افتد] بروزدشنبه شود- میمون فراوان در آنجا- از مضاف آن چهار بتخانه در کمر کوه از سنگ تراشیده اند-

احوال پادشاهان هر صوبهٔ دکن آخر کل صوبجات نگارش رود- احوال اولیاء نیز- **سرکارات** این صوبهٔ ده سرکار دارد و دو صد پرگنه بدو گراید و تمام مواضع آن ده هزار و هشت- موضع و زمین پیموده آن دو کرور بیست و هشت هزار و یك صد بیگهه و سیزده بسوه- سوای محالاتی که رقبه آن در حضور نرسیده- **جمعدامی** نود کرور و بیست چهار لك دام- **حاصل** نقدی یك کرور و چهارده لك و نود هزار و چهل و سه روپیه دوازده آنه:

۱- س: نوبار-

سرکار[1]	سرکار	سرکار
پاتهری	باسم	پتیل واری
۱۱ محال	۸ محال	۹ محال
رقبه[2]: ۴۰۴۴۸ بیگهه	رقبـــــه: ۱۰۲۴۱۸۱ بیگهه	رقبه: ۴۹۰۱۷ بیگهه
مواضع: ۵۴۶	مواضع: ۷۰۳	مواضع: ۱۰۹
پورنا	کلم	ماهور
۴ محال	۲۸ محال	۲۱ محال
رقبه: ۷۰۳۰۲۳ بیگهه	۳ محال رقبه نرسیده	یك محال رقبه نرسیده
۱۳ بسوه	۲۵ محال	۲۰ محال
مواضع: ۷۴۳	مواضع: ۱۸۸۰	مواضع: ۱۱۸۸
	رقبـــــه: ۱۹۸۹۸۸۰ بیگهه	رقبـــــه: ۲۱۵۷۰۰۰ بیگهه
مهکر	پرناله	گاویل
۲۲ محال	۳۷ محال	۴۶ محال
	۳ محال رقبه نرسیده	۵ محال تقسیم نشده
	۳۴ محال	۴۱ محال
مواضع[3]: ۸۲۷	مواضع: ۱۵۸۹	مواضع: ۱۱۳۵

۱ـ در جدول برار بعد از تذکر محال عدد موضع ذکر شده و رقبه بعداً آورده شده است که در جدول های دیگر چنان نیست۔ ۲ـ خ؛ ن: عدد رقبه ندارد۔
۳ـ ت: عدد مواضع ۸۲۷ مرقوم است، البته رقبه همان است که درخ ون موجود است۔

رقبه: ندارد	رقبه: ندارد	رقبه: ندارد
۲۳۱۸۸۳۰ بیگهه	٤٨١٨٥٤١ بیگهه	۸۲۸۵۳۲٦ بیگهه

کهیرله
۲۳ محال
۱۷ محال تقسیم نشده
۷ محال
مواضع: ٦٧١١
رقبه: ۷۳۰۷٤۹ بیگهه
۱٤ بسوه

صوبهٔ خاندیس عرف برهانپور.

در زمان اکبر پادشاه چون این صوبه به شاهزاده دانیال مرحمت شد و خاندیس نام گردید. این صوبه از اقلیم دویم درازاً از پورن گانو که به هندیه [۸۸] پیوسته است تا للمنگ که متصل احمد نگر است. هفتاد و پنج کروه از جامود که پیوسته برار است تاپال که بمالوه پیوندد پنجاه کروه خاور روبه[۱] در برار شمالی متّصل مالوه جنوبی گالنه باخترسو ماندو. گجرات دو رودبار از میانه گوندوانه و برار برجوشد تپتی[۲] از همان سو بر خیزد و پورنی [که آنرا] نیز کرنی [گویند] نزد چوپره رود. هوایش فرحت افزا. زمستان معتدل. بیشتر کشتکار جواری، برخی جا شالی هم سه بار برد نیز آن چنان نازك و خوش مزه که از میوه بر شمرند برنج

---

۱. فقط س: "که پیوسته... روبه" دارد.
۲. بیتی.

گزیده بود- برگ تنبول بسیار و نیك یافته شود و سریصاف و بهرون که از اقسام پارچه است از دهرن گانو بر خیزد-

اسیر[۱] حاکم نشین قلعه ایست آسمان آسا- سه قلعه دیگر دارد- خود به استواری و بلندی کم بیهمتا- پایان آن بزرگ شهریست آبادان-

برهان پور متبرك مصریست بر ساحل تپتی - طول بلده آن یك صد و هژده درجه و بیست دقیقه، عرض بیست و نه درجه و چهل و دو دقیقه- فراوان باغ دارد، صندل نیز پیدا آید-

احمد نگر قلعه مستحکم دارد و باغها بسیار- از آن جمله فرح باغ در فرحت افزائی بی نظیر و بهشت باغ راست راست نمونه خلد برین و دلپذیر شیخ ابو الفضل چون از تسخیر اسیر فراغ حاصل کرده حکم شد که تسخیر احمد نگر و دفع فتنه راجوری و دیگر مفسدان آن ضلع نیز نماید- در آن ایّام چاند بی بی خواهر ابراهیم نظام، نظام الملك خطاب کرده به حکومت نشاند و خود متکفّل سرانجام دربار شد- شیخ ابو الفضل قلعه را محاصره نموده، کار قلعه چنان تنگ ساخت- آخر الامر چاند بی بی در خود تاب مقاومت ندیده، از غیرت اینکه اسیر نشوم[=نشود] خود را در [بمعنی ذخیرهٔ آب] اندرون قلعه مردانه غرق بحر فنا ساخت- از ابتدای سنه نه صد و سی و پنج هجری تا سنه یك هزار و شصت این ولایت در تصرف نظام الملکیه بود- پس از آن در حوزهٔ[۲] اکبر بادشاه در آمد، تا ابد درین سلسله چغتائیه نگهدارد- نوبتی

۱- در کتب تاریخ مانند فرشته این واژه اسیر بقید قلم آورده شده است و صاحب چهار گلشن جاهای دیگر نیز اسیر آورده(م)-

۲- خ: حوضه-

راقم اجزا را او اخر عهد عالمگیری برای سیر این رفته بود۔ مردم آنجا می گفتند که چاند بی بی اول گوله های طلا و نقره در توپها سر می داد و هر گاه نوبت به گوله های آهن رسید خود را غرق ساخت۔ لیکن این ماجرا در تاریخ نوشته ندیده، شاید کلام اراجیف باشد۔

عادل آباد از گزین قصبات است نزد آن کولابی است، آن را پرستش جا شمرند۔ راجه جسرتھ پدر رامچندرا لغزشی[منظور از ارتکاب گناهی] رفته بود۔ در این نیایش گاه چاره پذیرفت۔ همه سال لبالب باشد، چانگ دیبی دهی است نزدیك او[رودخانه های] پورنا و تپتی بهم پیوند۔

وچکرتیرتھ از پرستش جای مهادیو[1]، چنان برگذارند که نابینائی بود که پیکر مهادیو پیوسته با خود می داشت و پرستش می کرد۔ روزی از دست او افتاد بازنیافت۔ از ریگ بدانسان پیکر درست کرده نیازمندی به جا آورد۔ از نیرنگی تقدیر آن سنگ گردید و امروز موجود۔ نزد او چشمه برجوشد آن را گنگا شناسند۔ ریاضت گری هر روز به گنگا رفتی و آمدی شبی آن دریا به خواب گفت رنج نباید کشید۔ در زاویهٔ تو می جوشم۔ بامداد تراوش نمود تا امروز روانگی دارد۔

امر[و]تی قصبه ایست آباد نزدیك آن حوضی است آب او همیشه گرم جوشد۔

چوپره بزرگ شهریست در نزدیك آن رام ایسر معبدیست۔ کیرنی و پورنی در آنجا بهم پیوندد۔ از دور دست مردم به نیایش آیند۔

۱۔ س: مهادیو ندارد۔

بومی کولی و بهیل شیر را چنان رام کند که فرمان پذیر شود و کسی را گزند نرساند۔ **جمع** و چهل شش کرور و سی هزار دام۔ **سرکارات** علیحده نشده۔ یك صد و سی محال بدو گراید و کل مواضع آن شش هزار و سی صد و سی و نه۔ **حاصل** نقدی پنجاه و هفت لك و چهل و نه هزار و نه صد [و] هفتاد و دو روپیه و چهارده آنه پاو بالا۔

تفصیل سرکارات:

کل صوبه یك سرکار
۱۳۳ محال، ۲۵ محال رقبه نرسیده
۱۱۸ محال
مواضع: ۶۳۳۹
محالاتی که رقبه آن در حضور نرسیدی ۳٤
رقبه ۸۸ لك بیگهه ۱٦ بسوه
مواضع: ۶۳۳۹
محالاتی که رقبه آن نه آمده ۸۵
محال
مواضع ۳۵۰۷

صوبهٔ خجسته بنیاد عرف اورنگ آباد در به بعضی تواریخ چنان به وضوح پیوست که این شهر در باستانی زمان به دهارانگری اشتهار داشت۔ بعد چند مدّت به دیوگیر را به دولت آباد نامزد نموده۔

چون سلطان فخر الدین جونه[1] مرزبان دهلی تمام دکن را به ضبط خود در آورد و قلعه دیوگیر را به دولت آباد نامزد نموده دار السلطنت مقرر کرد۔ از وقتی که ولایت دکن از تصرّف فرمانروایان دهلی به در رفت۔ بعد سی صد سال باز قلعه در تصرّف پادشاه اسلام آمد۔ در ایّام شاهزادگی محمد اورنگ زیب عالمگیر چون به صوبه داری دکن مأمور شدند در نزدیك همان در موضع کهرکی شهری آبادان ساخته۔ در کمال لطافت و استحکام و اورنگ آباد نام نهادند۔ این از اقلیم دویم است۔ درازاً پهنا شرقی سرحد محمد آباد ، بیدر غربی ، سالهیر جنوبی ، بیجاپور شمالی ، برهانپور و دریای پمهره طول بلده یك صد و یازده درجه عرض بیست درجه و سی دقیقه۔

دولت آباد شهریست بر دو کروهی اورنگ آباد ۔ اکثر نفایس ولایت در او یافته شود۔ در زمان حضرت اعلیٰ شاهجهان بادشاه این قلعه را که از جمله حصون نظام الملکیه بود، داخل ممالك محروسه شد۔ یك صد و چهل و پنج قلعه در این صوبه اند و ازان اکثری برفراز کوه و بعضی در بیابان دشوار گذار۔ هریکی در متانت و استواری بی نظیر ، جمعدامی یك ارب و هژده کرور و هفتاد و سه، در زمان عالمگیر خلد مکان بوده ، مشتمل بر یازده سرکار یك صد و شانزده محال و کل مواضع آن پنج هزار و نه صد و پنجاه موضع و زمین پیموده، آن دو کرور و پنجاه و پنج لك و هفده هزار و نه صد پنجاه بیگهه و نه بسوه۔

۱۔ یعنی محمد تغلق۔

سرکار	سرکار	سرکار
دولت آباد	احمد نگر	جالنه
١٩ محال	٢٠ محال	١٠ محال
یك محال دار الضرب	مواضع: ١١٢	مواضع: ١١٢
١٨ محال		
مواضع: ١١٤٨		
رقبه: ٢٥٣٧٣٨٨ بیگهه	رقبه: ٣٧٢١٨٧٧ بیگهه ٣ بسوه	رقبه: ٢٣٣٦١١٣ بیگهه ١٣ بسوه

سرکار	سرکار	سرکار
اسلام آباد کونکن	شولاپور	جنیر
٧ محال	٣ محال	١٣ محال
٥ محال کاغذ نرسیده	مواضع ١٢	٥ محال تقسیم نرسیده
٢ محال		٨ محال
مواضع: ١١٣٦		مواضع: ١٢٢٣
رقبه: ٤٠١٤٥٦ بیگهه	رقبه: ٤٤٤٧٨٠٣ بیگهه ١٠ بسوه	رقبه: ٥٢٠٥٣٩٤ بیگهه ١٣ بسوه

سرکار	سرکار	سرکار
پتن	تیسر	پرنده
۳ محال	یك محال	۱۹ محال
مواضع: ۱٦٥	مواضع:	مواضع: ٥٥٩٩
رقبه: ۳۷۳٦٥۱ بیگهه ۳ بسوه	رقبـــه: ۲۸۲۳۳٦۳ بیگهه ۱٥ بسوه	رقبـــه: ۲۰۰٥٤۷٥ بیگهه ۳ بسوه

سرکار	سرکار
سکه	فتح آباد
۱۱ محال	۱۱ محال
مواضع: ۱۳٥۳	مواضع: ٤۳۰
رقبه: ۳۲٦۳٦۸ بیگهه	رقبـــه: ۱۲۰۲۱۳۲ بیگهه
۳ بسوه	۱۰ بسوه

در ایـن صوبه میوه بسیار، خصوص نیشکر و انبه بسیار، نغز اولین سیـاه رنگ لیـکن بسا نرم و ملایم۔ مبالغه آنست که از ضرب ناخن شیره اش تراود۔ و به آن وزن شود که در یك نیشکر زیاد از پنج سیرشیره صاف برآیـد و دویـمـی به وزن به یك نیم سیر خوب شیرین و بسیار شیره خسته کـوچك بـر ونی ریشه، لیکن این به تفحص به دست آید هم آثاری کم و بیـش بسیـار بهـم رسـد۔ در بـازار جـا به جا می ماند۔ گل کیوره صحرا صـحـرا، درخـت نارجیل فراوان، بار خام آن در گرما و برسات سبد سبد

[۹۰ب] مردم آورده می فروشند به قیمت ارزان به جلوس عالمگیری دو سه عدد می دهند- چون آن را بتراشند از درون مغز وی شیر آسا آبی برآید، نیك مزه و شیرین و شالی اقسام اقسام[۱] خوب شود- برگ تنبول افزون و چند نوع، از آن جمله کنکری بسیار با مزه و ملایم هر قدر که خورند زبان را مختلی نیارد-

صوبهٔ دار الظفر بیجاپور : این صوبه را از اقلیم دویم بر شمرند درازاً و پهناً شرقی گلبرگه غربی تله کوکن[۲]، جنوبی ادونی و دریای کشنا، شمالی اورنگ آباد، طول بلد یك صد و پنج درجه عرض شانزده درجه و بیست و دقیقه- در سنه یك هزار و نود و شش هجری مطابق روز دو شنبه دویم جمادی الثانی سنه بیست و هشتم از جلوس عالمگیری اورنگ زیب پادشاه شروع محاصرهٔ قلعهٔ بیجاپور شد و در مدت دوماه و بیست وهشت روز مفتوح گردید- تفصیلش بدین منوال بیست و سویم رجب سنه مذکور بادشاهزاده به جهت انصرام مهم آن مأمور شدند و بیست و ششم ماه مسطور غازی الدین خان فیروز جنگ فوج خانگی خود که شانزده هزار و نه صد و نود و پنج سوار بود تعیین گردید و خانجهان بهادر را حکم شد[۳] که با پانزده هزار سوار و روح الله خان با یازده هزار سوار و دو صد و پنجاه همراه پادشاهزاده بر محاصرهٔ قلعه شریك گشته تردد بظهور رسانید- همگی فوج سوار و پیاده هفتاد و هفت هزار و یك صد و پنج نفر تعیین محاصرهٔ قلعه گردیدند- چون محاصره برکشیده، حضرت بادشاه نیز متوجهٔ این مهم گردید- بیست و یکم

۱- خ: اقسام اقسام ندارد-
۲- س: تلکوکن-
۳- هر سه نسخه "سند" دارد اما درست بنظر نمی آی(م)-

شعبان سنه بیست و نه[سال جلوس] به پای قلعهٔ بیجاپور رسیدند. در رسول پور اندرون قلعه مورچال لشکر شد. روز دو شنبه هفتم رمضان خود به دولت و اقبال به جهت دیدن [۹۱] مورچال سوار شد. در مورچال صف شکن خان تشریف داشتند که مردم قلعه توپها سر دارند که گوله از سر حضرت می گذشت و بعضی پیش افتاد و هفدهم سنه بر زبونی یورش نمودند، مردم غنیم گریخته در قلعه رفتند. دهم شوال سنه سی شروع پر کردن خندق کرده، در دو روز پر کردند. همان روز حضرت به جهت یورش خیمه گذاشتند، به پای عقب مورچال تشریف برده می خواستند که بر قلعه یورش نمایند. چون سکندر عادل شاه حاکم قلعه را یقین شد که در یك دو روز قلعه مفتوح می شد. دو شنبه چهارم ذیقعده و به غازی الدین خان بهادر و صف شکن خان پیغام کرد که عفو تقصیرات کنانیده مرا[یعنی اورا] به ملازمت اقدس برند. چنانچه همان روز ملازمت شده، غازی الدین خان تا دروازه استقبال نموده، عادل شاه اول بر پالکی سوار بود. خان مشارٌ الیه اسپ سواری خود فرستاده او را بر اسپ سوار کرده هر دو سواره باهم ملاقات و دستبوس قرار یافته که اول او بخانه خان مومی الیه بیاید، پس از آن در دیره سفید که برای او ایستاده کرده اند، داخل شود. چون وقت شب از قلعه برآمده به دربار بادشاه آمد. روز چهار شنبه در رسول پور ملازمت شد. حضرت در غسلخانه دیوان فرموده جمدة الملك مدار المهام اسد خان و مهابت خان [۹۱ب] روح الله [1] خان نزدیك نقّارخانه و جمدة الملك اسد خان متصل قنات

۱- درخ: اوراق جابجا شده است ادامه ورق ۹۱ب به ۹۲ب ثبت است.

هـای دروازهٔ غـلسخانه استقبال کردند- چون به حضرت آمد، سعادت پا بـوس حاصل کرد و به زبان اقدس ارشاد شد که "بهبود تو درین بود خاطر جـمعـدار خوب خواهد شد" رو به روی کتهره نقره[1] جـانب دست چپ ایستـاده شـده- پـانـزدهـم ذی حـجـه سـنـه سی شب و در خیمـه خلوت خـوشبـوی و بـرگ تـنبـول عـنـایت نموده فرمودند که شما دور می باشید نـزدیك پـا آمـده- در خیـمـه جـداگانه باشند- چون او در آنجا آمد تمام اسبـاب او بـه ضبط در آمده، چوکی خیمهٔ او به اهتمام خان و سردار خان مـقـرر کردند و حکم شد که بر فیل سوار کرده، همراه سواری می آورده بـاشـند یك لك روپیه سالیانه او مقرر شد و فرمودند نام او سکندر خان می باشد- یك صد و بیست و دو مستحکم با سامان جنگی در این صوبه بود- همه به تصرّف اولیای دولت آمد از آن جمله-

قلعهٔ تورانگره از سـر کار نور کل قلعه ایست که آسمانی ارتفاع بس محکم- این قلعه را سلطان محمود بیجاپوری به سلطان بهلول حاکم دهلی کـه از هندوستان آمـده بود بـه او بـاز داده- دیوار قلعه بر قلعهٔ کوه جـای پـنج ذرعه و جای چهار ذرعه و قلیلی یکنیم ذرعه- همه از سنگ و گـل ساخته اند- وقتی که رام راجا قـلعه ناگرکوت در حیدر آباد احداث کـرده بـود- ایـن قلعه نیز بنا کرده، دو دروازه دارد که یکی سمت جنوب کـه آن مسدود است- دویم به طرف [۹۳] شمال و این باز است دور قلعه یك هـزار سـی صـد و نـود و پـنـج ذرعـه و بیست و چهار برج و سی صد هشتـاد و نـه کنگوره است و خندق گرد او خشك به عرض نه ذرعه- در

۱- بمعنی غرفه ای روی آن باتقره حکاکی شده-

برسات گاه گاه آب هم می آید۔ اندرون قلعه یك باولی آب شور دارد و یك تالاب شیرین بیرون قلعه هم است۔ این قلعه از بیجاپور به طرف کرناتك است متّصل دریای شور قلعه تله کونکن متّصل دریای شور غربی کوه پائین ولایت سالهیر و مولهیر شمالی کوه ها۔ سنبهاجی فتنه جو مقام بودن خود مقرر کرده بود و این از مضافات بیجاپور است۔ تفصیل او بر آن نمط که در پنجم ماه مبارك رمضان سنه بیست و پنج جلوسی مطابق سنه یك هزار و نود حضرت محمد اورنگ زیب عالمگیر پادشاه متوجّه دکن شده و در اورنگ آباد نزول اجلال فرموده۔ پادشاهزاده محمد معظّم را برای تنبیهٔ مفسدان کوکن رخصت فرموده۔ خود به دولت و اقبال دویم ذیقعده سنهٔ مذکور به جانب احمد نگر نهضت فرمودند۔ شاهزاده از کویل رام گهات به کونکن در آمدند و در اندك مدّت آن تمام ولایت پی سپر موکب ظفر پیکر گردید و در نهیب و غارت و بندوا سیر آن مملك هم شد۔ این ولایت هشت محالست و جمع آن ده کرور و چهارده لك و نود هزار دام و حاصل دوازده لك و هشتاد و هشت هزار سی صد و بیست روپیه هشت پر گنه بدو تعلق دارد: [۹۳ب]

سرکار	سرکار[1]	سرکار
کوتر عرف بهگوندا	۲،۷۰،۰۰۰ دام	مظفر آباد
۳ کرور	۹۲ مواضع	یك کرور
۹۳٤٥۰۰۰ دام	٦ لك	۳۳٥۰۰۰۰۰ دام
مواضع: ۳٤۸	۷٦۳ روپیه	مواضع

۱۔ در هیچ نسخه نام سرکار ثبت نیست۔

٤ لك	نقدی	نقدی ششماهی
۹۱۱۸۱۹ روپیه		یك لك
		٦٦٨٧٥ روپیه
		نقدی

سرکار[1]	سرکار	سرکار
۳٦۰۰۰۰۰ دام	گودانه	سرنگه
٤٥۰۰۰ نقدی	٥٧۰٥۰۰۰ دام	۲۷۰۰۰۰۰ دام
	مواضع:	۳۳۷٥۰ روپیه
	۱٤۲٦۲٥ روپیه	نقدی
	نقدی	

سرکار[2]	سرکار
مظفرآبادعرف گهالو	ساهلی
یك کرور	۱۳٦۰۰۰ دام
۳۳٥۰۰۰۰ دام	۳۳۷٥۰ روپیه
نقدی	مواضع: ۲٦٥
	۱٦٦۸۷٥ روپیه
	نقدی

۱ـ در هیچ نسخه نام سرکار ثبت نیست۔ ۲ـ در هیچ نسخه نام سرکار ثبت نیست۔

قلعهٔ ناگرکوت: این قلعه زمین کوب است در عمل رام رجا است زمیندار کرناتك- او بر سر حد زمینداری خود احداث کرده قلعهٔ مذکور دو دروازه دارد: یکی پائین مشرق و جنوب دویم سمت شمال و دریای و تالی [1] در او، آب یکی فراوان دویمی خشك- مسافت درمیان دریای کشنا و بهت از راه گذر [2] بدری چهار کروه درازاً لدر [3] کولا ده کروه- دیگر قلعجات در این صوبه بسیار است- چنانچه سابق تعداد نوشته شد و تفصیل هر یکی جداگانه نیز رقم پذیر خواهد شد، انشاء الله تعالیٰ- حاصل نقدی سه کرور و سی و شش لك و هشتاد و چهار هزار و نه صد و هفتاد و یك روپیه- تفصیل سرکارات این صوبه در حضور نه بود- ظاهرا نظام الملك آصف جاه [۹٤] در صوبه داری خود کاغذ هر شش محال صوبهٔ دکن همراه خود بردند [4] - لهذا به این راقم اجزا نرسیده در مکان خود می نویسد-

صوبهٔ حیدرآباد که آن را فرخنده بنیاد نیز گویند- اول به دارالجهاد مخاطب بود، باز به فرخنده بنیاد موسوم گشت در ازمنه سابق بهاگ نگر نام داشت- از اقلیم اول این را دانند درازاً [و] پهنا طول بلده یك صد و ده درجه و سی دقیقه عرض، نوزده درجه و سی دقیقه- آن قلعه واقع است بر کوهچه که گردش کوه دیگر گرفته- دریای شور نزدیك از این جا حکمرانی ابو الحسن قطب الملك که عام به تانا [5] شاه مشهور می نمایند گویند او از یگانهٔ روزگار و نجیب زادهٔ ایران دیار است از همدان در لباس فقراء به سیاحت آمده- پادشاه آنجا که قطب الملك عبد الله

۱- بمعنای استخر طبعی آب- ۲- خ: لدر- ۳- س: لدر ندارد-
٤- در آرشیو حیدرآباد نسخه ای است بعنوان ده به ده و سوانح دکن دارای توضیحات مفصل-(م)
۵- خ: تاما-

بود، او را پسری نبود. بر فطانت و ذکاوتی او مفتون گشته، او را به دامادی بر گرفت. چون عبد الله جهان را بدورد کرد ارکان سلطنت ابوالحسن را[1] قطب الملك خطاب کرده به حکومت گرفتند. او مردی بود باذل و باسخا وارسته از دنیا و مافیها پیوسته در تماشای رقص و سرود روز را به شب و شب را به روز می آورد. ارکان دولت به امور حکومت می پرداختند. بسیاری از نادر کاران ولایت را طلبیده، در این شهر جا داد تا امروز دستکاری آن مر زبان زد روزگاز[2] است و مادنا برهمن وزیر[3] عقد سلطنت وی بود. چون ابو الحسن پیوسته از افراط شراب و کثرت خمر ملك عقل و ولایت دل را خراب داشت. رعیت آنجا از دست ستم پیشگان به ستوه آمده بود، تا آنکه نالش آنها به عرض اقدس عالمگیر اورنگ زیب پادشاه رسید، پیشنهاد همت شد که این ملك را از دست ظالمان خلاص باید کرد. بنابه آن پور خلافت بادشاهزادهٔ محمد اعظم شاه را با فوج گران و سامان حرب و قلعه گیری تعین فرمودند چنانچه تفصیل آن در ذیل ترقیم می یابد. در این صوبه پنجاه و سه قلعه آسمان سیاست در مضبوطی و محکمی به کوه الوند هم پایگی دارند و از آن جمله قلعهٔ گولکنده است و تفصیل تسخیرش این که **تسخیر قلعهٔ گولکنده** ـ در هنگامیکه افواج بادشاهی برای تنبیهٔ مفسدان به سرحد حیدرآباد رسید. ابو الحسن قطب الملك از بیم و هراس نقد و خزان و جواهر و اقمشهٔ بقیه همراه خود برداشته، در قلعه گولکنده است که از حصن مستحکمه می دانست سکونت گرفت و برمتانت او اعتماد کل

۱ـ خ: "ابوالحسن قطب الملك او را" دارد. ۲ـ س: آفاق دارد.
۳ـ خ: متن از "عقد... برای حفاظت" بجای ورق ۹۳ب به ۹۱ب آمده. (م)

کرده- در سرانجام برج و باره اش پرداخت- چون این خبر به سمع مبارك حضرت باشاه رسید- بیست و پنج ربیع الثانی سنه سی از جلوس والا مطابق سنه یك هزار و نود و هشت هجری نهضت رایات ظفر انتساب بسپردگی شاهزاده بادشاهزاده عالی جاه محمد اعظم شاه به آن طرف مقرر گردید و رخصت شد- لشکریانش که برای حفاظت شهر حیدر آباد بودند، خبر آمد افواج پادشاهی شنیده و دست به نهیب و غارت کشادند- قلیلی در ضبط متصدیان بادشاهی هم آمد- بعد رسیدن ابوالحسن به قلعه خیر خواهانش مادنا برهمن را که وکیل مطلق او بود با برادرش[اکانا] به قتل آورده- سر هر دو را دست اویز عفو جرایم خویش ساخته در خدمت بادشاهزاده فرستادند و عفو دلات خود خواستند- از سبب نرسیدن غلّه در لشکر بادشاهی گرانی عظیم بود- اکثری از گوشت شتر و اسپ قوتها سر انجام می کردند- در این وقت ابو الحسن در خزانه وا کرده- بسیاری از لشکر منصور بر خواسته و زرها گرفته نوکر او شدند و سر راه وصول عرایض در حضور مسدود بود- لهذا به صوابدید خانجهان بهادر عذر او پذیرفته و شیخ معتمد علیه ابوالحسن را همراه گرفته روانه کو سر که در حد حیدرآباد است و به حدود بادشاهی هم نزدیك بود رسیده، منتظر حکم نشستند- هر چند ابو الحسن عوض جرایم مبلغ کلی قبول می کرد در پیشگاه خلافت منظور نشد و حضرت خود به دولت و اقبال نهضت فرموده، نزدیك قلعه دائره لشکر ظفر پیکر شد- ششم رجب سنهٔ مذکور جمدةالملك اسد خان بهادر را بربنگاه گذاشته به نفس مبارك خود متوجهٔ یورش بر قلعه گردیدند- چون مردم قلعه خبر دار شدند، آن روز یورش موقوف ماند- هشتم روز دو شنبه دو

نقب که یکی به اهتمام سردار خان دویم را صاحب سرانجام خدمت رای بود [۹٤ ب] آتش در زدند- چون دیوار قلعه پرید فوج پادشاهی منتظر بود یورش کرد- مردم قلعه از مورچال بیرون آمده، خواستند که پیش روند- مردم مورچال بیرون قلعه را همراه کرده آن قدر جنگ سخت کردند که هیچ یکی راه در آمد قلعه نیافت، اکثری از سپاه لشکر ضایع شد- روز چهار شنبه بیست و دویم سنه حضرت به نفس نفیس خود سوار شده به حال فیروز جنگ غازی الدین خان بهادر حکم شد که یورش نماید از قلعه تعب و تفنگ و حقه و مشك آن قدر سردادند که مردم بادشاهی تا به دمدمه نتوانستند رسید- در این اثنا دو زخم طپانچهٔ بان به غازی الدین خان رسید- حضرت معاودت کرده داخل دولتخانه شدند- خان مومی الیه به سبب زخم پذیری به دیرهٔ[=خیمه] خود رفت- سیزدهم ماه ذیقعد تردد قلعه به عهدهٔ بادشاهزاده محمد اعظم شاه مقرر شد- بیست و دویم شهر مذکور حسینی بیگ که داروغگی توپخانه از طرف ابو الحسن داشت، از قلعه برآمده معرفت پادشاهزاده ملازمت پادشاه کرده و به منصب پنج هزاری خطاب علی مردانخان سرافراز شد- شب پنج شنبه چهاردهم سنه مطابق یك هزار و نود و نه هجری عبد النبی [1] که با بهادر خان برادری داشت، معرفت خان مذکور عرض کرده فرستاد که قلعه را من می دهم، طرف من تشریف آرند- مورچال قدیم به عهدهٔ او بود، آخر شب بنده های و [۹٥] پادشاهی سوار شده استادند- او راه داده مردم پاشاهی در قلعه داخل شدند و شادیانه فتح در نواختن آمد- چون مردم پادشاهی بر دروازه قلعه قایم شدند، صبحی بادشاهزاده به طرف دروازهٔ

۱- شیروانی: عبدالله خان پنی آورده، History of Medieval Deccan، ص ٤۹۹، ج ۱-

لشکر تشریف برده، بیرون دروازه نشسته مردم را برای طلب مرزا ابو الحسن که بالای حصار بند بود فرستادند، او آمده بادشاه زاده دید- وقت دو پهر متّصل دیرهٔ خود و آخر روز به دربار بادشاهی شادیانه نوازان آوردند- حکم شد که در پیش خانهٔ اعتقاد[1] خان که خیمهٔ سرخ بود، فرود آرند- مردم فوجداران گرد او به چوکی باشند و آخر روز از ملازمت اقدس سعادت یاب گردیده- مدّت محاصره از ابتدای بیست و پنجم ربیع الثانی لغایته بیست و چهارم ذیقعده هفتماه بود، همان روز که ملازمت کرد، به طریق حبس اندرون کلالبانه[=کالامحل] به دستور سکندر خان بیجاپوری داشتند- به وقت ملازمت طعام خاصه که پخت آن به دستور سرکار محمد اعظم شاه بود و یك وقت میوه به او می رسید، لیکن شراب و خمر مطلق منع بود- بیست و یکم ربیع الثانی سنه سی و یك جلوسی همراه جان سپارخان از منزل ظفرآباد به در قلعهٔ دولت آباد فرستاده، در حبس داشتند- تفصیل ضبطی اموال ابو الحسن که در سرکار والا آمد، نقد داخل خزانه و تنخواه شده هون سی و یك لك و پنج هزار که نود و سه لك و سی و پنج هزار روپیه آن را می شود و روپیه های نقدی شش لك که جمله یك کرور و چهار لك و هشتاد و یك هزار و هشت صد و چهل و نه روپیه دوازده آنه می شود و زری که تنخواه شد، سوای آن یازده لك و چهل و شش هزار و هفتصد روپیه بود جواهر و طلا سوای سابق که بهامداس آورده بود قیمت آن سی و پنج لك و پنجاه و دو هزار چهار صد و چهل [و] یك روپیه و یازده آنه تحویلات متصدّیان بادشاهی شد- **جمعدامی** یك ارب و نه کرور و ششصد و هفتاد و هشت لك و سی

۱- ن و ع و خ: اعتقاد-

و پنج هزار دام **حاصل** نقدی دو کرور و نود و نه لك و شش صد و هفتاد و هشت روپیه معه محالات سایر که در عمل ابو الحسن محصول ابواب ممنوعه بود۔ مشتمل بر دوازده سر کار۔ چون کاغذ این صوبه به دستور صوبهٔ بیجاپور در حضور نبود، لهذا تفصیل پرگنات و مواضع و رقبه آن در رقم قلم نیامد:

سرکار	سرکار	سرکار
دیال کندل یا دیور کندل	وارنگل آنروی کشنا	راجگوپال آنروی کشنا
۱۸ محال	۱۰ محال	۸ محال
جمع: ۳٤٤٦٦٦ هون ۹ آنه ۳ پیسه	جمع: ۱۷۷۵۱۲ هون ۱۵ آنه یك پیسه	جمع: ۳۷٤۸٦ هون
روپیه ۱۳۳۳۳۹۹		
۱۰ آنه یك پیسه	۳٦۷۸٦۵ روپیه	
۱۳ آنه ۳ پیسه	۳۱۱۱٤۵۸ روپیه ٦ آنه	

سرکار	سرکار	سرکار
کم بهیم مندی	ابراهیم پتن آن روی آب کشنا	نظام پتن آن روی آب کشنا
۵ محال	۵ محال	۵ محال

٧٦٥١٢ هون	جمع: ٢٢٤٢٦٦ هون	١٠٦٦٢١٤ هون
جمع: ٢٣٠٤٢٧ روپیه ١٣ آنه	٦٧٢٧٨٠ روپیـــه ١٢ آنه	٣١،٠٠٠٠٠ روپیه

سرکار	سرکار	سرکار

محمد نگر	کل پور آنروی کشنا	راج مهندری
٥ محال		١٢ محال
جمع دامی:	٨ محال	جمع: ٦٧٢٨٥٧ هون
٣٢٩٢٠٥٦٠ دام	٣٦٨٣٣١ هون ٤ آنه	١١ آنه سوا پیسه
٣٧٧١٢٨٤ روپیه		
دیره آنه	١١٠٤٣٩٣ روپیه	
١٢ آنه	١٨٣٣٥٧٩ روپیه	
سوا دو آنه		

محلات آنروی	محلات این طرف
کشنا	کشنا
١٩ محال	٦ محال
جـــمـــع: ١١٤٦٣٩٢ هون	جمعدامی:
٣٤١٨٢٧٠ روپیه	٣٢٩٢٤٥١٠ دام

سوا پانچ آنه	۳۷۷۱۲۵٤ روپیه
دیره روپیه	

سرکار	سرکار	سرکار

محلات سایر	محلات سایر	محلات سایر
دارالضرب	حوض	باندهر
جمع: ۵۲۳۵۲ هون	جمع: ۱۳۷٤ هون	جمع: ۱٦۳٦۵ هون
سندهی	کای همه	کوت والی چبوتره
جمع: ۱۹۰۰۰ هون	جمع ٦۳۲۵ هون	جمع: ۳۹۳۰۰ هون
مندیات		کان الماس
جمع		۲۰۰۰۰۰ روپیه
۳ مکان	۷۲۰۱۷ هون	۵۵۰۰۰ روپیه
۱۰۰۰ هون	۱۲ آنه	
۵۲۳۳۹ هون		

صوبهٔ محمد آباد بیدر مخاطب به ظفر آباد: این صوبه از اقلیم دویم است درازاً – پهنا – کروه شرقی حیدرآباد، غربی اورنگ آباد جنوبی مایل به عرب، گلبرگه شمالی، برهانپور، در عصر عالمگیر بادشاه این قلعهٔ دیگر قلعجات مفتوح شد۔ پنج قلعه از آن جمله بسیار مستحکم۔ در این صوبه بدین تفصیل محمد آباد، رای گره، فیروز گره عرف

ابراهیم گره، کلیان گره، مظفرنگر عرف به لکهن- در این صوبه ظروف بیدری نیك و بس نادر بهم رسد: پاندان، آبخوره [۹۶ب] و رکابی و پیالی های خورد و کلان و حقه و شمعدان و دیگر چیزهای بسیار نفیس و گلهای متنوعه از طلا نقره بر آنها می سازند- دستکاری آنجا آن قدر نازك و باریك می کنند که در تصور مصور تصویرش نیاید و میوه و گل در تمام صوبه جات دکن وافر و فراوان - گرما کم- در بر شگال صبح و شام احتیاج به شال و دولائی شود زمستان به اعتدال-

این صوبه مشتمل بر چهار سرکار که محال آن پنجاه و چهار مواضع اش سه هزار و هفتصد و نود و یك، موضع و زمین پیموده، آن هفتاد و هشت لك و هفتاد و دو هزار یك صد و نود و چهار بیگهه و ده بسوه **جمعدامی** آن شصت و دو کرور و پنج لك و پنجاه هزار دام جمع نقدی شصت و شش لك و پنجاه و نه هزار ده شش صد و یك روپیه پاؤ کم سیزده آنه-

تفصیل سرکارات:

سرکار	سرکار	سرکار
حویلی بیدر	کلیان	رام گر
۸ محال	دو محال	۳ محال رقبه نرسیده
مواضع: ۵۴۹	مواضع: ۱۴۷	۱ محال
رقبه: ۱۵۶۵۱۹۸ بیگهه	رقبه: ۲۰۴۱۳۷ بیگهه	مواضع

۹ بسوه	۱۳ بسوه	۱۱۰۷دام

سرکار
ماندیر
٤٣ محال
۱ محال رقبه نرسیده
٤٢ محال
مواضع: ۲۸۸٦
رقبـــه: ٦٦٠۲۸۸۸
بیگهه ۸ بسوه

در اکثـر مکان دکن پارچه وغیره چیز بسیار گزین شود۔ چنانچه جـنس بادله زری دو پته [۹۷] و کرته و از کناری و چره سر پیچ نیك بافند و از کـلابتـون دو پتـه هـا و کـمـربندها و سرپیچ گزین سازند و در نواحی کرناتك چهینته گزیده بود و یك دستاری می شود که آن را نیز چهینته می گـویند تار و پود آن از رشته گاؤ باشد۔ بسیار نفیس و باریك و زرد و سیاه باشد، اکثر مردم از آن جامه هم سازند۔

و هـم درآن ضـلـع جـوز بویای یعنی جائفل و الائچی خورد سبزه بهـم رسـد۔ از[آن] اولیـن مربه کنند۔ این راقم هم یك دو سبو از مربه آن آورده بـود۔ بـادام فرنگی در حیدرآباد پـدیـد آید مقدار پاؤ کم یك پاؤ و طـول دوازده انـگشـت کم و زیاد و عرض چهار، در یکی هفت ماهه تیار

بود مزه مثل بادام[۱] ـ موز یعنی کیله بسیار قسمی باشد که آن را سوهن کیله گویند، خورد تر بود مغزش آن چنان نازك بود اگر بر جای گرم گذارند همه آب شود فرو رود و قسمی است که آن را کوکیلی کیله گویند مغز کیله را خشك ساخته به کار برند، مزه اش به خوبانی ماند فوفل[۲] یعنی سپاری بسیار بود و صحرا صحرا درختش ـ تنه باریك دارد و بر او برگهای انبوه، بیان اوراق مثل خرما خوشه ها شود ـ از غایت خوش مزگی قیمت خوب یابد ـ سیری تا به دو روپیه می ارزد و از چوب تنه داند و برچهی سازند که مستحکم شود ـ و دیگر نفایس بسیار تا کجا نگارد ـ کرونده در بعضی جا به یك باد آرد، یك آن به وزن دو سه فلوس، مزه آن شیرین می خوش مرغوب طبع عالمگیر بادشاه بود ـ هر که سیری کم و بیش در راه [۹۷ ب] می گذرانید، اشرفی انعام می یافت ـ

ذکر سلاطین دکن از مطالعهٔ کتب تاریخ چنان معلوم شد که تمام دکن در تصرف راجه ها[ی هنود] بود ـ لیکن از مدّت بر اکثر اماکن فرماندهان اسلام مستولی گشتند و اکثری از این ها سلاطین دهلی بودند ـ خصوص در تصرف سلطان محمد شاه جونه بن سلطان غیاث الدین تغلق شاه در آمد و سلطان محمد شاه دیو گیر را دولت آباد نهاد ـ دار السلطنت خویش مقرر کرد ـ بعد مدّت سلطان به جهت دفع فساد که در ملك قدیم برپا شد متوجه گشت ـ ملك لاچین که از نوکران او بود بدولت آباد فرستاد و جماعه ملك لاچین را کشته علم بغی[۳] بر افراشتند و علاء الدین که به حسن کانگو اشتهار دارد به اتفاق در او دولت آباد و

۱ـ ن و خ: مربع ـ ۲ـ غ و خ: نوقل ـ ۳ـ خ: نفی ـ

لـوای حکومت برافراشت و دولت آباد را متصرّف شده، طبقه با همه که اول آنها حسن کانگو بوده، سلطان علاء الدین حسن کانگو نام شخصی در دهلی بـه خدمت تغلق شاه منجّمی بـه نوکری بسر می برد و آن منجّم در محفل سلطان محمد تغلق آمد و رفت داشت و حسن بسیار به فلاکت مـی گـذرانید۔ روزی از تنگی معاش خود از کانگو درخـواست شغل می کـرد کـه بـه وسیلهٔ آن رفاه کانگو اهتـمـام بـعضی مواضع جاگیر خود به حسن سپرد۔

نـاگـاه قلبه در زمین شد، مزدور حسن را خبر کرد۔ حسن نوك قـلبـه در زنجیری بند یافته۔ چون غور کرد زنجیر در گردن دیگی که پراز اشرفی های غیر سلوك بود، بند شده۔ آن دیگ از زمین برآورده، بی آنکه در او خیـانـت کـنـد، آن دیگ را پیـش کـانـگو برد و حقیقت حال ظاهر کـرد۔ کانگو بـر دیـانـت او آفـرین کرد و این ماجرای حسن بـه سلطان رسـانیـد و شـاه زاده بعد از استماع این قصّه حسن را پیـش سلطان غیاث الـدین تعلق شاه پـدر خـود بـرد۔ سلطان به عنایات خسروانه نواخت۔ در سلك امرای سر کار منسلك گردانید۔

روزی کانگو به حسن گـفـت که از احکام نجوم چنان می بینم که خداوند تعالیٰ ترا صاحب اقبال کند و به درجه اعلی رساند، اگر چنین باشد نام من داخل اسم خود سازی تا به من نام تو نام همیشگی پذیرد و از آن روز حسن نـام کانگو در نـقـش نگین خود داخل کرد۔ از آن بـاز به حسن کانـگو مشهور گردید و نیز گویند که شیخ نظام الدین اولیاء مجلس طعام ترتیب داده صلای عام داده بود و سلطان محمد تغلق نیز بر آن مایده حـاضـر شـد، بـعـد بـرخـاستن مایده حاضر شد، مجلس حسن کانگو در

رسیدـ حضرت در عالم شوق فرمودند که سلطانی رفت و سلطانی دیگر آمد و خادمی را فرمود، شخصی را آثار دولت از ناصیهٔ او درخشان است بیارـ خادم از لباس ظاهر او نه شناخت و عرض کرد که کسی این چنین نیست، مگر مفلوکی نشسته استـ فرمان شد که هم او را بیارـ بعد حاضر شدن او [۹۸ب] التفات فرموده ـ "نانی که به جهت افطار خود در طاقچهٔ حجره بود برانگشت نهاده" به وی دادند و گفتند که این از جز او سلطنت است که بعد چندی از دکن نصیب تو خواهد شدـ حسن را از این بشارت آرزوی حکومت دکن در سر افتادـ در انتظار آن می بود و می خواست که در دکن سکونت گزیند و گوهر مقصود به دست آرد تا آنکه سلطان محمد تغلق به دکن رفته اکثری از آن ممالك به تصرّف آوردـ

در آن وقت حسن کانگو را خطاب ظفر خان داده بود و به اقطاع مرج و گلبرگه اختصاص داشت و از آثار شجاعت به ظهور رسیدـ در ماه ربیع الاول سنه هفت[1] صد و چهل و هشت تاج سلطنت و چتر شاهی که نشان خلفائی عباسی است برسر خود گذاشته، خطاب سلطان علاء الدین حسن کانگوی بهمنی مقرر کرد و خطبه و سکه مملکت دکن بنام او رواج یافت و بعد چندی سلطان محمد تغلق فوت شد و سلطان فیروز شاه جانشین او شده، حالتی نداشت که به تدارك پردازدـ علاء الدین بادشاه مستقل شد و ممالك مسخر[2] محمد شاه و دیگر قلعه اودنی وغیره مفتوح ساختـ آخر بیماری صعب بر او طاری شد و در حسن آباد گلبرگه آمده، لبیك به حق گفت و این ماجرا در سن تسع و خمسین و

۱ـ خ و س: هشت و این اشتباه است (م)ـ

۲ـ خ: مسخره داردـ

ثمانیه مائه[1] واقعه شد شصت و هفت سال عمر یافت، مدت سلطنت او [۹۹] در دکن یازده سال و دو ماه و بیست روز.

سلطان محمد شاه بعد پدر برتخت سلطنت نشست و تمام خزاین اندوخته، پدر را با والدهٔ خود همراه داده به سفر حجاز فرستاد و یك از آن پیش خود نگاهداشت و جنگهای عظیم با راجها و رایان کرده بیجانگر و تیلنگ و کرناتك گرفت و خزینه بسیار کرد و در کم مایهٔ فرصت آن قدر جمعیت به او شد که در گفت نگنجد. مجملی از آن در تاریخ ابو القاسم فرشته داخلست. اواخر سنهٔ هشت[2] صد و هفتاد و پنج در گذشت، مدت سلطنت هفده سال. مجاهد شاه بن محمد شاه بهمنی در جلادت و شجاعت نظیر خود نداشت، با حاکمان کرناتك و بیجانگر محاربات عظیم کرده. تاسنت بندر[3] و رام ایشر خود را رسانیده، بعد از آنجا برگشته، لشکر خود به احسن آباد گلبرگه فرستاد، خود به طرف رایچور[4] برای شکار رفت. در سنه هشت[5] صد و هفتاد و نه داود خان عموی مجاهد شاه اندرون سرا پرده رسیده، خنجر کشید. غلام حبشی که خالی[6] دست و پا می کرد، فریاد کرده سلطان را بیدار ساخت. سلطان هنوز چشم می مالید که جفا کار رسیده کارش تمام ساخت. داود خان اگرچه از امرا بود، بنابر مصلحت در ظاهر اطاعت او کرد. ملك رجب سیف الدین که جدّ مادری مجاهد خان بود، از زمان حسن گانگو وکیل الدوله بود، نظر به حلال نمکی کرده در مقام انتقام شد و

---

۱. فرشته: ۷۵۹ ربیع الاول، ص ۲۸۰.
۲. این هفت باید اما در همه نسخ هشت ثبت است که اشتباهی می باشد(م).
۳. منظور از تنگ بهدرا. ٤. س: رایچوری دارد. ۵. صحیح هشت است.
٦. خ: چالی و س: چابی.

باگها نام نوکر مجاهد خان را بر این امر مقرر کرد، قابو یافته [۹۹ب] چنان شمشیر زد که داود خان دو پاره گشت. مدت حکومت او یك ماه و پنج روز.

محمد شاه بن علاء الدین حسن کانگو بهمنی بعد کشته شد او داؤد خان به صوابدید سیف الدین جلوس نمود و خدمت وکالت به دستور مقرر ماند. چون به مشورهٔ او کار می کرد. در سلطنت او فتوری راه نیافت و در سنه نه صد و نود نه به تب محرق ودیعت حیات سپرد. مدت سلطنت نوزده سال و هشت روز.

غیاث الدین محمد شاه: او بعد پدر از جمیع امور سلطنت سلوك نیك با نوکران و دولتخواهان می کرد و همه نوکران از او راضی بودند، مگر لعل حسن که از غلامان ترك محمود شاه بود و وکالت داشت. به قوت اعوان خود قصد هلاك سلطان کرد. بعد مدت یك ماه و بیست روز در شهر رمضان هشت صد و نود و نه قابو[1] یافته در قلعه ساگر[2] محبوس ساخته و سبب زندگی او این شد که سلطان با دختر لعل حسن که در علم موسیقی و حسن و صورت بی نظیر بود رغبت داشت و غائبانه اظهار محبت می کرد. لعل حسن بر این معنی اطلاع یافته، سلطان را ضیافت کرد. سلطان به این امید که دختر را به پرستاری دهد قبول کرد و به خانهٔ او رفت. او سلطان را مست یافته نا بینا ساخت و حبس کرد و بیست و چهار کس که بر دروازه از مردم بادشاهی بودند. جدا جدا طلبداشته به قتل رسانید و محمد شاه بهمنی به شامت [۱۰۰] لعل حسن و استقلال او فیروز خان و پسر داؤد خان مقبول که محمد شاه او را تربیت کرده بود،

۱- خ: بابو.

۲- خ: ساغر.

دختر خویش بوی داده و به سعی شمس الدین مکحول لعل حسن نیز کشته گشت. مدت سلطنت پنجاه و هفت روز.

فیروز شاه بن داؤد خان مقبول بهمنی در عظمت و شوکت از دیگر سلاطین بهمنیه امتیاز داشت. در ایام دولت خویش بیست و چهار مرتبه با رایان صاحب جمیعت کار زار کرده و در عهد او مملکت بهمنیه وسیع تر گشت و قلعه بنکاپور که خلاصه جای تیلنگ است، در تسخیر اسلام در آمد، بسیار مرد عاقل و فاضل بود شجاعت و سخاوت و نغمه سرای سرآمد وقت بود. در اواخر سلطنت از دیو رای حاکم بیجانگر شکست خورد و در این جنگ این قدر مردم کشته شدند که از کشته [ها] پشته ها گشت. اگرچه احمد برادرش که خطاب خانخانان داشت، از جمیعت اسلام فراوان لشکرها جمع کرده، دیو رای را زا مملکت خارج ساخت، لیکن این داغ بر دل فیروز شاه ماند. حسن خان پسر خود را ولیعهد کرده، به خدمت حضرت سیّد محمد گیسودراز که چند سال پیشتر از این در گلبرگه آمده بودند [۱] فرستاد، تا فاتحه بقائی دولت او خوانند. حضرت فرمودند که سکّه دولت بنام احمد خان برادر تو زده اند. من چگونه بنام او [۲] خوانم. در وقت تشریف آوردن حضرت حسن خان[پسر و ولیعهد فیروز خان] در گلبرگه که از او احترام بسیار کرده بودند، لیکن مشیت ایزدی در دل ایشان جا نیافت. چنانچه حسن خان [۱۰۰ب] به اتفاق غلامان فیروز شاهی به جنگ[با احمد خان] روان شد چون خانخانان غالب آمد، سلطان هم خواست سلطنت بنام او مقرر گردد و در عین جنگ سلطان را که بسیار پیر و ضعیف بود بیهوشی

۱- نزدیک بسال ۸۰۳ه. ۲- خ: خود.

درگرفت۔ هوشیار و بیدار غلامان سلطان را در پالکی کرده مضطرب به قلعه بردند۔ سلطان در شهر رسیده بهوش آمد۔ به حسن گفت که بادشاهی بتائید الهی است۔ هر گاه تمام خلق به غم تو گرویدگی دارد بهتر است که تو اطاعت نمائی، او همچنان کرد۔ بعد آن خانخانان بر سر سلطان رسیده، زار زار بگریست۔ سلطان به بشاشت تمام گفت که الحمد لله که ترا در زندگی بادشاه دیدم۔ "بر او به امور سلطنت پرواز"۔ خانخانان همان روز پنجم شوال سنه هشتصد و بیست و پنج تاج برسر نهاده و برتخت متمکن شد، خود را احمد خان خطاب کرده۔ بیست و نهم سنه اله سلطان فیروز شاه رحلت کرد۔ مدّت سلطنت بیست و پنج سال۔ **داؤد خان** با دیورای به جنگ پرداخته انتقام برادر گرفت۔ حسن نام تجارت پیشه را که در طفولیت با او محبت داشت وفای عهد کرده، ملك التجار خطاب داده و هزاری و دو صدی منصب عطا فرمود۔ نظام الملك میر لشکر را منصب دو هزاری داده به دولت آباد فرستاد و ملك تیلنگ را که بادشاهان همیشه در آرزوی آن بودند، مسخّر کرده در ممالك محروسه خود داخل ساخت۔ در رجب سنه هشت صد سی و هشت جهان را به درود نمود۔

حسن[1] **بن سلطان احمد بهمنی** [۱۰۱] بعد از پدر بر تخت مملکت اجلاس کرد و از زمیندار بیجانگر که هیچ محصول پنج ساله نرسانده بود، فوجها فرستاده و دو فیل و هشت لك هون و دویست کنیز رقاص و دیگر چیزها گرفت۔ آخر عهد باغوای بعضی مفسدان درمیان هردو برادر مخالفت به ظهور آمد و محمد خان برادر او باغی شد و

۱۔ س: عبدالله دارد۔ شیروانی: علاء الدین احمد ثانی نوشته است، ص ۱۷۰، ج ۱۔

محاربات بسیار با او کرد. همچنین نوکران سر به فساد برداشتند. در سنه هشت صد و[شصت و] دو[1] از مرض مزبن جان داد. سلطنت او بیست و سه سال و نه ماه و بیست روز.

همایون شاه ولد سلطان احمد بهمنی بعد پدر جلوس بر سریر سلطنت نموده و در عهد خود که بیست و سه سال و هشت ماه بود[2] ـ جز سفاکی و خونریزی هیچ نکرد و ظلم و ستم او بر نوکران هم بسیار بود. اکثر به تحریك شهاب خان خواجه سرای. درخواب سلطان را چنان حربه زد که باز بر نخاست.

نظام شاه بن همایون شاه او پسر بزرگ وی بود. در حسن و جمال با ماه و خورشید همسری داشت. در سن بیست سالگی برتخت جلوس نمود. مخدومه جهان والده اش به مهمّات ملکی پرداخت. بسیار رحم دل بود و مجروحان ستم دیده[3] به تدبیرخان جهان و ملك التجار اندك مال پذیرفت. نظر بر صغر سن سلطان رای اودیسه با نوبت رای تیلنگ در مملکت سلطان خرابی بسیار آورد و مخدومه جهان به تدبیر صاحبه جمیعت خوب فراهم آورده، او را شکست داد. در همان ایّام سلطان محمود خلجی حاکم مالوه برای انتزاع [۱۰۱ب] ملك دکن لشکر کشد. مخدومه جهان سلطان مالوه را نیز هزیمت داد. او ملك و دولت گذاشته به هزار جان کندن خود را به مالوه رسانید و سلطان نظام شاه پی سنوح بیماری در سنه هشت صد و هشتاد و هفت در گذشت. مدّت سلطنت یك سال.

---

۱. در منابع دیگر ۸۵۸ ه ثبت است.
۲. باید سه سال باشد بجای بیست و سه سال.
۳. خ: ستم رسیده.

محمد شاه بن همایون شاه بهمنی ظالم او بعد از برادر در نه سالگی متصدی امور ملکی گشته برتخت جلوس کرد۔ خواجه جهان درکار و بار سلطنت به دستور دخل کردند و احمد شاه که کوچك برادران بود، اقطاع لایق یافت۔ چون هر دو برادر [به سن] بلوغ رسیدند و همیشه با هم انیس بودند۔ به تحریك مخدومه جهان محمد شاه او را سر دیوان کشت و ملك التجار امیر الامرا منصب وکالت ضمیمهٔ خدمت سابق یافت و خطاب خان جهان به او مقرر شد۔ نظام الملك برای تسخیر قلعهٔ کهیرله که در تصرّف سلطان مالوه بود فرستاده او بعد یافتن فیروزی و فتح به عذر دو راجپوت کشته گشت۔ نظام الملك را دو برادر بودند۔ یکی یوسف عادل خان سوای که جد سلاطین عادل شاهیه بود، در سلك غلامان داخل گردید۔ دویم دریا خان۔ هر دو در مردانگی ضرب المثل بودند۔ او با جنازهٔ نظام الملك با غنایم وغیره روانهٔ دار الحکومت شد و این نیکو خدمتی موافق طبع آمد۔

در سنهٔ هشت صد و هفتاد و شش به صوابدید خان جهان ملك حسن بحری را که عهد نظام الملك بود و احمد نگر و دولت آباد داشت، نیز در سلوك ملازمان انتظام داشته، [۱۰۲] نظام الملك خطاب داده به متنبهٔ سر کشان تیلنگ نامزد فرمود۔ او فتح نمایان با غنیمت و پیشکش بسیار به ملازمت آمد۔ بر لشکر تیلنگ گشت۔ بعد دو سه ماه که خواجه جهان او را فرزند خوانده بود و سر لشکر دولت آباد کردند و غلامان ترك و امرای مغول تابع او گشتند۔ سلطان محمد شاه به تسخیر قلعه کهیرله و استخلاص قلعهٔ رنتنبور که یکی از مرهته ها داشت فرستاد۔ عادل خان به قهر و استیلا هردو قلعه را گرفت و اسپ و جواهر

پیش کرد۔ چون وقت زوال خیمه رسیده بود۔ سلطان به اهتمام مثل خواجه جهان وزیر و امیر بی مثل و نظیر را که جان و مال در راه اخلاص بر کف دست[1] داشت۔ بی وقوع تقصیری در عالم شراب به قتل آورد۔ از کشتن او ایام زوال نزدیك گشت۔ امیران و نوکران خود را کناره کشیدند و در فکر خودها شدند۔ غرّهٔ صفر سنه هشت صد و نود و دو از شراب تند که در ایّام نقاهت خورده بود، جام ممات در کشید و "خرابی دکن" تاریخ فوت شده۔

سلطان محمود شاه بن محمد شاه بهمنی در دوازده سالگی بر تخت بیدر متمکن گشت و جلوس نمود و در همان مجلس بعضی باهم ذکر کردند که عادل خان سوای و قمر الملك و دریا خان و بلوخان از امرا یك بار حاضر هستند و رغبت ایشان جلوس کردن مناسب نبود۔ نظام الملك گفت که مهم سلطنت موقوف و ایشان باعث [۱۰۲ ب] خلل است۔ هر گاه آنها از کونکن بیایند مناصب و خطاب درمیان خواهد آمد۔ این خبر توصیف عادل خان و امرای ترك و غلامان در یورش کونکن رسید، همه یك دل شده به جهت مبارکباد جلوس متوجه دار الامارات شدند و بیرون شهر فرود آمده، مغلان نامبرده دکهنی سوای با هزار جوان انتخابی مغل و ترك به شهر رسیدند۔ وقتی که در قلعهٔ ارگر سیدند با آنکه رسم نبود که امیران و نوکران خود را اندرون قلعه برند۔ از ملاحظهٔ عذر نظام الملك جوان مردانه مسلح اندرون آمدند و نظام الملك پانصد جوان با یراق تمام جهت دفع عادل خان به قلعه آورده بود۔ اما

۱۔ خ: دشت۔

چون دید که فساد قایم می شود، نظام الملك به سلطان عرض کرد۔ بعد عطای خلعت رخصت آن طرف دهانید۔ عادل خان از فتنهٔ او ایمن نبود۔ دستش گرفته تا بیرون قلعهٔ ارك به بهانه حرف و حکایت آورد۔ بعد رسیدن به تحمل و خشم خود اظهار دوستی کرده تواضع از حد زیاده کرده، با هزار جوان جرّار بهادر در منزل خود به درون شهر فرود آمد و دریا خان را گفت به اتفاق امرای دیگر در کمال احتیاط بیرون شهر اقامت نمایند۔ روز دیگر نظام الملك به خانهٔ یوسف عادل خان آمده، ظاهر ساخت که شما و جمیع امرا در شهر ساکن شوید، تا هر بامداد به اتفاق به دربار رویم۔ عادل خان گفت آنچه می گویند راست است۔ اما [۱۰۳] هر روز آمدن مناسب نمی نماید "ما لشکریم وقوف آداب مهمّات ملکی نداریم به طریق که سلطان مرحوم تعیین کرده به همان کار باشیم و امرای ترك را درون شهر جا دادن مناسب نیست۔ اینها جماعت جاهل اند۔ مبادا به کسی گفتگو واقع شود و فساد برپا گردد"۔ نظام الملك و دکهنیان نقص عهد نموده در فکر آن شدند که عادل خان را از میان باید برداشت۔ باهم جنگهای سخت روداده۔ قریب سه چهار هزار کس از طرفین کشته گشت۔ به وسیلهٔ علما و صلحا صلح به میان آمد۔ عادل خان بعد چند روز که صلح به ساختگی بود به اتفاق اعوان روانه بیجاپور شد۔ نظام الملك و عماد الملك و والدهٔ سلطان به اتفاق امور سلطنت سرانجام می داند۔ اینجا هم در امرای حضور فساد بهم رسید و هر روز شهر به غارت می رفت و سلطان در عیش و سرود از صبح تا شام اشتغال داشت۔ در سنه نه صد و هشت یوسف عادل خان و عمدة الملك و خواجه جهان دکهنی از جهان درگذشتند و انقلاب عظیم در دولت

بهمنیه راه یافت. تا آنکه در سنهٔ نه صد و چهارده سلطان در گذشت. مدت سلطنت بیست و دو سال.

احمد شاه بن محمود شاه بهمنی امیر برید که از امرای عمده بود از اجداد امیر شاهیه است. از قدیم ملك قلیل در تصرّف داشت و از نوکران زیاده از سه چهار هزار نبود، می خواست که خود صاحب دولت مثل دیگران باشم، اما از ملاحظهٔ استحکام حکام [۱۰۳ ب] لاچار بود. احمد شاه را بر تخت احمد نگر [1] متمکّن ساختند و او به طریق تدبیر خود پی پیاله و ساقی و می بسر برد و امیر برید عمارتی مشتمل بر بیوت متعدده عالی جهت او مقرر کرد. او هم بعد دو سال و یك ماه در سنهٔ نه صد و بیست به اجل طبیعی از دنیا رفت.

احمد شاه بن علاء الدین بن احمد شاه بهمنی قدم ریاست بر تخت پدر نهاد. گویند او سلطانی بود عاقل و خردمند و شجاع و طالعمند. همت بر دفع امیر برید و دیگر حکام متغلب گماشت و دفع دشمن خانگی واجب دانسته به ملایمت و تملّق سلوك می کرد و چنان خود را وانمود که موکّلان خود را برای قتل امیر برید و فرزندانش متّفق ساخت. در شب غرّهٔ ماه به محل خود در آورده. امیر برید که هر ماه به سلام او می آمد، علی الصباح بدربار با سه چهار کس از فرزندانش قربتیان نزدیك عمارت رسید. در این اثنا هر یکی از آن مردم مخفی بیرون آمدند و بر او ریختند. امیر هر چند خواست که خود را برگرداند نتوانست کشید. تدبیر بر تقدیر غالب شد و امیر به تعجیل خود را از محوطهٔ سلطان بیرون انداخت و آن جماعة را از اندرون بیرون کشید و

---

۱. خ: احمدآباد.

هر یك را به عقوبت غیر مکرر کشت و علاء الدین را بعد سلطنت دو سال و سه ماه محبوس گردانید و هم در آن ایّام از هم گذرانید.

ولی الله بن سلطان محمود بهمنی این خاتم حکّام بهمنیه است. چون بر تخت جلوس نمود از بادشاهی جز نام هیچ نداشت. در سنهٔ [۱۰٤] نه صد و سی وچهار به جانب بیجاپور گریخت. اسمٰعیل عادل شاه بن یوسف عادل خان بیجاپوری قصد گرفت او کرد. از آنجا نیز فرار کرده پیش برهان نظام الملك به احمد نگر شتافت. اگرچه نظام الملك در ابتدا سلوك و مدارا بسیار کرد. آخر او را به طوق و زنجیر بند ساخت، با اجل طبیعی در گذشت.

ذکر باد شاهان و سلاطین بیجاپور که معروف اند به عادل شاهیه. یوسف عادل شاه از اولاد خواجه محمود گرجستانی است، به تجارت می گذرانید. به وساطت خواجه گاوان نزد محمد شاه بهمنی فروخته به تربیت سپاه کوشید و مغول و ترکان را به وعده نزد خود خوانده. روز به روز قوّت و مکنت زیاده پیدا کرده. در سنهٔ نه صد و نود و پنج و نزد، برخی در سنه نه صد و نود و سه خطبه و سکّه بنام خود رواج داده، رایان بیجانگر و بهادر گیلانی بعد جنگهای سخت و متعدّد هزیمت داده، فتحها نمودند و مذهب شیعه رواج داد[1] ـ از این ممر فتنه ها بسیار پیدا شد. در سنه نه صد و شش به مرض سوء الغیه در گذشت.

اسمٰعیل عادل شاه وی پسر یوسف عادل شاه بود. وقت رحلت عدل خان کمال خان دکهنی را وکیل سلطنت کرده، اسمٰعیل پسر دوازده ساله خود را بدو سپرد و گفت که نوعی سلوك نمای که خلل در

۱- خ: یافت.

مملکت نه افتد- خان مذکور بعد وفات عادلخان اسمٰعیل شاه را برتخت نشانید و با دودمان نظام شاهیه و قطب الملکیه و عماد شاهیه طریق سلوك و مدارا سلوك [۱۰٤ ب] داشت- در اندك فرصت فوج بسیار و خزانه بی شمار بهم رسانید- هوای تسخیر بیجاپور در سر کشیده و رفته عادل شاه را با والده اش در قلعه مسطور محبوس ساخته- چون کمال خان را به وجوه خاطر جمع گردید- غرّهٔ ماه صفر سنهٔ نه صد و بیست و هفت هزار سوار دکهنی را جمع ساخته، در باب جلوس مشوره کرد- نجومیان گفتند که این ماه خوب نیست- روز شانزدهم بسیار نیك و سعد[1] است- او یازده روز دیگر در ارگ گذرانید- روز شانزدهم اسمٰعیل عادل شاه را قید ساخته، خود بر تخت جلوس نمود و دو صد و پنجاه فیل و خزاین بسیار به دست او آمد و دیگر کارها از او به ظهور رسید که نوشتن آن به طول می کشید- در سنه نهصد و چهل و یك بجوار رحمت حق پیوست- مدّت سلطنت بیست و شش سال-

ملو بن اسمٰعیل شاه بر وفق وصیت پدر او را برتخت جلوس دادند- در چند روز نوکران را از او تنفّر بهم رسید و آن را با برادر[ابراهیم] مکحول ساختند-

ابراهیم عادل شاه پسر کلان او را قابل سلطنت دیده بر تخت پدر نشانیدند- این بسیار عادل و شجاع صاحب سخاوت بود- او کسی است که او برخلاف ملت حنفی مسلك دیگر در آن[2] ملك رواج داد- مدت سلطنت بیست و چهار سال-

---

۱- س: سعید-

۲- خ: مسلك دیگر ندارد-

علی عادل شاه از طفلی به جدّت ذهن وجودت طبع انصاف داشت۔ مذهب اعظم اختیار کرد۔ پدرش از همین سبب [۱۰۵] محبوس نموده بودند۔ بعد مردن او به سعی سکندر خان و کشور[خان لاری] بر تخت نشست و همّت مصروف آن کرد که مردم نیك نهاد فراهم آیند۔ در اندك مدّت بیجاپور رونق دیگر گرفت و سلاطین[1] و رأیان دکن سلوك پسندیده کردند۔ بر صاحب قلعه رایچور و مدگل و نور کل و کلیان[2] و شولا پور که مدگل از تصرّف عادل شاه بیرون رفته بود مستخلص ساخت و قلعه ملك[3] پور و ادهونی و دهار را خود مستخر کرد۔ با شجاعت ذاتی فاضل متبحر بود و اکثر جنگهای عظیم کرده مظفر و منصور شده۔ چون پسر نداشت در سنه صد و هشتاد و هفت ابراهیم ولد برادر زادهٔ خود را به پسری قبول کرده بود۔ در مهمّات ملکی دخیل ساخت۔ نبر علی برید و بهرام دو خواجه سرای صاحب جمال بودند آنها را طلب کرد۔ چون وهم و هراس داشتند نزدیك بیجاپور رسیده، از کاردها که در شلوار خود پنهان می داشتند، در خلوت، یکی از آن کارد کار سلطان تمام ساخته، در عهد او دو مرتبه ایلچی اکبر بادشاه آمده۔ مدّت سلطنت بیست و سه سال۔

ابراهیم بن طهماسب ابراهیم عادل شاه بن اسمٰعیل شاه بن یوسف عادل شاه وی بادشاه صاب وقار و عالی منش بود۔ صاحب تاریخ فرشته احوال اجلاس سلطنت او بسیار باب و تاب نوشته۔ در عهد جهانگیر بادشاه حاکم دهلی به اتفاق اکثر امرای خود سامان جنگ کرده

۱۔ س: سلاطیان۔ ۲۔ خ و ع: کلیانی۔ ۳۔ س: ملکه۔

[۱۰۶ب] با عبد الرحیم خان خانان که صوبه دار ملك خاندیس بود جنگ می کرد۔ لیکن پیشکش و تحایف فرستاده، صلح همی[1] نمود۔ چون بادشاه زاده جهانگیر از حضور با لشکر بسیار و افواج و دکهنیان در دو کروهی برهان پور رسیدند، جنگ عظیم شد۔ آخر شکست بر لشکر ابراهیم عادل شاه افتاد۔ بالاخر پنجاه لك روپیه داده باز صلح کرد۔ در سنهٔ یك هزار و بیست و شش رخت هستی بر بست۔ مدّت سلطنت او چهل و هفت سال و چند ماه۔

محمد عادل شاه بعد از او بر تخت سلطنت بیجاپور نشست، باز از بادشاه دهلی که از نسل چغتائیه بودند اکثر فوج می آمد و نظام الملك حاکم احمد نگر بوسواس اینکه چون بیجاپور در تصرّف چغتائیه رفته مرا چگونه خواهند گذاشت مدد او می کرد لیکن سودمند نبود۔ با اینکه شاه جهان بادشاه در سنهٔ نه صد و چهل و چهار تا نواحی بیجاپور تاخت و تاراج نمودند۔ هر چند با دارا شکوه و بیگم صاحبه پیشکش و نقد و جنس و فرستاده عفو جرایم خواست امّا مفید نیفتاد، بلکه به عزم فتح بیجاپور لشکر کشیده مفتوح ساخت و قلعه کلیانی و بندر تسخیر کرده۔ درین اثنا خبر بیماری شاهجهان رسید و بادشاه زاده متوجّهٔ هندوستان شد و مهم بیجاپور در توقف ماند۔ آخر عهد شیوا پسر سنبها از فریب منشی قوّت بهم رسانیده، بنیاد عادل شاه را را بیخ بر کند۔ در سنهٔ یك هزار وشصت و یك به بیماری دق در گذشت۔

علی عادل شاه[2] **بن محمد عادل شاه** بعد پدر [۱۰۶] در سن طفولیت به حکومت نشست و استقلال بهم رسانید۔ بعد چندی فتور در

۱۔ خ: می۔ ۲۔ س: شاه ندارد۔

ملك بیجاپور راه یافت. چون به تدارك شیوا نتوانست پرداخت. آن مقهور اکثر قلاّع دکن را متصرّف گشت و مرمّت قلعه ها کرده. چهل قلعه از سامان جنگ مرتب ساخته. عادل شاه در صدد دفع او شد. او به مکر و حیله به عادل شاه نوشت که اگر افضل خان به استمالت من آید، مطمئن شده مراسم اخلاص به جا آرم. افضل خان پیش او رفت و بعد او کشته گشت. هر روز تسلّط شیوا زیاد شد تا آنکه هیچ کار عادل شاه نکرده در گذشت.

سکندر عادل شاه چون علی عادل شاه فوت شد سکندر را امرایش برتخت نشاندند. شورش عظیم از هر طرف در ملك او پیدا شد و آخر سکندر در ملك دستگیر گشت و ماجرای دستگیر شدن او و فتح بیجاپور در ذیل همان صوبه مفصّل تعلیم آمده. در سنهٔ یك هزار و هفتاد و هفت. این ملك اکثر قلعجات داخل قلمرو چغتائیه آمد و این فتح در عهد عالمگیری بادشاه خلد مکان به ظهور رسید. از انبار در همان سلسله است حاکم حقیقی در حکم حاکمان دهلی محکوم دارد.

دگر سلاطین: احمد نگر و دولت آباد مشهور به نظام شاهیه:

نظام الملک بحری، نظام الملك که به نظام شاه بحری مشهور است. او از اولاد برهمنان بیجانگر است. نام اصلی او بهت است و پدر او بهیرون بهت نام داشت. در عهد احمد شاه بهمنی در ولایت [۱۰۷ب] امیر بیجانگر مسلمان شد و موسوم به حسن گشت و در سلك غلامان بادشاهی در آمد. سلطان محمد شاه به سبب خورد سالی در خدمت او می بود. در عهدش به مرتبه کمال رسید و به مرور به خطاب نظام الملك

اختصاص یافت۔ بعد اختلال دولت اولاد بهمنیه پسر او احمد نام نظام شاه بحری خود را خطاب کرد و به استقلال خطبه و سکه رواج داد۔

احمد شاه بن نظام شاه بحری: او سلطان بود با شجاعت و موصوف به سخاوت اکثر محارب عظیم کرده، خصوصاً با رام راج آثار جلادت به ظهور رسانید۔ رام راج با سی هزار سوار و دو لك پیاده بر ملك عادل شاه آمد و قلعهٔ رایچور و مدگل را محاصره نمود۔ عادل شاه در خود قوت ندیده دوستی به قطب الملك درست کرد۔ قطب الملك ایلچی فرستاده نوشت که این ملك چندی در تصرّف بهمنیه بود و گاهی در تصرّف رامراج حالا چهار قسمت حصه شد، از عهده این من تنها نمی توانم برآید۔ صلح آنست که باهر چهار متفق شده کفار را شکست دهیم و بیگانه را در ملك راه ندهیم۔ احمد شاه کتخدای را آگاه ساخت وهمه را متفق خود ساخته، هر شش کس به جمیعت زیاد بر سر رامراج رفتند و جنگ سخت به میان آمد۔ رامراج هزیمت خورده باز رفت۔ یك لك آدم از مخالف در جنگ کشته گشت و از این طرف نیز بسیاری به شهادت رسیدند۔ در سنه یك هزار [و] چهارده پیك اجل بساط عمر او در نوشته۔ قلعه و شهر احمد نگر بنا نهادهٔ اوست۔

برهان نظام الملک بن احمد شاه مذکور در هفت سالگی برتخت سلطنت احمد نگر جلوس نمود۔ بنابر کم سنی امرا بر او تسلّط داشتند و نظم و نسق صورت دیگر گرفت۔ با همسایه ها جنگ ها رودادہ۔ در سنه نهصد و هفتاد [1] و یك مریض گشته در گذشت مدت سلطنت چهل و هفت سال و هفتماه۔

۱۔ فرشته ۹۶۱ نوشته است۔

حسین شاه بن نظام الملک بحری درسی سالگی قایم مقام او شد۔ او هم شجاع و متهور بود۔ سخاوتش بر شجاعت غالب بود۔ در اکثر جنگ به ذات خود مصدر تردد نمایان گشته۔ خصوصاً در جنگ با رامراج که هفتاد هزار سوار و دو لك پیاده و دو هزار فیل جنگی آمده بود۔ چنانچه سبق ذکر یافته۔ در سنهٔ نه صد و هفتاد و دو از کثرت شرب جان داد۔ مدّت سلطنت قریب دوسال۔

مرتضی نظام شاه مشهور به دیوانه۔ چون تخت احمد نگر نصیب او شد، ملك برار که از عماد شاه گرفته بود، مملکت او وسعت بسیار پیدا کرد۔ از خبط دماغ یا از علو همت قریب شانزده سال گوشه نشین شد۔ جمله مهمات سلطنت به ارکان دولت سپرده۔ هر گاه کار ضروری پیش می آمد۔ نوشتهٔ عرضی در محل می فرستادند۔ از کمال درستی عقل جواب بایسته می نوشت و هیچ یکی از کتب تواریخ دیده نشده که بادشاهی و سلطنت در لباس فقر کرده باشد و در ملك او خلل راه نیافته باشد۔ [۱۰۸ب] مگر همین بوده در سلطنت او در سنه نه صد و هفتاد و هشت او حاجی خان نامی را به محبوبی گرفته بود و او همه نوکران را بیدل می داشت۔ خان اعظم میرزا عزیز کوکه را که اکبر بادشاه با برهان شاه با برادر مرتضی نظام شاه تعین نموده، از آن طرف میرزا محمد تقی به اتفاق راجی علی خان حاکم خاندیس مقابل آمد۔ خان اعظم صلاح صف جنگ ندیده وقت شب یلغار کرده، بلدهٔ ایلچ پور وغیره را غارت کرد۔ از راه بدر پور به ولایت مالوه مراجعت نمود۔ در آخر سلطنت برهان شاه را سودا در گرفت۔ چنانچه در فکر قتل پسر خود که حسین شاه نام داشت شد، امرا او را دولت آباد فرستادند۔ روزی

بامرا گفت که اشتیاق دیدن پسر دارم. امرا خوشحال شده و پسر را حاضر کردند. او شبی قابو یافته پسر را در بالاپوش کرده به آتش درداد. حسین به هزار تردد خود را از آن برآورده به دروازه رسانید و فریاد کرد امرا خبردار شده، به جای دیگر بردند و باز به دولت آباد فرستادند. به پادشاه خبر فرستادند که بادشاه دیوانه شده، اگر ایشان به این طرف نیایند پسر بر تخت می نشانیم. چنانچه حسین شاه را بر تخت اجلاس دادند.

حسین شاه بن نظام شاه بن مرتضی نظام شاه که در قید پدر بود به اتفاق امرا برتخت نشست. امّا از نشاوباد جوانی با امرا سلوك نیك نکرد و آخر همه نوکران از او منحرف شده بیدل گردیده. روزی [۱۰۹] خواست که پدر را از میان بردارد و خواست که حمّام را خوب گرم کند و پدر را در آن بند سازد تا بمیرد. هر چند آن بود، می گفت که چند روز از حیات من باقیست مرتکب چنین امر نباید [۱] شد او قبول نکرد و چنانچه خواست پدر را کشت و این ماجرا در سنه نه صد و نود و شش وقوع یافت. مدت سلطنت پدر او بیست و چهار سال بود. آخر حسین شاه نیز به بدترین حال از دست نوکران کشته گشت. یك سال سلطنت کرد.

اسمٰعیل شاه بن برهان شاه چون برهان شاه از برادر خود شکست خورده، در خدمت اکبر بادشاه رسید. او را در آن وقت دو پسر بود[ند]. یکی ابراهیم، دویم اسمٰعیل و میرزا خان صاحب اختیار آن ملك بود، اسمٰعیل که دوازده ساله بود آن را بر تخت نشاندند. خان جهان مهدویه اکثر امرا را به قتل رسانیده، استقلال تمام بهم رسانید و آن خورد

۱- خ و س: نبایست.

سال را در هیچ باب مختار نه ساخت و این مقدمه به برهان شاه رسید و به عرض اکبر بادشاه رسانیدـ بادشاه هندیه را در جاگیر او دادـ او بنابر مصلحت لشکر بادشاهی همراه نه آورده، به راجی علی خان حاکم خاندیس فرمان رفت که مدد برهان الملك نمایدـ القصه مهدوی آن پسر را که خورد سال بود برداشته به جنگ پدر پیش آمدـ آخر کار شکست یافتهـ پسر به دست پدر افتادـ این واقعه در سنهٔ نه صد و نود و شش رودادـ

برهان نظام شاه بعد فتح بر پسر برتخت احمد نگر نشست [۱۰۹ب] و در آخر عمر خود مذهب مهدویه را بر انداخت و مذهب امامیه را رواج دادـ کسانی که جلای وطن شده، به اطراف رفته بودندـ آن را طلب داشته باز آباد ساخت و اسمٰعیل را کشتهـ ابراهیم پسر دویم را ولی عهد کردـ در این اثنا خبر آمدـ بعد سپاه بادشاهی به طرف سلطان پور به دربار رسیدـ برهان شاه مشورت کنان پیش راجی علی خان فرستادـ کسان جواب نیاورده بودند که در سنهٔ یك هزار و سه در آب غرق شد و ملاظهوری ساقینامه در عهد او مرتب ساختـ

ابراهیم نظام شاه بن نظام شاه او از غرور جوانی و فرط لهو و لعب و مستی شراب بیهوش گر و بدین موجب از عادل شاه صحبت برهم کرده، به طرف ملك روانه ساخته شد[1] و در معرکه به زخم تیر کشته شد و مدّت چند ماه حکومت کردـ

احمد شاه بن ظاهر شاه پسر مجهول ایست دعوی فرزندی سلطان محمد نموده، خدا بنده ولد احمد شاه شهرت داشت[2] او در یکی

۱ـ ت و خ: ساخت شدـ ۲ـ ن و س: داردـ

از قلاع محبوس بود۔ چون پسر ابراهیم نظام شاه یك و نیم ساله بود۔ امرا او را نظام شاه نـام کرده اند۔ او بعد از هشت ماه نوکر عادل شاه شد۔ در ایّـام هـرج و مرج یکی را نظام شاه نـام کـرده، هـنگامه ها آراستند۔ میان منـجهو که احمد نگر در تـصرّف داشت۔ او نیز در دست یکی محصور بود، عاجز[1] شـده به شاهزاده شاه مراد نوشته گجرات فـرستاد و التماس قدوم نمود۔ شاه زاده بهمین مصلحت در گجرات آمده در کمین فرصت بـود و بزودی لشکر فراهم آورده، متوجّهٔ احمد نگر شدند۔ در محرم سنه یك هزار و چهار و با سی هزار مغل و راجپوت و افغان به حوالی احمد نگر رسیـدند و میان منجهو پیـش از رسیـدن پـادشاه زاده بر هم قران خود فتح یـافتـه۔ خاطر جمع کرده بود۔ از طلب باد شاه زاده نادم شده، قلعهٔ احمد نگر را به علف وافر و سامان کرده به اختیار خان که از جمله حارسان بود سپـرده۔ در خـدمـت چـانـد بی بی رفـت و از آنجـا برای فراهم آوردن جمیعت و کومك از عادل شاه قطب الملك روانه شد۔ بادشاه زاده آمده، قـلعه را محاصره کردند۔ چاند بی بی برقع[2] پوشیده ترددات مردانه به جا آورده۔ دیوار قلعه را که جا به جا شکسته بود، درست ساخت۔ در لشکر قـحـط و گـرانی غله زیاد از حد گردید۔ به وساطت امرا صلح با چاند بی بی انـداختـند و آن مستوره هم از امتداد ایّام محاصره بستوه آمده بود قبول کـرد کـه مـحـالات بـرار از فلان جا تا مکان فلان در تصرّف پادشاهی و مملکت قدیم نظام الملکیه به آنها را گذارند۔ این سال تسخیر احمد نگر موقوف ماند۔

۱۔ خ: حاضر۔ ۲۔ خ: برقعه۔

بهادر شاه بن نظام شاه بن برهان شاه پسر دو نیم ساله را چاند بی بی عمه اش برتخت احمد نگر نشاند و خود متکفل مهمّات سلطنت شد۔ امرا از دیدن این حالت خود سری اختیار کردند۔ چاند بی بی برای تنبیهٔ آنها التجا به عادل شاه نمود۔ عادل شاه سهیل خان خواجه سرا را فرستاده [۱۱۰ب] که اعانت چاند بی بی نماید۔ بعد رسیدن او از احمد نگر بند بست نوکران نظام شاهیه رفع شد و همه به اطاعت چاند بی بی در آمدند۔ چون سهیل خان به معاودت نموده به راه جالنپور که بر کنار گنگ[1] [مولا] است رسید و شنید که امرای بادشاهی قصبهٔ ماهیری را که از صوبهٔ برار است، بر خلاف عهد تصرّف نمودند۔ بنابر آن همان جا توقف کرده، این ماجرا به عادل شاه نوشت و متّصل آن نوشته، چاند بی بی نیز به عادل شاه رسید۔ او به سهیل خان نوشت که رفته با بنده های بادشاهی جنگ نماید و آنچه سوای قرار داد تصرّف نموده اند گذاشت کنانید و فوج شصت هزار به کومك سهیل خان روانه ساخت۔ چون به قصبهٔ سون پت رسید۔ خانخانان سپه سالار در قصبهٔ بگلانه مقام داشت۔ به احصار لشکر تأکید کرد و در بلدهٔ شاه پور نزد شاهزاده شاه مراد رفته، به اتفاق سایر امرای اکبر بادشاه و راجی علی خان با هشت هزار سوار متوجهٔ دکهنیان شد و بر کناهی مقابله طرفین دست داد و گرد لشکر خندق درست کرده، تا پانزده روز حرکت نکرد۔ چون ماهیت سپاه دکن و طرح جنگ ایشان معلوم نشد و چند مرتبه جنگ قراولی هم به میان آمد۔ هژدهم جمادی الثانی سنهٔ یك هزار و پنج به قصد محاصره و محاربهٔ لشکر آراستند۔ وقت نماز عصر طلائی فریقین گردید۔ سهیل

۱- خ و س: کنك۔

خان با تـوپخانهٔ آتشبار ـ او راجی علی خان، جـگنناتھ[1] راؤ که مقابل او بودنـد، بـا چهـار هـزار کـس [۱۱۱] گـردیدند ـ امرای نظام شاهی تاب صـدمـهٔ افـواج بـادشـاه نیـاورده رو به فرار نهادند ـ سهیل خان را با افواج دیگـر شـام شـد ـ بـر میـمنـه و میسرهٔ فوج بادشاهی حمله آورده ـ چنان مستعد پی کار گشت که زنجیر برهم خورد ـ صادق محمد خان اتالیق پـادشـاهـزاده در صدد آن شد که شاهزاده را بیرون برد ـ امّا خانخانان هم چنان جنگ می کرد، داد تهوری و مردانگی می داد و سپاه دکن فتح خود دانسته به غارت یك دیگر پرداختند ـ با سهیل خان جزء معدودی از سپاه نماند ـ خانخانان و سهیل خان شب به فاصلهٔ تیر اندازَ فرود آمده بودند ـ لیکن کسی را از دیگری خبر نبود ـ بعد یك پهر شب هر دو مطلع گشتند کـه فـلان مـقـابـل اسـت ـ هـر دو بجهت جمع کردن فوج خودها تأکید کردند ـ وقت صبح باز جنگ شروع شد ـ مقصود خانخانان آن بود که با سهیـل خان حـرف صـلـح درمیـان آورده، از هـم دیگر جدا شوند ـ لیکن سهیل خان در جـنگ[مـانند] بادی تند بکشتن و کوشش بسیار نمودند ـ آخـر باد فتح به طرف خانخانان وزید و سهیل خان جانب نلدرگ رفت ـ الـقصّه بعد چندی بادشاهزاده قلعه اسیر را محاصره کرده مفتوح ساخت ـ بـعـد مـرور ایّام بادشاهزاده به افراط شراب انتقال کرد و در دکن شاهزاده دانیال را که از همه مورد عنایت فرمودند و بادشاه زاده تسخیر احمد نگر نیز فرموده، خانخان هـمـراه شد و بادشاهزاده متوجهٔ محاصرهٔ احمد نگر گـردیـد ـ [۱۱۱ب] دکهنیان بی باك چاند بی بی را به قتل آورده ـ بهادر شاه را کـه تـخـت نشیـن بـود، مـحبـوس ساخته بودند ـ بادشاهزاده نقبها

۱ـ خ: کلپناتھ ـ

درست کرده- در سنهٔ نه صد و نه آتش به نقب در دادند- دیوار حصار برهم شکست مردم از آن راه آمده قتل عام کردند و نقود و جواهر نظام شاهی همه به تصرّف و ضبط درآمد و مصحوب معتمد خان به حضور فرستادند و بهادر شاه در قلعهٔ گوالیار محبوس ماندند- مدّت حکومت او سه سال و چند ماه-

مرتضی نظام شاه با وجود آنکه چندان سپاه نداشت یکی[ملك] انبر خان حبشی دویم راجه دکهنی که به راجو شهرت داشت- اولین در سرحد تیلنگ و دومین به طرف دولت آباد بودند- در تلاش آن شدند که با سپاه مغول آویزه کند، ملك را به تصرف آرند- خانخانان این معنی را فهمید و در سنهٔ یك هزار و ده با بیست هزار سوار به آن طرف شتافت و پرگنات ایشان را برآورد و نیز ایرج بهادر پسر بزرگ خانخانان که خطاب شاه نواز خان داشت در حوالی قصبهٔ پارینده[1] بر افواج آنها که قریب پنج هزار بود، جنگ کرد و از طرفین حمله های مردانه به ظهور رسید- بعد از کشتن بسیار اکثری را زخمی کاری ساخته در معرکه انداخت- خانخانان بنا بر مصلحت از راجو دکهنی و مرزا ایرج صلح کنانید- [۱۱۲] چون حکومت دکهن به شاه مراد مبارك نه آمد- در سنه یك هزار و سیزده در برهان پور انتقال نمودند- بعد شنقار شدن اکبر بادشاه باز نظام الملك مرتکب جسارت شده از عادل شاه مدد خواست و بالاگهات و قلعه احمد نگر را متصرّف شد- در سنه یك هزار و بیست و پنج شهزاده خرّم به کار فرمائی دکن مأمور شدند و از نواحی اجمیر نشان

۱- خ: پاندیر-

عالیشان بنام قطب الملك صادر شد که اگر بهبود خود می خواهد، ملکی که در تصرف زمان اکبر بادشاه نبود، تسلیم بنده های درگاه والا نماید و در جریمه تقصیر پیشکش لایق ارسال دارد۔ چون عادل خان اظهار شوق و اخلاص در جناب بادشاهزاده می کرد۔ عادل خان از نیم کروهی به استقبال ایشان آمده، از طاعت و انقیاد نظام الملك متعهد شده، معروض داشت که آنچه از ملك پادشاهی با قلاع احمد نگر و سایر قلاع تسلیم نماید و بادشاهزاده سی لك روپیه پیشکش گرفته با جواهر و اسپان عربی به حضور معاودت نمودند۔ بعد ملازمت به خطاب شاهجهان و دیگر عنایات مأمور شد۔ بار دیگر شاهزاده در سنهٔ یك هزار و سی به راهی تنبیهٔ دکهنیان رخصت شدند۔ بادشاهزاده از آب نربدا فوج بندی نموده، در حوالی برهان پور رسیده۔ از آنجا عبد الله خان بهادر و خواجه ابوالحسن خان و راجه بکرماجیت و راجه بهیم با فوج بسیار و توپخانه و مصالح حرب به مقابلهٔ دکهنیان [۱۱۲ب] تعین فرمودند۔ از این فوج بر کنار دریای تپتی جنگ به میان آمد۔ بعد جنگ سخت یا قوت خان سپه سالار نظام الملك هزیمت یافته، از آب پورنا درگذشت و غنیمت بسیار به دست لشکریان افتاد و خرابی بسیار ملك و ولایت نظام الملك به واقعی شد۔ درین اثنا جهانگیر بادشاه به عالم قدس شتافتند[1] و این در سنهٔ یك هزار و سی و هفت وقوع یافت و حضرت شاه جهان از سنوح این حادثه به هندوستان مراجعت فرمودند۔ خان جهان لودی صاحب صوبهٔ دکهن[2] گردید و تمام دکهن در ممالك محروسه آمد و بعد مرتضی نظام شاه علی

۱- بعد از این در غ: حضرت شاهجهان لودی صاحب صوبه دکهن ثبت است اما این بی ربط است۔
۲- در برخی نسخ دکن بصورت دکهن هم نوشته شده است(م)۔

برهان را نظام الملك لقب کرده- چند روز سرداری کرد و پس از آن در سلسلهٔ چغتائیه داخل گردید- از آن بازتا امروز در تصرّف اولیای دولت است-

ذکر حکام تیلنگ که مشهور اند به لقب **قطب شاهیه** که **سلطان قلی قطب شاه نخستین حاکم آن ملک است. سلطان قلی قطب شاه** از ترکان بهارلو بوده، مولد و منشای او همدان است- در اواخر عهد سلطان محمد شاه بهمنی که در عنفوان جوانی از ایران به دکهن آمده داخل غلامان شد- او غلامان را دوست می داشت- خود را در ملك غلامان بی آز منسلك گردانید- رفته رفته به مرتبهٔ امارت رسید و خطاب قطب الملك یافت و ملك تیلنگ و گولکنده را در جاگیر یافت و بعد از [۱۱۳] چندگاه سپه سالار شد- چون بهمنیه را ضعف بهم رسید و یوسف عادل شاه و نظام احمد شاه و فتح الله عماد شاه هر کدام در علاقه[1] خود رفتند و سلطنت یافتند- سلطان قلی در سنهٔ نه صد و هژده متصدّی تیلنگ شد- خود را قطب شاه موسوم گردانید و چتر بر سر گذاشت و مدّتی سلطنت کرد-

جمشید پسر بزرگ او که در آرزوی حکومت ریش سفید کرده بود، از طول عمر پدر تنگ آمده- یکی از غلامان ترك را گفت که درحین فرصت کار سلطان تمام سازد- روزی پادشاه بر کنار آب تفرج می کردند، ناگاه آن غلام از عقب آمده، به ضرب خنجر قطب شاه را شهید ساخت- جمشید در آن مجلس حاضر بود- آن غلام را بنابر آنکه

۱- س: الکه دارد-

سِرّ او فاش نشود، فرصت نداده قتل ساخت. اگر جمشید به جای او بودی به جای پدر برتخت نشستی. این همه اختراع از چنین بی سعادت شد که پدر را کشت. به علت طول عمر او سلطان قلی را سه پسر بود. جمشید و ابراهیم و حیدر، مدّت سلطنت او سی و سه سال.

جمشید[1] قلی قطب شاه بن سلطان قلی قطب شاه اگرچه او را با عادل شاه مگرر جنگ شد. امّا در مرتبهٔ آخر زخمی بر چهرهٔ او رسید. یك طرف او از سر بینی تا گوشهٔ ابرو به نوعی قطع گردید که تا زیست در خوردن و آشامیدن محنت می کشید و بعد از این به عادل شاه صلح کرده، قریب دو سال به سبب بیماری روز به روزی کاست و مردم را به اندك تقصیر [۱۱۳ ب] به اهانت می کشت، یا حبس می کرد. لهذا جمعی متفق گشته، حیدر را والی خود سازند. او واقف گشته به فکر گشتن هر دو برادر شد. آنها از زور بازو و مردانگی و محکمی ستوران باد رفتار از گولکندهٔ خود را به شهر رسانیدند و حیدر همان روز بعد رسیدن فوت شد. ابراهیم پیش رای بیجانگر رفت و جمشید در سنهٔ نه صد و پنجاه و هفت به تپ دق درگذشت. مدّت سلطنت هفت سال و کژی.

ابراهیم[2] قطب شاه بن سلطان قلی قطب شاه او مردی بود، ضابطه و هوشیار و صاحب تدبیر، اما قهر و غضب زیاد از حد داشت، به اندك جریمه بنده های خدا را سیاست می کرد. ولایت تیلنگ را که جنگلی است پر از رودها بنوعی حراست نمود که هر کسی از قطاع

---

۱. خ: محمد دارد اشتباه است. ۲. جمشید دارد.

الطریق را طاقت نبود که مسافران و مترددان [1] را دست اندازد و خاندان قطب شاه از او نامی شد و ابراهیم برادر به بیجانگر رفته بود- چون برادرش آمده، بر تخت آن بلاد نشست- در مدّت سلطنت خود محاربه که قابل ذکر باشد به عمل نه آمد- در سنهٔ نه صد و هشتاد و هفت سفر آخرین گزید- مدّت حکومت او سی و دو سال-

محمد قلی [2] قطب شاه بن ابراهیم شاه بعد از فوت پدر از جمله سه پسر ابراهیم در سنهٔ دوازده سالگی جا نشین شد- در ابتدا به عادل شاه نزاع داشت- چون افواج او از عادل شاه مالش به سزا یافت- در آخر سنهٔ نه صد و نود و پنج خواهر اعیانی خود را داده صلح کرد- چون از زبونی هوا در گولکنده می بود، قطب شاه [۱۱٤] در چهار کروهی آن بلده شهری نو طرح افگند و دارالملك خود موسوم به بهاگ نگر گردانید و در آخر از آن نام پشیمان شده به حیدرآباد نامور کرد و برادران را بر مسند عزت متمکن ساخته، انیس و جلیس خود ساخته، سلوك مصاحبانه می کرد و برادران از کمال محبت بزرگ داشت می کردند- شاه عباس یکی از معتمدان بدکن فرستاد برای یکی از اولاد صفویهٔ صبیهٔ او را خواستگاری نمود، قطب شاه قبول کرد- در سامان شادی شد که به رسم سلاطین روانه ایران سازد- این واقع را ابوالقاسم مصنّف تاریخ فرشته مفصّل نوشته است- آخر از ارتکاب دوام شراب از کار مانده به مهمات ملکی نمی پرداخت و بر میر جمله امور سلطنت وا گذاشت می کرد، تا آنکه ساقی اجل شراب ممات در جام حیات او ریخت-

---

۱- ن و خ: متردد دارد- ۲- خ: ابراهیم دارد-

سلطان محمد قطب شاه چون قطب شاه محمد، قلی پسر نداشت۔ سلطان محمد برادر زادۀ او که آثار سلطنت از ناصیۀ او هویدا، ارکان دولت سلطنت مقرّر کردند۔ وی در امور ملکی خوب می پرداخت و زرها خوب می اندوخت و نسبت به بنده های بادشاهی در محل ادب بسر می برد و دیگر از ملاحظه عادل خان که بر او غالب بود و لشکریانش صریح حمایت نظام الملکیۀ می کردند۔ زرهای مخفی می داد تا مثل دیگر دکن مطعون نشود و هم به عادل خان و نظام الملك برهمی نشود۔ از این جهت بادشاهزاده در عهد [۱۱٤ ب] جهانگیر بادشاه دو مرتبه به دکن تشریف آورده، مبلغ گران از او به طریق جریمه گرفتند و عادل خان که به جنگ خانخانان سپه سالار این ملك مبادرت نمودند۔ پیش کش گرفتند۔

عبد الله قطب الملک بعد مردن سلطان در ملك حکومت کرد و به درگاه اعلی حضرت شاهجهان بادشاه و رعایت فرمان برداری بود۔ اکثر اوقات پیش کش لایق به درگاه فرستاد۔ باج و خراج هر ساله مقرری بر ذمه خود قبول کرد و سکّه و خطبه بنام نامی شاهجهان پادشاه در ملك خود رایج نمود۔ در سنۀ یك هزار و شصت و شش از او تقصیری سرزد که به شامت آن خرابی او از حد کشید و هم یك کرور روپیه به جریمه پیش کش داد و دویم به میر احمد سیّدی و سویم با ابو الحسن نامی که خود را همدانی می گفت منسوب کرد۔ بعد مردن او اعیان آن دیار۔ باز ابوالحسن را به پسری بر گرفتند۔

ابوالحسن قطب الملک او مرد یگانۀ روزگار بود۔ وارستۀ مزاج به اتفاق ارکان بر تخت حکومت جلوس کرد۔ آن سیّد بیگناه را

مردم عبث در قید سلطنت انداختند و در تماشای رقص و شنیدن ساز و نوا شب و روز می بود و سید مظفر که میر جمله و مدار علیه او بود و مادنا[1] برهمن که در مکاری و فتنه جوی عدیل نداشت. هر دو را در امور سلطنت استقلال تمام داده به مداومت شراب دوام می گذرانید و به تانا شاه مشهور عوام بود. [۱۱۵] و در عصر عالمگیر اورنگ زیب بادشاهزادهٔ محمد اعظم شاه او را زنده دستگیر کرده آوردند.

و در آخر سنه یك هزار و نود و هشت محبوس کردند. این احوال در مقام فتح حیدرآباد و گولکنده مفصّل نوشته شد و این مملکت نیز داخل ممالك محروسه شد.

خلافت عمادیه که حکّام برار بودند فتح اللّٰه عماد الملك باج ده سلطنت چغتائیه[2] از تواریخ سلاطین دکن چنان معلوم شد که فتح اللّٰه از اولادِ کفّار بیجا نگر است. در طفلی مسلمان شده بود و در سلك غلامان خانجهان آمد و بعد فوت او در زمرهٔ غلامان بهمنیهٔ خود را داخل کرد و در عهد محمد شاه بهمنی به توجهٔ خانجهان خطاب عماد الملك یافت و بر لشکر برار سر افراز شد و در سنهٔ هشت صد و نود و دو حکومت آن ملك بدو تعلق گردید و سکه و خطبه بنام خود کرد. پس از مدتی در گذشت.

علاء الدین بن فتح الله عماد الملک وی قایم مقام پدر شد و مانند سلسلهٔ عادل شاهیه لفظ شاهی بر خود اطلاق کرده و در عصر محمد شاه بهمنی به توجهٔ خانجهان قلعه کاویل را مستقر حکومت

۱ـ خ و ن: بادنا دارد و س و ع: مادنا و همین درست است. (م)
۲ـ س: باج ده... چغتائیه ندارد.

ساخت و با نظام شاهیه نزاغ بهم رسانید و گاهی به مدد سلطان بهادر گجراتی و گاهی به اعانت امیران محمد شاه فاروقی حاکم خاندیس زور بهم رسانید. چون او در گذشت، پسر کلانش بر مسند وی نشست.

دریا عماد شاه بن علاء الدین چون بعد پدر او جلوس نمود. دختر خود را در عقد ازدواج نظام شاه داد و با دیگر حکّام جوار طریقهٔ [۱۱۵ب] دوستی ملوك داشت. سالهای بتکلیف زندگانی نموده، ایّام حکومت به پایان رسانید.

برهان عماد شاه بن دریا خان بقّال خان که یکی از غلامان نظام شاه بود، از آنجا گریخته آمد و نوکری می کرد. استقلال تمام در امور آن ملك راه یافت آخر برهان عماد شاه را در قلعهٔ پرناله محبوس ساخته و سکّه و خطبه بنام خود کرده، چتر بر سر نهاد. مرتضی نظام شاه در سنهٔ نه صد و هشتاد و دو به قصد استیصال بقال خان به برار آمد و برار را ضمیمهٔ ولایت احمد نگر تصرّف کرد و اثری از شاهیه نماند و از انباز حکومت این ملك محروسه در خاندان چغتائیه داخل گردید.

در بیان ایالت بریدیه که حکومت بندر دارند، قاسم برید وی در سلك غلامان ترك گرجی بود، در سلاطین غلامی کرد. و خواجه شهاب الدین علی وردی که از ایران آمده، به دکن آمده بود. به سلطان محمد شاه بهمنی بفروخت. او شجاع و متهوّر بود. خط خوب می نوشت. بعد از مدّتی در همان عهد به منصب امارت رسید و [بر] مرهته های کفّار که به آیین ضحّاکیه بودند، تعیین گردید و صاحب دستگاه شد. در زمان سلطان محمود بهمنی استقلال تمام پیدا کرد و مانند دیگران امیر آن شد و به تجویز عادل شاه در قلعهٔ اوسه و قندهار سکّه و

خطبه بنام خود خواند و به سلطان محمود ارزانی داشت۔ مطلب عادل شاه همین بود که کسی از بهمنیه مالك این ملك شود [۱۱۶] و کسی وقوف نیابد که اولا بهمنیه را بر انداخته نمك حرامی به ظهور رسانید، دوازده سال حکومت کرد۔

امیر برید بعد از پدر قایم مقام شد۔ در زمان حکومت سلطان محمود بهمنی در گذشت۔ امیر برید احمد شاه پسر سلطان محمود را بنا بر مصلحت خود چنانچه در واقع بهمنیه مرقوم شد، بر تخت پدر متمکن گشت و دختر خود بوی داد و بعد اندك مدّت او را از میان برداشته کلیم اللّٰه بهمنی را به سلطنت احمد آباد خورسند گردانید و کلیم اللّٰه را که آخر حکّام بهمنیه است بر تخت نشاند و نوعی سخت گرفت که آن بیچاره گریخته به احمد نگر رفت۔ چند سال در آنجا بوده در گذشت۔ درین ایام حکومت امیر برید کرد۔

علی برید بعد از امیر برید بهزار فلاکت به جای پدر تمکن گرفت و فرمان برداری حکام دکن می کرد۔ به همین حال چهل و پنج سال حکومت احمد آباد بندر می کرد۔ امیر ابراهیم ترمذ پسر علی ترمذ بود، نایب پدر شد۔ هفت سال کام دل بر گرفته قاسم برید سر گرم حکومت شده، سه سال مانده، از این عالم رفت۔ میرزا علی ترمذ شاه پسرش بر مسند جد و بیدر جا گرفت۔ امیر برید نام که یکی از خویشان او بود در خانهٔ او را قید کرده، کامروا شد و این واقعه در سنه یك هزار و شانزده به ظهور آمد۔ بعد از آن اکثر قلاع و محلات آن ولایت و پاره از ولایت عادل خان و نظام الملك متصرف شد۔ بعد از او از بریدیه اثری نماند۔

احوال **راجه سیوا و سنبها**، پسرش، پوشیده نماند که سیوا صاحب سکّه و خطبه نشده،[1] لیکن قوّت و مکنت آن قدر داشت که با بادشاهان عالی تبار به جنگ پیش آمد۔ ولایت کونکن را دارالامارت خود ساخته کرده۔ کونکن ولایتی است بر ساحل دریای شور، مشتمل بر قلاع متعدّد محکم بندرها از آن جمله است۔ بندر چول و دابل و نگروله و بینادی[=نهوندی] و پاره از آن بوم سنگلاخ است و بعضی بیشه [۱۱۶ب] و جنگل۔ بیشتر از محصول آن نارجیل است و فلفل که صحرا صحرا از این درخت است۔

در سوابق ایّام این ولایت به ملك بیجاپور اتّصال داشت و گاهی به نظام الملك تعلق داشت۔ در زمان فردوس مکانی حضرت قلعهٔ دولت آباد که از جمله حصون نظام الملك بود، داخل ممالك محروسه شد۔ عادل خان به مقام معذرت آمد که مدد نظام الملك کرده بود۔ پیش کشهای لایق گرانمند فرستاده التماس نمود که ساهو فتنه گر که لاچار به ملك او خواهد آمد، استیصال نمایم یا او را نوکر خود کنم که دست بر فساد آویخت یا به اولیای دولت سپاریم و عوض کونکن، پرینده و شولاپور اگر به من مرحمت شود، مبلغی هر سال ادا نمایم۔ آن حضرت به التماس عادل خان به او عطا فرمودند۔ از آن باز بکل ولایت کونکن در تصرّف عادل خان آمد۔ در اواخر زمان او آن ولایت به ملّا احمد که از عمده های عادل خانیه بود، مقرر شد و پرگنهٔ سور و پونه این دو محال به جاگیر ساهو مقرر کرد و ساهو در آنجا متمکّن گشت و توطّن گزید۔

۱۔ البته در منابع دیگر ثبت است که سکه ها بنام راجه سیوا حکاکی شده بود۔

عادل خان خود سمت کرناتك رفت. سیوا به نیابت پدر هر دو پرگنه در تصرف داشت. در این نزدیکی عادل خان را مرض تاری گشته که به آن انتقال نمود. انقلابی سخت در مملکت بیجاپور راه یافت. ملّا احد سپاهی را که در کونکن داشت، نزد خود طلبید و آن ولایت خالی ماند. سیوا که جرأت و گربزت باهم داشت فرصت یافته، در آن ولایت سر فتنه و فساد [۱۱۷] بر انگیخت و آثار سرکشی کرده. از معتمدانِ قومِ خود را رفیق ساخته. تخت به حیله و تذویر قلعه چند از گرد و پیش گرفت. بعد استیلای بمباقی قلاع که به سبب کم سامانی از حارسان خالی کرد. در این اثنا محمد عادل خان در آخر سنهٔ یك هزار و نود و هفت فوت شد و علی عادل خان خورد بود، به جای پدر نشست. خلل و فتور در شهر و مملکت او راه یافت. از این ممر به تدارك سیوا نتوانست پرداخت. روز به روز او را قوّت زیاد شد و تمامی قلاع کونکن را تصرّف کرد و از اطاعت عادل خان سر به پیچید. از سابق و لاحق چهل قلعه با سامان جنگ در تصرف آمد. چون عادل خان را استقلالی بهم رسانید. فی الجمله در صدد وضع سیوا گردید. آن حیله گر اظهار خجالت و ندامت نموده. افضل خان را که یکی از امرای بیجاپور بود، به جلادت وسپاهگری مشهور و سیوا از او کمال بیم و هراس داشت. استمالت خویش طلبید و به عادل خان نوشت که اگر او بدین حدود تسلّی من کند، به خدمت می رسم و افضل خان نیز خطوط عذر آمیز نگاشت. عادل خان از بی تجربگی افضل خان را با دو هزار سوار برای آوردن او تعین [کرد]. چون افضل خان به کوکن آمد، مقرر شد که هر دو با معدودی بی یراق در مکان قرار گاه ملاقات نمایند. او از غرور شجاعت خود به مکر او پی

نبرده، قبول کرد و سیوا پنهانی مردم خود را مسلح ساخته چندی نزدیك مکان ملاقات [۱۱۷ ب] و ما بقی در اطراف لشکر افضل خان در کمین گاه نشاند و خود نیز حربه در آستین داشته که آن بچهوه گویند در وقت معانقهٔ خود حربه بر او زد و مردم دیگر که در کمین بودند برآمده کار او را تمام ساختند و دو پسر افضل خان را که همراه بودند، دستگیر نمود و لشکریان را غارت کرد و معدودی که به طرف کوهستان و بیابان خزیده، از آن مهلکه جان به سلامت بردند و امتعه و اموال او به دست لشکریان سیوا آمد۔ بعد از این عادل خان فوجی برای دفع او تعین کرد۔ آن فوج با سیوا جنگ کرده، شکست خورده۔ از این معنی روز به روز کار سیوا بالا می شد و فتور عظیم در بیجاپور و اکثر پرگنات آن در تصرّف او در آمد۔ در این اثنا با نوازش خان و عبد الکریم که نوکران عادل خان بودند۔ پرخاش به میان آمد۔ بنده های پادشاهی در صلح اینها کوشیدند، صورت نه بست۔ قریب سی هزار سوار گذر گهات و مسالك چند که به بیجاپور آمده بود، از آن طرف آمده، تاخت و تاراج آن ملك نمودند۔ آن گروه خود غرض را چشم وا نشد۔ لهذا از حضور خدیو عالم امیر الامراء بهادر به صاحب صوبگی آنجا و تنبیهٔ سیوا مقرر شدند و او به ملکش در آمده، خیلی کار پیش برد۔ هر چند از غدر منشی هر شبی سیوا به لشکر امیر الامرا تاخت و لیکن دست نیافت۔ امّا زخمی به امیر الامرا رسید۔ از وقوع این معنی بر بی پروائی سردار نظر کرده، به جای امیرالامرا راجه جسونت سنگهه مأمور شدند۔ از او هم چنانچه باید تردّد به ظهور رسید۔ این هم [۱۱۸] به میرزا راجه جی سنگهه با دیگر امرای جرّار کار گذار مقرر گردید۔ راجه در ملك او رسیده۔ پرینده را محاصره نموده و قلعهٔ

اودتال و برکوت به غلبه گرفت۔ سرداری که از طرف سیوا در آنجا بود، پی واسطه از قلعه بر آمده۔ نزد معسکر اقبال آمده، خبر کرده که برای ملاقات می آیم۔ راجه بردروازهٔ خیمه رسیده، ملاقات کرد و امان داد۔ در همان مجلس متعهد تسخیر بیجاپور شد و افسونی بر آن سردار پختهٔ کار خواند که بغیر از سر انجام رسا و اسباب قلعه کشائی به شما می دهانم۔ راجه سررشتهٔ [خرد[1]] از دست داده، به ملك بیجاپور در آمد۔ بیجاپوریان بند تالاب شکسته از آب خالی کردند و تمامی الف زار سوختند۔ لاچار مراجعت به ملك پادشاهی کرد۔ در این آمد و شد الیاس و معروف شرزه که در بیجاپور به سپاه گری مشهور بود، گروهی را کشته و خسته کرد و بعد از این میرزا راجه سیوا را به درگاه فرستاد۔ پس از آن خود هم روانه حضور شد۔ سیوا از راه گریخته، باز به ملك خود رفت و چند قلعه که در تصرف پادشاهی بود، از احشام ساز کرده، متصرّف شد و از سر نو قوّت گرفت و در همان نزدیکی عادل خان فوت شد و سکندر پسرش که صغیر بود، به جای او نشست۔

قصّهٔ کوتاه در سنهٔ یك هزار و یك سیوا نیز فوت شد و سنبها خلفِ او که در فتنه و فساد از پدر پیشی داشت و اندوخته های پدر به دستش افتاد و دم استقلال زد۔ هر چند خود به دوام شراب و فسق و فجور مشغول بود۔ امّا سرداران او دل به رفاقت [۱۱۸ ب] او دادند۔ بعد از آن فتح حیدر آباد شد و سیّدی مسعود که رخصت حجاز حاصل کرده بود قلاع چند متّصل حیدرآباد را مفتوح ساخته، داخل ممالك محروسه

۱- خ: خرم۔

گـردایـنـدـ هر گاه به شیخ نظام خبـر رسـانیـد کـه سنبها به قریبی از قلعهٔ دهبری که در بلندی و محکمی مشهور است، فرود آمدـ خان مذکور که طـالـعـش رهبـری نـمـوده، بی توقف با فوج خود روانه آن طرف شدـ آن مـدبّـر نتـوانست که خود را به طرفی رساندـ حرکت المذبوحی کرده، با چـنـدی از رفقا دستگیر شد و این مژدهٔ فتح در بیست و چهارم ربیع الاول سـنـهٔ یك هـزار و یك بـه عرض حضرت عالمگیر بادشاه رسید و بالکلی خـاطـر والا از فسـاد دکـن مـطـمئن گردیدـ پیش از دستگیر شدن سنبها پـادشـاهزاده اعظم شاه برای این مهم تعین شده بودند در راه خبر دستگیر شـدن سـنبها رسیدـ بعد از چند روز هر کاره ها نیز خبر قید او رسیدند که سنبها بـا دیگر رفقا دستگیر شدـ رام راجه پسر سیوا که در قید سنبها بعد از مردنِ سیوا بـودـ رفقای او می خواستند که بدرگاه سلاطین راه رسانند تا در غلامی این بارگاه بوده نقد زندگی در بازدـ بعضی مردم مفسد او را از ایـن داعیـه نیك باز داشتهـ در بند و بسته قلعه راجگده و دهبری وغیره سـعـی کرد و رام راجه را سنبها نـام نهـادهـ در صـدد فتنه انگیزندـ لهذا بادشاهزاده عالیجاه محمد اعظم شاه را از پونه روانه پیش فرمودند و خود به دولت توفق ناکرده بالاگهات معسکر اقبال شدـ

قلاع هرشتش صوبهٔ دکن و تفصیل هر صوبه جدا گانهـ

قـلعجات **صـوبـهٔ خجسته بنیاد اورنگ آباد** یك صد و چهل و چهـار؛ قـلـعـهٔ کلیانی، بکهاری، پوری ، قـلـعهٔ مانك ، قـلعهٔ مسی ، قـلعهٔ بدلگده ، قـلعهٔ من رنجن ، مـنکر گده، قلعهٔ [1] قـلعه سرمدرای ، بهمیری ،

۱ــ در 'ع' و 'ن' قبـل از اسـم هـمه قلعه واژه نیز ثبت است اما نه همه نسخـ همچنان معادل قلعه بزبان هندوی دُرگ هم بجای قلعه مورد استفاده گردیده استـ

دهان کهوره، درگاهی کهوره، قلعهٔ بر الف، بهران گده، برملی، درگ گده، سرداری [1] رام پوری، رتن گدھ، ساردا درگ، سکرا، سون گده، سورپلارك، کولیانه، کور گده، قلعهٔ کلانا، قلعهٔ کهورا، کنك درگ، گهوساله، قلعهٔ نات گدھ، مده گدھ، ملا، مندل گده، ملك گده، بسنت گدھ، حیدر گدھ، سیپال گدھ، سور گدھ، ویسا گدھ، گوگنج، قلعهٔ بهاسکر، دیوبند، اوینری، اونکدنده، ملك گدھ کهیری، چاندیری، دهاك، کوپلاس، کنکانه، اودرگ، بسرام گده، سهوای سوداگ، پدم درگ، پرتاپ گرھ، یورته، چندن گدھ، راج گده، راج درگ، کردو، کهاندیری، کنولگده، کلمن گده، کالوپوری، مکرند گده، دمل گدھ، و بدل گدھ، والونه، بنلی، سکوته، دهن گدھ، بندر گدھ، کجر گدھ، سوهوس، هر سل، خجسته بنیاد [اورنگ آباد]، بیگم پور، دولت آباد، احمدنگر، اسلام آباد عرف جالنه، اعظم گده، لونه الور، اردکبیر، اوسه، اونده، اسلام آباد عرف راپری، انجرای، انسك، انکی بیگی، رهوهت، بهادر گدھ عرف بیکاپور، تولیه، [۱۱۹ب] نوبهار، مانی گدھ، مساله، نند گانو، بهیم گدھ، سمرنگ، وارنگل داری، جودهن، جوله، چاند پور، پرینده، جیون، دهرت، وبهره، راجمند، راجکوت، راسخ رولـه، سنگم نیر، سدهودرك، ساگر گدھ، سونگره، شولاپور، قندهار، فتح آباد، عرف دهاری، گلبرگه، کهداسه، کهن گدھ، کالوبی، کهجر بحر، کهیره، کولنك، کولاهر، کانره، کورنگ، کلول گده، کرگره لودگره، مفتاح الفتوح عرف کونیله، بده، ماکند، ماهولی، مانك گنج ماهور، نل درگ سربنس، هرچند گره۔

۱۔ 'ع' و 'ن' و 'ت' ندارند۔

قلعجات صوبهٔ خاندیس عرف بزارمودو قلعه : برهان پور، اسیر گده، رودی مانك، هر گده، موراگده، بیاله، فتح آباد، تهالسیر[1]، مول، موجهه، سلطان گده، سانوله، سون گرهه، گاویل، کامله، پرناله[=پهناله]، نول گده، بابله، باهل گده۔

قلعهٔ جات محمد آباد بیدر مخاطب به ظفر آباد پنج قلعه محمدی، و رام گیر، فیروز گرهه[عرف] ابراهیم گده، کلیان، مظفرنگر عرف بلکهن۔

قلعجات صوبهٔ دارالظفر بیجاپور یك صد و بیست قلعه بیجاپور، اسلام گده، النگ، اچل پور، امل انگ، ریونی، انی راج درگ، اندورد، الست گدهی، الك درگ، تارو، پنج درگ، بهیم درگ، بهیم گده، سودر گده، بدنور، ساك درگ، لوندار گده، مای پورالی، ماکها، رای ماکها، رلی نیلی، للب کی، سده گده، [۱۲۰] لوپر گده، سپدن درگ، سوسر، ککلی، کسان گده، لکهمیر، لومسی گده، نادر گده، بهال گده، همت گده، مندی گده، مهی پت گده، مندك گده، بالاپور، هرنگ، دنگ پور، بهوکهن گده، مودگل، سوسال برد، مندمال، سوبت درگ، لوندی کوتهه، گوکل پور، جهلم لونه، بوندی کوت، پور کهوره، رسول گده، کندل گده، کوالا گده، جوب گده، بهوم گده، رحیم گده، رومین گده، شاه مندر، وزیر گده، ولایت گده، هونا، بکامل ا، هربنس گده، چندن گده، نهال گده، کلابند گده، گندهرپ گده، مور گده، نولپور، مردان گده، سوم سنگهه، کونبرا لال گدهی، لدها سده،

۱- خ؛ ن: بهانسیر۔

اسعد نگر عرف کلوج، اعظم نگر عرف ملکاپور، امتیاز گده، کبوره، مارابنی، سبیل گره، بسوامین، بلده گره، بیکانور، بهوس گده، پادشاه پور، باسی، ماتهوره، نور کل، منگل کوت، جرادوپری، راج بنس گره، اتهلی گده، انمال گده، سانکوله سدهور، سدانند گده، سری بست گده، هر کوته گده، کنول گده، مرتضی آباد، منکل بند، مود کل، پلدت پی، ماحم حیدر گده، سبحان گده، مندل گده، مهمان گده، نصیرآباد، نندپال، دارا گده، هجولی، هولی گده، هلی هال، هولی، هور، هونملی۔

قلعه جات[1] **صوبهٔ حیدرآباد بهاک نگر عرف حیدر آباد،** ونور گده، محمد آباد، سارپور، حیدر گده، راپور کردوه، کهولاس، مرتضی نگر، کلوه، نادرلکهه، [۱۲۰ب] کومل گده، مصطفی نگر، حیدر نگر، سبب مانم، کومهاولی، تومل گده، مندك را لور، حسب نسب کنجی کوت، جنگل بت، ماسرور، نومل گده، گولکنده، سده دنم، جور، ارکانو، وال ماك، مکه کور، بهوگره، گروده، بنسی دهر، حرملی درك، الله داردن، بانکل، کهویسره، کرابکلی، عیسی کوپن، ولور، پنحله، لوندهانه، گرور کالور، کولی، هامین، عبدالله گده، بیدلی گده، سوندم بار، منسی واك کهدرم، دودر، جنجله، نیمری، کهیم، دهرمداس، کولی، پنجاه و چهار قلعه۔ اولیای هر شش صوبهٔ دکن۔

شیخ برهان الدین غریب صاحب ذوق و شوق بود۔ امیر خسرو دهلوی و امیر حسن و دیگر خوش طبعان را با شیخ اکثر ملاقات بود و این هر دو صاحب کمال باهم محبت داشتند، وی از خلفای شیخ نظام الدین

۱۔ خ: قلاع۔

اولیاء است۔ چون در دیوگیر رسید برحمت حق پیوست۔ قبر او همانجا شد و برهان پور بنام او آبادان شد و آن شهریست مشهور[1] بر دریای تپتی۔

شیخ شهاب الدین بن امام چون مرید شیخ نظام الدین اولیاء شد، حکم فرمودند که خواجه نوح را تعلیم نماید، ایشان را از روی امامت شیخ بود۔ منصب امامت خواجه که از اقربای شیخ بود داشت و در غیبت او برادرش سر انجام امامت می کرد۔ روزی اتفا هر دو برادر به جای پی کاری رفتند۔ شیخ شهاب الدین را طلبیده است۔ فرمود از غایت خوشی او در خود نمی گنجد و شیخ را ذوقی حاصل شد۔ بعد از نماز مصلا [۱۲۱] بر کتف انداخت۔ مولانا شهاب الدین برای قدم بوسی خم گردیده۔ مصلا که پر پشت بود به وی عطا فرمودند۔ از آن روز امامت به او مقرر شد۔ مدتها به دیوگده گذرانیده، همانجا به رحمت حق پیوست۔

شیخ شمس الدین ملقّب به خاموش از پسر سیّد محمد کرمانی است۔ در حسن سیرت بی نظیر زمانه بود اکثر اوقات خلفاء شیخ نظام الدین در خانه وی بودندی۔ وفات در سنهٔ هفت صد و سی و مدفن در دیوگیر زیر مقام ضرب خضر۔

خضر شیخ عزیز الله متوکّل پیر[2] شیخ علی باجن و وی پسر شیخ علی متوکّل خوب بود، توکّل محکم کرد و مضبوط۔ روزی تونگری[3] از امرای وقت شب به خانه شیخ آمد۔ دید که خانه بدون چراغ

۱۔ خ: معروف۔ ۲۔ ع: پسر۔ ۳۔ ع و ن: ندارد۔

است سبوی چند از روغن چراغ فرستاد۔ شیخ روز دویم دید که چراغهای بسیاری در خانه روشن است، پرسید این از کجا آمد؟ پسر شیخ گفت فلان تونگر فرستاده، شیخ تونگر را منع کرد که باز نباید فرستاد و سبوهای روغن به فقرا و مساکینِ همسایه و جوار قسمت کرد که همیشه طریقه او بود که آنچه هرزیاده روزه می بود، تقسیم می کرد و برای صباح قدری نگاه می داشت۔ موافق احتیاج خود گرفته به همسایه ها قسمت می کرد و مسکن ایشان در برهانپور بود۔

مخدوم جیو[1] **قادری** در شهر بیدر که از دیار دکن است، بغایت متمکن بود و عالی همّت و عظیم الشان در کسب و کمال و اشتغال و صاحب [۱۲۱ب] کشف بود۔ در همان ضلع عمر بسر برد و در شهر مذکور آسودگی یافت۔

سیّد محمود گیسو دراز مرید و خلیفه شیخ نصیرالدین چراغ دهلی است، از دهلی به دکن رفت۔ بادشاهان آنجا با ایشان ارادت و اعتقاد داشتند۔ در سنه هشت صد و بیست و پنج از نیکنامی دنیا به در رفت۔ خوابگاه [در] گلبرگه۔ گویند متصل درگاه ایشان تالابی است، هر که در آن یك روز هم غسل نماید رتبه و درجه شهادت یابد۔ اکثر مردم شیخ و مغل غسل نموده، سیّد گردیدند۔

شیخ منتخب الدین [زری] زربخش متّصل اورنگ آباد و بر کوه ایلوره دو روضه اند: یکی که از شیخ است در گوشهٔ راست واقع شده و دویم از برهان الدین زین الحق است در گوشهٔ چپ این۔ سویم در این

۱۔ خ: حنفی: اما وی از سیك حنفی نبود(م)۔

روضهٔ عالمگیر بادشاه نیز مدفون است، مردم آنجا نیز بدو اعتقاد دارند.

شاه شریف در احمد نگر[و] **شاه کرک**.[1]

معابد اهل هند [در] صوبهٔ دکن : شیو گیا در نواحی بیجاپور حوضی است بسیار عمیق به طول و عرض یك کروه و گرد او کوه بلند. آب آن شور مردم از دور دست آمده، بسان بشن گیا که در صوبهٔ بهار عظیم آباد پتنه است. برای رستگاری بزرگان خود بعضی مراسم شراده[2] به جا می آرند و خیراتها کنند و این مکان در انام از مضافات پرگنهٔ سکر واقعه است. دیگر حوضی است بر کوه از صوبهٔ برار، یکی بزرگ دیگر کوچك که دهن ریزش آن مثل گاؤ ساخته اند. از آن است [۱۲۲] گاهی به حوض بزرگ نرسد. مگر روزی که روز دو شنبه اماوس یعنی بیست و هفتم شود.

آن روز آب از حوض بزرگ برتراود و در حوض دویم آید کولابی نزدیك عادل آباد صوبه خجسته بنیاد، آن را از پرستش جا شمرند. پدر رام چندر جسرت را لغزشی رفته بود، درین جا چاره پذیرفت. همه سال لبالب باشد.

چکرتیرتھ از پرستش گاه بنام مهادیو است. چنانچه سرایند که نابینائی پیکر مهادیو از سنگ پیش خود می داشت و نیاز مندی به جا می آورد. روزی از دستش به دریا افتاد، آن درویش پیکر مهادیو از ریگ ساخته پرستش کرد، از نیرنگی تقدیر آن پیکر از سنگ شد، تا امروز موجود. این نیز در صوبهٔ مذکور نزد چکرتیرتھ چشمه است که آن را گنگا دانند. در آنجا ریاضت گری بود، هر روز به گنگا رفتی و آمدی.

---

۱. مطالب زیر عنوان شاه کردك در نسخ نیست.

۲. ج: سراده.

شبی دریای گنگا در جواب گفت رنج حرکت نباید کشید، در زاویهٔ تو می باشم. بامدادان تراوش نمود. در امرتیی حوضی است آب او پیوسته گرم جو شد. رام ایشرم نزدیك چوبتره[1] معبدیست، مردم از دور دست به نیایش آیند. در صوبهٔ برار است. لچهمن جی وی برادر رام که اوتار شده، پرستش جای او بر کوهی دشوار گذار معبد او بسیار بزرگ ساخته اند و هر روز در آنجا نذور می آید و صرف محتاجان و فقرا می شود.

رودهای صوبه جات دکن : دریای کشنا از متّصل تلهٔ کونکن[2] از کوه بر آمده و متّصل حیدرآباد [۱۲۲ ب] دریای شور پیوندد و دریای بهمیر ا از میان نواحی بیجاپور و اورنگ آباد روانگی یافته. دریای بان گنگا از نواح بیجا پور ظهور گرفته، تا صوبهٔ اورنگ آباد جریان پذیرفته. نربدا از کوه منگل نام که در بنگال است بر آمده، به دکن رسیده، به دریای شور پیوندد و این را هندیان ند[3] خوانند. یعنی مذکر و این دیگر جمیع رودها مونث اند. مگر هفت دریا که آنها را به مذکر تعبیر رود. دریای کهور متّصل فوداپور از پورنا بر آمده جاری شده. دریای تپتی از دیوگانو صوبهٔ برار جوش تراوش زند و شهر برهان پور بر ساحل او در موضع جاتك دیوی باپورنا پیوندد. گنگ گوتمی آن را گوداوری نیز گویند. منسوب به گوتم رکهه از احمد نگر به برار آید. نزدیك کوه سهنا جوشش نموده. هر گاه مشتری به اسد آید مردم از دور دست به نیایش یابند. کرنی و پورنی اولین نزدیك چوبره دویمی به دیوگانو جوش زده و رو به چاتك دیوی به تپتی در آید.

---

۱. خ: جوبره. ۲. ن: تلوکن. ۳. مذکر ندی بمعنی رود ند دریا مانندی است.

گلشن سویم در منازل و مسافت: شاه راه از بیجا پور تا شاهجهان آباد- از هر چهار اطراف دهلی که مشرق و مغرب و شمال و جنوب باشد- آنچه بقید مسافت و مکان معلوم شده می نگارد، از بیجا پور تا صد کروه حد عادل شاه بود، باز از آنجا بیشتر حد رام راجا است تا لب بندر رام ایشرم[1] - [۱۲۳][2]

قلعه بیجاپور	اورنگ آباد که پیشتر کهرکی نام بود باز خجسته بنیاد نام شد-[3]
بیجاپور	پهلمری

کنولا پور	گولکنده	پتهری	دریای ناگپور
نندگانو /پید گانو	بدر	النگ سرای کامان	
چمارگونده[4]	قندهار	کی سلور	
ایزدا باد	بیر	گوله گانو	
قلعه احمدنگر	شهر احمد نگر	گهاتی فردا پور	دریای ناگپور[5]
بهشت باغ	ایلچ پور	سرای حاتم بیگ	جوی از پورنا از برار آمده
بان گنگا	تخت بهزاد	بکهاری	
درجن پور		عادل آباد	
قریه	دریای تپتی	انتری	

۱- خ و ن: رام ایشر- ۲- خ دارای بی ترتیبی اوراق است- مسیر اق در نقشه های هر نسخه به شیوه جداگانه کشیده شده است- (م) ۳- در س این در حاشیه آمده-
٤- خ شم : چمارگونده؛ سرکار این را چمیار گونده و آن را در پاورقی شری گونده نوشت-
٥- سرکار ناگپور نوشته اما در نسخ دیگر این ناگپور نیست-

قریه	باز به اورنگ آباد میرود که درضلع دویم نوشته شد[1]	بهاری	برین کناره برهانپور است
قریه باکور[2]			
قلعه اسیر[3]	سرای جهوله	سورتهه گجرات	برای طرف اوجین

قریه سرای خام	دریا ماندهار	برهان پور	شهر اوجین	سرای دادن	گهاتی توتیری
بیکن گانو		سرای جهولا	قصبهٔ فیروزپور	سرای بادلی	
گهورا گانو		سرای نیم	سرای سلطان محمود	سرای نوکراتیه	سرای باد شاهی
مول تهان		سرای ماندهار	سرای سنگین کامان	سرای جهار راه	درگاه شیخ شعبان
سرای بالچند[4]		ماندوه	براه طرف اوجین	قصبه سهور سرای نیمك	براه
اکبرپور		سرای بیر	سرای شاهجهان پور	قصبه دوراهه	قبرشاه کرمون
جهانگیر نگر		دادونگر		سرای دکهواره	
نونهره		سرای نو	قریه	سرای متهه کهیره	تکیه شاه علی

۱ـ س و ع : اورنگ آباد... نام شد ندارد ـ در خ و خ۱ و ن است ـ ۲ـ خ: قریه دارد ـ
۳ـ س: قلعه اسیر را خارج از جدول آورده است ـ ٤ـ خ: مالچند ـ

دك تهان		سراى		قصبه دنوره	ميواتيان پاكهراج بطرف باندى برج
ديپالپور		سراى بهرنكيه		ناله بهوه ناله	بادشاهى ناله
فتح آباد مشهور به جورنيه		سراى جتن پور	سراى بادشاهى	سراى بروده	طرف مشرق آصف آباد
باغ اورنگزيب	دريای نربدا- گهاتی فرداپور	سراى نيم		سراى بسنت تاريه	چنديری
دربند يعنى پهاتك اوجين ۱۵ كروه		قصبه جارده		سراى پتواريه	شهر سرونج
		سراى پيپلى		سراى كانگر كهيرى	
		سراى بجهوله			اين دريای سرونج
		سراى هنديه			
		قبر ملا دو پيازه	سراى مرشد قلى كوتوال		
		سراى نورپری	گهاتی فرداپور		

تتمه شاهراه سرونج- این دریا زیر سرونج جاریست لیکن آب کسی نمی نوشد			سرای تموج[1] (از حکم بادشاه عالمگیر تعمیر شده بکار مانده)			سرای بجهوله در عهد عالمگیر نوگردیده و بجهوله نام قریه گردید		
سرای سنگین			سرای طمانچه			دریای چنبل		
سرای مغل	گهاتی		دریالون			دهولپور		
سرای افغان			قریه نون			سرای صادق		
سرای گنجپال			سرای نون			فتح آباد		
شاه دوره			سرای سردارخان			سرای بیگم		
سرای قریه بده گیتی	سرای قدیم		سرای خام		(تعمیر شده از حکم بادشاه و اکبر بادشاهزاده فروخته)	سرای شیخ سرای پنهان سرای ابو سیدحسن		
قصبه کالا باغ	اکپاسی		انتری		دریای اوتنگن	جمالنگر		
سرای ابوالحسن			گوند نام قریه بود			سرای سنبها		
تومادونگر			سرای سرمست			سرای سکندره		
قریه رجهولا			سرای کنجی			سرای سره		
سرای سعید			شهر گوالیار			قریه ککویه		
سرای بدریداس	سرای پخته از حکم بادشاهزاده خریده شد		سرای خاندوران			سرای تلوکچند		
قصبه سوری			سرای اودی سنگ					
سرای دونگری			سرای مهرعلی					
شهر نروری	گهاتی نرور		دریای سنگ					

۱- س: ملوج-

		باغ خانجهان		
	سرای تعبیر خان	سرای ساتك لوده- نور نگر- خواجه نور خاندوران		
	سرای کنواری	دریای سانك		

مسافت شهر های دیگر از اکبر آباد

برهانپور	ماندو	عظیم آباد	جونپور	اتاو	اله آباد
۲۴۵	۲۰۲	۳۵۶	۱۴۱	۴	۱۵۰

قلعه اکبر آباد در پیشین زمان آگره نام قریه بود از مضافات بیانه دریای جمنا [1]

متهرا	دهلی	کابل	لاهور
۱۸	۸۰	۳۹۱	۲۸۴
کشمیر از راه دهمپور براه پکهلی ۲۷۴ [2]			

از اکبر آباد تا شاهجهان آباد		از پنجاری تا شاهجهان آباد دهلی		از شاهجهان آباد تا دارالسلطنت لاهور	
سکندره	مقبره اکبربادشاه اینجا	کهته کهیره	بادلی	دوراهه دریای ستلج	تتمه شاهراه شاهجهان آباد سرای لودهیانه
سرای فرح	سرای پخته مشرف به دریای جمنا	متروں [3]	نریله		پهلور

۱- خ ۲: همین عبارت دارد اما شم خ "قلعه اکبرآباد بر دریای جمنا" دارد- ۲- طبق سرکار فاصله های داده شده در بعضی موارد اشتباه است مانند متهرا بجای ۱۸ باید ۸۰ و کابل ۳۹۱ باید ۵۹۱ و کشمیر بجای ۲۷۴ باید ۳۷۴ باشد- ص ۱۷۱- شاید اشتباهات کاتب است- ۳- در حاشیه، درمیان محمد سرای سرای قدیم نیز دارد، نوشته شده است

جهندیپور[1]		بهامنی کهیره	سونی پت		نورمحل[2]
گوگهات[3]	سرای پخته	سرای پلول	گنور		نکودر
سرای کویله	مشرف به دریای جمنا	بهاگوله پاکهولا	سنبهالکه		سلطانپور دکهنی
اورنگ آباد[4]		پرتهله	پانی پت	نهر فیض که از مخلص پور برآورده از اینجا تا شاهجهان آباد صد کروه	دریای بیاه(در حاشیه) سرای محمد سرای قدیم نیز دارد[5]
متهرا مولد شری کشن جی	مشرف به دریای جمنا	سیکری چهار سنلهی	گهروندہ		فتح آباد
اکبر پور		بلب گده	سرای پل		اورنگ آباد
سرای چهاته پخته	چهاته نام قریه بود	فریدآباد	کرنال		[سرای] نور الدین حسین
					سرای امانت خان[5]

۱ـ خ ۲: چهیدی پور ـ۲ ـ این و دکهنی بامر جهانگیر بادشاه بعنوان سرای احداث شده بود (م)ـ
۳ـخ ۱: گشوگهات قبل از سرای فرخ ذکر شد ـ٤ـ سرکار: نورنگ آباد، ص ۱۷۱ـ ۵ ـ فقط خ۲ دارد ـ٤ خوشنویس و دولتمرد معروف ایرانی تبار که نگارنده کتابه تاج محل نیز است ـ دکتر بیگلی مقاله ارزنده درباره وی و همین سرای که مدفن وی هم است در اینسیکلوپیدیا ایرانیکا نوشته است(م)

دیوتانه	سرای پخته با دروازه هر دو طرف از سنگ سرخ	سرای خواجه بختاور خان (رو برو سر حاشیه)روشن الدوله آبادان کرده و سرای ساخته	تلاوری ــــــــ عظیم آباد ــــــــ بلادری [1] ــــــــ تهنیسر [=تهانیسر] ---------- شاه آباد	دریای سرسی ــــــــ درمیان تهانیسر و شاه آباد کر کهشتر معابد بزرگ هنود است در اینجا است	در که پل ــــــــ هوشیار خان ---------- شاه گنج
سرای کومی	بدرپور [2]			انباله ---------- الوه	قلعه ارگ لاهور در پیشین زمان به لهاور ---------- نامزد بود و بعضی لهاویر می گفتند آبادی آن را به لو پسر رامچندر نسبت دهند که از جمله ده اوتار(هنود)
سرای نون					

سرای حجام					

ناله بهکر					

سهرند					

۱- خ۱ دارد و در نسخ دیگر نیز ۲- خ و خ۱ دارد ن و ع ندارد

هودل	تالاب راجه کشنداس	سرای جلیان فرنگن (سرای) پخته[1]		کهیسا	(قلعه لاهور)مشرف بدریای راوی و نزد بعضی اساس قلعه از ملك ایاز است که پیش سلطان محمود بود و اکبر بادشاه گرد شهرپناه ساخت۔
بنجاری	قدیم شهریست سرای پیوسته	سرای شیخ شرف		سرای لشکر خان	
این (قلعه کهنه) [که آنرا] راشیرشاه ساخته در شهر کهنه معروف به قلعه کهنه و قلعه شاهجهان آباد در شهر کهنه قلعه شد۔	سرای مهابت خان ---------- باره پوله		کهیسا		

۱ــ خانم جلیان [معروف به] فرنگن در خدمت بهادر شاه شاه عالم بوده و بعوض خدماتش اراضی نزدیك به باره پوله بوی عطا گردید۔ جلیانه گانو نزدیك جامعه ملیه اسلامیه نسبت به همان است سر کار این را اشتباهاً جلپادی کن خواندهـ (م)

	سرای موروف به عربسرا که در آن عربان روزینه دار می باشند	سرای لشکر خان	

کابل	ملتان	عظیم آباد	جونپور	اتاوه	الله‌آباد	متهرا	کشمیر	سهرند	جلال (آباد)	پیشاور	لاهور
۵۱۶	۴۴۷	۴۲۶[1]	۲۲۱	۱۴۰	۱۹۵	۶۴	۲۹۴	۱۰۰	۵۵۶	۵۱۸	۲۰۲

کابل	ملتان	"	اجمیر	قصور	دهلی
۳۰۵	۲۳۶	کذا	۶۷	۶	۲۰۰

از لاهور تا قلعه اتك	تتمه راه از لاهور تا اتك	نهر سرخاب تا کابل به کابل از ده	راهی دیگر از نهر سرخاب بکابل از راهن می رود	از گجرات که بر کنار آب چناب است راه به طرف کشمیر می رود از شاهجهان آباد و تا لاهور همان است که سابق نوشته شد
شاه دره	رباط	به جای گذر	بنده اشرف نهر	دولت آباد
فضل آباد	لنکری	چار باغ خرد	میر علی	
جواهر مل	راول پندی	چار باغ کلان	منور	بیمبهر
ایمن آباد	جزیره[2]	سرای حله	حاجی خیل	چوکی هتی
حکیم آباد پور	کالاپانی	کندیك	کونس	نوشهرا
خیمه گهگر	حسن ابدال	ملك علی	کمال پور	چنگز هتی

۱ـ خ و س: مسافت ندارد اما در ن و ت ثبت است۔ ۲ـ خ ۱ : خربزے دارد

وزیر آباد (دریای چناب)	بدردیه	حك و لك	حوسلی	عنایت پور
گجرات	قلعه اتك مشرف به دریای اتك است --- دریای اتك	راه با ربك به دیهات	قلعه كار	راجور (از راجور درمیان راه به طرف كشمیر می رود)
خواص پور	از اتك تا پیشاور	سردهانا	جای گزر	تهته
كهاری[1]	خیرآباد	پیری	این نهریست بدیوار قلعه رسیده	بیرم گانو
كهریالی[2]	مهاری[3]	قهر جبار		نوشانه (یوسف آباد)
سرای عالمگیر	اكهوسره	كابل خرد		سرای علی مردان خان (یوسف آباد نوح)
گذر دریای جهیلم	سیبده			سعید حله (علی آباد)
سعید خان	سرای‌خانخانان	یكراهه		هیرپور
اورنگ آباد	قلعه پیشاور	این نهریست كه بدیوار جاریست		شادی مرگ (ادری)
چوكوهی	جمروده			جانی پور

۱ـ خ ۲: كماری دارد ـ ۲ـ خ ۲: كریانی دارد ۳ـ خ ۲: فارسی دارد

جرده	علی نقی مسجد	سرخ دیوار		یلسار
جلال آباد	لندیخانه	بر کنار شهر سرخاب		باره موله
ملهته[1] ــــــــــ بکسریکه	ده غلامان	قلعه کابل	قلعه کشمیر	جهیلم از چناب جدا شده می آید

جلال آباد به راهی این نهریست که بدیوار قلعه رسیده

لاهور	اتك	جلال آباد	پیشاور
۳۰۵	۱٤۲	٦٤	۱۲٤
دهلی[2]	اکبر آباد	ملتان	

از کشمیر تا اتك	ازلاهور تا ملتان	ازدهلی تا اجمیر	از اجمیر تا گجرات	از ملتان تا بهکر	تتمه راه از ملتان
پل دریای جهلم	ابوالحسن	سرای اله وردی	گده پتلی	رتن درپن	ویردهن اویری
منزل کهتی	اورنگ آباد	پاتو دی	قلعه جالور	خانپور	قلعه بهکر (دریای چناب)
پل باس	نوشهره	ریواری	از اجمیر تا گجرات ۱۲۰ کروه	اگن ستی دریای بیاه	از اویری به تهته راه رود
سرای گنجی[3]	تلهاتکمسر	کوت پتلی		خاکی	دریای چناب از درون قلعه می گذرد

۱ـ خ ۲ : تهته دارد ـ ۲ـ هیچ نسخه عدد فاصله ندارد ـ (م) ۳ـ سر کار: گجپتی، همان، ص ۱۷۵ـ

بهیم درگ	مت کهیرا	بردورایان	گجرات	قصبه دیپالپور	ابرو نصف به گذرد
مار کهر	کمال سرای	چوک سر		چوکی هتی	بهربالو
سرای سوداگر	چوکی فتو	قصبه سانبهر		جلال پور	بگذرد از او نهری
منزل سرحد سلطان پور	مرتهر	مورنده		علی پور	به‌تهته از راه اویری
منزل نتها	حجه وطنی	سرسرا	جهانگیر آباد	شجاعت پور	کهیت
اتك یار خان همان قلعه که پیشتر نوشته شد	علی بیهوه	از اجمیر تا تتهه این راه ریگستان آبادی ندارد	دارالخیر اجمیر	دارن	پرگنه کاتری
از اتك تا رهتاس گده	تلنسار		اونج برك محمد وارث	جهانگیر آباد	هاکندی
دریای جهیلم	خالد		حسن پوری	مرتضی خان	پرگنه نگس
	مروان پور		حامد بی تنهی	لب دریا ملتان از اینجا ۳٦ کروه	
گذر کالا پانی	دارالامان ملتان		فتحپوری	للی پوترا	پرگنه نصیر پور
رندی ریسی		قلعه بهکر عمله جیسلمیر	حامد بی تنهی	تمراده	دکاجر
بهند		قلعه جیسلمیر	بلتونکه	محمد دامی	گذر جوانا

هولی			مورخ	ملتان	دریای چناب
			بهوانی داس		
سئو	همان دریای چناب که سابق نوشته شد	امرکوت	باقر پور برادره	بنله	جوی که از چناب برآمده به دریای شور پیوندد
مهره		پرگنه ناگر	سرکار بهکر		
مارو		پرگنه جون	عادل پور		
گذر گلزار			سلطان پور		

لاهور[1]	اجمیر	تهت	ملتان *
۱۵۶	۴۷	۳۹۶	۱۹۶

از اینجا راهی که سابق از چناب به تهته نوشته شدبه شهر مذکور می رسد۔	قلعه تهته

[۱۲۳ب] از کابل تا غزنین و از غزنین تا قندهار اگرچه این هر سه مکان از ولایت توران است لیکن تا مدّت در تصرّف بادشاهان هندوستان مانده، لهذا احوال آن نوشته می شود۔

قلعه کابل **دره کلان قلعهٔ قندهار**

قلعه کابل	راهِ ملتان	راهِ اتك	راه دیگر به اتك میان کوه ها
سفید سنگ	معروف	کاری	دوکلان
چار اسیا	دیار سکر	چاه معروف	لیلی مجنون
دغمان	زنخ جدا اندر	خانه بیر	چشمه سیاه
ده نو	کافر چاه	دامودر	تخته پل

۱- ان جدول فقط در خ ۲ است۔

دنبره	فنا جبل	دارون	چاه عالم
نجاوند	فرخو	چلکری	پورد
هفت اسیا	کولاب	دره شیخ	عرقی کواسیر
شش گانو	بخیل دارد	کل طور	کوت محمود
سردهانه	از نه قوامه	شکم پاره	پکونه
مقبره سلطان محمود --- قلعه غزنین --- از غزنین تا قندهار	بسره درگ	دیره قوم ابدالی	پیری
دره نانی	مهوبنوخیل	عوجهه	قلعه ولی
قرا باغ	میرحسن مغل جبل	مهر علی غلزی	مانکرانی
باریك دیوار	بندآبه سدرحیل	کلو غلزی	قلعه جانی
سرحد قندهار	لوث علی مسند سلیمان غربی	کلیان جویدی	رود بلخ سنگ محسن
شسر	حیدر خیل	کرنی داور	لشکری
اب باری	گنجو خدیو اضافی کل خدیو خان	گونداور	دهاکا
سراسپ	کلنگی	سرته	قلعه چهجه
قلاپ ابدالی	مکه لوت	کسکلوه	دهانه چهجه
اسله --- بازار	رام --- سرمنزل	سیوکان	کوچه
استکی	برسیف	پوپ	دوراهه

تتمه راه ملتان	تتمه راه اتك	ازاکبرآباد تا اله آباد و از اینجا تا پتنه	آگره از دهلی براه بریلی به پتنه روند این طور است

خرما کرن	قلعه جلال پور	سنگ‌دره	کهیره وزیرخان	شاه جهان آباد
دیره اسمعیل خان	زراهه نهر سهسنی	جندروالی	فیروز آباد	دریای جمنا عبور نمایند
گذر دریا	اورنگ آباد	چبوتره	شکوه آباد	شاهدره
تتمه راه ملتان	موسی خیل	قلعه غازی خان	جمنان	دریای هندن
جهته تعلقه درگاهی	قبر هنود	تتمه راه اتك	کوره	داسنه
سبهیل تعلقه ابراهیم کوت	راه پائر تتمه راه اتك	گذر قریشی	ملهنه گانو شهزادپور	کالن ده نی
	قلعه کنج	نور دله	فتح آباد	هاپور
منکوانه	چاه بهابهره	مارو	اله آباد که آنرا پریاگ و تربینی گویند	دریای کالی نی
کومسواله	چاه کشکوری	بر کهکر	بانس بریلی	
راهر	دزدره		سرومن نگری[1]	

۱- سرکار: هنومان نگری، ترجمه، همان ص ۱۷۷.

چناب		قلعه ملك پور	"
بعضی راه های دیگر از کابل به اتك می آید چنانچه راهی از نزدیکی سرخاب و دیگر جاها می روند و می آیند بسیار دشوار۔			گده مکتیسر (پل بابا درگاهی فقیر گرو نانك) دریای گنگا ---------- موضع نگری ---------- امروهه ---------- مرادآباد
			شاه جهانپور
			ساندی ملا نوسد
			سدرولی
			شهرلکهنو ۔ لکهنو

تتمه راه دهلی از پتنه		راهی دیگر بطرف کول شده به پتنه می روند	از شاهجهان آباد ازدریای جمنا از پایین شهر عبور نمایند
رای بریلی			
سلون		پت پر گنج	
کهیره		جهلیره	
دیهه بائی		سرای پخته بهکر	
نرلین گانو		سرای گهاسی	دریای هندن

بنارس ،داسی نیز گویند	(مشرف گنگا)		پل بسدهانه
سرای سید راجی		سکندره	
غازی پور		خورجه[1]	
رانی ساگر		چاه سیتا رام	
بکسر وطن اصل بکسریه ها[2]		جسدوس	
دریای سون (هرچه درو افتد سنگ شود)		کول	در اینجا ثابت خان ثابت گدھ ساخته و حالا آنجا را مهاراجه سورج مل جات رام گدھ نام کرده[3]
صوبه بهار عرف عظیم آباد پتنه		هردواگنج	

۱- خ : خورجا ندارد و خ ۱ دارد۔۲۔ فقط خ ۲ دارد ۳۔ : آنجا را... کرده دارد و خ و ن و س:ت حالا جات رام گره گویند دارد۔

[۱۲۸ ب] **گلشن چهارم در احوال فقرای اسلام و هنود**[1]: از عنایات ایزدی و تفضلات سرمدی چون بسوید احوال بادشاهان ظاهر و بیان مملکت هر یکی در ضمن صوبجات هندوستان و جنوبستان فراغ حاصل گردید به جهت یمن و تبرك به ذکر سلاسل درویشان اسلام و هنود خاتمهٔ کتاب را رونق می افزاید و به برکت تذکار عالیشان اوراق پریشان در شیرازه محافظت محفوظ و مصئون باشد.

سلاسل فقرای اسلام در ولایت عرب و ایران و توران سلاسل درویشان دوازده بر شمرند هر یکی را از عارف[2] کامل سرچشمه گیرند.

اول **محاسبیان:** سرچشمهٔ این حارث بن اسد محاسبی بصریست. وی در سنهٔ دو صد و چهل و سه هجری در بغداد رخت هستی بر بست.

دویم **قصاریان:** به حمدون پور احمد بن عمار قصار کردند. در سنهٔ دو صد و هفتاد و یك در نیشاپور سفر واپسین گزید.

سیوم **طیفوریان:** به طیفور بن عیسی بسطامی نیایش نمایند، در سنهٔ دو صد و شصت و یك و نزد بعضی در سنهٔ دو صد و سی چهار به عالم علوی شتافت.

چهارم **جنیدیان:** پیروجنید بغدادی است. لقب حراریست آبگینه فروختی و در بغداد سری سقطی و حارث محاسبی را دیده. در سنهٔ دو صد و نود و هفت و نزد بعضی در سنه دو صد و نود و هشت و دو

۱ـ س: هند دارد.

۲ـ ن: عارفی دارد.

[١٢٩] گمان فریقی در سنهٔ دو صد و نود و نه رخت زندگی به ملك جاودانی برده.

پنجم **نوریان:** از نسخور [ابوالحسن] احمد بن نوری سیراب دل شدند، نام او احمد بن محمد گویند، در سنهٔ دو صد و نود عالم گذران در گذشت.

ششم **سهیلیان:** به سهیل بن عبدالله تسری[1] باز گردد.[2] در محرم سنهٔ دو صد و هشتاد و سه دم زندگی فرو کشید.

هفتم **حکیمیان:** به [ابو عبدالله] محمد علی حکیم ترمذی باز گشت دارند.

هشتم **جراریان:**[3] آنان رو به ابو سعید جرار دارند نام احمد بن موسیٰ بغدادی است. در سنه دو صد و هشتاد و شش به عالم قدسی شتافتند.

نهم **خفیفیان:** دریوزه از عبدالله بن خفیف کنند. او در سنه سیصد و یك خواب واپسین گزید.

دهم **حلاجیان:** مبداء این طایفه ابن فارس است از اصحاب حسین بن منصور حلاج است.

یازدهم **ستاریان:**[4] به ابوالعباس ستاری نیایش گری نمایند، نام قاسم دخت زاده احمد بن ستاره در سنهٔ سیصد و چهل و دو پیمانه زندگی لبریز کرد.

١- خ: بشری.
٢- خ: کردند.
٣- این واژه خرازی باید باشد اما در همه نسخ جراری ثبت شده است. در کشف المحجوب (صص ١٩٠-١٩٤) نیز ذکر این گروه بوضوح آمده است.
٤- خ: سیاری.

دوازدهم **حلولیان:** سر گروه[1] اینان ابوالخلجان دمشقی است. فقرای هندوستان چهارده سلسه برگذرانند و آن را چهارده خانواده خوانند. از نخستین جز طیفوریان و جنیدیان بدین نمط بر گویند.

خانواده های جنیدیان: اول طیفوریان؛ دویم کرخیان؛ سویم سقطیان؛ چهارم جنیدیان؛ پنجم کازرونیان؛ ششم طوسیان؛ [۱۲۹ب] هفتم فردوسیان؛ هشتم سهروردیان؛ نهم زبیدیان؛ دهم عباسیان؛ یازدهم ادهمیان؛ دوازدهم هیریان؛ سیزدهم چشتیان؛ چهاردهم [قادریان] گویند. حضرت امیرالمومنین علی را چهار خلیفه بودند: حسن و حسین وکیل حسن بصری سر چشمهٔ سلسلهٔ حسن بصری را دانند و او دو خلیفه داشت. حبیب عجمی و صلیب عجمی. نخست از او جوش معرفت زدند و یح یسین از عبدالواحد بن زید سیراب دل گشتند. جنیدیان از حسن بصری چشم بصیرت روشن کردند. کرخیان از معروف کرخی فیض معرفت اندوختند. سقطیان از پیری سقطی پیروی نمودند. جنیدیان به دستوری که سبق ذکر یافته از جنید بغدادی. کازرونیان ابوالاسحاق بن شهریار کردند. او از زردشتی مسلمان شد. طوسیان سر آغاز از علاء الدین طوسی شمرند و او با شیخ نجم الدین کبروی برادری داشت. فردوسیان به شیخ نجم الدین کبری نیابش نمایند. سهروردیان از شیخ ضیاء الدین ابوالمجیب عبدالقادر سهروردی علم ظاهر و باطن اندوخت. زبیدیان به شیخ عبدالواحد بن زبید اقتدا کنند. عباسیان به فضل عباسیان گرایند داشت. ادهمیان به ابراهیم ادهم[2] بلخی گرانید. هیریان به شیخ

۱- ص: سر کرده. ۲- خ: ادهم ندارد.

هیری بصری رسند. چشتیان به ابواسحق سامی گیرند. قادریان به شیخ عبدالقادر جیلانی قتلی پیروی دارند، از ابو سعید مبارك خرقه پوشند. به چهار واسطه [۱۳۰] به شبلی میرسند. در سنهٔ چهار صد وهفتاد و یك به دنیا آمد و در سنهٔ پانصد و شصت و یك جهان گذران بدرود کرد. سوای این چهارده خانواده سلسلهٔ نقشبندیه است.

نقشبندی از خواجه بهاء الدین نقشبندی دولت جاوید یافتند. نام او محمد بن محمد بخاری است. در سنهٔ هفت صد و نود و هفت از بار عنصری سبکدوش گردید.

مداریه که به ملنگ اشتهار دارند به بدیع الدین شاه مدار نیایش دارند و لباس و آئین جداگانه مقرر کردند. حضرت خضر نام **اویسیان** است. پور کلیان بن قانع بن عابر بن صالح بن ارفحد بن جام بن نوح بر گذراند. کنیت ابو العباس و خضر به جهت آن گویند که برپوستین که نشست داشت از خجستگی پای او سبز گشت. در دو فرسخی شیراز در زمان موسی نژاد و نزد برخی در زمان ابراهیم و پیش گروهی به کمتر مدت از بعثت ابراهیم و بگذارشی پس از فراوان مدت شیخ علاء الدوله در غرده چنان بر گذراند که فراوان پیوند زنا شوی کند و از او فرزندان پدید آید و نامها بر نهد و کسی او را پی نبرد ـ صد سال است و هفت ماه که ترك گرفته. از او فرزندی نمانده. بعنوان دلالی خرید و فروخت بسر برد و سود اندوزد و وام گیرد و گرو گذارد و از کیمیا گری آگاه و بر گنجها آشنا[1] و به ایزدی حکم در کار بندگان خرج کند و برای خود هر گز

۱ـ س: شناسا.

صرف نسازد و در [۱۳۰ب] نغمه خوش وقت گردد و به رقص آید و بسا هنگام شبان روزی مدهوش باشد و بیشتر از این به هزار سال در هر پانصد سال از سر برنائی و تازگی گرفت و از آن پس در هر صد و بیست سال جوان شود و هم شیخ گوید که امسال هنگام تازگی وی است از زمان هجرت تا زمان جلال الدین اکبر بادشاه هفت نوبت برنائی پذیرفته و از آن باز تا زمان این رساله که از هجرت سنه یك هزار و یك صد و هفتاد و سه است- یك بار دیگر جوان گردیده و دویم بار برنا شده باشد- جمله نهم نوبت از او می گذرد و او را با قطب و ابدال اکثر صحبتها می شود و نیایش کند- گویند که در مدینه شتربانان را با هم آویزه می شد- در آن سنگپاره برسر حضرت [۱] خضر رسید و رنجه کرد و او تا سه ماه رنجوری کشید و در پیغامبری او مردم را اختلاف رود و بسیاری چنین سرایند که در پژوهش ذوالقرنین به آب حیات رسید و از خوردن آن درازی زندگی یافت و برخی گویند الیاس و خضر هر دو آب حیات اندوختند و گروهی برخی که او روحانی است به پیکرها نمودار گردد و بعضی آتشی دانند و گویند که در بادیه ها گذراند و الیاس به دریا برود و بعضی به عکس دانند- الیاس بن سام بن نوح که هفتم از اجداد خضر و چندی نام پدر او یسین سرایند [۲] ولختی سیفی گویند و خبر آن نیز خوانند و بعضی نسب [۳] او را چنان بر گذراند- محاسن[۱۳۱] بن عمر ابن هارون موسی در پیغمبری- این نیز اختلاف است و قطب و ابدال و خضر پیش او بسان شاگرد نیایش گری کنند- دراز قامت، بزرگ سر، کم گو، بسیار اندیشه، فراوان وقار و با همّت و بر حقایق اشیا آگاه گویند بیاوری دین

۱- ن و خ: حضرت ندارد-
۲- خ: برسرانیل-
۳- خ: نسبت-

موسی به رهبری و رهنمونی باشندگان لعلبك نامزد گردید. چون اندرز گزاری او سود مند نیامد. رهائی خود از کارساز حقیقی درخواست پذیرای گرفت روزی باالبع بن ارخطوت به کوهسار رفت. آتشین اسپی باساز و پیرایه نمود. ارشد البع را به جانشینی خویش گذاشت و بر فرازان سوار شد، از نظر ناپدید شد. بس شگرفیها از این دو کس بر گذارند. نخستین به خشك زمین چالش دارد و گم شدگان راه روان و پسین به ساحلها و بعضی سرایند و هر یك را ده مرد گزیده، یا در او هر دو فراوان سال زندگی دارند و با خاصان الهی صحبت دارند و برخی کار آگهان به هستی او نگرایند و از الیاس فیض و از خضر بسط خواستند و هر دو را پرستش نمایند.

سلاسل درویشان هند: در فقرای اسلام چنانچه سلسله ها بر پا است و در زمرهٔ[1] درویشان هنود درشن[2] و جزها قرار یافته و آن جمله شش درشن است و هر یکی را چند نوع کهت درشن گویند، یعنی شش جمال با کمال و جلال و در اصل کهت درشن عبارت از شش *شاستر* که از بید بر آمده و در این جا به این شش فریق تعبیر است و آن اینست که [۱۳٤ ب][3] اول جوگی، دویم جنکم؛ سیوم *سیورا* [*سی یم بهُو*]؛ چهارم *سنیاسی*؛ پنجم گرهست؛ ششم بیشنو. گرهست عبارت از تعلقیان دنیا و خانه داران است. احوال این گروه محتاج به بیان نیست. اطوار پنج فریق آنچه از بقیه ها و کاملان شنیده، از *پندتان*[4] به وضوح

۱ـ ن: جمله.
۲ـ به معنی لغوی دیدار، زیارت اما اینجا بمعنی مکتب فلسفه.
۳ـ در خ: ترتیب اوراق خیلی غیر مرتب است. متن دنباله ۱۳۱ به ۱۳٤ ب رفته است.
٤ـ برهمناتان.

پیوسته و راقم از احوالشان بهره برداشته و از کنیت این گروه به ظهور انجامیده می نگارد و الله اعلم بالصواب۔

بیان چار آشرم[1] خاصهٔ برهمن است، باید که برهمن از بدو شعور علی الترتیب اختیار کند و ترتیب اینست: اول برمهه چرج [چریه] دوم گرهست، سویم بان پرست؛ چهارم سنیاس۔ برمهه چرج یعنی طالب علم و بعد تحصیل علم گرهست گردد۔ یعنی زن خواهد برای ابقای نسل بواسطه نفس۔ چون فرزندانش تعلیم یابند آنها را به جای خود گذاشته زن را همراه گرفته بان پرست گردد، یعنی زیارت معابد و غسل تیرتهه ها رود و اکنافِ عالم سیاحی نماید و بعد از آن پا در گوشه یا بر لب آب که خالی از خلل نه باشد یا به ویرانه که تشویش باو نرسد بنشیند۔ باز به آشرم سنیاس در آید۔ یعنی از دل ترك ماسوای و اسباب ظاهری کرده۔ از نیك و بد پهلو تهی نماید و سنیاسی از آرزوی بهشت و دوزخ در گذرد و به کمال تجرد و تفرد دم واپسین رها کند۔ اما آئین سنیاس از آن بسیار سخت و مشکل است۔ سنیاسی را باید که ورای ستر عورت از قسم خانه چیزی دیگر نداشته باشد و سوای چوبی که برای دفع موذیان ضرور است به حربه و سلاح دست نکند و" و زر نقره و آنچه بدو ماند دست نیا لاید دربادیها سکونت نوروزد و هر گاه گرسنگی غلبه کند تا مدت دوشیدن مادهٔ گاو بر درخانه کسی توقف زیاده نکند[2]" بیش از سه بار آواز ندهد جز طعام پخته نگیرد۔ هر گاه طعام بدو دهند، بر دست گرفته به حلق فرو

۱۔طبق فلسفه زندگی هنود عمر یك شخص مبنی بر چهار بخش است که هر یك آن دارای یك مدتی می باشد (م)۔

۲۔ خ: وزرو نقره زیاد نکند ندارد درس است۔

برد تا مزهٔ آن در زبان نیاید و زیاده از پنج شش لقمه تناول نکند و شب در یکجا مقیم نشود۔ اگر این قسم سنیاسی زرستاند موجب عذاب گردد و این فهم موافق پیداست و آنچه سوای پیداست پاکنهد است یعنی بطلان و کذب۔ و این هر چهار بهر چهار برن [1] جایز است و تفصیل چهار برن [طبقه] اینست که برهمن، چهتری، بیش، شودر۔ برهمن از دهن برهما پیدائی گرفته و برهمن را چهار آشرم ضروراست که انجام رساند و چهتری راجه ملکی بوده باشد۔ بعد وجود آمدن اولاد و لیاقت سلطنت آنها امور ملکی به او سپرده، خود به دیگر آشرم ها پردازد۔ اگر اولاد نباشد کاروبار به وزراء و امراء سپرده خود به آشرم مذکور پردازد و دو برن دیگر اگر به این آشرم گرایند، بهتر است و الا چندان تکلیف هم نیست۔ برهمن را بید خواندن و جواندن هر دو جائز است چهتری را خواندن بید و نگاهبانی عالمیان از زور بازو باید نمود و بیش را بید خواندن منع است۔ بیش نوکری کند اما از خرید و فروخت سود بر گیرد و سود را از خدمت گذاریِ هر سه بسر برد و از کسب بازار خرید و بیع وی را منفعت بردارد۔ مصرع:

کجا بود مرکب کجا تا ختم [2]

ذکر سادهوان [3] این کهت درشن گذارش بنمایم شخصی اسامی هرشش فریق در هر یك دوهره بسته و دوهره:

۱۔ منظور از چهار طبقه جامعه هنود که بنا به منو سمرتی است که عبارت است از اکهشتریه (شجاع و حاکم)؛ برهمن (موظف کارهای دینی و معلمی)؛ ویشیه (موظف امور مالی و تجارت) و اچهوت (موظف کارهای نظافت)۔

۲۔ نویسند: چهار گلشن دربار وظایف شودرها ساکت است۔

۳۔ جمع سادهو۔ بمعنی مؤمن، عارف۔

جوگی جنگم، سیمورا سنیاسی اور گرهست
جهوکهاوی بیشنو سدا رهی وه منست [1]

بعضی که درین دوهره بجای گرهست مست گویند محض غلط است چه درویش اسلام در سلسلهٔ فقرای هنود چگونه گنجای بود۔

بیان کهت درشن: درشن اول جوگی این طریق از مهادیو ظهور یافته و اکثری از جوگیان صاحب حال و قال شده اند و ریاضت شاقه کشیده، حبس دم نموده، قوت آن پیدا کنند که در هوا پرند، دراز عمر باشند و بی مدد کشتی بر دریا چالش نمایند و خلعبدن کرده در قالب دیگر جانداران روح خود را حلول نمایند و از کیمیا و سیمیا و سحر و جادو نیز بهره دارند طریق بیعت این فریق این است هر که را مرید سازند مندرا [مانند انگشتری] عبارتی از حلقه آسا فرضی است میان خالی از سنگ بلوریا از چوب تراشیده در گوش مرید جای بناگوش چاك کرده اند ازند و خاکستر به بدن آلایند، پارچهٔ گیرو رنگ [رنگ نارنجی] در بر او سر کنند و از اسماء الکهه پُر کهه [ذات حق تعالی] که تحقیق در خود سازند۔ دراین دوازده پنتهه مشهور است و آن اینست: شیوناتهی [2]، سیتی [ستیا] ناتهی یا ست [3] ناتهی، پاچك ناتهی، دهرم ناتهی، ابهی [4] ناتهی، پران

۱- جوگی یعنی یوگی آنکه به یوگ عمل کند؛ جنگم بمعنی چرنده و رهبر فرقه ای مسلك شیوای جنوبی؛ سیمورا بمعنی ریزد متعال سنیاسی بمعنی مرتاض؛ اور یعنی و؛ گرهست بمعنی بخش دوم نظام زیست بمعنی خانه داری؛ و انکه موارد دنیا مادی را نگهداری می کند بشنو گفته می شود و آن همیشه مست است۔

۲- به معنی زرد رنگ۔

۳- است خ، درست نیست۔ برای جزییات و تفصیل رجوع کنید به:

Nath Samprdaya, Hazari Prasad Divedi, Varanasi 1968.

٤- خ: ابی- خ-

ناتهی، اودیر ناتهی، اننت ناتهی، سنتوکھ ناتهی، مای روپی مچهندر [۱] ناتهی، گورکھ ناتهی، بای ناتهی، هر یکی از خانگی اند او را معروف و بعضی دوازده پنتھ را به این آئین بر شمرند۔ اول است ناتهی جایگاه در کرولی، راجه گوپال سنگھ آسن [۲] دارد۔ دویم اپان ناتهی به طرف اوده، گورکھ پور مقام او۔ سیوم کپل ناتهی، وی را مقام در کنبلا باری از مضاف سرکار قنوج، چهارم ابھی ناتهی موسوم به متی ناتهی در سونکھ کوتهالیان جا دارد۔ پنجم سجاناتهی آسن در نراین پور شیخاوتان۔ ششم نائب ایشری، سجاده در ساسنی بطرف فیروز آباد۔ هفتم کانی پا، هشتم ردل ناتهی در چتور نشستگاه او نهم گورکھ ناتهی برکور کھتر سکونت جای او۔ دهم جنگم ناتهی درسومین بر کنار دریای سنپت متصل رنگ پور مسکن گزین۔ یازدهم بهارتیی آسن در آبادی اورچهه به طرف مشرق تا دِ حدود بوندیل کھنڈ، و دوازدهم پران ناتهی در متهرا جای گزین۔ از کاملان این گروه مشهور نه ناتھ اسامی ایشان است بدری ناتھ، کیدار ناتھ، اودی ناتھ، پارس ناتھ، اد ناتھ، ست ناتھ، سوکھ ناتھ، گورکھ ناتھ، مچندر ناتھ ۔ بعضی در این هم اختلاف دارند و بدین طور در گزارش گمارند۔ اودی ناتھ ، اجنی ناتھ، پارس ناتھ، مائی روپی مچندر ناتھ، کھت کھت روپی دوکھ ناتھ، سدا شیو شنکر بھولا ناتھ. در این فرقه پنج ناتھ۔ در این فرقه کل دوازده ناتھ و نه ناتھ و هشتاد وچهارده و نود و شش پاکھند [۳] اشتهار دارد و از گورکھ هژده پسر

۱ــ متسیه اندر [Matsyeinder] درست است اما شهرت به مچهندر ناتھ و مین[متسیه ومین بزبان سنسکرت بمعنای ماهی می باشد] ناتھ می باشد۔ ۲۔ آسن بمعنی سجاده۔

۳۔ بمعنی ریا کاری۔

پیدای گرفته اند و هر یکی به مدارج کمال رسیده پنتھ خودها جداگانه مقرر کرده اند۔ با هر یکی از اینها ملاقات شد و به طریق مختلف بیان می کنند و اللّٰه اعلم بالصواب۔ [۱۳۲ ب] اعلم بالصواب و از این ها به جاوید زندگانی مشهور اند۔ مثل بهرتری و گوپی چند و دیگر کسان ذکر هر یك در این مختصر کردن باعث ضخامت[1] کتاب و تطویل عبارت است۔ لهذا به ذکر احوال یك دو می پردازد: بهرتری پسر راجه گندهرب سین بن راجه اندر که حکومت عالم علوی دارد و مریدکانی پا جوگی است و او از جمله هشتاد و چهار شده است۔ گویند بهرتری ابد زندگانی دارد به اخفا سیر کنان به اطرافِ جهان تکاپوی کند۔ هر کس را که خدا یاوری کند و طالع رهبری نماید، به ملاقات او فائز می شود۔ در سنگهاسن بتیسی بدین طرز نوشته۔ سنگهاسن بتیسی کتابیست مشهور در حکایات غریبه و روایات عجیبه، از کرد[2] راجه بکرماجیت راجه اوجین۔ گویند گندهرب سین از دعای بدِ پدر خود که راجه اندر بود جثهٔ خری یافته چون پسر دیگر التماس رهائی کرد، راجه اندر گفت هر گاه کسی جثهٔ خر می خواهد سوخت به حالت اصلی در آمده۔ در مجلس من حاضر خواهد شد۔

القصه گندهرب سین بعد مدت به حالت قدیم آمده به محفل اندر رفت چو خُسر او که مرزبانِ دکن بودند از سنوح این حال که صبیهٔ خود در ازدواج گندهرب سین بعد مدت ملول شد۔ گندهرب سین بدو تسلی داده گفت که بهرتری نام پسری از پرستار دیگر راجه بکرماجیت

۱۔ خ: ذخامت۔ ۲۔ اینجا بمعنی نوشته۔

از بطن دختر کوکه هر دو حمل دارند، به وجود خواهد آمد۔ این هر دو پسر تا انقراض زمان باقی و مشهور خواهد بود و بعد بر نا شدن بهرتری [۱۳۳] به سرِ جدّ مادری خود که راجه ملك و دیار بود و به حکومت مالوه بکرماجیت که به وزارت و او سر انجام امور مملکت مأمور گردید۔ انام آبادی اوجین را سیزّده کروه طول و نه کروه عرض بود۔ بهرتری چون جوان شد تا اینك سیتا نام زن خود محبت پیدا کرد۔ بکرماجیت برادرِ خود را مختار الملك کرده خود به عیش و نشاط پرداخت۔ روزی بحسب اتفاق بهرتری و همان زن در مستی شراب ذکر رفت۔ بهرتری گفت زن وفاداری آن زن که برای شوهر مرده خود را در آتش فنا سازد۔ زن چنان سخن راند که این همه برای سوختن مدد خواست، صادق آن است که بمجرد سنوح این چنین واقع در آتش خود را خاك سازد۔ راجه را این معنی در خاطر ماند۔ روزی بجهت امتحان او جامه خود را خون آلود کرده به دست کسی از سر کار فرستاده۔ در شهر شهرت دهند که راجه را شیر کشت و یك جامه نشان از وست بمجرد و سماعت این خبر وحشت اثر زائی آهی بر کشید و قالب[۱] تهی ساخت۔ راجه از دیدن این حال ترك سلطنت کرده باده پیمائی تجرد شد تا آنکه به خدمت کانی پا رسیده مرید شد و زندگانی جاوید یافت۔

گوپی چند وی نیز مرید کانی پا جوگیست و راجه دهارنگری همشیره زادهٔ راجه بکرماجیت مشهور است روزی راجه گوپی چند برای تن شوئی جامه وغیره لباس از بر کشیده بر چوکی صندل استاد رانی

۱۔ خ: قلب۔

میناديبی مادر او را نظر بربدن نازکش افتاد، از تأسف آه سرد از درونش کشید و در دل وقت مرگش معاینه کرده که های این چنین صورت زیبا و منظر دلربا زود طعمه آتش فنا خواهد شد و اثر ملال[1] بر چهره حال او پیدا شد. راجه سبب تغییر رنگ و دلگیری استفسار نموده. او گفت خیال انتقال تو از این عالم و خاك شدن این جسم نورانی دامن دل گرفته. چارهٔ آن در آئینهٔ ضمیر جز خدمت کامل فقیری به نظر نمی آید. راجه گفت که برای خاطر تو تلاش این معنی می کنم. مادرش گفت کانی پا جوگی بس مرتاض و صاحب خارق در اصطبل تو جا دارد. اگر به خدمت او روی مقصد حاصل گردد. راجه پیش جوگی رفته. اظهار خواهش کرد و او پاسخ داد که از راجه های عظیم الشان سر انجام درویشی اشکال بل محال است. راجه را از ممر جوانی و دولت سلطنت دیگر غضب به جوش آمده، فرمود که جوگی را در چاه تیره اندازند و از ریل اسپان چاه را پر کنند مردم همچنان کردند میناديبی مادر او از سنوح این عمل بسیار متالم شد که به پسر عمر جاوید یافت و نه فقیری، اذیت و اصرار ماند و عذاب و هلاك جوگی علاوه بر گردن شد. پس از این گوپی چند همین دبتره گرفت. کاملی که در ملك می رسید همین سوال از او می کرد. از هر یکی جواب می یافت و راجه آنها را به عذاب شدید فنا می ساخت. اتفاقاً بعد چندی بر تیله [تپه] مجمع جوگیان [۱۳۲] شد، مثل گورکهه ناتهه مرید مچهندرناتهه با مریدانِ خود و دیگر جوگی ها در آن مجمع جا داشتند و هر یکی از مناقب و خوارق پیر خود را می ستودند و سخنها می

۱- ن و س: حال.

گفتند- از مریدکانی پا و مرید گورکه ناتھ ذکر کرامت و خوارق پیر خودها می کردند- از پیر خود ستایش می کرد باهم در استحقار و استخفاف هر یك گفت- در آنمیان مریدکانی پا به گورکھ گفت که مچھندرناتھ بر تو ناز و نیاز دنیا اختیار کرده راج سراندیپ دارد- این چه کمال فقر است که صحبت با زبان زیبا شمایل داشتن و به نعمتهای الوان در اکل و شرب و پیوسته بودن و لباسهای فاخره در بر کشیدن- این چنین کس را به فقیری ستودن لایق نیست- چطور جوگی کامل تو آن گفت گورکھ از مریدکانی پا سخن راند که بجی چند راجۀ بنگالا پیر ترا درچاه تیره انداخته- او چطور جوگی بود که هیچ خوارق از او سر نزد حالا بیا و برخیز هر که پیر خود را بیارد آن مرید راست گفتار و کردار است- همان لحظه هر دو برای آوردن پیر خودها تگاپو نمودند- گورکھ به سراندیب و مرید کانی پا در بنگالا چالش نمودند- گورکھ چون به سراندیب رسید دید که بر دروازهای شهر فقیهه است که جوگی را در شهر نمی گذارند- این حکم مچھندرناتھ که راجه آن ملك بود کرده است- گورکھ مندرا از گوش بر آورده و با بنا گوش پارچه پوشیده داخل شهر سراندیب شد- جائی که مچھندرناتھ به تماشای رقص مشعوف و مشغول بودند- مردنگ را گورکھ ناتھ بر کمر بسته به نوا در آورد- اتفاقاً هر یکی به حاجتی مردنگ [1] از کمر وا کرده رفته بود، همین صدا از مردنگ برآمد:

۱- نوع ساز موسیقی مانند طبل با کمر نازك-

جاگ جاگ مچهندر گورکھ آیا[1]

مچهندر ناتھ از سمع این صدا خبردار شد، دانست که گورکھ آمد گورکھ به پای پیر خود افتاد و تمام قصهٔ طعن و تشنیع[2] بیان نموده گفت که مدّت بسیار در امور سلطنت گذرانیدی۔ حالا باید گذاشت۔[3] مچهندر را پسری بود، پیم ناتھ که در راج تولد یافته بود و خورد سالی داشت۔ آن را احتیاج غایت شد۔ به گورکھ گفت این را از اینجا جنب درهای ده چون بغایط رسید گورکھ گفت غایط کن کین پول بگذار پسر چند بار بنشست برخاست آخر گریه نوجوان که راه مچهندر ناتھ شنید. رسید که باعث جلب گورکھ گشت هر چند می گویم غایت نمی کند و می گرید! مچهندر ناتھ در غصه شده گفت پسر را بر زمین بزن! او هم چنان کرد۔ پسر جان به حق سپرد۔ طفل را در چاهی انداخته در مجلس آمده حاضر شده ماجرا گفت، مچهندر آه سرد کشید به گورکھ گفت که الحال چالش چگونه صورت بندد که پسر هم نماند که راج به او داده همراه تو برسم گورکھ گفت، همین عزم موقوف می کنی اگر پسرمی آید، روانه می شوی گورکھ آواز داد پسر زنده شده پیش پدر آمد۔ لاچار مچهندر ناتھ همراه مرید روانه شد، لیکن از زر دو خشت طلا در گودری[4] همراه در آورد۔ جائی که در مسلك دو راه می رفت، مچهندر ناتھ پرسید که درین دو راه بی خوف کدام است، گورکھ گفت

۱۔ن: گذاشت۔ ۲۔خ: تشنیعه۔ ۳۔یعنی بیدار شو بیدار شو مچهندر گورکھ سر رسید۔
٤۔بمعنی کیسهٔ پارچه۔

راهی که نزدیك است بسیار خطرناك و راه بعید بی وسواس۔ مچهندر گفت که براه بی خوف باید رفت۔ گور کهه دانست که اغلب است مچهندر ناتهه در گودری چیزی دارد۔ روزی او گودری گذاشته به قضای حاجت رفت۔ گور کهه وقت یافته خشت ها را در چاه انداخت۔ پس از ساعتی مچهندر ناتهه گودری را خالی یافته به گور کهه ناتهه اظهار ملال کرده گفت که من برای خرج میله و دیگر کار ضروری داشته بودم "تو تلف کردی" گور کهه گفت که همراه من بیا به کوهی برده بول کرده، تمام کوه از طلا شد۔

اکنون حال کانی پا و مرید او نیز باید گفت۔ مرید کانی پا چون به بنگالا رسید۔ از راجه اجازت خواست که اگر حکم شود پیر خود را به برم؟ پیر تو مدفون گشت نشان استخوان هم باقی نخواهد بود مرید گفت که پیر من هرگز نمرد[1] راجه گفت اگر پیرت زنده باشد من مرید وی شوم۔ بر همین قرار مرید چاه را کاوید۔ چون نزدیك شد که بر آید به راجه گفت که پیر من بر تو غضب داشته باشد۔ اغلب است به دعای بد او به تو ضرری رسد و به جان تو نقصان آید۔ راجه گفت که دفع این در دست تست۔ او گفت که هفت پیکر خود را از از دهات[آهن و مس وغیره] درست کرده۔ یك یك را [۱۳۶ب] رو به روی او بگذار۔ چون پیر دعا می کند، آن تمثال ها عوض تو خاك خواهند شد۔ مرتبهٔ هشتم زندگانی جاوید یابی۔ راجه همچنان کرد۔ چون راجه هفت مرتبه الکهه به کانی پا گفت او دعای بد کرد۔ آن صورتها خاك شدند۔ نوبت هشتم

۱- س: "پیر تو... هرگز نموده" دارد خ و ن و ع وت ندارد۔

گفت که معلوم شد که گوپی چند امر شده یعنی زندگانی دایم یافت۔ از آن باز گوپی چند امر [جاویدان] شده تعلق سلطنت وا گذاشته۔ فقر گزید۔ راست و دروغ بگردن راوی۔

مثل این در فرقهٔ جوگیان هزار کس کامل و صاحب ریاضت شده اند۔ برین اختصار یافت۔

درشن دویم جنکم: فقیران این طریق پرستش مهادیو دارند و خود را لنگ مهادیو سازند، یعنی لنگ بر سر و مار برنجی بر پیشانی و دو مار برنج بر دو بازو و یك دو در کمر بند و یك جرس برنجی داشته نوازند و پارچهٔ رنگین از گیرو[1] در بر کنند۔ در این فرقه نیز چهار پنتھ است: اول سیدھ: این گروه به طرف بدری ناتھ سکونت دارد و معاش نیز برد۔ و دویم کیھره: این طریق را بودن جا یعنی شمال این نوع را در هم مشربان چندان اعتبار نیست۔ از دیگر اقوام شمرند۔ سویم پالك به جای شریك در دکن زمانه را معمور دارند۔ چهارم: بالك دیو به طرف مغرب زمین قسمت پنجاب سکونت دارند۔ در این فرقه کسی را در سوز و گداز حق دوستی ندیده شد۔ آنچه پدید آمد خبر افسانه بود۔ فقیران جنکم شیولنگ در گلو داشته برمهه نا صورت را معتقداند چه ایشان ایشور[2] [خدا] را مقدم دانند۔ [۱۳۷] برمهه حقیقت و معنی لفظ ایشر است۔ معنی از لفظ شایستگی ایشر برمهه است و برمهه ایشر آن که در یقین صوراند۔ نمی دانند که خلاصهٔ همان حقیقت اند آن خالق است و در حقیقت نیز یقین که لازم ذات ایشر است۔ در هر دو روی به صورتی جلوه گر شده نادانان جدا انگارند۔

۱۔ واژه هندی به معنی نارنجی رنگ۔

۲۔ ایشور: به معنی خدا۔

درشن سوم سیوره مرتاضان این طریق با الوهیت حق مایل نیستند- جان را به دهر تعلق دهند که مثل کاه و دیگر روئیدگی انسان هم بعد چند سال خود به خود پیدایی گردد- چنانچه دیگر حیوانات و حشرات الارض ظهور می یابند و صواب و عذاب عمل نیك دهد- بر هیچ کس عابد نمی شود و عملی که از جانداران را ضرر رسد از آن اجتناب نمایند و بر رویمردگان فاتحه و درود نکنند و به مردم دیگر مذاهب سخن کردن مذموم دانند- آنها هفت قسم اند: جینی، چارواك، کرتر، جنك، بوده، مادهك[1] و نونانت[2] حتی چار واك به جهة مادی[ت] است- اعتقاد او این که هر چه هست پیش نظر است قابل حقیقت نیست، معتقد محسوسات اند- می گویند بعد گذشتن بدن عنصری خبری نیست صرف محافظت بدن نمایند و بدن را پرستش کنند و هم بدن را از جمله اسما دانند- کرترهوا پرست است- در عقلیه آنها جزای عقیده ندارند- گویند هر چه هست از هواست-

جنك از ملت پارسناتھ را وجود دانند و موی سر و اندام کندن بدن پندارند-

نونانت مقتدای انسان است، این قسم را دعوت و علم با یك و جنك بسیار بود- پادیك حواس را مقدم[3] [۱۳۷ ب] دانند- تونانت را مدار بر اعمال است- صفی دیگر از این جماعه مجذول العاقبت است که از هیچ یکی پی حقیقت نبرده در حال خود خوشحال می باشند و ریاضات شاقه این گروه بسیار دارند تا چهل روز صایم بوده و از اکل و

۱- خ: مادحك- ۲- خ و ع: عبارت از "جینی... نوناوت" ندارد [۱۳۷]- ۳- خ مقتدای-

شرب هیچ نکند و چهار ماه برسات ترك چالش نمایند که مبادا جانداری ایذا برسد۔ باغ و چاه و باولی آراستن بد شمرند و شبانگاه چراغ را نیفروزند و آتش افروختن مذموم دانند۔ چینی که خود غله وغیره بجهت غذا خود پخته نخورد و آنچه از خانهٔ مریدان آید بر آن اکتفاء کند و سبزی و بقولات مثل باد انجان و توری[کدو] در مذهب[۱] آنها متروك و در اعتقاد آنها جمیع نباتات حکم جان دارد، چه یك نوع روح به نباتات نیز تعلق دارد۔ گویند چون روح از بدن عنصری جدائی پذیرد، هر یك از عنصر به عنصر اصل خویش به پیوندد۔ دختر و پسر آدم را نیست و باز پرس کسی را نبود و بهترین مرتاض این ها آنست که بسیار ناپاك باشد که آبدست نکند و روی نشوید و مسواك نه نماید و به غسل نپردازد۔ او در این گروه کامل است آن که او از غایت چرك دندان فلوس مسی چسبد و در جمیع طوایف فقراء درویشان این قوم را بسیار مذموم می دانند۔

۲

درشن چهارم سنیاس اصل سنیاس همان است۔ سبق دگر در آشرم باشد و این که فقیران دس نام اختیار کرده اند۔ خلاف بیداست لیکن گروها گروه مردم این درشن در تیرتھ ها [جاهای زیادتی] [۱۳۸] و معابد جانشین دارند، ضروراست که از احوال ایشان نیز نگارد۔

اهل این طریق بدین گونه گزارش نماید که چون برمها و بشن و مهیش هر سه قدرت از عدم به وجود آمد۔ مهیش از بشن اپدیش[۳] گرفت بشن گفت که از روی خود به خواه برمهه[۴] راضی نشد، از باعث این که

۱۔ خ: مدهب۔ ۲۔ بمعنی ریاضت و گرك دنیا۔ ۳۔ بمعنی پند و اندراز۔
۴۔ س: برمها۔

برمهه در دو رتبه از بشن فرو تر است۔ پس بشن به موجب امر الٰهی به مهیش گفت که خود را به صورت مرتاض کهن سال کرده، بادیه نشین ساز۔ او همچنان کرد۔ بشن به برمهه گفت که مرتاض کهن سال و بسیار پیر در صحرا آمده آن را باید دید۔ برمهه آمد و دید و رفت۔ به مجرد دیدن جمالش آتش در رویت از کانون ضمیر برمهه مشتعل گردید بادی مزید گردید۔ پس از آن مهیش دتاتریه را مرید ساخت و از این شنکر اچارج کامیابی یافت و شنکراچارج بعد تحصیل علم و فراغت از مدارج و مراتب کسب واشتغال به سیاحی چهار سوی عالم قدم پیما شد۔ گویند اول به سمت کوهستان مغرب گذاره کرد۔ در آنجا سارواست بود۔ از سکنه آنجا بحث علمی کرده، غالب آمد و رواج کیش خود را داد و اسپ نام مرتاضی را سجاده نشین آیین سنیاس ساخت و از او دو چیله[مرید] پیرو شدند پربهو و آشرم۔ از انباز شنکراچارج به طرف مشرق به سیاحت رفت۔ نزد جگنناتھ در اوریسه رسید۔ در آنجا گوبردهن نام[1] بود۔ چیتن[2] نام در آن سکونت داشت۔ به او نیز سخن از علم و تحقیق درمیان آمد و بر او هم مستولی شد چیتن نیز مرید او شد و از او این دو [۱۳۸ ب] ظهور گردید پس عزم[3] سوم بار گذاره شنکر اچارج به اوترا کهند اتفاق افتاد۔ در آنجا جوشی مت و در آن مسکن رفت۔ از این هم در این بحث علمی استیلا یافت و او را همان جا قایم مقام خود ساخته و از سروپ این سه فیضیاب شوند و به این نام موسوم شده، گره، پربت، ساگر۔ در مرتبهٔ آخر شنکر اچارج را سیر به کوهستان سر اندیپ

۱۔ بمعنی خانقاہ۔ ۲۔ مرتاض معروف چیتن پربهو۔ ۳۔ س: ازم۔

افتاد، سنکری مت بود۔ پرکاش نام دران مقرر داشت و از کیش سیوره بود۔ هم در آنجا بحث علم درمیان آمد۔ پرکاش گفت که اسرار غوامض فقر به صریح نمی توانم گفت۔ اگر یك پرده در گنبد باشد پس آن با تو بحث خواهم کرد۔ شنکر اچارج قبول نمود و با یکدیگر بسیار مکالمه و مکابره شد۔ لیکن شنکر اچارج راضی نشد و سخن او پیش نرفت و شرمگین باز گردیده۔ نزد مهادیو آمد، لباس ظاهر سنیاس هر چه داشت، همه وا گذاشت و گفت که معلوم شد که اصلی ندارد و مهادیو تبسم کنان گفت که ای پسر دل خوش دار که غلبه و استیلای از تست و هر چه برخاسته آنها را چه مجال بود که پیش تو سخن کند۔ عقب پرده پهلوانی با تو بحث می کرد۔ حالا برو و آن برده در ساز و بحث کن او هم چنان کرده۔

القصه مدعیان پیش بزدند و غلبه از شنکر اچارج شد و پرکاش نیز مرید شد۔ از او این سه بیرون آمدند، سرستی، بهارتی و پوری۔ جملگی ده نام شدند۔ بدین موجب تیرتهه آشرم بن و از آن گره، پربت، ساگر، سرستی، بهارتی، و پوری از این فریق سوای ده نام۔

اوگهرست [1] گویند شخصی از قوم برهمن بود، به قوت [۱۳۹] باطن و قوت علم و قوت عقل و زور فهم همیشه به کسب و اشتغال مشغول می بود و سه وا از مهارت آن از رتبه خود به مرتبه عرفان رسید و ظاهر خود به طور سنیاسیان [2] بر می آراست و کسی را مرشد خود نکرده۔ روزی گورکهه ناتهه که در مهارت جوگ مشهور عالم است وارد

۱۔ خ: اوگهراست۔ ۲۔ مرتاضان۔

حال شد۔ اوگهر گفت که خواهش پیر دارم گور گهه گفت۔ من مرید می کنم از این چه بهتر۔ آن چه لازم و اسم مریدی بود مهیا ساخت۔ چون در زمرهٔ جوگیان اول بنا گوش چاك کرده و مندرا[1] انداختند۔ خواستند که گوش دویم را چاك سازند، در اثنا مندرا از گوش او خود به خود افتاد و اثر زخم هیچ در گوش نماند۔ چند مرتبه این عمل تکرار کردند، لیکن نمی شد۔ آخرالامر گور کهه موقوف کرده گفت اوگهر به نظر می آئی۔ از آن روز این فرقه به اوگهر اشتهار دارد۔ فقیر این گروه تابع دس نام نمی شد و هم در جوگ و هم در سنیاس قدم می گذارند و خود را از این دس نام برتری شمرند و دندی سنیاس[2] از همه قدیم است و آن از جمله چهار آشرم است و بیان هر چهار آشرم سابق ذکر شد۔ سنیاسیان ده نام اگرچه در ظاهر تن به خاکستر می آلایند و در باطن آئینه دل را نورانی و مصفّا ساخته۔ عکس تدبیر حقیت الحقایق می گردانند و پارچه پوشش از گل گیرو رنگ دارند۔ اکثر [۱۳۹ ب] آنها صاحب علم و ریاضت هستند و از ریاضیات شاقه و مجاهدات سخت انکسار نفس می کنند۔ بعضی تمام تن برهنه که ستر عورت باشد، در گرما و سرما بجز آسمان بر سر ندارند و بعضی هر دو دست و بازو به سوی آسمان فرا داشته فرو نیارند به جهت این که از رفع خارش همه جسم آرام گیرد و این چنین کس اورده باهو دهارای[3] باید و بعضی تمام روز ایستاده بیاد حق مشغولی دارند و بعضی خود را معکوس به درخت آویخته جسم را متحمّل صعوبات می نماید و بعضی از اینان به چنین طریق خود را آویخته مقابل سر و رو آتش افزوند و

۱۔ حلقه ای که بگوش انداخته باشد۔ ۲۔ مرتاضی که عصا بدست دارد۔ دندی بمعنی عصا۔
۳۔ بمعنی کسی که در حال یوگا بازو را سمت بالا نگهدارد۔

آویزان حالش و این بدوهو تریان مشهور گردد و بعضی نظر به سوی آسمان دوخته باشند و زبان را در اکثر ایام از گفت و شنود نیك و بد خاموش ساخته بذل در ذکر نام حق مشغولی کند و چنین کس بر آکاس یونی اشتهار پذیرد و بعضی در ایّام شدّت گرما که آفتاب در برج ثور آید، بزیر آسمان نشسته- هر چهار طرف خویش آتش افروخته تمام روز میان آنجا نشیند و نام حق ورد نمایند و آسن بیج اگنی [1] نام دارد و دیگر ریاضت و کیش با عبادی بسیار است- چندی ذکر نمود و تا دیده بحقیقه دل روشنی پذیرد- درشن پنجم گرهست این عبارت است از گرهست دنیاداران و اهل گرهنیان است به معنی در دنیا فقیران دختر و پسر دارند و در صحرا و هم در آبادی جاگزین اند- با روستانیان ربط دارند و کار تجارت کنند [۱٤۰] سود از خرید و فروخت اشیاء برگیرند و تعلقه نیز از درجات بر کنند-

درشن ششم بیشنویان است و بیشنویان چهار سنپردا [مسلك] ست- اول رامانجی ، بعضی آن را مانندی گویند- این غلط است که رامانند بشنو بود- این بدایت سنپردای رامانجی از وست و آن را ار خوانند- دویم زبان و پا سنپردای این زائیده مهادیو است که از بشن اپدیش گرفته- سویم سنپردا مادهواچارج این چراغ باطن او برمها افروخته است- سنیاس و ستدنو پسران برمها بیشنو گردید- چهارم سنپردا بر همائی این را بهم وانی نیز گویند- و از سنگ پسر برمها فروغ یافته- هر چهار رامن ها بر پرستش بشن است- لیکن به اسمای مختلف، صورت

۱- به معنی آتش-

ملك یعنی هر یکی جدا گانه مقرر۔ همین چهار است۔ کسی از بیشنویان بیرون از این چهار نیست۔ بیشنویان را دو قسم است: یکی بیراگ سروپ و دویمی کشانان که از قوم برهمن اند۔ قسم اول بیراگ[1] در این گروه هر که صاحب کمال است و عرفان با خوارق شد مریدان بسیار از او کردند و نام او دوازده مقرر گردید و همچنین پنجاه و دو و دوازده از قدیم است۔ مثل دوازده اگر جیو دوازده تلسی داس جیو وئید داس جیو و نام دیو جی علی هذا القیاس و بعضی دوراه های به پنتهی مشهور اند۔ چنانچه کبیر پنتهی و دادو پنتهی و هم بر این قیاس و حالا هم که صاحب کمال شد، بنام او دوازده دیگر گردید و آیین تلك و طور پوجا و لباس ظاهر و [۱٤۰ب] طریق مرید گرفتن هر یك به طرز علیحده است و یکی از این فریق کوماریه اند و آن از بنگالیان هستند، آنها از مقتدای خود چیتن مها پربهو دانند و فقیران مذهبی دیگر اختیار کرده اند، علیحده و دکان گرم دارند۔ دیگر رادها بلبی، آنها رااسم رادها آورد و پرستش می کنند و چون بعضی مردم بر آنها طعن می کنند[2] سری کشن را تابع اوشان دارند۔ اگر از علم و خرد ایشان را بهره می بود، خلاف امور چرا روا می پیمودند۔ دیگر فریق نیز بسیار هستند تا کجا به نگارش آید۔ بعضی از این گروه به کمالات اشتهار دارند۔ به ذکر نامهای آنها می پردازند۔

نام دیو، چهیتی و کبیر جولاهه از اهل محبت درونی اسلام به این طرف کشید، ودهنا جات 'سین حجام' رام داس کفش دوز، تُلسی داس

۱۔ بمعنی بی تعلقی و بی آلایشکی با دنیا۔
۲۔ این جمله "چون بعضی... طعن می کنند علاوه بر "ن" در نسخ دیگر وجود ندارد و در "ن" نیز در حاشیه آمده است(م)۔

بهگت برهمن، نند داس برهمن، ملوك داس کهتری، اگر تمام بیشنوان به تفصیل نویسم، کتابی دیگر بسیار ضخامت[1] گردد. برای یمن و بتبرك چند بیشنو پسند نمود که این گروه از زخم دل و انکسار نفس و پارچهٔ صاف و شسته داشتن و به طهارت نمودن ممتاز از دیگر درشن ها است. تا ریش و بروت و موی سر را ستردن نیك نکند و این طریق بیشنوان است. کوباند و بر تلك و تیکه بسیار رغبت ایشان را بود و از خواندن بهاگوت گیتا و راماین و دیگر کتب عقاید اشتغال دارند و هر که عالم نیست از بشن بهاکا، ساکهی و دوهره هر صبح و شام ورد خود نمایند و بعضی معلم اند، از یاد الهی شب و روز معمور دارند و آن که موی سر و ریش را نگهداند به ناگه موسوم اند و ایشان را [۱٤۱] با سنیاسیان برای جتها[2] آویزه رود.

قسم، دویم بیشو کشا یین این گروه از گرهست اند، مثل دیگر دنیاداران به شادی و غمی سلوك نمایند. در این فریق اکثر برهمن بلکه همه برهمن. خال خال از قوم دیگر. اکثری بید خوان و پندت و عالم ظاهر، را به لباسهای لطیفه و پاکیزه آرایند و تلك و چهاپه و مالا در گلو دارند و به معاش نیك و صفای گذران نمایند. و شب و روز در تهاکر سیوا [خدمت] که عبارت از پرستش تمثال است بسر برند. از خواندن کتابها و پران اشتغال دارند و دنیاداران اکثر از ایشان مرید شوند و فیض اندوزند و ایشان را نیز دواره است مثل دواره هردیوجی، گوبند جی کیشورای جیو، بانکی بهاری جیو، ناتهه جیو و بنام دیگر تهاکران و

۱ـ ن: ذخامت.

۲ـ ریش های بزرگ را جت می گویند.

بیراگیان بانی نمط اشتهار دارند۔ اما نندی سیتا رامی جز، نام سیتارام ورد می کنند کرشنی جی کرشن گوبند رادها۔ رادها این جماعه را طریق علیحده است۔ گویند جان یك جا است و صاحب خانه از دهنی گویند و اسم اعظم ایشان دهام دهنی است به نغمه و سرود ستایش نمایند۔ اودهوت پنتهی در اصل است نامی اند و به این هم مشرب و هم وظیفه ورد شب و روز دارند و دیگر جماعت آنست در سرزمین میرتهه و حوالی آن باشند که طور دیگر اختیار ساخته اند۔

نانك پنتهی اسامی خلفای ایشان نانك به ذات خود نیك بود پیروان او را خلاف بید قرار داده اند [۱٤۱ ب] و این جدا گانه۔ اغلب که طریقی ازآن بوده باشد با سجاده نشینان او اختراع نموده باشند بهر حال دیگر تعداد خلافت نانك در این مختصر ضرور بود ایشان را آن قدر کثرت هست که در هر ملك و در هر شهر هزارها هستند و در بعضی جا که خاص آنهاست لکها جمع می شوند۔

گرونانك بیشنو را مانندی بودند او را جذبه الهی در گرفت در ذات او محو ساخت و مریدان ایشان را طور و طریق و تلك و پوشش جداگانه است۔ [ماویٰ] گرونانك در دوازده کروهی لاهور است بر کنار دریا مکانی داشت تا امروز مسکن اولاد ایشان است در سنهٔ هشت صد و هشتاد و هشت سلطان بهلول و نزد بعضی در موضع تلوندی راه بهوپه عمله پرگنهٔ راهون مضاف صوبهٔ پنجاب۔ از عدم به وجود آمد پدرش مردی ایزد پسندد و در سر کار بابر بادشاه۔ پور در بیان کمالاتش از تقریر و تحریر مستغنی۔ در ده سالگی صاحب کشف بود و کرامات داشتند۔ اکثری از ممالك سیر کرده۔ در قصبهٔ بتاله مائل بودند در آنجا بر لب رود

راوی اقامت گزیده۔ عالم عالم خلایق را به ارشاد و هدایت رهنمای می کردند۔ مردانه نام مطربی مقرب ایشان بود از صفایش که مملو از حقایق و مشحون از غوامص و دقایق است، نغمه ادا کرده دل مردم می گرفت۔ در سنهٔ بیست سالگی به هدایت نشستند۔ سنه یك هزار و نود و شش در زمانی که سلیم شاه پسر شیر شاه مرزبانی دهلی داشت رخت هستی بر بست و فردوس مکانی بابر بادشاه نیز ملاقات کرده۔ ایام سجادگی پنجاه سال و عمر هفتاد و سه سال۔

گرو انگد دویم قوم از کل کهتری بهترین از رفقای خاص گرونانك بودند۔ ایشان را خطاب گرو انگد داده، پیش از رحلت قایم مقام گردانید۔ با وجودی که گرونانك را دو پسر بودند، چون دولت معنوی در نصیب آنها نبود و جلادت خلافت و سجاده بر گرو انگد قرار گرفت۔ در زمان سلطنت اکبر پادشاه همایون در سنه یك هزار و نود و شش سجاده آراست و در سلطنت اکبر پادشاه کوس رحلت نواخت۔ ایّام فیض رسانی مریدان سیزده سال۔

گرو امرداس ایشان کهتری بهله بودند، گرو انگد را پسر نبود امرداس را بر سجاده نشاندند در زمان اکبر بادشاه بودند۔در سنهٔ نه صد و نود و چهار هجری عالم را گذاشتند۔ مدت رهنمای بیست و چهار سال۔

گرو نراین داس سجاده نشین شدند، از قوم کهتری سودهی بودند و داماد امرداس، در سنهٔ نه صد و نود و چهار در عصر اکبر بادشاه سجاء را رونق دادند۔ درسنهٔ نه صد و نود و چهار آنها در عهد جهانگیر بادشاه به ملك جاودان شتافتند۔ ایّام خلافت هفت سال۔

گرو ارجن بعد پدر سجاده نشین شد و سجاده نشینی و رحلتشان در زمان جهانگیر بادشاه وقوع یافت۔ در سنهٔ یك هزار و بیست و چهار۔ مدّت سجادگی بیست و چهار۔ پنج سال۔

گروهر گوبند[1] خلف رشید گرو ارجن اند۔ پس از پدر در عصر جهانگیر بادشاه نزد بعضی در عصر شاهجهان سجاده را رونق افزودند۔ در همان عهد به عالم [۱۴۲ ب] بقا شتافتند۔ ایّام سجادگی سی و هشت سال۔

گروهرای پدر ایشان را گروتا نام بود و وی پسر هر گوبند که بحضور پدر رحلت نموده، نبیره بر سجاده جدا نشست۔ این معنی در سلطنت شاهجهان واقع شد و در عهد عالمگیر اورنگ زیب سنهٔ یك هزار و هشتاد و هفت به علوی عالم رفتند۔ مدّت ارشاد گرو تیغ بهادر در سنه مذکور سجاده نشین شد۔ بعد یك سال فوت گردید، به بالاگرو نیز مشهور بود۔

گرو تیغ بهادر در ۱۰۸۹ھ در زمان عالمگیر بر سجادهٔ خلافت[2] رونق افروز شدند در ۱۰۹۲ھ۔ گرو اجیت سنگھ در سنهٔ یك هزار و نود و دو هجری در سلطنت بهادر شاه به سرای جاوید رفتند۔ بیست و یك سال مریدان را رهنما بودند افغانی که پدرش را گرو تیغ بهادر کشته بود، پیش ایشان آمد و مصاحب شد و با او در چوپر حریف بود۔ روزی گرو گوبند با او گفتند که پسر صادق آنست که انتقام پدر خود گیرد۔ او هم بازی در آن وقت می کرد۔ سخنانی چند که او را عرق حمیت به جوش آرد۔

۱۔ س :هر گوبند ندارد۔ ۲۔خ: خلاف دارد۔

گفتند افغان لاچار شده جمدهر در شکم گرو گوبند رسانید و کار تمام ساخت تا گرو گوبند این ده به موجب اختیار گرونانك اند۔ بس معتبر این ده خلیفه، دس محل گویند و بعد از این که بر سجاده نشست آن را اعتبار ندهند و به معنی معتبر شمر ند۔

گرو اجیت سنگھ در سنهٔ یك هزار و یك صد و بیست و دو [1]، اواخر عهد بهادر شاه بر سجاده نشست۔ چون هر دو گرو گوبند که یکی در حوالی شهر با وزیر خان فوجدار آنجا جنگ کرده بود کشته گشت۔ دویم در اجمیر کشته گردید۔ از او هیچ اولاد نماند، مریدان پدرش نظر به [2] این که سلسله خلافت از این خاندان برهم نخورد [3]، اجیت سنگھ را پسر قرار داده، از پیشگاه بادشاه اجازت سجاده نشینی آورده بر سجاده نشاند۔ اکثری به او اعتقاد آوردند۔ چون او از طفلی به هوش جوانی رسید۔ بعضی هوا خواهان گفتند که سر کار خود جدا باید ساخت و ماتا سندری که در حرم گرو گوبند بود آن را بی دخل باید نمود۔ باهم بنیاد مخالفت برپا کردند۔ [4] در عصر شهید مرحوم فرّخ سیر پادشاه ماتا سندری جداگانه سجاده آراست۔ بعضی سکهان [5] از اجیت سنگھ منحرف شده به این پیوستند۔ آخر الامر به حسب تقدیر در سنهٔ چهار فردوس آرامگاه محمد شاه به تهمتِ دروغی که یکی از خرقه پوشان مسلمین را کشته بود ناحق کشته گشت۔ قریب در سنه هزار فقیر و دیگر مردم هنگامه کثیر جمع شدند به حضور قمرالدین خان اعتمادالدوله که وزیر مدارالمهام بود به غوغا و فریاد نالش کردند۔ وزیر مذکور بوسواس

۱ـ ن: ۱۱۲۳ھ۔ ۲ـ خ: ندارد۔ ۳ـ ن: می خورد۔ ۴ـ خ: گردید۔
۵ـ ن: سهیلیان۔

بلوا[1] فوج خود فرستاده و او دستگیر شده زنده به حضور آمد۔ در پای فیل کاخ هستیش منهدم گردید۔ این ماجرا در سنهٔ یك هزار و یك صد و سی و چهار حادث شد، نائب سجادهٔ او چهارده سال۔

بینی سنگھ پسر اجیت سنگھ که بسیار خورد سال بود۔ هوا خواهانش از وسواس و هراس که مبادا کسی اذیت رساند، او را به متهرا بردند تا امروز که سنهٔ یك هزار و یك صد و هفتاد و سه باشد۔ همان جا سکونت دارد۔ اکثری یاد گرویدگی دارند و بعضی از نانك شاهیان به طرف دیگر رجوع کرده اند و ماتا سندری وی پرستار گرو گوبند بود، در خدمت هم آمده آنان که از اجیت سنگھ منحرف شده بودند۔ جداگانه سجادهٔ او قرار داده، مردم را به طرف او می کشیدند۔ چون او هم فوت کرد، صاحب طرفداران به جانب صاحب دیوی رجوع کردند۔

صاحب دیوی مشهور به کواره دولہ گوبند او صبیهٔ راجه از راجه های کوهستان است۔ او دختر خود را برای گرو گوبند فرستاده بود۔ پیش از رسیدن او گرو گوبند واصل آنجهانی شد۔ وی پس از آن شوهر قبول نکرد و در دهلی سکونت ورزید۔ بعد فوت ماتا سندری بر سجادهٔ او جانشین گردید۔ بعد یك سال او نیز فوت کرد۔ این هر دو در دهلی بودند۔ حالا همه سکهان را جز بینی سنگھ پرستش گاهی دیگر نمانده و او را در متهرا به جمعیت خود با صد دو کس بماند دیده اند تمام شد۔

اینك[2] کتاب تواریخ اخبار[3] الاخبار محتوی احوال بیست و دو صوبهٔ هندوستان که به عرصه تصرف پادشاهان هندوستان در آمده۔ از

۱۔ خ: ندارد۔ ۲۔ خ: اینك ندارد فقط در ن و س است۔ ۳۔ س، و، خ: ندارد۔

ابتدای راجه جدشتر لغایت محی الملت شاهجهان پادشاه که در سنهٔ یك هزار و یك صد و هفتاد و سه به استصواب وزیر الممالك غازی الدین خان عرف شهاب الدین خان در هنگامهٔ آمد آمد احمد شاه ابدالی مرتبه دویم[1] رونق افروز تخت سلطنت شده بودند بقلم آمده در ضمن این روداد فقرای اسلام و هنود وصوبجات و قلعجات و منازل بیست و دو صوبه و کهت درشن فقراء [هنود] و حقیقت روشناس گردیده تصنیف[2] چترمن رای قوم کایتهٔ [کایستهٔ] سکسینه است تمام شد نوزدهم صفر[3] [سال جلوس] اکبر پادشاه ثانی و ۱۲۲۶ هجری-

❖ ❖ ❖

۱ــ س: بجای "رونق افروز ... بودند" بقلم آمده-۲-س: تصنیف... است ندارد- ۳-س و خ و ن: نوزدهم ... هجری ندارد س دارد-(۱۲۲۶ه. سال استنساخ است نه که سال نگارش وقایع و آن ۱۱۷۳ه. می باشد)- متن اضافی در نسخه انگلیس نیز سال تمت ندارد و واین مشتمل است بر: چون راقم [یعنی نبیره مصنف رای چندربهان] بعد [در] گذشتن چترمن رای در عهد شاهجهان [دوم] بترتیب نسخه مسطور پرداخته تمام شد- کتاب چهار گلشن نیز نوشته شده-

فهرست اشخاص

آرام شاه ۱۳
آصف جاه ← نظام الملك آصف جاه
آصف خان، برادر نور جهان بیگم و وزیرجهانگیر ۲۸، ۱۱۳
آنند ۲۷۲
ابراهیم ادهم بلخی ۲۱۱، ۲۶۰، ۲۶۵
ابراهیم بن طهماسپ ۲۱۲
ابراهیم خان پسر علی مردان خان ۹۴
ابراهیم عادل شاه ۲۱۱
ابراهیم عادل شاه ۲۰۸
ابراهیم قلندوزی ۱۴۲
ابراهیم قطب شاه ۲۲۲، ۲۲۴
ابراهیم نظام شاه ۱۷۷، ۲۱۷، ۲۱۸
ابسکها ۱۰۷
ابنت ۱۰۸
ابو الاسحاق سامی ۲۶۱
ابوالاسحاق بن شهریار ۲۶۰
ابوالاسحاق والی بخارا ۱۳
ابو الحسن همدانی ۹۰
ابو الحسن همدانی قطب الملك عرف تاناشاه نیز خواجه ابوالحسن ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۲۳، ۲۲۷
ابو الخلجان دمشقی ۲۶۰
ابو القاسم، مصنف تاریخ فرشته ۲۲۶، ۱۹۶
ابو بکر طوسی ۵۳
ابو حنیفه کوفی ۴۷
ابو سعید جرار احمد بن موسیٰ بغدادی ۲۵۹
ابو سعید مبارك ۲۶۰
ابو سعید میرزا ۱۸
ابو عبدالله ۲۵۵

ابو علی جیلانی ۹۰
ابوالعباس ستاری ۲۵۵
ابوالعباس ۲۵۷
ابوالفتح جلال الدین اکبر بادشاه← اکبر بادشاه
ابوالمجیب عبدالقادر سهروردی ۲۵۶
ابوالمحفوظ قطب الدین سید محمد معظم شاه عالم بهادر شاه۳۲، ۱۴۹
ابوالمظفر شهاب الدین محمد شاهجهان ۲۷
ابوالمظفر محر الدین عالمگیر پادشاه← اورنگ زیب
ابوالمظفر نور الدین جهانگیر پادشاه ←جهانگیر
ابوالمنصور خان صفدر جنگ، وزیر احمد شاه بادشاه۳۶، ۳۷
ابهمن، ابهی منیو ۵۵، ۱۰۸
ابهی ناتهی عرف ستی ناتهی ۲۶۶، ۲۶۷
ابیراج چوهان ۱۴۸
ابیك بهیم ۱۱۸
اتپل آنند ۱۰۷
اپان ناتهه ۲۶۷
اترا ۱۰۰
اتمر خان حبشی ۲۱۷
اجشن آنند ۱۰۷
اجنی ناتهه ۲۶۷
اجی آنند ۱۰۸
اجیپال ۱۴۸
اجیت چند، راجه مالوه ۱۵۶
اچل ۱۰۸
احمد برنوی ۵۲
احمد بن عمار ۲۵۴
احمد بن محمد ۲۵۹
احمد بن موسیٰ بغدادی ۲۵۹
احمد بن نوری ۲۵۵
احمد خان جهان ۲۰۲، ۲۰۳
احمد خیاط ۵۱
احمد شاه بن محمد شاه گورکانی ۳۶
احمد شاه ابدالی ۳۶، ۳۸، ۳۹، ۲۸۹

احمد شاه بن ظاهر شاه ۲۱۸
احمد شاه بن نظام شاه بحری ۲۱۴، ۲۱۵
احمد شاه بن محمود شاه بهمنی ۲۰۸، ۲۱۴، ۲۲۹
احمد شاه بن علاء الدین بهمنی ۲۰۹
اختیار خان ۲۱۵
ادناتھ ۲۶۷
ادت برھمه ۱۵۷
ادت پنوار ۱۵۶
ادھمیان ۲۶۰
ادھن ۶
ادی ناتھ ۲۶۳
ارجن ۵
ارن دیو ۱۰۹
است ناتھی ۲۶۷
اسد خان جمدة الملك ۱۸۴، ۱۹۰
اسرائیل ۱۲۶
اسسندر ۶
اسلام شاه ۲۱، ۸۳، ۱۵۰، ۲۸۳
اسمعیل شاه ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۳
اسمعیل شاه برادر سلطان شمس الدین (لاهور) ۱۱۰
اسمٰعیل عادل شاه ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۰
اسمٰعیل شاه بن برهان شاه ۲۱۷، ۲۱۸
اشوك ۱۰۷
اعتقاد خان ۱۹۱
اعتمادالدوله ـ قمرالدین
اعز الدین ۳۸
اعظم شاه ← محمد اعظم شاه شهزاده
اعماد شاه ۲۱۱
افضل خان ۲۱۳، ۲۲۲، ۲۳۱
افغان ابدالی ← احمد شاه ابدالی
اکبر جلال الدین بادشاه ۲۳، ۲۵، ۷۵، ۷۸، ۸۱، ۸۷، ۹۳، ۱۱۰، ۱۲۱، ۱۳۱، ۱۷۶، ۱۷۷، ۲۱۳، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۴۶، ۲۷۹، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶
اکبر شاه ثانی ۲۸۳

اگر سین ۱۰۸، ۱۰۹
اگرسین (مالوه) ۱۵۸
الغ بیگ ۱۷، ۱۴۵
النانند ۱۰۷
الوهن ۱۵۷
الیاس فیض ۲۵۹
الیاس عرف شرزه ۲۳۳
امام الحق، خوابگاه ۹۱، ۹۳
امام الدین زین العابدین ۹۱
امیر ابراهیم ترمذین علی ترمذ ۲۳۰
امیر ابو سعید ۱۳
امیر برید احمد شاه ۲۲۶
امیر ابراهیم ترمذ ۲۰۴، ۲۲۶
امیر برید ۲۰۹، ۲۲۹، ۱۳۱
امیر تیمور گورکانی ۱۶، ۸۳، ۸۴
امیر حاجی پدر ۴۸
امیر حسن دهلوی ۴۲، ۴۳، ۲۳۸
امیر خسرو دهلوی ۴۲، ۴۳، ۴۸،
۲۳۸
امیر مسعود بن سلطان محمود ۱۳
اندر جیت ۱۰۷
انگ آنند ۱۰۷
اننگ بهیم ۱۱۹
اننگ پال تونور ۱۱
انیمت اوت ورما ۱۰۸
اوت برمه ۱۵۴
اوت ورما ۱۰۷
اوتار کلکی ۶۹
اودرا [نارائن] ۱۰۶
اودهم بائی ۳۷، ۳۸
اودی سنگهه ۱۱۹
اودی ناتهه ۲۶۷
اودیر ناتهی ۲۶۶
اورنگ زیب، ابوالمظفر محمد
عالمگیر بادشاه خلد مکان ۲۹، ۳۰،
۳۲، ۳۸، ۳۹، ۵۴، ۹۲، ۹۳، ۱۶۷،
۱۸۰، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۹، ۱۹۱،
۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۱۴، ۲۲۲،
۲۲۷، ۲۳۱، ۲۳۴، ۲۸۰، ۲۸۱،
۲۸۴، ۲۸۶
اوگ نند دامودر پور ۱۰۶
اوگهر ۲۷۸

اهملديو ۱۵۵
ايرج بهادر شاهنواز خان۲۲۲
ايوب پيغمبر ۱۳۹
بابا اسحق مغربی ۱۴۶،۱۴۸
بابر بادشاه ۱۶،۱۸،۱۶۵،
۱۶۶،۱۶۸،۲۸۳
بادنا ← مادنا برهمن
باربك شاه (لاهور) ۱۱۰
باربك شاه بنگالا ۱۲۰
بارحكر ورما ۱۰۷
باسديو ۱۵۸
باگها نوكر مجاهد خان۲۰۱
بالدت ۱۰۷
بالمكند ۱۰۶
بانكی بهاری جيو ۲۷۸
بائی ناتهی ۲۶۷
بتهل كنور ۱۴۳
بجی چند، راجه بنگاله ۲۷۰
بجی آنند ۱۰۸
بجی سنگ ۱۱۸،۱۴۸
بجی مانك ۱۲۱
بجی نند ۱۵۷
بجراوت ۱۰۸
بجر سنگھ ۱۱۹،۱۴۵
بختيار كاكی ← خواجه قطب الدين
بختيار كاكی
بدری ناتھ ۲۶۷
بدهنيی ۴۶
بديره بيگم ۳۰
بديع الدين ← شاه مدار
برجت ورما ۱۰۷
برمها ۱۲۸،۲۷۵، ۲۷۶،۲۸۰
برمهه سنگھ ۱۱۹
برهان الدين پور شاه محمد۱۴۹
برهان الدين زين الحق۳۱، ۲۳۶
برهان بلخ ۵۰
برهان شاه ۲۱۶
برهان عماد شاه بن دريا عماد شاه
۲۲۸
برهان نظام الملك بن احمد شاه
۲۰۹،۲۱۵
برهان نظام شاه ۲۱۷،۲۱۸

برهم داس ۱۵٤
برهم راج ۱۵۷
بشن بهاکا ۲۷٦
بشنو ۲۸۱
بقال خان ← دریا خان
بکر ماجیت، راجه۹، ۱۱، ۱۵۷،
۲٦٤، ۲٦۵
بکر مادت ← راجه بکرماجیت
بلا دت ۱۰۷
بلا سین ۱۱۹
بلبه ۱٤۸
بلدیو ۱٤۸
بلوخان ۲۰۷
بی بی رضیه ۱٤
بندو شاه میان جنحه ۱۵۷
بنراج ۱۵٤
بنو سنگھ ۱۱۹
بنهور ۱٤۵
بهاء الدین ذکریا ۱۰۰
بهادر خان ۱۹۱
بهادر شاه بن اورنگ زیب ۳۲، ۳۳، ۳٤، ۳۵، ۳٦، ۳۸،
۲۱۵، ۲۸۵
بهادر شاه بن نظام شاه ۲۱۹، ۲۲۱
بهادر شاه (مالوه) ۱۵۸
بهادر گیلانی ۲۱۰
بهادر نظام الملك ۳۹
بهارتیی ناتهی ۲٦۷
بهرام شاه ۱۳، ۲۰۸
بهرتری ۲٦۸، ۲٦۹
بهکیا صبر سریش ۱۰۸
بهگت برهمن ۲۸۱
بهو آنند ۱۰۸
بهوج پور کرم چند ۱۵۷
بهور مل برهمن ٦۵
بهوت ایشر مهادیو ۸٦
بهیرون بهت ۲۱٤
بهیم راج ۱٤۸
بهیم برادر زاده دولهه، گجرات ۱٤۸
بهیم کنت ۱۰۸
بی بی رضیه ۱۳
بی بی زلیخا ۴۷، ۸۳

بی بی فاطمه ٤٦
بیدر گرج ١٤٨
بیر راج ١٠٨
بیرام خان خانخانان ٢٢
بیشنویان ٢٨٠
بیگم صاحبه ٢٠٩
بینی دیو ١٠٨
بینی سنگھ ٢٨٦،٢٨٧
بیهیری مهادیو ٧٢
بیی بیی پاك دامن ٩١
بیی بیی نور خلیفه صدرالدین ٤٧
بیی بیی ننهی ٦٢، ٦٣، ٦٤
پاچك ناتهی ٢٩٦
پادشاه حسین جباری ٤٨
پاراشر رکهشی ٨٣
پارس ناتھ ٢٦٧،٢٧٥
پاندوان ٥،٦٩،٧٠،٧٧
پاندی برج ١٥٧
پتراج ١٥٦
پتهورا ١٥٨
پراکنت ١٠٨
پران ناتهی ٢٦٦،٢٦٧
پربهو آنند ١٠٨
پربهو ٢٧٧
پرتاب دت ١٠٧
پرتاب رودر، راجه بنگالا ١٣٠
پرتهی راج ← راجه پتهورا
پرشن کیشن ١٠٩
پرکاش ٢٧٧،٢٧٨
پرکهه دیو ١١٩
پریچهت ٥،٦
پریم دیوی ← رانی پریم دیوی
پشنگ بن نور بن فریدون ١٦٥
پنج ناتھ ٢٦٣
پنهور ١٤٨
پورن ١٠٧
پوری ٢٧٣،٢٧٤
پیر بهیلم ٤٦
پیر جمالی ← شیخ جمالی
پیم ناتھ ٢٧٢
تاج خان سلطان بنگالا ١٢١
تانا شاه ← ابوالحسن قطب الملك

تان سین ۳۳
تدبیر خان جهان ۲۰۰
تربهون ۱۰۹
ترکان بهارلو ۲۲۳
ترنایك ۱۰۹
تغلق ۱۰۰
تغلق نگار بیگم ۱۸
تلسی داس جیو ۲۸۱
تلوك چند ۹
تمیم انصاری ۱۰٤
تهاکر داس ٦٤
تهاکرتهه ۸۷
تهیهنکن ۱۰٦
تیمور ← امیر تیمور گورکانی
جام آوترا ۱۰٤
جام تماچی ۱۰٤
جام چرنا ۱۰٤
جام صلاح الدین ۱۰۵
جام عرف نظام الدین ۱۰۵
جام علی شیر تماجی ۱۰٤
جام فتح خان ولد سکندر ۱۰٤
جام فیروز ۱۰۵
جام کرسن ۱۰٤
جام ننهه ۱۰٤
جام نظام الدین پور ۱۰٤
جامنی بهان ۱۲۰
جان سپار خان ۱۹۲
جاوید خان خواجه سرا ۳۷
جدهشتر ۲۸۷،۵
جراریان ۲٦۱
جس دیو ۱۰۸
جسرتهه، جسرت ۱۳٦،٦
جسونت سنگهه ۲۲۹
جگن ناتهه ۱۵۸
جگپال ۱۱۹
جگجیون ۱۱۹
جگدیو ۱۰۸
جگناتهه ۲۷۲
جگن ناتهه اِله ۱۱٦
جگننناتهه راو ۲۲۰
جلال الدین اکبر بادشاه ← اکبر
جلال الدین بادشاه

جلال الدین میران شاه میرزا ۱۷
جلال الدین ۱۳۲، ۱۴۶
جلال ← شیخ جمالی
جلیا فرنگن ۲۴۹
جمال الدین سلمان ۱۰۳
جمال میر گنج شکر ۴۷
جمشید قطب شاه ۲۲۴، ۲۲۵
جنك ۱۰۷
جن کر دیو ۱۰۸
جنکم ۲۷۴، ۲۷۵
جنگ پسر پورن ۱۰۷
جنمی جی ۶
جنید بغدادی ۲۵۸، ۲۵۵
جنیدیان ۲۵۸، ۲۶۰
جوالا بهوانی ۹۲
جوگراج ۱۴۸
جهانشاه خجسته اختر ۳۲
جهانگیر بادشاه نورالدین خلف اکبر پادشاه، شهزاده سلیم ۲۵، ۲۷، ۲۸، ۸۲، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۶۵، ۲۱۲، ۲۲۳، ۲۸۶، ۲۲۶
جهن پاره ۱۰۹
جی چند ۱۲
جی چندیور چترکوت ۱۵۸
جی سنگھ ۱۱۹، ۱۴۸
جی مل ۲۴۳
جیت پال ۱۵۸
جیسنگھ ۱۰۹
چارن، قوی ۱۵۲
چارواك ۲۷۵
چاندا ۱۱، ۱۲
چاند بی بی ۱۷۷، ۱۷۹، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۱۷
چپت پال ۱۵۸
چترمن رای ← رای چترمن
چچ خسرپوره ۱۰۸
چشتیان ۲۶۰
چغتائیه ۱۰۵
چکر ورما ۱۰۸
چند پرکھ ۱۱۹
چند دلاور خان ۱۵۶

چندر بهان (رای زاده)۱
چندر پال ۱۵۵،۹
چندر سین ۱۵۷
چندرانند ۱۰۸
چنگیز خان ۱۷
چهیتی ۲۸۱
چی چند پور ۱۵۵
چیت پاگهه ۷۲
چیتن مها پربهو ۲۷۷،۲۸۰
حاجی خالق داد ۵۵
حاجی خان ۲۱۲
حاجی عبدالوهاب ۵٤
حاجی مجدالدین ٤٦
حارث بن اسد محاسبی۲۵۸
حارث محاسبی ۲۵٤
حبیب عجمی ۲٦۰
حسام الدین مانکپوری← شیخ
حسام الدین مانکپوری
حسام خان ۱٦
حسن ← نظام الملك بحری
حسن برهنه ٤۸
حسن بصری ۲٦۰
حسن بن سلطان احمد بهمنی۲۰٤
حسن بیگ ۲۳
حسن خان ۱۹۸، ۱۹۹
حسن سجزی ۲۰٦
حسن شمشاد ۱۵
حسن کانگو ←سلطان علاء الدین
حسن منظری ۱۳۸
حسن خان بن فیروز شاه بهمنی
۲۰۳
حسن بن حضرت علی ۲٦۰
حسین بن منصور حلاّج۲۵۹
حسین جباری ٤۸
حسین چك ۱۱۰
حسین شاه بن نظام الملك بحری
۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۵، ۱۳۰، ۱۳۱
حسین شاه بن نظام شاه۲۱٦، ۲۱۷
حسین علی خان ۳٤
حسینؑ بن حضرت علی ۲٦۰
حسینی بیگ مخاطب به علی مردان
خان ۱۹۱

حضرت امیرالمومنین علی ۲۶۰
حضرت پیر دستگیر ۶۷
حضرت خضر ۴۱، ۷۵،
۲۵۷،۲۵۸،۲۵۹
حضرت شاه مردان ۴۱
حضرت شیخ عبدالرازق ۵۰،۱۴۲
حضرت صلی الله ـ وسلم ۱۵۰
حضرت غوث الثقلین ۵۸
حضرت قطب الاقطاب ← خواجه
قطب الدین بختیار کاکی
حضرت گنج شکر ۴۱
حضرت سید محمد گیسو دراز
۶۵، ۹۵،۲۰۳
حضرت منتخب الدین زر زری
زربخش ۳۱
حضرت مینادل ۶۱
حضرت معین الدین چشتی ←
خواجه معین الدین چشتی
حضرت نظام الدین ← نظام الدین
اولیا
حك ولك ۲۵۱
حکیم علی نقی از دربار جهانگیر
۲۶
حکیم کلیم الدین شاهجهانی ۹۴
حکیمیان ۲۵۹
حلاجیان ۲۵۹
حلولیان ۲۹۰
حلیم الله بهمنی ۲۲۶
حمدون پور احمد بن عمار قصار
۲۶۰
حمید خان ۱۶
حیدر ۲۲۴،۲۲۵
خان اعظم میرزا عزیز کوکه
۲۱۶،۲۱۷
خان جهان لودهی،خان جهان بهادر
۱۹۰،۲۲۳
خان جهان مهدریه ۲۰۶، ۲۱۷،
۲۲۴، ۲۲۸
خان خانان، عبدالرحیم۲۱۲،۲۱۶،
۲۱۷،۲۱۸، ۲۲۰،۲۲۱،۲۲۲،۲۲۶
خان خواجه سرا ۶۲
خان میواتی ۵۷

خان ۲۳۰
خدا بنده ولد احمد شاه عرف احمد
شاه نظام شاه ۲۱۸
خدمتگار خان خواجه سرا ٦۲
خسرو خان ۱۵
خسرو شاه بن بهرام شاه ۱۳
خسرو ناصر ٤۲
خضر (حضرت) ۲٦۲، ۲٦۳
خضر خان ۱۵
خفیفیان ۲۵۹
خلجیان ۱۵
خلیفه محمد حسن ۵۰
خواجه ابوالحسن خان ←
ابوالحسن- تاناشاه
خواجه احمد بداونی ٤۹
خواجه اختیار الدین ۱۵۰
خواجه باقی بالله ۵۷
خواجه بختاور خان ۷٤
خواجه شیخ بدرالدین ٤۸
خواجه بهاء الدین نقشبندی محمد
بن محمد بخاری ۲٦۱
خواجه جعفر بن خواجه قاسم
اکبرآباد ۵۷
خواجه جهان دکهنی ۲۰۵، ۲۰۸
خواجه خضر ۱٦۳
خواجه روشنائی ۱٦۳
خواجه شریف پدر نورجهان بیگم
۲٤
خواجه شهاب الدین علی وردی
۲۲۹
خواجه طاهر ۲٤
خواجه عبدالصمد ۱٦۳
خواجه فخرالدین ۱٤۳
خواجه قاسم اکبر آبادی ۵۸
خواجه قطب الدین بختیار کاکی ابن
کمال الدین احمد موسی ۳۲، ٤۳،
٤٤، ٤۵، ٤۷، ۵۰، ۵۲، ٦۷، ۱۰۱،
۱۰۳، ۱۳۱
خواجه محمود گرجستانی، خواجه
گاوان ۲۱۰
خواجه معین الدین چشتی سجزی
٤۱، ۵۸، ۷٤، ۱۳٤، ۱٤۲، ۱٤۳،

۱۵۹
خواجه مؤید الدین ۴۹
خواجه نجیب الدین فردوسی ۱۲۷
خواجه نوح ۲۳۴
دادوپنتهی ۲۸۰
داراشکوه شهزاده
۲۸، ۲۹، ۳۰، ۵۵، ۹۴، ۲۱۳
دامودر ۱۰۶
داور بخش میر شهزاده خسرو بن
اکبر شاه ۲۸
داور شاه ۱۴۶
داود خان مقبول ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۴
داود شاه ۱۴۸
درجن دیو ۱۴۶
دریا خان عماد شاه بقال خان
۲۰۶، ۲۰۷، ۲۳۸
دش نند ۱۰۷
دشت وان ۶
دلاور خان ۱۵۸
دنی ۱۰۹
دورلبهه وردهن ۱۰۷
دهرم راج شودر ۱۵۸
دهرم دیو ۱۵۸
دهرم ناتهی ۲۶۶
دهناجات ۲۸۱
دهنجی ۱۵۶
دهندهر ۸۷
دیبی پال ۱۰
دیش پاندیه ۱۶۹
دیو جی ۲۷۶
دیو رای حاکم بیجانگر ۲۰۲،
۲۰۳، ۲۰۴
دیو رای ۱۹۹
دیو هر گوبند جی ۸۶
دیودت ۱۱۹
راج دیو ۱۰۸
راجو دکهنی ۲۲۱، ۲۲۲
راجو قتال بخاری ← سید صدر
الدین
راجه اجناتهه ۸
راجه اجیت سنگهه ۶۰
راجه ادره ۱۱

راجه ادسور ۱۲
راجه ادلی ٦
راجه ادیت ۷
راجه اگرسین ٦
راجه امر جوده ۷
راجه امر گنگوه ۱۲
راجه امیی پال ۷
راجه انتهی دهر ٦
راجه اندر ۱۱، ۲٦۳، ۲٦٤
راجه انرده ۱۲۰
راجه انند پال ۸
راجه اننگ پال ۱۱
راجه اننگ ساه ۷
راجه اوجه ۱۲۰
راجه اوجین ۲٦٤
راجه اوهر چند ۹
راجه آمیر ۱٤۲
راجه باسدیو ۱۱
راجه بجه راج ۱۱
راجه بخت مل ٥٦
راجه بدھ مل ۷
راجه برجیت ۷
راجه برچهل ٦
راجه برسنگھ ۱۱
راجه برن سنگھ ۱۰
راجه بسروا ٦، ۷
راجه بکر ماجیت نیز ←
بکرماجیت ۸، ۱۱، ۲٦۸، ۲٦۹
راجه بکرماجیت (دکن) ۲۲۳
راجه بکرم پال ۹
راجه بکرم چند راجه بهرایچ ۹
راجه بلدیو چوهان ۱۲
راجه بندهاری ٦
راجه بنگاله ۲۷۱
راجه بوجه راج ۱۱
راجه بهار امل ۲۷
راجه بهگدت کهتری ۱۱۹
راجه بهیم چند ۹
راجه بهیم ۲۲۳
راجه بهیم سین ۱۰
راجه بهو گیال ۱۲۰
راجه بهویال ۱۲۰

راجه بهوپت پال ۱۲۰
راجه بهوج ۱۱۹، ۱۶۱
راجه بهودت ۱۲۰
راجه بهیکم ٦
راجه بیرساه ٦
راجه پتهورا، پرتهی راج ۱۱، ۱۲
راجه پدارتھ ٦
راجه پربھاکر ۱۲۰
راجه پربھو ۱۱۹
راجه پرتهی در ۱۲۰
راجه پرتهی مل ۱۱
راجه پردگیان ۱۳۳
راجه پرماه ۷
راجه پلاول سین ۱۰
راجه پورب ۷
راجه تلوك چند ۹
راجه تیج پال ۱۲
راجه تیرتھ ٦
راجه تری جگی ۷
راجه جاهر ۱۲
راجه جدهشتر ← جدهشتر
راجه جسرتھ ۱۷۷
راجه جسونت سنگھ ۲۳۳
راجه جگو، جگدیو ۱۵۸
راجه جنجات سنگھ ۷
راجه جی پال (بنگالا) ۱۲۰
راجه جی پال ۱۱
راجه جی سنگھ ۲۳۳
راجه جیت مل (چهترمل) ۷
راجه جیدرتھ ۱۲۰
راجه جیدیو ۱۱
راجه جیون سنگھ ۸، ۱۱
راجه چندر پال ۹
راجه دسوان ٦
راجه دمودر سین ۱۰
راجه دندپال ٦
راجه دهر پال ٦
راجه دهنپت دهر ۱۳۰
راجه دهندهر ۸
راجه دهار نگری ۲٦۹
راجه دیپ سنگھ ۱۰
راجه دیپال ۱۰

راجه دیس پال ۹
راجه راجپال ۸
راجه راگ پال ۱۱
راجه رام چند پسر راجه جسرتھ
۹،۷۲،۷۴،۱۳۶،۲۴۹
راجه ردرسین ۸
راجه رگھدیو ۱۲۰
راجه سبداسین ۱۱۹
راجه سرسین ۷
راجه سرودت ۷
راجه سرول ۶
راجه سروھی ۷
راجه سلکن ۱۱
راجه سمت سین ۶
راجه سمندر پال ۹
راجه سنجی لال ۶
راجه سنجی ۷
راجه سوائی جی سنگھ ۱۴۴
راجه سو جسرتھ ۶
راجه سودہ پال ۷
راجه سومیر ۱۲
راجه سیتل ۱۰۹
راجه سین رچی ۸
راجه سیوا، شیوا ۲۱۳، ۲۳۰،
۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴
راجه شوبھ پال ۶
راجه شترووردھن ۷
راجه شور سین راجه سورسین
۶، ۱۰
راجه قابل رام ۷۲
راجه کانک چند ۹
راجه کانک سین ۱۰
راجه کرر ۱۲۰
راجه کرن پال ۹
راجه کرن ۱۴۴
راجه کلنگ ۷
راجه کلھن ۷
راجه کلیان چند ۹
راجه کنور پال ۱۱
راجه کنور سین ۱۰
راجه کھرپال ۱۲

راجه کهیم ٦
راجه کهیم پال ۹
راجه کهیمی سین ۱۰
راجه کیرت سنگھ ۱۳۳
راجه کهیمن ٦
راجه گردهر ۱۲۰
راجه گندهرب سین بن راجه اندر ۲٦٤،۲٦۸
راجه گند ۱۰٦
راجه گنگو ۱۱
راجه گوبند پال ۹
راجه گوبند چند ۹
راجه گوپال ۱۱
راجه گوپال پریم ۹
راجه گوپال سنگھ ۲٦۷
راجه گهن سین ۱۰
راجه لکهمن ۱۲۰
راجه لکهن پال ۱۲۰
راجه لکهن سین ۱۲۰
راجه لوه چند ۹
راجه مادهو سین ۱۰
راجه مالدیو ۱۲۰
راجه مان سنگه ۸٦
راجه مدن پال ۹
راجه مردن ۷
راجه مرکهن ۷
راجه ملك ۲٦٤
راجه مها پریم ۹
راجه مها جوده ۸
راجه مهابلی اجیت سنگھ ۷
راجه مهی پال ۱۱
راجه مهیپ ۷
راجه ناگدیو ۱۲
راجه نراین سین ۱۰
راجه نرسنگهه دیو ۱۱۷
راجه نرهردیو ٦
راجه نیك پال ۱۱
راجه نین پال ۹
راجه ویر بهدر ۷
راجه هر پال، هرپال ۹،۱۰،۱۱
راجه هرپریم درویش ۹
راجه هردیال ۱۲۰

راجه هرگوپال ۱۱
راجه هری سین ۱۰
راجه شتروردهن ۷
راجه(ردر) سین ۸
راجی حامد شه ۱۳۳،۵٤
راجی سید نور ۱۳۳
راجی علی خان ۲۲۰،۲۱۸،۲۱٦
رادها بلبی ۲۸۰
راگهو نند ۱۱۸
رام ایشر ۲۳۷،۱۹٦
رامانجی ۲۸۰
رامانند ۲۸۰
رام چند ۹۰
رام داس ۲۸۱
رام دیو ۱۰۹
رام راجا، رام رجا، رام راج
۲۳۸،۲۱۵،۲۱٤،۱۸۷،۱۸۵
رامچندر ۲٤٦،۱۷٤
رام راجه پسر راجه سیوا ۲۳٤
رانا اودی سنگهه ۱٤۱
رانا باحو ۱۵۸
رانا بهاور ۱۵۸
رانا جاجو ۱۵۸
رانا راجو ۱۵۸
رانا چندر ۱۵۸
رانی پدماوتی ۱٤۳
رانی پریم دیوی ۹
رانی سکندها ۱۰۸
رانی گوپا دیوی ۱۰۹
رانی مینا دیبی ۲٦۹
راون ۱۰۷
رای اننگ پال ۱۵۸
رای چترمن، چترمن۱، ۳، ۵، ۸،
۲۸۹ و در پیشگفتار فارسی و
انگلیسی
رای چندربهان، چندربهان ۳، ۲۸۷
رای کیرت پال ۱۵۸
رای مکهن پال ۱۵۸
رای مکت پال ۱۵۸
رای نند بهوج ۱۲۰
رتن سین ۱٤۳
ردل ناتهی ۲٦۷

رساوت ۱٤۸
رفیع الدوله پسر رفیع القدر ۳٤
رفیع القدر ۳۲، ۳٤
رکن الدین سهر وردی ۱۰۰
رکن الدین فردوسی ٦۱
رگهونند ۱۱۹
روان ۱۰٦
روپ مل اچه ۱۰۷
روح الله خان ۱۸۳، ۱۸٤
روشن اختر ـ محمد شاه بادشاه
روشن الدوله ظفر خان ٦۵، ۲٤۹
زبیدیات ۲٦۰
تتاراسوت ۲۷٦
سارنگ دیو ۱٤۸
سالار مسعود ۱۳۹
سالباهن (شالی واهن)، راجه
۸، ۹، ۱۵٦
سامنت راجه ۱٤۸
سامنت مهان پال، راجه ۸
سام ۲۵۸
ساهو (جی بهونسله) ۲۳۰، ۲۳۱
ست سکهه ۱۱۸
ست ناتهه ۲٦۷
ست ناتهی (ستیا ناتهی) ۲٦٦
ستاریان ۲۵۹
سجا ناتهی ۲٦۲، ۲٦۷
سحرته ۱۵٤
سدا شیو شنکر بهولا ناتهه ۲٦۷
سدهرك سنگهه ۱۱۹
سدهیروشنگ ۱۵۷
سراج الدین اخی سراج ۱۲۷
سر سین ۱۵۸
سردار خان دویم ۱۸۷
سردار خان ۱۹۰
سری دیو ۱۵۸
سری کشن جیو کرشن، کرشنا
۸۵، ۱۵۱، ۲۷٦، ۲۸۰
سعد خان ۲٤۷
سقطیان ۲٦۰
سکرام دیو ۱۰۸
سکندر بهلول لودهی ۱٦،
۵۲، ۵٤، ۸۱، ۱۳۷

سکندر پور شمس الدین بیگره ۱۲۰
سکندر خان بیجاپوری، سکندر خان ۱۸۵، ۱۹۱، ۲۱۱
سکندر عادل شاه ۱۸۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۳۳
سکندر فتح خان ۱۰۴، ۱۰۲
سکھ سین راجه بنگالا ۱۲۰
سکھ ورما ۱۰۸
سکھن ۱۰۸
سلطان ابراهیم ۱۶، ۱۳۰، ۱۳۱
سلطان ابراهیم بن محمد شاه ۱۱۰
سلطان ابو سعید میرزا ۱۶، ۱۸
سلطان ابوبکر شاه ۱۵
سلطان احمد بهمنی ۲۰۰
سلطان احمد پور سلطان جلال الدین (بنگالا) ۱۲۰
سلطان احمد (گجرات) ۱۴۸
سلطان الدین شهاب الدین ۱۱۰
سلطان المشایخ ← شیخ نظام الدین اولیا
سلطان التارکین ← شیخ حمید
الدین ناگوری
سلطان بایزید آهنی عرف بساون ۶۹
سلطان بهادر گجراتی ۱۹، ۱۳۵، ۱۴۸، ۲۲۸، ۲۲۹
سلطان بهرام شاه ۴۴
سلطان بهلول لودهی ۱۶، ۱۸، ۱۵۰، ۱۸۵، ۲۸۳
سلطان بهادر پسر مظفر ۱۴۸
سلطان تغلق شاه غیاث الدین بلبن ۱۴، ۱۵
سلطان تمر ۱۷
سلطان جلال الدین فیروز خلجی ۱۴
سلطان جلال الدین (بنگالا) ۱۲۰
سلطان جم[شید] ۱۱۰
سلطان حاجی حیدر شاه پور ۱۱۰
سلطان حسن خان ۱۸، ۱۹، ۱۰۲، ۱۰۹
سلطان حسین (کشمیر) ۱۱۰
سلطان خسرو ملك ۱۳

سلطان خسرو ۲۸،۲۳
سلطان رای اودیسه ۲۰۰
سلطان رکن الدین فیروز شاه ۱۴
سلطان زین العابدین ۱۱۰
سلطان سرور ۱۰۰، ۱۰۲
سلطان سکندر پسر سلطان قطب الدین ۱۰۹، ۱۴۸
سلطان شمس الدین ملازم راجه سهسنه دیو (کشمیر) ۱۰۹
سلطان شمس الدین بن محمد شاه ۱۱۰
سلطان شمس الدین عرف ملك التمش، التتمش ۱۳، ۱۴، ۴۱، ۴۶، ۱۶۵
سلطان شهاب الدین (کشمیر) ۱۰۹
سلطان شهاب الدین غوری ۱۱، ۱۳، ۱۵، ۱۴۲، ۱۶۸
سلطان شهریار ۲۸
سلطان علاء الدین حسن کانگوی بهمنی، نیز حسن کانگو ۱۹۸،
سلطان علاء الدین خلجی ۱۵، ۴۹، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱
سلطان علاء الدین سکندر ۱۵ ۷۷، ۱۴۳
سلطان علاء الدین بن شمس الدین ۱۱۰
سلطان علاء الدین (بنگالا) ۱۲۰
سلطان علی شاه ۱۱۰
سلطان علی قطب شاه ۲۱۹
سلطان غازی ۵۹
سلطان غیاث الدین (مالوه) ۱۵۸
سلطان غیاث الدین بلبن ۱۴، ۴۲، ۴۳، ۵۲
سلطان غیاث الدین پور (بنگالا) ۱۲۰
سلطان غیاث الدین تغلق شاه ۱۵، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۹۸
سلطان فخرالدین جونه ۱۷۹
سلطان فیروز شاه تغلق ۱۵، ۵۶، ۱۰۲، ۱۳۴، ۱۳۹، ۱۵۰، ۲۰۰
سلطان قطب الدین عرف رای شهر

١٨٠
سلطان قطب الدين مير شمس الدين ٢١٤
١١٠
سلطان قطب الدين شاه (حاكم لاهور) ٩٩
سلطان قطب الدين مبارك شاه ١٥
سلطان قلى قطب شاه٢٢٣،٢٢٤
سلطان قطب الدين مير شمس الدين ١١٠
سلطان مبارك شاه ١٥
سلطان محمد (مالوه)١٥٨
سلطان محمد بن فيروز شاه ١٥
سلطان محمد شاه تغلق عرف ملك جونه ٥٢،١٩٦، ١٩٧، ١٩٨، ١٩٩، ٢٠٠
سلطان محمد شاه بهمنى، محمد شاه بهمنى ٢٠٠، ٢٠١، ٢٠٢، ٢٠٥، ٢١٠، ٢١٤، ٢٢٣، ٢٢٨، ٢٢٩
سلطان محمد قطب شاه ٢٢٦
سلطان محمد نظام شاه ٢١٨
سلطان محمد ميرزا ١٦، ١٧
سلطان محمد ١٣، ٢١، ١٥٦،
سلطان محمود ١٣١
سلطان محمود ارزانى ٢٢٥
سلطان محمود شاه بن محمد شاه بهمنى ٢٠٧، ٢٣٩
سلطان محمود بيجاپورى ١٨٥
سلطان محمود خلجى (مالوه) ٢٠٥
سلطان محمود مير سلطان فيروز (لاهور) ١٠٠
سلطان محمود شاه (كشمير) ٩٩، ١٠٢، ١٣١
سلطان محمود غزنوى، ٩٠، ٩٣، ١٣٩، ١٦٨
سلطان محمود لودهى ١٩
سلطان محمود (گجرات) ١٤٨
سلطان محمود عم هوشنگ (مالوه) ١٥٨
سلطان مظفر ملك ١٤٨
سلطان معز الدين كيقباد ١٤

سلطان نازك شاه بن فتح شاه ۱۱۰
سلطان ناصر الدین ۱۴، ۱۵
سلطان ناصر الدین (مالوه) ۱۵۸
سلطان نظام الدین اولیا← شیخ نظام الدین اولیا
سلطان نظام شاه ۲۰۵
سلیم چشتی ← شیخ سلیم چشتی
سلیم خان سلطان حسین ۱۰۰
سلیم شاه افغان ۷۰، ۱۰۰
سلیم شاه ←اسلام شاه
سلیمان بایزید داود ۱۲۱
سلیمان کرزای ۱۱۵
سمر دیو سردار ۱۰۹
سمندر پال جوگی ۸، ۹
سنبت بکر ماجیت ۳۹
سنبل ۱۰۸
سنبهاجی ۱۸۵، ۲۱۳، ۲۲۹، ۲۳۴
سنتوکھ ناتھی ۲۶۷
سنجر عرف زادی ۱۰۴
سنجی ۱۰۷، ۱۵۶
سنکر خان ۱۱۰
سنگرام دیو ۱۰۸
سنور بند ۱۰۶
سور ورما ۱۰۹
سو رانی ۱۰۹
سورج مل جات راو ۳۹
سورج چند ۱۵۸
سورندر ۱۰۷
سوکھ ناتھ ۲۶۷
سومکان ۱۰۴
سهروردیان ۲۶۰
سهیل بن عبدالله تسری ۲۵۹
سهیل خان خواجه سرا ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱
سهیلیان ۲۵۹
سهسنه دیو (راجه کشمیر) ۱۰۹
سولنکی، قوم ۱۴۸
سیتا رام ۲۷۸
سیتا ۷۲، ۱۳۶، ۲۶۹
سید ابو طالب ۵۶
سید جلال الدین بخاری ۵۷، ۵۸،

١٠٠، ١٠٢
سیّد جلال دهلوی بن سید احمد کبیر ٥٧
سید جلال مخدوم جهانیان ١٤٩
سیّد حسن ٥٨
سید حسن رسول نما ٤٤
سید حسین علی خان ٣٣، ٣٤، ٣٥
سید زین العابدین پدر سلطان سرور ١٠٠
سید شمس الدین ٥٦
سید صدرالدین عارف، شیخ ١٠١
سید صدرالدین عرف راجو قتال بخاری ١٠٠
سیّد عبدالله بن سید عمر بن سید حسن ٥٨
سید عبدالله خان ٣٣، ٣٤، ٣٥، ٨٢
سید عثمان کفر مل ٤٤
سیّد عمر ٥٨
سید قوام الدین ١٣٣
سید کبیر الدین حسین ١٠٠
سید مبارک خان ١١٠
سید مبارک بن سید محمد ٥١
سید محمد گیسو دراز ٨٣، ١٥٠، ١٥٧، ١٩٨، ٢٣٦
سید محمد بن کرمانی ٥١
سید محمود میر شیخ جلال بخاری ٥٠
سید مظفر میر جمله ٢٢٧
سیّد نجیب الدین مرید شیخ رکن الدین فردوسی ٥٩
سیدی مسعود ٢٣٤
سیوا ← راجه شیوا
شاکه سالباهن، راجه
شاه ابراهیم ٦٥، ٦٦
شاه احمد ٦٤
شاه احمد شاه ٣٩
شاه احمد فقیری ٦٤
شاه اگر ٥٥
شاه بقا ٦٧
شاه پیر لاهوری ٥٥
شاه پیرا مجذوب پسر میر خیالی میرانی ٥٨

شاه ترکمان بیابانی ٤٤
شاه جلال الدین بن غیاث الدین
۱۲۱
شاه جهان بادشاه ابوالمظفر شهاب
الدین محمد خلف نور الدین
جهانگیر ۲۷، ۳۰، ۳۵، ۷۸، ۸۵،
۹٤، ۱۳٤، ۱۸۰، ۲۰۹، ۲۱۳، ۲۱۸،
۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲٦، ۲۲۷، ۲۸٤
شاه حاجی ← شاه بقا
شاه حفظ الله ٦۸، ٦۹
شاه دولا ۹۱
شاه زاده شیر ۲۱
شاه سجن کوتی وال ٦٦، ٦۹
شاه سلوکی ۲۰
شاه شجاع ۲۹، ۳۰، ۳۱
شاه شریف ۲٤۰
شاه طهماسپ ۲۰، ۲٤
شاه عالم سید محمدپور قطب عالم
۱٤۹
شاه عباس ۲۲٦
شاه عبدالله الیاسی ٦۵
شاه غلام حسین ٦۹
شاه قلندر ٦۱
شاه قلی خان محرم ۲۲
شاه کرک ۲٤۰
شاه کریم الله ٦۵
شاه گردیز ۱۰۱
شاه محمد خیالی بن شیخ حسین
طاهر ۵۵
شاه محمد فیروز آبادی ۵٦
شاه مدار بدیع الدین ۸۲، ۲٦۱
شاه مراد شاهزاده ۲۱۸، ۲۲۰
شاه نکا ٦۱، ٦۲، ٦۳، ٦٤، ٦۸
شاه نواز خان ۲۲۱
شاهجهان بادشاه، ۷۸، ۸۵،
۹٤، ۱۸۰، ۲۲۲، ۲۰۹، ۲۱۸،
۲۸۰، ۲۸۳
شاهزاده خسرو ۲۳
شاهزاده خرم ← شاهجهان بادشاه
شاهزاده دانیال ۲۸، ۱۷٤، ۲۱۷
شاهزاده سلطان محمد مهین پور ۳۱
شاهزاده سلیم ← جهانگیر بادشاه

شاهزاده فتح خان ۱۵
شبلی ۲۶۰
شجاعت خان ۱۵۹
شرف الدین منیری ← شیخ شرف الدین یحیی منیری
شری کشن ۸۵،۱۴۹
شمس الدین التتمش ۱۴
شمس الدین اوتاولا ۴۶
شمس الدین بیگره ۱۲۰،۱۲۰،۱۲۰
شمس الدین تبریزی ۴۴
شمس الدین دریایی ۹۰
شمس الدین مکحول لعل حسن ۲۰۲
شمس الدین ۱۲۰
شنکر اچارج ۲۷۶،۲۷۷،۲۷۸
شنکر آنند ۱۰۸
شنکر داس ۱۰۸
شنکر وردهن ۱۰۸
شنکر ورما ۱۰۷
شهاب الدین خان موسوم به غازی الدین خان میر بخشی محمد شاهی ۳۸
شهاب الدین غوری ۱۱،۱۴،۱۵
شهاب خان خواجه سرا(بهمنی) ۲۰۴
شهباز برادر میان شاه لال ۶۷
شیخ ابا بکر طوسی حیدری قلندر ۴۵
شیخ ابراهیم چشتی رام پوری ۵۸
شیخ ابو حامد خیالی ۵۴
شیخ ابو سعید تبریزی
شیخ ابوالفضل علامی ۱۱،۲۳،۸۳، ۱۲۶،۱۶۱،۱۷۷،۱۷۴،۱۸۳،۱۵۸
شیخ ابوالفتح جونپوری ۱۳۱
شیخ ابوالفتح قریشی ۸۴
شیخ احمد بداونی ۵۱،۵۳
شیخ احمد چرم پوش ۵۱
شیخ احمد خندان ۵۱
شیخ احمد شیر خدا ۵۷
شیخ احمد کنبوه ۱۴۹
شیخ احمد ۵۲،۵۳،۱۴۲
شیخ احمد لودهی ۵۱

شیخ الاسلام ۹۱
شیخ با یزید حسن دهلوی ۵۳،۵۸
شیخ بایزید اللّٰه هو ۵۳
شیخ بدرالدین ٤۷
شیخ برهان الدین غریب ۲۳۸،٤۸
شیخ بقی ۱۳۲
شیخ بهاء الدین نصیر الدین میرٹھی ۵۰،۵۸
شیخ بهارالدین جونپوری ۱۳۳
شیخ بهاء الدین ذکریا ۱۰۱،۵٤،
۱۰۳، ۱۵۰
شیخ جامی عبدالوهاب ۵۰
شیخ جلال الدین تبریزی ۱۲۱
شیخ جلال بخاری ← سید محمد
شیخ جلال بخاری
شیخ جمال هانسوی ٤۵،٤۷،٤۸
شیخ جمالی، جمال ۵۲
شیخ حامد خیالی ۵۳
شیخ حسام الدین مانکپوری
۱۳۲،۱۳۳
شیخ حسام الدین ملتانی ۱۰۳
شیخ حسن طاهر جونپوری
۵٤،۵۵،۱۳۲،۱۳۳،۱٤۸
شیخ حمزه دهرسو ۱۵۰
شیخ حمید الدین ناگوری ٤۹
شیخ حمید الدین ناگوری عرف
سلطان التارکین ۵۱
شیخ رکن الدین فردوسی ٤۳،٤۹،
۵۰،۵۸
شیخ زین الدین ۵۰
شیخ سارنگ ۱۳۱،۱۵۰
شیخ سلیم چشتی، خانقاه ۲۷، ۸۱
شیخ سلیمان معین المندوی ٤۹
شیخ سماع الدین ۱۶۰
شیخ شاه ۱۵۸
شیخ شرف الدین پانی پتی ٤۳
شیخ شرف الدین یحی منیری پور
یحی بن اسرائیل ۵۹،۱۲۶،۱۳۲
شیخ شکر گنج ← شیخ فرید الدین
گنج شکر
شیخ شمس الدین طاهر ۱۵۹
شیخ شمس الدین مقلب به خاموش
۲۳۵

شیخ شهاب الدین سهروردی ۲۶۱
۴۵، ۱۰۱، ۱۵۹
شیخ شهاب الدین امام ۲۳۸
شیخ صلا بهری ۴۷
شیخ صوفی بدهنی ۴۵
شیخ ضیاء الدین ابوالمجیب
عبدالقادر سهروردی ۲۶۰
شیخ طاهر جونپوری ۵۴
شیخ عارف ۵۰
شیخ عالم ۱۳۱
شیخ عبدالحق محدث دهلوی
۶۰، ۵۰، ۵۹
شیخ عبدالحمید سوای ناگور پوری
۱۴۲
شیخ عبدالرزاق جهنجانی، ۵۰، ۵۳،
۱۴۳
شیخ عبدالعزیز بن شیخ حسین طاهر
(دهلی) ۵۴
شیخ عبدالعزیز بن شیخ حسین طاهر
(گجرات) ۱۵۱
شیخ عبدالقادر جیلانی قتلی ۱۴۲،
شیخ عبدالواحد بن زید ۲۶۰
شیخ عبدالله رازی ۵۳
شیخ عبدالله سلطان پوری شیخ
الاسلام ۹۱
شیخ عبدالله شطاری ۱۵۹
شیخ عزیز الله متوکل ۲۳۹
شیخ علاالحق والدین بن سعید
لاهوری ۱۲۷
شیخ علاء الدین قریشی ۸۴، ۱۲۶
شیخ علی باجن ۲۳۹
شیخ علی متقی ۱۵۰
شیخ فرید بخاری ۲۳
شیخ فرید الدین گنج شکر ۴۶،
۵۱، ۶۵، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۲۶
شیخ قطب الدین منور ۴۸
شیخ قطب الدین ← خواجه قطب
الدین بختیار کاکی
شیخ قطب العالم ۱۵۹
شیخ قوام الدین ایرجی ۱۳۱
شیخ کالو ۱۳۲

شیخ کنبوه ۱۴۸
شیخ مبارك ۱۴۷
شیخ محمد خلیفه نظام الدین اولیا ۱۳۲
شیخ محمد خلیفه ـ شیخ ابراهیم چشتی رامپوری ۵۸
شیخ محمد طیفوری بسطامی۸۲
شیخ محمد گیسودراز۸۴
شیخ مزاج سوخته ۸۴
شیخ معتمد ۱۹۰
شیخ منتخب الدین زر بخش ۲۴۰
شیخ میر شکر گنج ← شیخ فرید گنج شکر
شیخ مینا ۱۳۱، ۱۳۹
شیخ نجیب الدین متوکل۴۷
شیخ نجیب الدین فردوسی عرف نجیب الدین پرده ۴۹
شیخ نصیر الله ۵۳
شیخ نصیر الدین چراغ دهلی۴۲، ۴۸، ۵۱، ۸۳، ۲۳۶
شیخ نظام الدین اولیاء ۴۸، ۵۱، ۵۴، ۵۷، ۵۹، ۶۷، ۱۰۴، ۱۲۷، ۱۳۲، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۹۵، ۲۳۴، ۲۳۵
شیخ نظام الدین ملتانی۱۰۳
شیخ نظام ۲۳۴
شیخ هبری بصری ۲۶۰
شیخ یوسف ابریشمی ۱۵۰
شیخ یوسف قریشی ۹۹، ۱۰۲
شیر خان والی توران ۱۷
شیر خان افغان، شیرشاه سور۱۶، ۱۹، ۲۰، ۷۸، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۲۰، ۱۳۳، ۲۸۳
شیرافگن خان عرف علی قلی ۲۴
شیوا ← راجه سیوا
شیوا ← مهادیو
شیو ناتهی ۲۶۶
صاحب دیوی معروف به کوار دوله ۲۸۶
صادق محمد خان ۲۲۰
صف شکن خان ۱۸۰
صفدر جنگ ابو المنصور خان ←

ابوالمنصور خان ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲،
صلیب عمی ۲۶۰ ۲۳۳
صمصام الدوله ۵۷ عالمگیر اورنگ زیب
ضحاك ۲۲۵ عالمگیر عرف اعزالدین بن
ضیای برنی ۴۹ معزالدین جهاندار شاه ۳۸
ضیای سنامی ۴۹ عباسیان ۲۶۰
ضیای نخشبی ۴۸ عبدالرحیم خان خانان ←
طوسیان ۲۶ خان خانان
طهماسپ ابراهیم ۲۰۸ عبدالرحیم ۲۳
طهومرث پسر شهزاده دانیال ۲۸ عبدالطیف مرید شیخ محمد ۵۸
طیفویان ۲۵۸، ۲۶۰ عبدالقادر جیلانی ملا واسطهٔ
طیفور بن عیسیٰ بسطامی ۲۵۸ حضرت پیر دستگیر ۹۷
ظاهر شاه ۲۱۴ عبدالقدوس گنگوهی ۵۰
ظفر خان ۱۵، ۱۹۵ عبدالقوی ملا ۵۴
ظهیر الدین محمد بابر بادشاه ۱۸ عبدالکریم ۲۳۲
عادل خان سوای ۲۰۷، ۲۰۸، عبدالنبی عبدالله خان پنی ۱۹۱
۲۱۸، ۲۲۲، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۰ عبدالواحد بن زید عبدالوهاب ۵۵
عادل شاه اول ۱۸۴ عبدالهادی ۶۵
عادل شاه قطب الملك نیز محمد عبدالله بن خفیف ۲۵۹
عادل خان، عادل خان ۲۱۳، ۲۱۸، عبدالله بیبانی ۱۶۰
۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۵، عبدالله جهان ۱۸۵

عبدالله خان بهادر ۲۲۳
عبدالله قطب الملك ۲۲۶
عثمان ۱۴۲،۹۰
عدل خان ۲۰۶،۲۰۳
عدلی ۲۱
عظیم الشان ۳۲
عقیل مسلم ۹۱
علامه شیخ ابوالفضل ← علامی شیخ ابو الفضل
علاء الدین سلطان، علاء الدین بادشاه ۱۹۶
علاء الدین حسن کانگو ← حسن کانگو
علاء الدین بن فتح الله عماد الملك ۲۲۸
علاء الدین خلجی ← سلطان علاء الدین خلجی
علاء الدین طوسی ۲۶۰
علاء الدین مسعود شاه ۱۴
علاء الدین سلطان بنگالا ۱۲۰، ۱۳۲، ۱۹۴، ۲۲۴
علی برید ۲۲۹
علی ترمذ شاه ۲۲۶
علی چك ۱۱۰
علی عادل شاه ۲۱۱، ۲۳۱، ۳۱۳، ۳۱۴
علی قلی ← شیرافگن خان
علی مردان خان ۲۸، ۹۴
عماد الملك ← فتح الله عماد الملك
عماد شاه ۲۱۵
عمر شاه میرزا ۱۸
عمر شیخ میرزا ۱۶
عمر ۲۵۸
غازی الدین خان بهادر عرف شهاب الدین خان ۳۸، ۳۹، ۱۸۰، ۲۸۷
غازی الدین فیروز جنگ ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۹۰
غازی خان بن کاجی چك ۱۱۰
غازی ملك تغلق شاه ۷۷، ۷۸
غازی ملك ۱۵
شیوا کارتك پسر مهادیو ۹۲

غلام حبشی ۲۰۱
غوریان ۱۳
غیاث الدین (بنگاله) ۱۲۰
غیاث الدین تغلق ← سلطان غیاث الدین
غیاث الدین محمد شاه ۲۰۱
غیاث بیگ برادر نور جهان بیگم ۲٤
فتا ۱٤۳
فتح الله عماد الملك ۲۰۸، ۲۲۷
فتح الله عماد شاه ۲۲٤
فتح خان نبیره فیروز شاه تغلق ۱۵
فتح شاه ۱۰۹
فخر الدین ۱۵
فرخ سیر پادشاه ۳٤، ۳۵، ٦۰، ۲۸۷
فرخ شاه کابلی ۱۰۱
فردوس مکانی ← اورنگ زیب بادشاه
فردوسیان ۲٦۰
فریدون ۱٦۲
فیروز جنگ غازی الدین ۱۹۰
فیروز خان (بهمنی) شاه بن داؤد خان مقبول ۲۰۲، ۲۰۳
فیروز شاه بن سلطان حسین خان (گجرات) ۱۹
فیروز شاه بن سلیم شاه ۲۱
فیروز شاه تغلق ۱۵، ٤۰، ۵٦، ٦۷، ۷۷، ۷۸، ۲۰۰
فیروز شاه، سلطان بنگالا ۱۲۰
قادر شاه ۱۵۸
قادریان ۲٦۰
قاسم برید ۲۲۹، ۲۳۰
قاسم دخت زاده احمد بن ستاره ۲۵۹
قاضی چك ۱۱۰
قاضی خان یوسف زاده ۱۳۳
قاضی شهاب الدین ۱۳۰
قاضی عبدالمفید ۱۳۱
قاضی علی ۱۱٤
قاضی محمود ۱٤۹
قرا یوسف ۱۷
قصاریان ۲۵۸
قطب الدین احمد شاه ۱٤۸

قطب الدین ایبک ۱۳، ۱٤
قطب الدین خان صوبه دار بنگال در دوره جهانگیر ۲٤
قطب الملك عبدالله ۱۸۸، ۲۱٤
قطب شاه ← محمد قلی قطب شاه
قطب شاهیه ۲۲۳
قاضی شهاب الدین ۱۳۱
قطب عالم ابو محمد ۱۳۲، ۱٤۹
قلی قطب شاه ← سلطان قلی قطب شاه
قمرالدین خان اعتماد الدوله ۳٦، ٦۷، ۷۲
قمرالملك ۲۰۷
کارتك پسر مهادیو ۹۲
کازرونیان ۲٦۰
کاشی (سلطان بنگالا) ۱۲۰
کالا پهار نوکر سلیمان ۱۱٦
کالوننند ۱۱۹
کام بحش ۳۹
کام دیو ۱۱۸
کانی پا جوگی ۲٦۳، ۲٦۸، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۳
کبیر پنتهی ۲۸۰
کبیر جولاها ۲۸۰
کپل ناتهی ۲۹۷
کرخیان ۲٦۰
کرشن گوبند رادها ۲۸۰
کرشنا ← سری کرشن
کرم چند ۱۵۷
کرن ۱٤۸
کشن ← سری کرشن
کشور خان لاری ۲۱۱
کلیم الله ۲۲۹
کمار پال ۱٤۸
کمال الدین احمد موسی ٤۱
کمال الدین شاه ۱۵۸
کمال خان دکهنی ۲۱۰، ۲۰٦
کنور پال ۱۵۸
کوروان ۵ پارقی ٦۹
کولانند ۱۰۸
کهرگ سین ۱۵۷
کهند ۱۰٦

کهت کهت روپی دوکھ ناتھ ۲٦۷
کهیمان بدهیره ۹۱
کهیم کنت ۱۰۸
کیدار ناتھ ۷۱، ۲٦۷
کیرت چند ۱۵۸
کیرت دیو ۱۵۸
کیشو رای جیو ۸٦، ۲۸۰
کیشو سین ۱۱۹
کیومرث ۱٤
گج بهیم ۱۱۸
گرو اجیت سنگھ ۲۸۵، ۲۸٦
گرو ارجن ۲۸٤
گرو امر داس ۲۸٦
گرو انگد ۲۸۳، ۲۸٤
گرو تیغ بهادر ۲۸٤، ۲۸۵
گرو گوبند سنگھ ۲۸۵، ۲۸٦، ۲۸۷
گرو نانك ۷۰، ۹۳، ۲۸۲، ۲۸۳
گرو نراین داس ۲۸٤
گرو هر رای ۲۸٤
گرو هر گوبند ۲۸٤
گروتا ۲۸۰
گشتاسپ ۲۸
گنت نند ۱۰٦
گنج بهیم ۱۱۹
گنج شکر ← شیخ فرید گنج شکر
گنج شهید ۸۳
گند، گنند، گهنانند ۱۰۷
گندهرب سین ۸، ۱۵۷، ۲٦۸
گنگ سین ۱۵۵
گو کرن ۱۰٦
گوبند جی ۸٦، ۲۷۸
گرو گوبند ۲۸٤
گوپادت ۱۰٦
گوپال ورما ۱۰۷
گوپی ایسر مهادیو ۸٦
گوپی چند ۲٦۸، ۲٦۹، ۲۷۰، ۲۷۱
گوتم ۱٦۹
گورکھ ناتھ ۲٦۷، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷٤، ۲۷۸
گورکھ ناتھی ۲٦۷
لال کنور ۳۲

لام پدر نوح ۱۶۷
لچهمن جی ۲۳۷
لعل حسن ۲۰۲
لکها ۷۳
لکهمن عرف اندرروپ ۱۰۷
لکهنپال ۱۴۸
للتا آنند ۱۰۷
لودیان ۱۶
لوکش ۱۰۷
لوه چك ۱۱۰
لو پسر رام چندر ۹۰، ۲۴۹
لیلا دت ۱۰۸
ماتا سندری ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۳
مادنا برهمن ۱۸۸، ۲۲۷
مادهو سین ۱۱۹
مادهوا چارج ۲۸۰
مرتانند ۱۰۸
مالدیو ۱۵۸
مانك دیو ۱۵۸
مائی روپی (مچهندر ناتهی) ۲۶۷
ماهم بیگم ۲۱
مبارك پرده (عصر نرامیه) ۱۰۴
مبارك شاه ۱۳۱
متهرا دیبی ۸۶
مجاهد شاه بن محمد شاه بهمنی، مجاهد خان ۲۰۰، ۲۰۱
مچندر ناتهه ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲
مچه اوتار ۷۰
محاسبیان ۲۵۸
محمد اعظم شاه شهزاده ۳۲، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۲
محمد بن محمد بخاری ۲۵۷
محمد حکیم مرزا ۱۶۶
محمد خان بهادر ۱۲۱
محمد خان برادر سلطان حسن بهمنی ۳۰۴
محمد شاه از خلجیان مالوه ۱۵۶، ۱۵۸
محمد شاه بهمنی ← سلطان محمد شاه بهمنی

محمد شاه روشن اختر ۳۵، ۳۶
محمد شاه خواهر زادهٔ سلطان مظفر ۱۴۸
محمد شاه جونه ← سلطان محمد شاه تغلق
محمد شاه گجراتی ۱۴۸
محمد شاه داؤد ۲۰۱
محمد شاه فاروقی ۲۲۸
محمد شاه فردوس ۴۰
محمد عادل خان ← محمد عادل شاه
محمد علی حکیم ترمذی ۲۵۹
محمد غوث گوالیری ۸۲
محمد فرخ سیر ← فرخ سیر پادشاه
محمد قآن شهید ۴۳
محمد قلی قطب شاه ۲۲۵، ۲۲۶
محمد لکهنوتی ۵۳
محمد مراد بخش ۳۰
محمد معز الدین جهاندار شاه ۳۲
محمد معظم ۱۸۲
محمود۔ نصیر الدین چراغ دهلی
محمود بهار ۵۸
محمود خان ۳۸
محمود شاه بهمنی (سلطان) ۲۰۲
محمود شاه (بنگالا) ۱۲۰، ۱۳۰، ۱۳۱
محمود کرمانی ۵۲
محی الملت شاهجهان بادشاه (دوم) ۳۹، ۱۴۹، ۲۸۸، ۲۸۹
مخدوم الملك ۱۴۹
مخدوم جهانیان جهان گشت نیز سید محمود ۵۰، ۱۰۲، ۱۰۳
مخدوم جیو قادری ۲۳۹
مخدومه جهان ۲۰۵
مراد بخش ۲۹
مرتضی خان ۲۵۱
مرتضی نظام شاه علی برهان ۲۱۶، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۸
مرجت ورما دوم ۱۰۷
مردانه مطربی گرونانك ۲۸۳
مرزا ابولحسن ← ابوالحسن قطب شاه

مرزا حیدر گورکان ۱۱۰
مرزا شاهرخ ۲۳
مرزا مبارك میر سید اسمٰعیل ۱٤۲
مرزا نصیر الدین چراغ دهلی ←
شیخ نصیرالدین چراغ دهلوی
مرزا هندال ۱٦٦
مسعود سالار ۱۳۷
مصطفی کاشی چرانچی ٦٤
مظفر چشتی ۱۲۰
معتمد خان ۲۲۱
معرفت خان ۱۸۹
معز الدین بهرام شاه ۱٤
معز الدین کیقباد ۱٤، ۳۳، ۳٤، ۷۷،
۷۸
معزالدین جهاندار شاه ۳۸
معزالدین سام ۱۳، ۹۹، ۱۰۲
معین الحق ۱٤۳
معین الدین چشتی سجزی ←
خواجه معین الدین چشتی سجزی
ملا احمد عادل خانیه ۲۳۱
ملا ظهوری ۲۱۸
ملا عبدالقوی ← عبدالقوی
ملا محمد ولی عرف مولای علی
٦۳
ملا معز حاجی مسجد الدین ٤٥
ملك التتمش ← سلطان شمس
الدین التتمش
ملك انبر خان حبشی ۲۲۱
ملك ایاز ۹۳، ۲٤۹
ملك چودهری ۱۷۱
ملك حسن بحری ← نظام الملك
بحری
ملك رجب سیف الدین وکیل الدوله
۲۰۱
ملك سلیمان ۱٥
ملك فخر الدین سلحدار ۱۲۰
ملك فیروز بار ۱٥
ملك لاجین ۱۹۸
ملکه زمانی صبیهٔ فرخ سیر ۳٦
ملك (نظام) الدین ۱٤
ملك ایار پران نورالدین ٤٥، ٤٦،
٥۲، ٥۳

ملوبن اسمٰعیل شاه ۲۱۱
ملوك چند ۹
ملوك داس کهتری ۲۸۱
منلرا ۲۷۷
منیری پور یحیی ← شیخ شرف الدین یحییٰ منیری
مولانا احمد ۸۳
مولانا اسیر ۸٤
مولانا بدرالدین اسحق دهلوی ۱۰۱
مولانا خواجگی ۸۳
مولانا سماع الدین ۵۸
مولانا شمس الدین قاسمی ۵۲
مولانا علاء الدین ٦۰
مولانا علاء الدین اصولی ۵۱
مولانا وجیه الدین ۱۵۸
مولانا یعقوب چرخی ۱٦۷
مولای علی ٦۳
مولراج سولنکی ۱٤۸
مولوی روم ٤٤
موهن دت ۱۱۹
مها پریم ۱۰
مهابت خان ۱۸٤
مهادیو، مهادیوجی، شیوا ۷۰، ۷۲، ۱۱۰، ۱۵۲، ۱۷۸، ۲٦٦، ۲٦۹، ۲۷۳، ۲۷۷
مهارانی صبیهٔ راجه اجیت سنگ ٦۰
مهدی قاسم خان ۲۷
مهر کل ۱۰۷
مهندر پال ۱۵۸
مهیش، مهیش دتاتریه ۲۷٦
میان پهلوان مرید شاه نکا ٦٤
میان جیو ۱۵۹
میان تان سین کلاونت ۳۲، ۸۲
میان سیّد یار ۹۱
میان شاه لال ٦۷
میان عبدالوهاب ۱۵۰
میان غیاث ۱۵۰
میان محمد صالح ٦۷
میان محمد طاهر ۱۵۰
میان منجهو ۲۱۸
میر احمدسیدی ۲۲٦

میر بخشی ۳۸
میر جمله، سید مظفر ۲۲۶، ۲۲۷
میر خیالی میرانی ۵۸
میر سید اسمعیل ۱۴۲
میر سید علی ۱۳۳
میر سید عمر دراز ۱۴۸
میر سید محمد کرمانی ۲۳۵
میر علی هجویری بن عثمان بن ابو
علی جیلانی ۹۰
میر محمد شفیع ۵۳
میر محمد علی عرف نجم علی
خان ۶۰، ۶۸
میر نجم الدین خان ولی ۶۱
میران سید حسن خنگسور ۱۴۲
میرزا احسن بدخشی ۲۳
میرزا خان فوجدار تهته ۲۴
میرزا خان (دکن) ۲۱۷
میرزا شاه حسین ۱۹
میرزا شاه رخ ۱۸، ۲۳
میرزا گاهان ۱۰۰
میرزا محمد تقی ۲۱۶
میگهه داس جدهشتر ۱۰۷
مینا ۱۳۱
مینا دل ۶۱
مینا دیبی ۲۶۹، ۲۷۰
نابرکتت برهمن ۱۰۸
ناتهه جیو ۲۸۱
نادر شاه ۳۵، ۶۲، ۶۷، ۱۶۵
ناصر الدین بغرا خان ۱۴
ناصر الدین سبکتگین ۱۲، ۱۳
ناصر الدین ۹۱
ناصر خسرو ۴۲
ناصر شاه ۱۲۰
ناصر سلطان (بنگالا) ۱۲۰
نام دیو ۲۸۱
نانك پنتهی ۲۸۲
ناهر مل ۲۹
نایب ایشری ۲۹۷
نایت بندر ۱۹۶
نجم الدین علی خان ۳۵
نجم الدین کبروی شیخ ۲۶۰
نجم علی خان ۶۰

نجیب الدین پردلی ۵۰
نجیب الدین ۴۶
نرامیه سومکان عصر ۱۰۴
نرجن نینی ۱۰۹
نرمدا دیبی ۸۶
نرهر دیو ۶
نسخور ابوالحسن احمد بن نوری ۲۵۹
نصیب شاه سلطان (بنگالا) ۱۲۰
نصیر الدین محمود چراغ دهلی ← شیخ نصیرالدین چراغ دهلی
نصیر الدین همایون ۱۹، ۴۳، ۱۴۸
نصیر خان ۱۴۸
نصیرالدین میرتهی ۵۴
نصیر وقیع ۱۲
نظام شاه بن همایون شاه ۲۰۵
نظام احمد شاه ۲۱۸، ۲۲۴
نظام الدین اولیا حضرت، سلطان المشایخ ← شیخ نظام الدین اولیا
نظام الملك ← مرتضی شاه علی برهان
نظام الملك بحری میر لشکر امیر برید عرف بهت ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰
نظام الملك آصف جاه بن غازی الدین خان فیروز جنگ ۳۵، ۳۸، ۱۸۸، ۲۰۶
نظام الملکیه، سلاطین ۲۳۶
نظر محمد خان ۲۸
نقشبندیه ۲۶۱
نگار بیگم ۱۸
نند داس برهمن ۲۸۱
نواب قدسیه بیگم صاحبه ۳۶
نوازش خان ۲۳۲
نوباهی ۱۵۶
نوبت رای تیلنگ ۲۰۵
نوح ۱۶۷، ۲۶۱
نورالحق خلف عبدالحق ۶۰
نور الدین ← ملك یار پران
نور جهان بیگم ۲۴، ۲۵، ۲۶
نوریان ۲۵۸

نیر علی برید ۲۱۲
وجه الحق ۱۴۹
وزیر خان فوجدار ۲۸۵،۹۴
وکیل حسن بصری ۲۶۰
ولی اللّٰه بن سلطان محمد بهمنی ۲۰۹
وئید داس جیو ۲۷۹
هارون موسنی ۲۶۱
هر پریم ۱۰
هر چند ۱۵۸
هر دیو ۱۵۸
هر کریسن ۱۰۷
هردیول ۱۴۸
هرسو ۱۴۹
هرناتھ ۱۱۹
همایون بادشاه ۱۵،۱۹،۲۱، ۲۲، ۲۵، ۳۲، ۳۴، ۱۲۱، ۱۶۶
همایون شاه بهمنی ۱۵، ۲۰۴، ۲۰۱
همت سنگھ بهوج ۱۲۰
هنومنت ۱۰۹
هنومان ۷۲
هوشنگ شاه (دهلی) ۲۸
هوشنگ شاه (مالوه) ۱۵۸
هیم رته ۱۵۷
هردیو جی ۲۷۹
هوشنگ پسر شهزاده دانیال ۲۸
هیریان ۲۶۰
هیمو (بقال) ۲۲
یاقوت خان ۲۲۳
یوسف زاد ۱۳۳
یوسف عادل خان سوای، یوسف عادل شاه ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۲۰، ۲۲۴
یونس خان ۱۸

فهرست اماکن

آب پورنا ۲۲۳
آب جون ← دریای جمنا
آب چناب ← دریای چناب
آب باری ۲۵۵
آب نربدا ۲۲۲
آدینه پور ← لمغان
آذربایجان ۱۸
آرامگاه محمد شاه ۱۲۱، ۲۸۸
آشام ۱۲۲
آصف آباد ۲۴۴
آگره ← اکبرآباد
آمیر ۱۴۱، ۱۴۴
ابراهیم آباد ← سودره
ابراهیم پتن ۱۹۳
ابراهیم کوت ۲۵۷
اپی اودم ۱۵۸
اتاوه ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۵۵
اتك ۹۵، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۹،
۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۶
اتهلی گدھ ۲۳۷
اجمیری دروازه ۷۷
اجمیر (دارالخیر) ۵، ۹۰، ۹۹، ۱۰۱،
۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵،
۱۵۰، ۱۵۶، ۱۵۹، ۲۲۲، ۲۵۲
اجودھن، اجودھیا ۵۱، ۲۰۱، ۱۳۸
اچل پور ۲۳۶
اچل تیرتھ ۹۲
احسن آباد ← گلبرگه
احمد آباد ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹،
۱۵۱، ۱۵۳، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۲۶
احمد نگر قلعه و شهر ۱۷۲، ۱۷۶،
۱۷۷، ۱۸۰، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۴،
۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۱،
۲۲۸، ۲۳۵، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳
ادری ۲۵۱
ادونی ۱۸۳، ۲۱۲

ارچنگ بندر جانت کانو۱۲۱
اردبیل ۱۸
اردکبیر ۲۳۶
اردیول کالوترا ۱۶۹
ارکانو ۲۳۴
ارنه قوامه ۲۵۴
ازبلستان ۱۶۵
اسعد نگر عرف کلوج۲۳۳
اسلام آباد عرف راپری۲۳۵
اسلام آباد کونکن ۱۸۱
اسلام آبادعرف جالنه ۲۳۵
اسلام آباد ۷۱
اسلام گدھ ۲۳۶
اسلام نگر ۱۵۴
اسله سکی ۲۵۱
اسیر،اسیر گرھ ۱۷۶،۲۳۶
اشرف نهر ۲۴۶
اعزآباد ۳۰
اعظم گره قلعه ۲۳۵
اعظم نگرعرف ملکاپور۲۳۷
اکبر آباد حویلی،صوبه آگره مقبره (سکندره) ۱۸،۲۳،۲۷،۲۸،۲۹،
۳۰، ۳۲،۳۳،۳۵،۳۹،۵۸،۷۶،
۸۲،۸۳،۸۵،۸۷،۲۴۶،۲۴۷،
۲۵۱،۲۵۵
اکبر پور ۸۷،۲۴۴،۲۴۸
اکپاسی (راه) ۲۴۵
اکهوسره ۲۵۱
اکهیر ۲۰۲
اگرزبهگر ۱۳۹
اگن ستی ۲۵۲
الست گدهی ۲۳۶
الك درك ۲۳۶
الله داران [درگ] ۲۳۸
النگ ۲۳۶،۲۴۲
الور تجاره ۸۷
الور ۸۸
الوه ۲۴۹
اله آباد ۳۱،۷۶،۱۲۶،
۱۲۹،۱۳۰،۱۳۱،۱۳۸،۲۴۶،
۲۴۹،۲۵۷
امتیاز گدھ ۲۳۷

امر کوت ٢٥٣،٢٣
امر ناتھ ١١٣
امروتی، امرتی ٢٤١،١٧٨
امروھہ ٢٥٦
امل انگ ٢٣٦
انتری ٢٣٩، ٢٤٠، ٢٤٣، ٢٤٦
انجرای ٢٣٥
اندجان ١٨
اندرپت ٣،٤٦، ٧٧، ٧٨
اندورد ٢٣٦
اندی ایسی ٢٤٩
انسك قلعه ٢٣٥
انکی بیگی قلعه ٢٣٥
انمال گدھ ٢٣٧
انیر، راندیر ١٥٣
انی راج درك ٢٣٦
اوتراکھند ٢٧٧
اوجین ٨،٢٩،١٥٦،
١٥٩،١٦١،٢٤٤،٢٦٨، ٢٦٩
اوج ١٠٠
اودرگ ٢٣٥
اوده ٤٢،٥٩،١٢٦،١٣٨،٢٦٧
اودیسه ١١٤،٢٧٧
اودمبور عرف تانده ١٢٣
اورچھه ٢٦٧
اورنگ آباد خجسته بنیاذ کھرکی
١٥٨،١٨٢،١٨٠،١٧٣،١٧٠،٣١
،٢٤٢,٢٤١،٢٤٠،٢٣٥،١٩٥
٢٤٣،٢٤٧،٢٥٠
اورنگ آباد (مسیراتك و لاھور)
٢٤٨،٢٥٢،٢٥٥
اوریسه ،اودیسه ١١٤،
٢٧٢،٢٧٦
اوسه قلعه ٢٣٦
اوش ٤١
اونج برك ٢٥٣
اونده قلعه ٢٣٥
اونك گده قلعه ٢٣٥
اونیری ٢٣٥
ادیری ٢٥٢
اھری ٢٤٦
ایران ٢٤،٣٥،٣٦، ٧٥،

۱۸۸، ۲۲۳، ۲۲۶
ایرج ۸۸، ۱۵۰، ۲۲۲
ایزد آباد ۲۴۲
ایلچ پور، ایلچپور ۱۷۳، ۲۱۶، ۲۴۳، ۲۳۹
ایلوره ۲۴۰
ایمن آباد ۲۵۰
بابله ۲۳۷
بادشاهی ناله (مسیر برهانپور) ۲۴۵
بادلی ۲۴۸
بادهیر ۱۶۸
بارانسی نین بنارس ۱۳۴، ۲۵۹
باربك ۲۵۰
باربك آباد ۷۶، ۱۲۲، ۱۲۳
بارور ۱۲۳
باره پوله باره پلّه (دهلی) ۴۳، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۷۱، ۷۵، ۲۴۸
باره موله ۲۵۱
باری دو آبه نیز دوآبه باری ۹۶
بازوا ۱۲۴
باسی ۲۳۸
باغ ابراهیم خان ۹۵
باغ امر سنگهه ۹۴
باغ انگوری شاهجهان آباد ۶۷
باغ اورنگزیب ارهانپور ۲۴۵
باغ جهان آرا ۱۶۵، ۱۶۶
باغ جهانگیر بادشاه ۱۶۵
باغ خان جهان ۲۴۷
باغ خیار ۶۷
باغ شالمار، شاله مار (لاهور) ۹۴، ۱۶۳
باغ گلابی، شاه گنج، دهلی ۴۵
باغ محل دار خان ۷۲
باغ مهدی قاسم خان (لاهور) ۲۷
باغ مهرپرور بیگم (دهلی) ۷۲
باغ میرزا گهاسی ۶۵
باغ همیشه بهار ۱۱۰
باکورقریه ۲۴۳
بالا پور ۲۳۷
بالا گهات ۲۲۲، ۲۳۵
بال ناتهه جوگی ریاضت کده ۹۳
بالگرام ۱۴۰

بالوان ۸۹
بان گنگا ۲۴۲، ۲۴۳
باندهر ۱۹۱، ۱۹۵
باندی برج ۲۴۴
بانس بریلی ← بریلی
بانسواره ۱۴۱، ۱۵۴، ۱۵۶
بانکل ۲۳۷
بانهال ۱۰۷
باهلگده ۲۳۶
بایبس خواجه، مدفن اتاوه ۸۵
بپاشا دریای بپاه
بتاله ۲۸۵
بتهل ۱۴۴
بتیاله ← پیتل واری
بجور ۱۷۰
بجی مندل ۴۸، ۵۱، ۵۴، ۵۵، ۵۷
بخارا ۱۳، ۱۶۹
بخیل دارد ۲۵۵
بداون ۱۸، ۴۱، ۴۸، ۵۱
بدخشان ۱۶۵
بدر پور ۲۱۶، ۲۴۹
بدردیه ۲۴۷
بدری ناتھ ۷۰، ۷۱، ۲۶۵، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۶
بدل گده ۲۳۵
بدنور ۲۳۶
بده قلعه ۲۳۶
بدهن ۹۹
بدهاونی ۷۹
بدهون، ریوا ۱۵۶
برار نیز صوبهٔ برار ۲۳، ۱۶۹، ۱۷۳، ۱۷۶، ۲۱۵، ۲۱۹، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۲
بردورایان ۲۵۳
بردوان ۲۴
برسیف ۲۵۶
برمهاس کُند (سهسنه) ۷۱
برناله ۱۷۲
برنه داسی ۱۳۳
بروده ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۴
برهار ۱۳۶

برهان پور ۳۲، ۱۴۷، ۱۷۳،
۱۷۷، ۱۶۵، ۲۱۲، ۲۲۲، ۲۳۶،
۲۴۲، ۲۴۳، ۲۳۹، ۲۴۶
برهمه گیا نیز بشن گیا ۱۷۴
بریلی ۲۱۴
بسا گدھ ۲۳۵
بسرام گدھ ۲۳۵
بسره درگ ۲۵۴
بیمبهر ۲۵۰
بسنت گدھ ۲۳۵
بسوامین ۲۳۷
بشرانت گهات ۸۶
بشن گیاء برهما گیا ۱۷۴، ۲۴۱
بصره ۱۲۶
بغداد ۵۹، ۶۹، ۲۶۰
بکامل ۲۳۷
بگرام، بگرام غربی
۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۱
بکرناپی ۱۶۹
بکسر (راه اتك) ۲۵۱
بکسر (راه پتنه) ۲۵۶، ۲۵۷
بکهاری قلعه ۲۳۵، ۲۴۳
بگلانه ۱۵۶
بلب گدھ/بلم گدھ ۳۴۸
بلتونکه ۲۵۴
بلخ ۲۸، ۵۱، ۵۹،
۶۰، ۱۶۲، ۱۶۳، ۲۵۰
بلده گده ۲۳۸
بلگرام ۱۴۰
بلناتھ تیله (= تیه) ۹۳
بلوچستان ۱۰۰
بلیاواری ۱۷۱
بمهامکسر ۲۴۸
بنارس (سرکار سواد) ۱۷۰
بنارس نیز کاسی ← بارانسی
بنجاری ۲۴۷، ۲۵۰
بند آبه سدرخیل ۲۵۶
بند لاهری ۹۹
بند هند ۱۶۳
بندر امراء ارمدا ۱۵۳
بندر جانکاپور ۷۶
بندرچون ۲۳۰

بندر چنت گانو[چت گانگ] ۱۱۷
بندر دمن ۱٤۷
بندر دیو محل ۱۲۱،۱۵۳
بندر گدھ ۲۳۵
بندرابن ۸٦
بندر قلعه (بیجاپور) ۲۱۳
بنده اشرف نهر ۲۵۰
بنده، مهکر ۱۷۲
بنسی دهر ۲۳۷
بنگال،بنگالا،بنگاله ، بنگ
،۱۹،۲۰،۲۱
،۲۹،۳۰،۳۱،۷٦،۱۱۸
،۱۲۱،۱۲۵،۱۹ ،۲۲،۲٤، ۳۱
،٦۸،۱۱۸،۱۲۹
،۱۳۹،۲٤۱،۲۷۱،۲۷۳،۲٦۸
بنله ۲٤۹
بنلی ۲۳۵
بوسواس ۲۰۹
بومی ۱۷۵
بوندی کوت ۲۳۷
بوندیل کهند ۲٦۷
بهادر گدھ ۲۳٦
بهارتیی آسن ۲٦۳
بهاری ۲٤۳
بهار ،٦۰، ۱۲٤،
۱۲٦،۱۳۸،۱۳۹
بهاگ نگر ← حیدرآباد
بهاگوله ۲٤۷
بهال گدھ ۲۳٦
بهاگ نگر ۲۲۱،۲۳۷
بهامنی کهیره ۲٤۷
بهت ۹۵
بهت سرستی حوض ۹۵
بهتیر ۹۰
بهداور ۸۷
بهران گده، قلعه ۲۳۵
بهدرك ۱۱۸
بهرایچ ۷۵،۱٤۰
بهربالو ۲۵۲
بهرونچ ۱۵۰،۱۵۳،۱۵۵
بهره ۲۳٦
بهشت باغ ۲٤۳

بهکر ۲۳، ۱۰۴، ۱۴۱، ۲۵۲، ۲۵۳
بهویه ۷۰، ۷۱، ۲۸۳
بهوج پور ۱۹، ۱۵۴
بهوس گده ۲۳۶
بهوکن گده ۲۳۷
بهولی بهتیاری دهلی ۷۴
بهوم گده ۲۳۷
بهونیت کوه ۹۵
بهیل، بهیلسا ۱۶۱
بهیل تعلقه ابراهیم ۲۵۶
بهیم درگ ۲۳۷، ۲۵۲
بهیم گده ۲۳۶، ۲۳۷
بهیمری قلعه ۲۳۵
بهیم درگ ۲۳۷
بیانه ۸۱، ۲۴۷
بیاه ← دریای بیاه
بیتوای ۱۶۱
بیاله ۲۳۶
بیجا پور شمالی ۱۷۶
بیجا پور، قلعه بیجاپور ۱۷۰، ۱۸۵،
۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹،
بیجانگر ۱۶۹، ۲۰۰، ۲۰۱،
۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۳
۲۰۴، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۲۴، ۲۲۷،
۲۲۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲
بیدر، بِدر ۱۷۲، ۲۰۷، ۲۳۹، ۲۴۲
بیدلی گده ۲۳۸
بیر ۲۴۲
بیراگر ۱۷۲، ۱۷۳
بیرم گانو ۲۵۰
بیکاپور ۱۵۸، ۲۳۶
بیکانور ۲۳۷
بیکانیر ۹۰، ۹۹، ۱۰۳،
۱۴۶، ۱۴۷، ۱۸۰
بیکن گانو ۲۴۳
بیگم پور ۲۳۵، ۲۵۷
بینادی، نهوندی ۲۳۰
بیمبهر ۲۵۰
بیلسار ۲۵۱
پاتودی ۲۵۲
پاتهری ۱۷۴
پادشاه پور ۲۳۳

پارسون ۷۳
پاکھولا گتو گھات ۲٤۷
پانی پت ۱۸، ۲۲، ٤٤، ۲٤۷،
پتن بریلی ۱۱۲
پتن ۱۰۱، ۱٤۷، ۱۵۰، ۱۵۱،
۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۷۸، ۱۸۱
پتنه، عظیم آباد ۳۳، ۷٦، ٦۰،
۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۸، ۲٤۰، ۲٤٦،
۲٤۹، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۷
پیتل واری، بتیاله ۱۷٤
پتھری ۲٤۲
پتھورا ۱۲
پٹ پر گنج ۲۵۷
پدم درگ ۲۳۵
پراگ، پریاگ عرف تربینی نیز الله
آباد ۱۳۰، ۱۳۲، ۲۵۲
پرتاپ گدھ ۲۳۵
پرتھ سھی ۲۵٤
پرتھله ۲٤۷
پرسوتم پور ۱۱۵
پرسون ۷٤
پرگنۂ جوالا پور ۷۳
پرگنۂ جون ۲۵۳
پرگنۂ راھون ۲۷۹
پرگنۂ روپر ۹۵
پرگنۂ سکر ۲٤۰
پرگنۂ سور ۲۳۱
پرگنۂ سھنه ۷۱
پرگنۂ کانری ۲۵۲
پرگنۂ کلاوه تلاوه ٦۰
پرگنۂ ناگر ۲۵۳
پرگنۂ نصیر پور ۲۵۳
پرگنۂ نگس ۲۵۳
پرناله (پھناله) ۱۷۲، ۱۷۵،
۲۳٦، ۲٤۳
پرنده ۱۸، ۲۳۱، ۲۳۵
پکونه ۲۵٤
پکھلی ۱۰٦، ۱۷۰، ۲٤۷
پل بابا درگاهی فقیر گرونانك ۲۵٦
پلباس ۲۵۲
پل بودھانه ۲۵۷
پلدت پی ۲۳۷

پلمهری ٢٣٩
پلول نیز سرای پلول ٢٤٧،٨١،٥
پن پن رودخانه ١٢٨
پنج درگ ٢٣٦
پنج قلعه ١٩٥
پنجاب ٢٦، ٩٠، ١٠٠،
١٠١، ١٠٢، ٢٧٧، ٢٨٣
پنجره باریك آباد ١٢٤
پنحله ٢٣٧
پوپ ٢٥٦
پورته ٢٣٥
پوره ٢٥٤
پور کهوه ٢٣٧
پورن گانو ١٧٦
پورنی نیز پورنا، کرنی
پورنا ١٧٢، ١٧٥، ١٧٦، ١٧٨،
٢٤١، ٢٤٢
پورنیه ١٢٤
پوری، قلعه ٢٣٥
پونار ١٧٣
پونا، پونه ٢٣٦

پهاتك اوجین نیز دربند پهاتك
اوجین: ٢٤٣
پهار گنج (دهلی) ٧٧
پهسلنه پتهر متصل درگاه خواجه
قطب الدین بختیار کاکی ٤٦
پهلمری ٢٤٢
پهلور ٢٤٧
پهنا ٩٠، ١٥٣
پهیل ١٦٢
پیرا گده ١٧٠، ٢٥٣
پیری ٢٥٠، ٢٥٤
پیشاور ٢٤٩، ٢٥٠، ٢٥١
پیلباس ٢٥١
تاج پور ١٢٤
تارو ٢٣٦
تاریه ٢٤٣
تالاب شمشیر خان ٩٤
تالاب راجه کشنداس ٢٤٨
تالکتوره ٦٢
تالی رودخانه ١٧٢
تبت ١٠٩

تبریز ۱۷
تپتی رودخانه ۱۷۲، ۱۷۶،
۱۷۷، ۱۷۸، ۲۳۸
تپه کوری بالجهت ۱۲۵
تجاره ۷۹
تخت بهزاد ۲٤۳
تخت گاه راجه بهوج ۱۵۹
تخته پل (انك) ۲۵٤
ترتهٔ سهی ۲۵۶
ترکستان ۱۷، ۱۸
ترکمان دروازه ٤٤
ترهت ۱۲۶، ۱۲۸
تعلقه نورواله ۲۵۵
تغلق آباد ۷۱، ۷۷، ۷۸
تکیه علی شاه ۲٤۰
تلاوری[تراوری] ۶۳، ۲٤۹
تلنگانه، تلنگیه ← تیلنگ
تلوندی ۲۸۳
تلهٔ کوکن، کونکن ۱۸۹، ۲۳۸
تلها تکمسر ۲۵۲
تمراده ۲۵۲
تن گده ۲۳۱
تودونگ ۲٤۶
توران ۲۸، ۲۵٤
تولیه ۲۳۵
تومان آیساء ایسلی ۱۶۷، ۱۶۸
تومان النکار ۱۶۵
تومان بدراؤ ۱۶۷، ۱۶۸
تومان بگرام ۱۶۳، ۱۶۶
تومان بنگش ۱۶۷، ۱۶۹
تومان بهوکر ۱۶۸
تومان پنجسره ۱۶۸
تومان پسره ۱۶۶
تومان تومان بنگس ۱۶۶
تومان دامن کوه ۱۶۸
تومان ضحاك ۱۶۸، ۱۶۹
تومان غزنین ۱۶۶، ۱۶۹
تومان علی سنگ ۱۶۷
تومان غورینده ۱۶۹
تومان فرمل ۱۶۸
تومان کبك بهار ۱۶۸
تومان کوهیست ۱۶۶، ۱۶۹

تومان گردیز ۱۶۸، ۱۶۹
تومان لوه گر ۱۶۷
تومان مندراور ۱۶۶، ۱۶۸
تومان نجراو ۱۶۷، ۱۶۸
تومان نیك نهال ۱۶۶
تومل گده ۲۳۶
تومون ۱۶۱
تهالیسر ۷۱، ۲۳۲، ۲۴۵
تهانیسر ۷۱
تهته، تهت ۲۳، ۲۴، ۱۰۱،
۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۳، ۲۵۵
تهانیسر ۶۹، ۷۰، ۲۴۹
تهالیسر ۲۳۶
تیرتھ آشرم ۲۷۵
تیسر ۱۷۸، ۱۸۱
تیلنگ (منطقه)، تلنهانه، تلنگیه
۱۷۲، ۱۷۳، ۱۹۶، ۲۰۰، ۲۰۲،
۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۹
جاتك دیوی ۲۴۲
جالنپور ۲۱۹
جالندهر ۲۲، ۲۶، ۹۵، ۹۶
جالنه، جالنه ناله ۵۳، ۱۷۷
جالور ۱۴۷، ۱۵۱
جامود ۱۷۶
جامه سر ۲۵۴
جانکا پور ۷۶
جانی پور ۲۵۱
جرادوپری ۲۳۷
جرده ۲۵۱
جزیره ۲۵۰
جگ دتیا[جنگ دهاتری] ۱۷۰
جگت ۱۴۷
چکر تیرتھ ۲۴۱
جگننناتھ، جگناتھ (معبد) ۱۱۴،
۱۱۵، ۱۱۶، ۲۷۷، ۲۷۲
جلادهری ۱۲۶
جلال آباد لمغان ۱۶۶، ۲۴۹،
۲۵۰، ۲۵۱
جلال پور ۲۵۲
جلیسر ۱۱۸
جمال نگر ۲۴۵
جمروده ۲۵۱

جمن / جون، جمنا، جمنان ← دریای جمنا
جنت آباد لکهنوتی، گور ۱۲۲، ۱۲۴
جنتر ۱۴۲
جنجله ۲۳۸
جندروالی ۲۵۵
جنسك ۲۳۲
جنگل بت ۲۳۴
جنگم ناتهی ۲۶۳
جنوبستان ۵
جنوبستان ۱۷۱
جنوبی تلنگانه ۱۶۹
جنیر ۱۷۷، ۱۸۱
جوار شاه محمد خیالی ۵۷
جوالامکهی ۹۲
جواهر مل ۲۵۰
جوب گده ۲۳۷
جودهن ۲۳۵
جوده پور ۱۴۵
جور ۲۳۴
جوشی مت ۲۷۷
جوگ مایا میله ۷۱
جوله ۲۳۵
جوناگره ۱۴۹
جونپور ۱۹، ۶۵، ۲۴۳، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۶، ۲۴۶، ۲۴۹
جوی پورنا ۲۳۹
جهانگیر آباد مرتضی خان ۲۵۴
جهانگیر نگر ۲۴۴
جهلیره ۲۵۷
جهلم لونه ۲۳۷
جهیلم ← دریای جهیلم
جهابره ۲۵۳
جهته تعلقه در گاهی ۲۵۷
جهلا، جلا، رودخانه ۱۲۷
جهنجانه ۵۰
جهندی پور ۲۴۸
جهنکور ۴۰
جیسلمیر ۹۹، ۱۴۱، ۱۴۶، ۲۵۴
جیون ۲۳۵
چاتك دیوی ۲۴۲

چار اسیا ۲٥٤
چار باغ خرد ۲٥۰
چار باغ کلان ۲٥۰
چانپانیر ۱٥۲،۱٥٤
چانت گانو ۱۲۲
چاند پور ۲۳٥
چاندہ ۱۰۳،۱۳۷،۱۷۰
چاندنی چوك ۷۷
چاندیری ۲۳٦
چانگ دیبی دہ ۱۷۸
چاہ بابل ۱۱۲
چاہ بھابھرہ ۲٥۷
چاہ سیتا رام ۲٥۷
چاہ عالم ۲٥٥
چاہ کشکوزی ۲٥۷
چبوترہ (راہ اتك) ۲٥۱
چبوترہ کوتوالی، دھلی ٦۲
چبوترۂ یاران متصل بہ درگاہ حضرت نظام الدین ۵۱، ۵۲، ۵۹، ٦۰
چتر کوٹ ۱۱۲، ۱٥٥، ۱٥۷
چتور (نیز چیتور) ۹۹، ۱۰۱، ۱٤۲، ۱٤٤، ۱٤٥، ۲٦۷
چرامتی ۱۳۹
چشمہ سیاہ ۲٥٤
چشمہ ککرناگ ۱۱۱
چغان سرا ۱٦٥
چك دلك ۲٥۰
چك گرونانك ۹۲
چکر تیرتھ ۱۷٤، ۱۷۸، ۲٤۱
چکك آلہ ۱۱۸
چلکری ۲٥٥
چمار گوندہ ۲٤۲
چناب ← دریای چناب
چنار ۱۳٥
چنپارن ۱۲۸
چندراولی ۲٥٦
چندن گدھ ۲۳٥، ۲۳۷
چندوس (سی) ۲٥۷
چندیری ۸۱، ۱٥۳، ۱٥٦، ۱٥۸، ۱٥۹، ۱٦۱، ۲٤۱
چنگزھتی ۲۷، ۲٥۱

چوبتره ٢٤١
چوپره ١٧٦، ١٧٨
چوسا کهاتمپور ١٢٩
چوك سر ٢٥٣
چوك سعد الله خان ٧٧
چوکهندی ٩٠
چوکوهی ٢٥٢
چوکی بینی ٢٤٦
چوکی فتو ٢٥٣
چوکی هتی ٢٥٠، ٢٥٣
چهار سنهلی ٢٤٨
چهته تعلقه درگاهی ٢٥٦
چهری دیبی ٧٢
چهری خواجه معین الدین چشتی ٧٤
چهری غازی میان ٧٤
چهری سرمد سلطان ٧٥
چهری شاه مدار ٧٥
چی چند پور ١٥٥
چیتور ١٤٣
حاجی جبل ← حاجی خیل ٢٥١
حاجی پور مالوه ٨٧
حاجی پور ١٢٧، ١٢٨، ١٢٩
حاجی جبل ٢٥١
حامدلی ننهی (سرای) ٢٥٤
حبشه ١٢٦
حجاز ٢٠٠
حجه وطنی ٢٥٣
حرم سرای قدسی ٢٤
حرملی ٢٣٤
حرمین الشریفین ٦٩، ١٥٠
حسن آباد ٢٠٠
حسن ابدال ٢٥٠
حسن پوری ٢٥٤
حسنه سلهت ١٢٥
حسینی بیگ ١٨٧
حصار فیروزه ٥
حل و لك ٢٤٩
حکیم آباد پور ٢٥١
حمدون پور ٢٥٤
حوسلی درگ ٢٣٨، ٢٥٠
حوض شمسی عرف شمسی تالاب

۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۹، ۶۰، ۷۴
حویلی اکبر آباد ۸۸
حویلی اله آباد ۱۳۶
حویلی اوده ۱۴۰
حویلی بیدر ۱۹۶
حویلی تهت ۱۰۱
حویلی شاهجهان آباد۷۹
حویلی کشمیر ۱۱۵
حویلی محمد حنیف ۶۶
حویلی والی ۷۲
حیدر آبادغربی ۱۹۱
حیدر آباد عرف بهاگ نگر (نیز صوبهٔ حیدرآباد) ۱۶۸، ۱۸۵، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۲۸، ۲۳۴، ۲۳۷
حیدر گده ۲۳۸
حیدرنگر ۲۳۹
خاك پشت ۲۵۳
خاکی ۲۵۳
خان پور ۲۵۳
خانخانان (سرای) ۲۵۲
خانهٔ بیر ۲۵۶
خانقاه سلیم چشتی ۲۷
خاندیس (نیز صوبهٔ خاندیس) ۲۸۴
خاور ۱۰۱، ۱۶۹
خجسته بنیاد اورنگ آباد ← صوبهٔ خجسته بنیاد اورنگ آباد
خراسان ۱۳، ۱۷
خرما کرن ۲۵۶
خضر آباد ۵، ۵۹، ۷۲، ۷۵
خطهٔ دلگشای ۱۶
خطهٔ فاریاب ۱۷
خلد آباد سهات گانو۱۲۵
خلیفه آباد ۱۲۴
خوابگاه، احمدآباد ۱۴۶
خوابگاه امام الحق ۹۳
خوابگاه بجی مندل ۴۸
خوابگاه بندر دیو محل ۱۲۰
خوابگاه رسول آباد ۱۴۷
خوابگاه مکن پور ۸۲
خواجگان، سر کار تهت ۱۰۵
خواجه نور خاندوران ۲۴۶

خوارزم ۱۷
خواص پور ۲۵۲
خوجه سرا ۱۲۲
خورتیه ۲٤۳
خورجه ۲۵۹
خیر آباد ۱۳۱، ۱٤۱، ۲۵۲
خیمه گهگر ۲۵۱
دابل، بندر ۲۳۵
داراگده ۲۳۷
دارالامان ملتان نیز رجوع کنید به
دارالامان ملتان ۲۵٤
دارالخیر اجمیر ← اجمیر
دارالظفر بیجا پور ← بیجاپور
دارن ۲۳۷، ۲۵٤
داسان پور ۹٤
داسنه ۲۵۷
دامودر ۲۵۵
دانش کول ۱۷۱
داودنگر ۲٤۳، ۲٤٤
دبهه بائی ۲۵۷
دربند یعنی بهاتك اوجین ۱۲٤، ۲٤۵
درجن پور ۲٤٤
درکه پل ۲٤۸
درگ گره ۲۳۵
درگا (دریای) در کشمیر ۱۱۳
درگاه برهان بلخ ۵۹
درگاه حضرت نظام الدین اولیاء ۳٦
درگاه خواجه قطب الدین بختیار
کاکی ۶۱، ۷۲، ۷٤
درگاه شیخ بهاء الدین زکریا ۱۰۲
درگاه شیخ شعبان ۲٤۳
درگاه قطب الأقطاب ٤۷
درگاهی کهورا ۲۳۵
درمندو ۱۵۷
دروازه دهلی ۵۷
دروازه لاهوری (دهلی) ٤۰
دروازه لاهوری (کابل) ۱٦٦
دره شیخ ۲۵٤
دره مانی ۲۵٤
دریا برهان پور ۲٤۳
دریا کالی نی ۲۵٦
دریا نون ۲٤۵

دریا هنود ۱۲۷
دریای اتك ۹۳، ۹۵، ۱۶۵،
۲۵۰، ۲۵۵
دریای بان گنگا ۲۴۱
دریای بهت ۹۵
دریای بهمیر ۲۴۱
دریای بیاه، بپاشا ۹۵، ۲۴۷، ۲۵۲،
۲۵۴
دریای تپتی ۱۵۲، ۲۲۳،
۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۳
دریای جمنا، آب جون، جمن
۲۸، ۴۵، ۵۳، ۵۷، ۷۰، ۷۶، ۷۷، ۷۸،
۹۵، ۹۳، ۹۶، ۹۷، ۱۲۹، ۱۳۲،
۱۴۹، ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۵،
۲۵۷
دریای جهیلم ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳،
۲۵۴
دریای چناب ۹۵، ۱۰۰، ۲۵۰،
۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۶
دریای چنبل ۱۸، ۸۷، ۲۴۵
دریای راوی ۹۳، ۹۵، ۲۴۹
دریای سابرمتی ۱۵۲
دریای سالگ رام ۱۲۸
دریای سانکه ۲۴۶
دریای ستلج ۹۰، ۹۵، ۲۴۷، ۲۴۹
دریای سرستی ۱۵۱، ۲۴۹
دریای سرونج ۲۴۳، ۲۴۶
دریای سنپت ۲۶۷
دریای سنده ۹۰، ۹۵، ۱۰۲، ۱۶۲
دریای سون ۲۵۷
دریای شور ۱۱۴، ۱۲۱،
۱۲۵، ۱۸۲، ۱۸۸، ۲۴۱، ۲۵۳
دریای صابری ۱۵۰
دریای کشنا ۱۸۲، ۱۸۷،
۱۹۲، ۱۹۳، ۲۴۱
دریای کشن گنگ ۱۰۲، ۱۰۶
دریای کهور ۲۴۱
دریای گنگ، گنگا ۷۳، ۷۵، ۷۶،
۸۱، ۸۷، ۲۵۶
دریای گومتی ۱۳۷، ۱۳۸
دریای ماندهار ۲۴۳
دریای ناگپور ۲۴۲

دریای نربدا ۲٤٤
دریای وزیر آباد (چناب)۲٤۷
دریای هندن ۲۵۳،۲۵۵
دزدره ۲۵٦
دژ کوه ۱٦٦
دغمان ۲۵۵
دك تهان ۲٤۵
دکاجر ۲۵٤
دکن،دکهن ۲۳،۲۸،۲۹،
٦٦،۱۲۷،۱٤٤،۱۷۱،۱۷۲،۱۷۹،
۱۸۵،۱۹۲،۱۹۳،۱۹۵،۱۹۷،
۱۹۸،۲۱۳،۲۱۹،۲۲۰،۲۲۲،
۲۲۳،۲۲٦،۲۲٦،۲۲۷،۲۳۹،
۲٤۱،۲٦۸،۲۷٤
دکهتی ۲٤٤
دمل گده ۲۳۵
دنبره ۲۵٤
دنگ پور ۲۳٦
دوآبه باری ۹۵
دوآبه جالندهر ۹۵
دوآبه چونهت ۹۵
دوآبه رچنا
دوآبه سنده ۹۵
دوارکا ۱٤۷،۱۵۱
دودر ۲۳۸
دوکلان ۲۵٤
دولت آباد نیز دیوگیر ۲۸،
۱۷۷،۱۷۹،
۱۸۰،۱۹۸،۱۹۹،۲۰۲،۲۰٤،
۲۰٦،۲۱٤،۲۱٦،۲۳۵،۲٤۹،۲۵۰
دوله بهتیاری ۷۵
ده نو ۲۵۳
ده یعقوب ۱٦۳
دمارانگری عرف اورنگ آباد
دیوگیر ← دولت آباد
دهار ۱۵۳،۲۱۲
دهاك ۲۳۵
دهاکا ۲۵۵
دهان کهوره، قلعه ۲۳۵
دهرت ۲۳۵
دهرمداس ۲۳۸
دهرن گانو ۱۷٦

دهره ۹۰
ده غلامان ۲۵۳
دهلی قدیم ۷۷
دهلی عرف شاهجهان آباد نیز
اندرپت
۵، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۸، ۱۹، ۲۰،
۲۱، ۲۲، ۲۷، ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۳۲،
۳۴، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۴۲،
۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹،
۵۰، ۵۱، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷،
۶۵، ۶۶، ۶۸، ۶۹، ۷۱، ۷۲، ۷۶،
۷۷، ۷۸، ۸۱، ۸۳، ۹۰، ۹۹، ۱۰۱،
۱۲۶، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۱،
۱۴۲، ۱۴۸، ۱۵۲، ۱۶۰، ۱۶۲،
۱۷۶، ۱۸۱، ۱۹۸،
۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۳۶، ۲۳۹،
۲۴۲، ۲۴۷، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۵۱،
۲۵۳، ۲۷۹، ۲۸۳، ۲۸۶، ۲۸۷
دهمپور ۲۴۳
دهانه چهجه ۲۵۵
دهن گدھ ۲۳۵
دھنگر ۷۷
ده نو ۲۵۴
دھولپور ۱۸، ۲۴۲
دھنگدھ ۲۳۵
دھولپور ۱۸، ۳۱، ۲۴۵
ده یعقوب ۱۶۶
دیار سکر ۲۵۴
دیال کندل/دیور کندہ ۱۹۲
دیپالپور ۱۷، ۱۰۴، ۱۴۱، ۲۴۴
دیرہ اسمعیل خان ۲۵۵
دیرہ قوم ابدالی ۲۵۵
دیرۂ کراولی ۳۴
دیوتانه ۲۴۹
دیوگدھ ۲۳۹
دیوگیر ۱۷۹، ۲۳۸، ۲۳۸، ۲۳۹
دیول گانو ۱۷۲، ۱۷۳، ۲۴۲
دیوھرہ کیشو رای ۸۶
دیوھرہ گوبندجی ۸۶
دیوبند قلعه ۲۳۵
دیه مائی ۲۵۳
راپور کردوہ ۲۳۷

راجا پور ۲۱۵
راج بنس گره ۲۳۷
راج پوره ۲۵۷
راج درگ ۲۳۵
راج سراندیپ ۲۶۶
راج گره ۲۳۲
راج مهندری ۱۹۳
راج مهندری ۱۱۸
راجکوت ۲۳۵
راجگده ۲۳۵
راجگوپال ۱۹۲
راجمند ۲۳۵
راجور(ی) ۲۵۰
راسخ روله ۲۳۶
راکو ۲۰۷
رام ایشرم ۱۷۸، ۲۰۱، ۲۴۱، ۲۴۲
رام پور ۸۷
رام پوری ۲۳۵
رام تیرتھ، معبد ۹۳
رام گده (عرف ثابت گده) ۲۹۵
رام گده (صوبهٔ برار) ۱۷۲
رام گده بیدر ۱۹۶
رام گیر ۲۳۶
رانا ساگر ۱۴۴
رانی ساگر ۲۵۷
راول پندی ۲۵۰
راول سرکولاب ۹۲
راوی ۲۴، ۹۵
راه پائر ۲۵۷
راهر ۲۵۶
راهِ اتک ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷
راهِ ملتان ۲۵۳
راهون ۲۸۳
رای بریلی ۲۵۸
راه پیر پنجال ۱۰۶
رای پتهورا، قلعه ۱۲
رایچور ۲۰۱، ۲۱۱
رای گده ۱۹۵
رای ماکھا ۲۳۶
رباط ۲۵۱
رتن پور ۱۳۸

رتن درپن ۲۵۲
رتن گدھ قلعہ ۲۳۵
رچنا ۹۶
رحات ۹۶
رحیم گدھ ۲۳۷
رسول آباد ۱۴۹
رسول گدھ ۲۳۷
رسول پور ۱۸۴
رکاب گنج ۶۲
رکھی کیش ۷۱
رلی نیلی ۲۳۶
رنتنبھور ۱۴۲، ۱۴۶، ۲۰۲
رنگ پور ۲۶۷
روپر، مضاف ۹۵
رود بلخ ۲۵۵
رودخانہ برمھا ۱۲۶
رود علی سنگ ۱۶۶
رود لنکار ۱۶۶
رودی مانک ۲۳۶
روضۂ برھان الدین زین الحق ۳۱
روضۂ سید عبداللہ ۷۵
روضہ شیخ نجیب الدین فردوسی ۴۹
روضۂ جھانگیر بادشاہ ۹۶
روضۂ شاہ زین الحق ۳۱
روضۂ شیخ نظام الدین ۴۹
روضۂ شیخ نصیرالدین ۴۷
روضۂ مسند عالی ۶۸
روضۂ ممتاز الزمانی ۸۵
روضۂ ھمایون ۳۲
رومین گدھ ۲۳۷
روم ۱۷
رھتاس، رھتاس گدھ ۱۲۶، ۱۲۹، ۲۳۵
رھوھت ۲۳۵
ریواری ۷۹، ۲۵۲
ریونی ۲۳۶
زابلستان ۹۵، ۱۶۸
زعفران زار (کشمیر) ۱۱۲
زنخ جدا اندر ۲۵۴
ساحل تپتی ۱۷۳
سارپور ۲۳۷

سارکهر ۲۵۳
سارنگ پور سارن ۱٤۹، ۱٦۰، ۱۹۳
ساردا درگ ۲۳۵
ساسنی ۲٦۷
ساك درگ ۲۳٦
ساگر گدھ ۲۳٦
سالهیر ۱٤۲، ۱۵۳، ۱۸۵
سانبهر ۱٤٤
سانتهال ۱۱۸
ساندی ۲۵۲
سانکوله سدهور ۲۳۳
سانور ۸۸
سانوله ۲۳٦
سبب مانم ۲۳۷
سبحان گدھ ۲۳۷
سپدن درگ ۲۳٦
سپرا ۱۵۷
سپیده ۲۵۲
ست کهرا ۲۵۲
ستلج ۹۰، ۹۵
سجاوند ۱٦۷
سجز ۱٤۲
سدانند گدھ ۲۳۷
سدروا ۹۵
سدرولی ۲۵۲
سدهو گدھ ۲۳٦
سدهدنم ۲۳٤
سر اماکن ۱۲۰
سراسپ ۲۵، ٦
سراندیپ ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۷
سرای ابوالحسن ۲٤٦
سرای ابو سیدحسن ۲٤۵
سرای افغان ۲٤۵
سرای اله وردی ۲۵۳
سرای امانت خان ۲٤۸
سرای اودی سنگ ۲٤۷
سرای بادشاهی ۲٤۳، ۲٤٤
سرای بادلی ۲٤٤
سرای بالچند ۲٤٤
سرای بجهوله ۲٤۲، ۲٤٦
سرای بدریداس ۲٤٦
سرای بروده ۲٤۵

سرای بسنت تاریه ۲۴۵،۲۵۶
سرای بهر تکیه ۲۴۵
سرای بهکر پخته ۲۵۳،۲۵۷
سرای بهوتاله ۲۴۰
سرای بیر ۲۴۴
سرای بیگم ۲۴۶
سرای پتواریه ۲۴۵
سرای پتهان ۲۴۶
سرای پخته☆ ۲۴۷،۲۴۴،۲۴۵
سرای پل ۲۴۸
سرای پلول ۲۴۸
سرای پل ۲۴۸
سرای پیلی ۲۴۵
سرای پیوسته ۲۵۰
سرای تعبیر خان ۲۴۷
سرای تلوکچند ۲۴۶
سرای تموج ۲۴۶
سرای تهان ۲۴۳
سرای متھ کھیرہ ۲۴۴
سرای جتن پور ۲۴۵
سرای جلیان فرنگن ۲۴۹
سرای جھولا ۲۴۴
سرای چھاتہ پختہ ۲۴۸
سرای چھارراہ ۲۴۴
سرای حاتم بیگ ۲۴۳
سرای حجام(نالہ کھکر) ۲۵۰
سرای حلہ ۲۵۰
سرای خام☆ ۲۴۳،۲۴۴،۲۴۵
سرای خانخانان ۲۵۲
سرای خاندوران ۲۴۶
سرای خواجہ بختاور خان ۷۳،۲۴۹
سرای دادن ۲۴۴
سرای دکھوارہ ۲۴۴
سرای دونگری ۲۴۷
سرای راول ۲۴۵
سرای روشن الدولہ ۲۴۹
سرای ساتلک لودہ ۲۴۷
سرای سرادارخان ۲۴۶
سرای سرہ ۲۴۶
سرای سرمست ۲۴۶
سرای سعید ۲۴۶
سرای سکندرہ ۲۴۶

☆ کہ سرای ھا نامکمل اما ظاھراً این اسم مکان نیست بل آباد بودہ (م)

سرای سلطان محمود ۲۴۴
سرای سنبها ۲۴۶
سرای سنگ ۲۴۷
سرای سنگین کامان ۲۴۴
سرای سنگین☆ ۲۴۶
سرای سوداگر ۲۵۳
سرای سید راجی ۲۵۷
سرای سیلی پتلی ۲۴۱
سرای شاهجهان پور ۲۴۴
سرای شیخ شرف ۲۴۶، ۲۵۰
سرای شیخ ۲۴۶
سرای صادق ۲۴۶
سرای طمانچه ۲۴۶
سرای عربان ۲۵۰
سرای عالمگیر ۲۵۲
سرای علی مردان خان ۲۵۲
سرای فرح ۲۴۸
سرای قدیم ۲۴۲
سرای قریه بده گیتی ۲۴۶
سرای کامان ۲۴۳
سرای کانکر کهیری ۲۴۴
سرای کنجی ۲۴۶، ۲۵۲
سرای کنواری ۲۴۷
سرای کوسی ۲۴۹
سرای کویله ۲۴۸
سرای گهاسی ۲۵۷
سرای گنجپال ۲۴۶
سرای گنجی ۲۴۸، ۲۵۳
سرای لشکرخان ۲۵۰
سرای ماندهار ۲۴۴
سرای متھ کھیرہ ۲۴۴۵
سرای مرشد قلی ۲۴۵
سرای مغل ۲۴۶
سرای مهابت خان ۲۵۰
سرای مهر علی ۲۴۷
سرای نو☆ ۲۴۴
سرای نورالدین حسین ۲۴۸
سرای نور پری ۲۴۵
سرای نوکراتیه ۲۴۴
سرای نون ۲۴۵، ۲۴۹
سرای نیم (پخته) ۲۴۵
سرای نیمك ۲۴۴

☆ مکان معنی نیست و مقابل سرای خام می باشد (م)

☆ ظاهراً مکان معین نیست (م)

سرای هندیه ۲۴۵
سرجو رودخانه ۱۲۸
سرحد قندهار ۲۵۵
سرخ دیوار (سرای) علی نقی ۲۵۲
سرخاب شهر ۲۵۱
سرداری قلعه ۲۳۲،۲۳۵
سردهانه ۲۵۲،۲۵۴
سرستی ۷۱، ۷۶، ۱۳۲، ۲۷۳
سرسرا ۲۵۴
سرکار بارك آباد ۷۶، ۱۲۳
سرکاربهکر ۲۵۵
سرکار بکلا ۱۲۲
سرکار سهارن پور ۷۳
سرکار سلهت ۱۲۳
سرکار سواد ـ سواد
سرکار شریف آباد ۱۲۳
سرکار نورکل قلعه ۱۸۵
سرکی گران ۵۳
سرنه کونده داور ۲۵۱
سرکیج احمد آباد ۱۴۹
سرنه ۲۵۶
سرومن نگری ۲۵۲
سرونج (شرورراه) ۱۵۱، ۲۴۵، ۲۴۶
سری بست گده ۲۳۳
سری نگر ۷۸، ۷۹، ۱۱۵
سسبیل گره ۲۳۳
سسهنوان ۹۹
سعید حله (علی آباد) ۲۵۲
سعید خان (سرای) ۲۵۲
سفید سنگ ۲۵۴
سکراء قلعه ۲۳۵
سکوته ۲۳۵
سکندره ۲۳، ۹۰، ۲۴۶،
۲۴۷، ۲۵۷
سکوته ۲۳۵
سکه ۱۸۱
سلطان پور(لاهور و ملتان) ۹۰،
۱۰۲، ۲۴۸
سلطان پور (دکن) ۲۱۴، ۲۱۸،
۲۵۲، ۲۵۵
سلطان گده ۲۳۶
سلون ۲۵۷

سلهت ۱۲٤
سلیم آباد ۱۲٤
سلیمان آباد ۱۲٦
سمرقند ۱۷،۱۸
سمرنگ ۲۳۵
سنبل ۸۰
سنبهالکه ۲٤۸
سنبهل ۶۹،۸۰
سندر نگر ۹۷
سندھ ساگر ۹۵
سندھ ۹۵،۱۰۲،۱۶۹
سنکری مت ۲۷۷
سنگ محسن ۲۵٦
سنگ دره ۲۵۷
سنگم نیر ۲۳٦
سنگی رکھ سنگی رام پور ۸۷
سنو ۲۵٤
سواد، سرکار ۱۷۰،۱۷۱
سورتھ گجرات ۲٤٤
سوگنج مکران ۱۰۱
سوبت درگ ۲۳۷
سودر گدھ ۲۳٦
سودره عرف ابراهیم آباد ۹٤
سور پلارك ۲۳۵
سورت ۱۵۲،۱۵۵
سورته ۱۵۳،۱۵۵،۲٤٤
سورته جدید ۱۵۳
سور گدھ ۲۳۵
سورج کند ۷۳،۷٤
سورون، تهاکرته ۸۷
سوسال برد ۲۳٦
سوسر ۲۳٦
سوکنت مندری ۹۲
سوم سنگھ ۲۳۷
سومنات،سومناتھ ۱٤۸،۱۵۱
سونیت درگ ۲۳٦
سونکھ کوتهالیان ۲٦۷
سون گدھ ۲۳۵،۲۳٦
سوندم واك ۲۳۸
سونی پت ۲٤۷
سون رودخانه ۱۲۷
سوهوس ۲۳۵

سهارن پودیه ۷۳
سهارنپور ۸۰
سهار ۸۸
سهرند ۳۶، ۶۳، ۸۰،
۹۰، ۹۹، ۱۰۱، ۲۳۲، ۲۴۸، ۲۴۹
سهنا [سمیه] ۱۷۲
سهنوان ۱۰۴
سهوای سوداگ ۲۳۵
سهیارد، سهیاردی رودخانه ۱۷۲
سیالکوت ۹۰، ۹۱
سیبده ۲۵۱
سیپال گده ۲۳۵
سیتل ۱۰۸
سیکری ۲۴۸
سیوستان ۹۹، ۱۰۶، ۱۶۷
سیّده پور ۱۳۸
شادی مرگ (ادری) ۲۵۲
شالامار ۳۰، ۳۱، ۳۷، ۱۱۲
شام ۱۷
شاه آباد نزد کرنال ۲۴۹
شاه آباد سرکار بهار ۱۳۰، ۱۶۰،
۲۴۵
شاه آباد، مالوه ۱۶۳
شاه پور ۲۲۰
شاهجهان آباد، دهلی ۲۴۲
شاه دره ۵۳، ۹۶، ۲۵۰، ۲۴۵، ۲۵۵
شاه دوره ۲۴۶
شاه گنج ۴۵، ۲۴۹
شاه مندر ۲۳۷
شاهجهان آباد نیز دهلی ۵، ۲۸،
۳۱، ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۳۹، ۴۰، ۴۵، ۵۹،
۶۷، ۷۱، ۷۲، ۷۶، ۷۸، ۷۹، ۲۴۰،
۲۴۴، ۲۴۶، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳
شاهجهان پور ۲۵۲
شجاعت پور ۲۵۴
شسر ۲۵۵
شریف آباد ۱۲۴
شش گانو ۲۵۴
شکم پاره ۲۵۴
شکوه آباد ۲۵۶
شولا پور ۱۸۱، ۲۱۲، ۲۳۱، ۲۳۶
شهر احمد آباد ۲۳۹

شهر اوجین ۲۴۰
شهر آبادان ۱۴۲
شهر پتن ۱۰۳
شهر گوالیار ۲۴۲
شهر نروری ۲۴۶
شهزاد پور ۲۵۶
شهر کهنه دهلی ۷۸
شیخاوتان ۲۶۷
شیراز ۲۵۷
شیراز هند، جونپور ۱۳۱
شیو گیا ۱۷۴، ۲۴۰
صفدر جنگ مقبره ۳۷
صوبهٔ احمد آباد ۱۴۹، ۱۵۲
صوبهٔ اکبر آباد ۸۱
صوبهٔ اله آباد عرف پراگ ۱۳۱
صوبهٔ اوده ۱۳۸
صوبهٔ اودیسه جگن ناتھ رای ۱۱۵
صوبهٔ برار ورادت، وردا ۱۶۹،
۱۷۱، ۱۷۲، ۲۱۵، ۲۳۰، ۲۴۰، ۲۴۲
صوبهٔ بنگالا ۱۱۸
صوبهٔ بهار عرف عظیم آباد پتنه ۶۰،
۷۶، ۱۱۷، ۷۶۶۹، ۱۴۰، ۱۲۶، ۱۷۴، ۲۳۶، ۲۴۱،
۲۵۳
صوبهٔ بیجا پور دارالظفر ۱۹۲، ۲۳۶
صوبهٔ پنجاب ۲۷۹
صوبهٔ تهت ۹۸، ۱۰۳
صوبهٔ حیدرآباد عرف فرخنده بنیاد
۱۸۸
صوبهٔ خاندیس عرف برهانپور ۱۷۱،
۱۷۶، ۲۱۲، ۲۲۷، ۲۳۶
صوبهٔ خجسته بنیاد عرف اورنگ
آباد ۱۷۱، ۱۷۶، ۱۷۹، ۲۴۰
صوبهٔ دارالسلطنت لاهور ۹۰
صوبهٔ دارالمظفر بیجاپور ۱۶۸، ۱۷۹
صوبهٔ دارالظفر بیجا پور ۱۸۳
صوبهٔ دکن ۱۷۱، ۱۸۸، ۲۱۹، ۲۳۶
صوبهٔ دارالجهاد حیدرآباد ۱۸۸
صوبهٔ دارالخیر اجمیر ۱۴۱
صوبهٔ دارالفتح اجین مشهور به مالوه
۱۵۶
صوبهٔ دهلی عرف شاهجهان آباد
۷۶ و چندین جا های دیگر

صوبهٔ فرخنده بنیاد ١٧١
صوبهٔ کابل ١٦٥
صوبهٔ کشمیر ١٠٦
صوبهٔ گجرات ١٤٧
صوبهٔ محمد آباد بیدر ظفر آباد
١٦٧، ١٩٥
صوبهٔ شاهجهان آباد ٧٦
صوبهٔ ملتان ١٠٣، ١٠٤
صوبهٔ هندوستان ٢٨٣
ظفر آباد ١٦٨، ١٩٢، ٢٣٣
عادل آباد ١٧٧، ٢٤٣
عادل پور ٢٥٥
عبدالله گده ٢٣٨
عجم ١٢٦
عراقین ١٧
عراق ١٦٩
عربستان ٦٨
عرف دهاری ٢٣٢
عرقی کواسیر ٢٥٤
عشر رانکا ٢٥٥
عظیم آباد پتنه ٣٣، ٦٠، ١٢٥،
٢٣٧، ٢٤٣، ٢٤٥
عظیم آباد کرنال ٢٤٩
عظیم گنج متصل مقبرهٔ همایون ٤٣
علی آباد ٢٥١
علی بیهوه ٢٥٢
علی پور ٢٥٢
علی رهبری ٢٥٧
علی سنگ ١٦٤
علیگر ١٤٢
عنایت پور ٢٥١
عوجهه ٢٥٥
عیسیٰ کوپن ٢٣٨
غارشاه ١٦٩
غازی الدین نگر ٢٥٦
غازی پور ١٣٦، ٢٥٨
غدیر ١٤٤
غربی باره پوله ٦٠
غربی تله کونکن ١٧٩
غزنین ١٣، ٤١، ٩٠،
١٦٣، ١٦٦، ١٦٨، ٢٥٤
غورجستان ١٦٩

غوز ۱۶۹
فارس ۱۷، ۲۵۵
فاریاب ۱۷
فتح آباد ۱۲۵، ۱۷۸، ۱۸۱، ۲۳۶، ۲۴۸، ۲۵۶
فتح آباد (سرونج) ۲۴۶
فتح آباد عرف جورانیه ۲۴۴، ۲۴۵
فتح آباد عرف دهاری قلعه ۲۳۶
فتح پور سیکری، دروازه ۳۵، ۸۱، ۸۷
فتح پور، کچهواهه ۲۹
فتح وری ۲۵۴
فرخو ۲۵۵
فرداپور گهاتی ۲۴۱
فرملی ۱۶۵
فرماندهی، تپه کوری ۱۳۵
فرید آباد ۷۳، ۲۴۸
فرید پور ۲۳۹
فضل آباد ۲۵۱
فنا جبل ۲۵۵
فیروز آباد ۷۷، ۲۵۵، ۲۶۷
فیروز پور ۹۹، ۱۰۱
فیروز گده/ابراهیم گده ۱۹۵، ۲۲۶
فیروزه ۵
فیض آباد ۸۰
قاری ۲۵۰
قبر شاه کرمون ۲۴۴
قبر ملا دوپیازه ۲۴۵
قبر هنود ۲۵۶
قدم شریف حضرت سرور عالم ۴۰
قدم گاه خواجه خضر ۱۶۳
قرا باغ، قندهار ۱۶۵، ۲۵۴
قریل ۱۶۸
قریه باکور ۲۴۴
قریه رجهوله ۲۴۶
قریه ککویه ۲۴۶
قریه گوند ۲۴۶
قریه نون ۲۴۵
قریه کور ۲۴۳
قصبهٔ براده ۱۴۷
قصبهٔ برنگ ۱۱۰
قصبهٔ بگلانه ۲۲۰

قصبهٔ پاندیر ٢١٨
قصبهٔ تهانیسر ٧٦
قصبهٔ جارده ٢٤٥
قصبهٔ چانده ٩٩
قصبهٔ جانه ٢٧٩
قصبهٔ دوراهه ٢٤٤
قصبهٔ دنوره ٢٤٠
قصبهٔ دهار ١٦١
قصبهٔ دیپالپور ٢٥٣
قصبهٔ سانبهر ٢٥٣
قصبهٔ سوری ٢٤٦
قصبهٔ سجز بزاد ١٤٠
قصبهٔ سودهره ٩٤
قصبهٔ سون پت ٢٢٠
قصبهٔ سهور ٢٤٤
قصبهٔ فیروز پور ٢٤٤
قصبهٔ کالا باغ ٢٤٦
قصبهٔ کلانور ٢٢
قصبهٔ کهلوال ١٠٣
قصبهٔ گنپت ١٣٤
قصبهٔ ماهیری ٢١٥
قصبهٔ منیر ٦٩
قصبهٔ مون ١٥١
قصور ٥٣،٢٥١
قلعهٔ قندهار ٢٥٠
قلعهٔ کابل ٢٥٠
قلاب ابدالی ٢٥٥
قلزم خضر ١٢٥
قلعهٔ اتك ٩٣،٩٥،٢٥٠،٢٥٢
قلعهٔ احمد نگر ٢١٨،٢٢٢،٢٤٣
قلعهٔ ارك لاهور ٢٠٥،٢٤٩
قلعهٔ اسیر ٢٢١،٢٤٤
قلعهٔ اودتال ٢٣٢
قلعهٔ اودنی ٢٠١
قلعهٔ برالن ٢٣٥
قلعهٔ بدل گده ١٠٢،٢٣٥
قلعهٔ بهاسکر ٢٣٥
قلعهٔ بهکر(دریای چناب) ٢٤٨،
٢٤٩،٢٥١،٢٥٣،٢٥٤
قلعهٔ بهیمری ٢٣٥
قلعهٔ بیجا پور ١٨٠،١٨٣،
٢٣٦،٢٣٩

قلعهٔ بنکانور ۲۰۲
قلعهٔ پرناله ۲۲۸
قلعهٔ پیشاور ۲۵۲
قلعهٔ تحریر ۲۰۵
قلعهٔ تله کوکن ۱۸۵
قلعهٔ توران گره ۱۸۵
قلعهٔ تهتهه ۲۵۵
قلعهٔ جالور ۲۵۳
قلعهٔ جانی ۲۵٤
قلعهٔ جلال پور ۲۵۵
قلعهٔ جوئی ۷٦
قلعهٔ جیسلمیر ۲۵٤
قلعهٔ چهجه ۲۵۵
قلعهٔ چیان تنگ ۱۷٤
قلعهٔ چیتور ۱٤٤
قلعهٔ خشتی ۱۰۱
قلعهٔ دریا خان ۲۵۵
قلعهٔ دولت آباد،قلعهٔ دیوگیر ۱۷۷،
۱۹۲،۲۳۰
قلعهٔ دهبری ۲۳۵
قلعهٔ دهلی ۳۵
قلعهٔ دین پناه ۷۸
قلعهٔ راجگده ۲۳۵
قلعهٔ رایجور ۲۱٤
قلعهٔ رنجن ۲۳۵
قلعهٔ رهتاس ۹۳
قلعهٔ ساگر ۲۰۲
قلعهٔ سرمد رای ۲۳۵
قلعهٔ سنده ۲۵۲
قلعهٔ سیالکوت ۹۳
قلعهٔ شاهجهان آباد ۲۸،٦۷،۲٤٦
قلعهٔ شیرشاه ۵۳
قلعهٔ ضحاك بامیان ۱٦۸
قلعهٔ غازی خان ۲۵٦
قلعهٔ غزنین ۲۵٤
قلعهٔ قندهار ۲۸،۲۵۰
قلعهٔ کابل ۲۵۰،۲۵۲،۲۵٤
قلعهٔ کالنجر ۱۳۵
قلعهٔ کاویل ۲۲۸
قلعهٔ کشمیر ۲۳۸
قلعهٔ کلیانی ۲۱۳،۲۳۵
قلعهٔ کنج، تعلقه خانخان ۲۵٦

قلعۂ کوکن، کونکن ٢٢٨
قلعۂ کهیرله ٢٠٥
قلعۂ گده بتهیلی ١٤٤
قلعۂ گده بتیل ١٤٢
قلعۂ گولکنده ١٨٥، ١٨٦، ١٨٩
قلعۂ لاهور ٢٧، ٩٣
قلعۂ ماندل ١٤٣
قلعۂ مانك ٢٣٥
قلعۂ مانکوت ٢٢
قلعۂ مدگل ٢١٤
قلعۂ مسی ٢٣٥
قلعۂ ملتان ١٠٢
قلعۂ ملك پور ٢١٢
قلعۂ من ونجن ٢٣٥
قلعۂ مورچال ١٨٠
قلعۂ نات گدھ ٢٣٥
قلعۂ ناگر کوت ١٨١، ١٨٥، ١٨٦
قلعۂ ولی ٢٥٤
قلعۂ هندوشاه ١٥٩
قله کار ٢٥١
قنبر ١٠٥
قندهار نیز شمالی قندهار ٢٤، ٢٨، ١٦٢، ١٦٣، ١٦٥، ١٦٨، ١٦٩، ١٧٠، ١٧١، ٢٥٤
قندهار قلعۂ اورنگ آباد ٢٣٦، ٢٤٣
قنوج ٨١، ٨٩، ١٣٨، ٢٦٢، ٢٦٧
قوامه ٢٥٤
قهر جبار ٢٥٢
کابل خرد ٢٥٢
کابلستان ١٧، ٩٥
کابلی دروازه ٥٥
کابل، صوبه ١٨، ٢١، ٣٢، ٣٦، ٣٩، ٦٨، ٩٣، ١٦٥، ١٦٨، ١٦٩، ١٧١، ٢٤٧، ٢٥١، ٢٥٤
کاری ٢٥٤
کاشغر ١١٣، ١٦٧، ١٧٠، ١٧١
کافر چاه ٢٥٤
کافرستان ١٦٧
کالا پانی ٢٥١، ٢٥٣
کالا پهار ١١٥
کالی بهیرون، بتخانه ١٣٤

کالپی ۸۳، ۸٤، ۸۷، ۸۹
کالکا ۷۱
کالن ده نی ۲۵٦
کالنجر ۱۳٤، ۱۳۷
کالو پوری ۲۳۵
کالوبی ۲۳٦
کامراج ۱۱٤، ۱۱۵
کامروپ، کانروپ ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲٤
کامله ۲۳٦
کان الماس ۱۹۱
کان آهو ۱۳٤
کان جست ۱٤۳
کان مس ۱٤۳
کان نمك سلیمانی ۱۱۳
کان نمك لاهوری ۹٦
کانتی ۱۵۳
کانشی نیز بارانسی ۱۳٤
کانره ۲۳٦
کانگره ۷۲، ۹۲، ۹۷
کانور ۱۲۰
کپل ناتهی (مکان) ۲٦۲
کتره ۱۳٦
کتك اوریسه ۱۱۷
کجر گده ۲۳۵
کچه ۱۵۳
کچهوه، کچهواه ۲۹
کرگره لودگر ۲۳٦
کرابکلی ۲۳۷
کراولی ۳۵
کردو ۲۳۵
کرکس داور ۲۵۱
کرگا دره ۱۱۳
کرم ناسا ۱۲۸
کرمان ۱۷، ۵۱
کرناتك ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۲۷
کرنال ۳۵، ٤٤، ۲٤۹
کرنی دریای ۲٤۲
کروده ۲۳۷
کرولی ۲٦۷
کره راجی ۱۳۱
کره مانکپور ۱۳۱، ۱۳۳

کریانی ۲۵۲
کسان گدھ ۲۳٦
کسکلوہ ۲۵۵
کشمیر ۲۳، ۲۷، ۵۲، ۹٤،
۹۵، ۱۰۵، ۲٤۳، ۲٤۹، ۲۵۲، ۲۵۳
کلاب ۱۱۳
کلانور ۲۲
کلابند گدھ ۲۳۷
کلالبانہ / کالامحل ۱۹۱
کل پور ۱۹۳
کل خدیو خان ۲۵۱
کل طور ۲۵٤
کلکنہ ۱٦۳
کلمن گرہ ۲۳۵
کلم ۱۷۵
کلنگی ۲۵۳
کلوغلزی ۲۵٤
کلول گدھ ۲۳٦
کلوہ ۲۳٤
کلیان جویدی ۲۵٦
کلیان گدہ ۱۹۵
کلیانی ۲۰۷
کلیان ۱۹٦، ۲۱۱، ۲۳٦
کل ۲۰۷
کم بھیم مندی ۱۹۳
کماری ۲۵۲
کمال پور ۲۵۰
کمال (سرای) ۲۵۳
کمایوں، سرکار ۸۰
کمیت ۲۵٤
کناری ۲۵۲
کنبلا باری ۲٦۷
کنبہایت ۱٤۷
کنبھلمیر ۱٤٦
کنجی کوٹ ۲۳۷
کندل گدھ ۲۳۷
کندیك ۲۵۱
کنك درگ ۲۳٦
کنکانہ ۲۳۵
کنور جنوبی ۱٦۷
کنور ۱۷۰، ۱۷۱
کنول گدھ ۲۳۵، ۲۳۳

کنولا پور ٢٤٣
کوالا گدھ ٢٣٧
کونبھل ، کنبھلمیر ١٤٦
کوپلاس ٢٣٥
کوت پتلی ٢٥٣
کوت سالباهن ٩٣
کوتر عرف بھگوندا ١٨٦
کوت سرور ١٠٠
کوت محمود ٢٥٤
کوت والی چبوترہ ١٩١
کوتری پراوہ ١٦٣
کوت کرور ٢٥٦
کوتی کوچہ(قندھار) ٢٥٥
کور کھت عرف کورچھتر نیز
کرکھشتر ٦٩، ٢٤٩، ٢٦٧
کرنی داور ٢٥٦
کورکھتر (کابل) ١٦٦
کور گدہ ٢٣٥
کورتگ ٢٣٩
کورہ ٢٥٦
کوسر ١٨٨
کوسوالہ ٢٥٦
کوشك زیور ٥٥
کوکا پھاری ٧٥
کوکنج ٢٣٢
کول (علیگرہ) ٨٩، ٢٥٧
کولا پنت ٩٩
کولاب جھالیرہ ١٤٠
کولاب ٢٥٤
کولاھر ٢٣٦
کولنك ٢٣٦
کولیانہ ٢٣٥
کولی ٢٣٨
کومل گدھ ٢٣٧
کومھاولی ٢٣٧
کونبرالال گدھی ٢٣٧
کونبھل ١٤٦
کوندروادر ٢٥٥
کونس ٢٥١
کونکن،تلہ، کوکن ١٨، ١٨٩،
٢٠٧، ٢٣٠، ٢٣٢، ٢٣٧، ٢٤١
کونیلہ ٢٣٢

کوه الوند ۱۸۹
کوه ایلوره ۲۳۶،۳۱
کوه بهدر نال عرف کومهیش ۹۵
کوه بهونپت ۹۵
کوه تومان غور بند ۱۶۵
کوه جمون ۱۰۶،۹۵
کوه چوسا ۱۸
کوه زمرد ۶۷
کوه سلیمان ۱۱۱
کوه سمیر پربت ۶۷
کوه شوالك ۷۶
کوه سهنا ۲۴۲
کوه سیهارد ۱۶۹
کوه کلو ۹۵
کوه کاهلور ۹۵
کوه کمایون، کمایون ۸،۵،۷۷
کوه کهیورا ۹۵
کوه منگل ۲۴۱
کوه مهیش ۹۵
کوه هماچل ۵
کویل، رام گهات ۱۸۶
کهاتم پور نیز گهاتی پور ۱۴۱،۸۱
کهاندیری قلعه ۲۳۵
کهجر بحر ۲۳۶
کهداسه قلعه ۲۳۶
کهرکی نیز خجسته بنیاد اورنگ آباد ۲۳۹
کهریالی ۲۵۲
کهسیا ۲۴۸
کهلووال ۱۰۱
کهن گدھ ۲۳۶
کهته کهیره ۲۴۷
کهیرله ۱۷۰
کهیره وزیر خان ۲۵۴
کهیره ۲۵۵
کهیم ۲۳۸
کهولاس ۲۳۴
کهیوله ۱۵۳
کهویسره ۲۳۷
کهیرله ۱۷۶،۱۷۳
کهیره ۲۳۶
کهیره وزیر خان ۲۵۵

کی سلور ۲۴۳
کیتھل ۴۵
کیدار ناتھ ۷۰
کیلو کھری ۵۲، ۷۷، ۷۸
گاگرون ۱۶۳
گالنه ۱۷۶
گاول، گاویل ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۵، ۲۳۶
گجپتی ۲۵۴
گجرات، نیز صوبهٔ گجرات ۱۹، ۲۲، ۲۳، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۱۴۱، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۷۶، ۲۱۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۳، ۲۵۱، ۲۵۳
گده پتلی ۲۵۳
گرهی[تلیه گرهی] ۱۱۷، ۱۲۶
گرهی (ماندلا) ۱۵۶
گذر جوانا ۲۵۱
گذر رنگین، دهلی کهنه ۶۹
گذر قریشی ۲۵۶
گرجستان ۱۷
گرور کالور ۲۳۷
گره، گنگا مالوه ۱۶۳
گره گنگا مکتیسر ۷۲، ۲۵۲
گلبرگه احسن آباد ۱۹۵، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۳۲، ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۵۶
گلکنه ۱۶۶
گلگشت ۱
گنبد خضر ۷۵
گنج مکران ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۳
گندهه رودخانه ۱۲۸
گندهرپ گده ۲۳۷
گنگ گوتمی رودخانه ۱۷۳، ۲۴۲
گنگ (رودخانه) ۱۹، ۶۵، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۸۱، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۵۱، ۱۵۸، ۱۶۵، ۱۷۵، ۲۳۷، ۲۵۲، ۲۵۳
گنگا گوداوری ۱۶۹
گنور ۲۴۷
گنو گهات ۲۴۷
گوالیار ۸۹، ۲۳۱، ۲۴۶

گوبردھن مت ۲۷۷
گوتم رکھ ۲۳۸
گوچھلمیر، کنبھلمیر نیز کونبھل
۱٤٦
گوداوری ۲۲۳
گودرہ ۱۵۵
گورا گھاٹ ۱۲۳، ۱۲۵
گورکھ پور ۱۳۸، ۱٤۰، ۲٦۷
گورعرف لکھنوتی، جنت آباد ۱۲۲
گوسنبل ۸۰
گوکل پور ۲۳۷
گوگنج ۲۳۵
گولکنڈہ ، گلکنڈہ ۲۲۳، ۲۳٤،
۲۲۵، ۲۲۷، ۲٤۳
گولہ گانو ۲٤۳
گونڈاور ۲۵٦
گوندوانہ ۱۷٦
گونہ ۲٤۵
گھاٹم پور ۸۱، ۱۳۱، ۱٤۱
گھاٹہ خضر آباد ۷۵
گھاٹی فریدپور ۲۳۹
گھاٹی نرور ۲٤٦
گھروندہ ۲٤۸
گھاٹ براری ۳۹
گھاٹی توتیری ۲٤٤
گھاٹی فردا پور ۲٤۳
گھاری ۲۵۰
گھگر ۷۷، ۱۰٦، ۱۳۸
گھورا گانو ۲٤۳
گھوساہ ۲۳۵
گیا معابد ۱۲۸
لاتہ ٦٦
لادو سرای ۵۲
لال دروازہ ۶۷، ۷۸
لام پور نوح ملک ۱٦۷
لاہور، قلعۂ لاہور، ادگ لاہور،
لہاور ۱۳، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۷،
۲۸، ۳۱، ۳۲، ۹۰، ۹۱، ۹۳، ۹۵،
۲٤۷، ۲٤۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۸۵
لتومنوخیل ۲۵٤
لدر بدری ۱۸٤
لدھا سدہ ۲۳۷

لدهیانه ۲۴۷،۵
لکهمیر ۲۳۹
لکهنوتی نیز گور ۱۲۱،۱۲۲
لکهنؤ ۶۸،۱۳۱،۱۳۹،۱۴۱،۲۵۷
لکهی جنگل ۷۵،۱۰۰
للب کی ۲۳۶
للمنگ، برهانپور ۱۷۶
للندر دریا (کابل) ۱۶۶
للی پوترا ۲۵۴
لمغان، آدینه پور ۱۶۶
لندیخانه ۲۵۲
لنکانه ۷۴،۱۶۳،۱۷۲
لنکری ۲۵۱
لوپرگره ۲۳۶
لوث علی ۲۵۵
لودهیانه ۲۴۷
لومسی گدهه ۲۳۶
لونار ۱۷۳
لوندار گدهه ۲۳۶
لوندهانه ۲۳۷
لوندی کوتهه ۲۳۷
لونه الور ۲۳۵
لهاور ـ لاهور
لیلی مجنون ۲۵۴
ماتهوره ۲۳۷
ماحم حیدر گدهه ۲۳۴
مارابنی ۲۳۷
باربك ۲۴۷
ماروهار ۱۲۴،۲۵۵،۲۵۷
مازندران ۱۷
ماسرور ۲۳۷
ماکند ۲۳۶
ماکندی ۲۵۴
ماکها ۲۳۶
مالجیه جلیه ۱۲۵
مالوه ۲۳،۸۱،۷۸،
۱۵۳،۱۵۶،۱۷۶،۲۰۴،۲۰۵،
۲۱۶،۲۶۳، ۲۶۴،۲۶۹
ماندوه ۲۴۴
ماندو، مندو ۱۷۶،۱۶۰،
۱۶۱،۱۶۳،۱۷۶،۲۴۶
ماندیر ۱۹۷

مانك پور ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۷
مانك درگ ۱۷۳
مانكرانی ۲۵٦
مانك گنج ۲۳٦
مانكوت ۲۲
مانی گده ۲۳۵
ماوراء النهر ۱۷، ۱۸
ماهور گلر ۱۲٤، ۱۷۱،
۱۷۳، ۱۷۵، ۲۳٦
ماهیری ۲۱۹
ماهولی ۲۳٦
مای پورالی ۲۳٦
مترول ۲٤۸
متهرا ۲۷، ۳۰، ۸۵، ۸٦،
۱۵۱، ۲٤۷، ۲٤۸، ۲٤۹، ۲٦۳،
۲۸۲، ۲۸۷، ۲۹۷
مچهلی بهون ۳۰
محله چهار باغ، دهلی ٥٦، ۵۸
محلهٔ سركی ۵۳
محمد آباد عرف ظفرآباد ۱۳٤،
۱۷٦، ۱۸۰، ۱۹۵، ۲۳٦، ۲۳٤
محمد دامی ۲۵٤
محمد نگر ۱۹۳
محمدی ۲۳٦
محمود آباد ۱۲۵، ۱۵۲،
۱۳٦، ۱۸۰
مخلص پور ۲۸، ۷۷، ۲٤۷
مدگل ۲۱۱، ۲۱۲
مدهگده ۲۳۵
مدینه ۲٦۰
مرادآباد ۲۵۲، ۲۵٦
مراد گار ۱۲٤
مرتضیٰ آباد ۲۳۸
مرتضیٰ نگر ۲۳۷
مرتهر ۲۵٤
مرج ۲۰۰
مردان گده ۲۳۷
مزار خواجه احمد صمد، كابل ۱٦٦
مزار مبارك میر سید اسمعیل ۱٤۰
مزار مقدس خواجه قطب الدین
بختیار كاكی ۳۲
مساله ۲۳٦

مستور ۱۰٦
مسجد عالمگیر اورنگزیب ۸۵، ۹٤
مسجد علی نقی ۲۵۳
مسجد مامون بهانجه ٦۵
مسجد وزیر خان عرف حکیم کلیم
الدین شاهجهانی ۹٤
مصر ۱۷
مصطفیٰ نگر ۲۳۷
مظفر آباد عرف گهالو ۱۸٦
مظفر آباد صوبهٔ پراگ ۱۳۳، ۱۸۷
مظفر نگرعرف بلکهن ۱۹۵، ۲۳٦
مغلستان ۱۸
مفتاح الفتوح عرف کونیله ۲۳٦
مفتی باریك چبوتره ٦۷
مفتی واره ٦٦
مقبرهٔ خواجه قطب الدین ۵۰
مقبرهٔ سلطان محمود ۲۵٤
مقبرهٔ آصف خان ۹٦
مقبرهٔ بابر بادشاه ۱٦٦
مقبرهٔ نواب قدسیه بیگم صاحبه ۳٦
مقبرهٔ همایون ۳۳، ۳٤، ٤۳
مکرند گره ۲۳۵
مکن پور، مکهن پور ۷۵، ۱۳۸
مکه کور ۲۳٤
مکه لوت ۲۵٦
مگهی ۱۲۸
ملا گده (قلعه) ۲۳۵
ملانو ۲۵۲
ملتان شمالی ۹۰
ملتان ۲۰، ۲۳، ۲٤، ٤۷،
۵۵، ۹۰، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳،
۱٤۱، ۲٤۹، ۲۵۳، ۲۵٤، ۲۵۵
ملك گده کهیری ۲۳۵، ۲۳۲
ملکا پور ۲۳۷
ملك علی ۲۵۱
ملکهن ۲۳۷
ملوك کامه ۱٦۵
ملهنه گانو ۲۵۷
مل ۲۳۱
ملهنه ۲۵۱
ملیتا خالد ۲۵٤
منجهو ۲۱۵

منڈثور ۱۶۱
مندك رالور ۲۳٤
مندك گده ۲۳٦
مندل گده ۲۳۸
مندلارا ۸۹
مندمال ۲۳٦
مندوی سوتهه ۸۳
مندو ـ ماندو ۱٦۰، ۱٦۱، ۱٦۳
مندی گده ۲۳٦
منزل سرحد ۲۵۲
منزل کهتی ۲۵۳
منزل نتها ۲۵۲
منسی واك کهدرم ۲۳۸
منکر گره ۲۳۵
منکل بند ۲۳۸
منکوانه ۲۵۷
منگل کوت ۲۳۷
منگلور ۱۵۱
منو ۲۵۵
منور ۲۵۱
منیر ۱۳۲
موجهه ۲۳٦
مود کل ۲۳۸
مورا گده ۲۳٦، ۲۳۷
مورخ بهوانیداس باقرپور (سرای) ۲۵٤
مورنده ۲۵٤
موسیٰ خیل ۲۵٦
موضع باروا ۱۱۳
موضع بهته ۵۹
موضع پتنه ۷٦
موضع پنو ۱۱۲
موضع تهنید ۱۱۳
موضع زیون ۱۱۲
موضع کاکور ٦۰
موضع کوتهر ۱۱۲
موضع درکهامون ۱۱۳
موضع کیلوکهری ۵۹
موضع تکری ۲۵٦
مول ۲۳٦
مول تهان ۲٤٤
مولهیر ۱۵۳، ۱۸۵

مونگیر ۱۳۰
مها پور ۲۱۹
مهادیو ۱۷٤
مهادیو کوه (کشمیر) ۱۱۱
مهادیو دروه ۸۷
مهاری ۲۵۲
مهر علی غلزی ۲۵٦
مهره ۲۵۵
مهکر ۱۷۲،۱۷۳
مهمان گدھ ۲۳۸
مهندری نیز راج مهندری
(رودخانه) ۱۵۳
مهو بنو خیل ۲۵٦
مهی پت گدھ ۲۳٦
میان دروازه ٤۷
میرتھ ۲۸۳
میر حسین مغل جبل ۲۵٤
میر علی ۲۵۱
میگھه سنکرات ۹۳
میل گره ۱۷۲
میله بھیری مهادیو ۷۱
میله جوگ مایه ۷۱
میله کالکا ۷۱
میله گنگا ۷۲
میمند ۱۶۹،۱۷۰
میوات ۷۵
میتواتیان پاکھراج ۲٤٤
نادر گدھ ۲۳٦
نادرلکھه ۲۳۷
نارنول ٤٤،۸۰،۱۵۰
ناگور ۵۱،۱٤۲،۱٤٦
ناله بیرم دیو ٦٤
ناله بھوه ناله ۲٤٤
ناندوت ۱۵٦
نانك مت/متا/متھا ۷۰
نبل گر ۱۱۵
نجاوند ۲۵۵
نجف اشرف ٦۹
نخاس بازار ۵۳،۵٦
شاهدره ۵٦
ندردیه ۲۵۰
نراین پور ۲٦۷

نراین گانو ۲۵۸
نربدا، نربده، نرمدا ۱۲۷، ۱۵۳، ۲۱۹، ۲۳۸
نرنك ۲۳۷
نریله ۲۴۷
نصیر آباد ۱۰۱، ۲۳۴
نظام الدین ۵۳
نظام پتن ۱۹۳
نکودر ۲۴۷
نگر کوت ۹۲
نگروله بندر ۲۳۰
نگم بوده (دهلی) ۷۰
نلدرگ ۲۲۱
نل درگ سربنس ۲۳۶
نمراره ۲۵۴
نند پال ۲۳۸
نند گانو/پید گانو ۲۳۵، ۲۴۳
نندو بار ۱۵۶، ۱۶۳
نو بهار ۲۳۵
نوبار ۱۷۰
نوح ۲۵۱
نوردله ۲۵۶
نور کل، سرکار ۱۸۵، ۲۱۱
گور گدھ ۲۳۵
نور محل ۲۴۷
نورنگر ۲۴۶
نوشابه (یوسف آباد) ۲۵۰
نوشهرا ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴
نولپور ۲۳۷
نولگدھ ۲۳۶
نومل گدھ ۲۳۷
نونهره ۲۴۴
نه قوامه ۲۵۳
نهال گدھ ۲۳۷
نهته ۲۵۲
نهر سرخاب ۲۵۱
نهر سهسنی ۲۵۵
نهر فیض ۵۳، ۲۴۷
نهرله ۱۷۲
نیالگام ۱۲۵
نیز ملك قوم ۲۵۵
نیشاپور ۱۴۲، ۲۵۴

نیل تله عرف نیل ناگ ۱۱۰
نیلگری ۱۱۵
نیم کهار ۱۳۷
نیمری ۲۳۸
واردو(دریای) ۵ــ۱۱۳
وارنگل ۱۹۲
وارنگل داری ۲۳۵
وال ماك ۲۳۷
والونه ۲۳۵
وبهره ۲۳۵
ورادنهه ۱۲۲
وزیرآباد ۲۵۰
وزیر گدھ ۲۳۷
وطن باندی برج ۲۴۰
ولایت بهاتهی ۱۲۱
ولایت توران ۲۵۴
ولایت قلماق ۹۵
ولایت گدھ ۲۳۷
ولور ۲۳۷
ونك پور ۲۳۷
ونود گدھ ۲۳۸
ویردهن، اویری ۲۵۳
ویسا گدھ ۲۳۵
هاپور ۲۵۷
هاکندی ۲۵۴
هامین ۲۳۸
هانسی ۴۵،۴۸
هجولی ۲۳۸
هردواگنج ۲۵۹
هرگدھ ۲۳۶
هرمندل ۷۰
هرات ۲۰
هرچند گره ۲۳۶
هردوار ۷۱،۷۳
هرسل ۲۳۵
هرکوته گدھ ۲۳۳
هرمند، هیلمند ۱۶۹،۱۷۰
هرنگ ۲۳۶
هربنس گدھ ۲۳۷
هفت اسیا ۲۵۵
هلی هال ۲۳۸
همانچل ۷۵

همت گدھ ۲۳۶
همدان ۲۲۳
هندوستان، هند ۵، ۱۲، ۱۳، ۱۴،
۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲،
۲۴، ۲۸، ۳۰، ۴۰، ۶۸، ۶۹، ۸۵،
۹۳، ۹۵، ۱۰۶، ۱۱۵، ۱۲۶، ۱۲۷،
۱۲۸، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۷،
۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۴، ۱۶۲، ۱۶۶،
۱۶۷، ۱۶۸، ۱۸۱، ۲۰۹، ۲۱۴،
۲۳۶، ۲۴۹، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۸۵
هندیه نیز شمال هندیه ۱۶۱، ۱۶۹
هودل ۲۵۰
هور ۲۳۸
هوشیار خان ۲۴۹
هولی گدھ ۲۳۴
هولی ۲۳۸، ۲۴۹، ۲۵۴
هولی گدھ ۲۳۸
هونا ۲۳۳
هونملی ۲۳۸
هیرپور ۲۵۲
هیندن ۷۷
یورته ۲۳۲
یوسف آباد (سرای علیمردان خان)
۲۵۲

نقشہ جات نسخ چہار گلشن

(خدا بخش، پٹنہ؛ سالار جنگ، حیدرآباد؛ موزۂ ملّی، دھلی نو)

Maps of the following Mss :

- Khuda Bakhsh Library, Patna
- Salarjung Museum, Hyderabad
- National Museum, New Delhi

Plate : Chapter Third

Ms. No. HL 1238, Khuda Bakhsh Library, Patna, Bihar

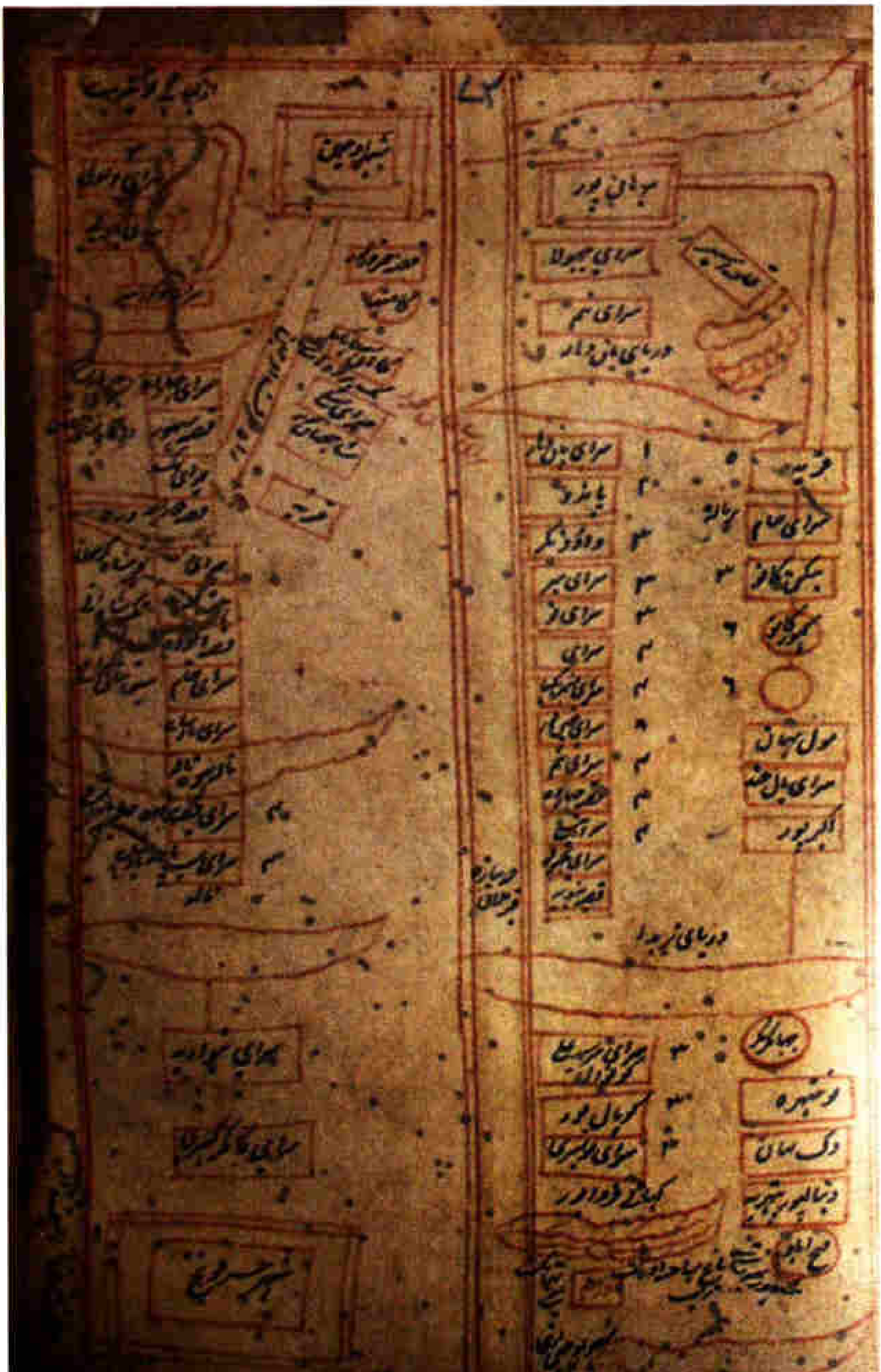
Plate 2-7 (Each plate has two sheets and each sheet has one or more route table)

1. Bijapur Fort- Asir Fort- River Tapti- Burhanpur on its bank; Aurangabad which was known as Khirki earlier and now as Khujasta Bonyad-City of Ujjain
2. Burhanpur- Asir Fort- City of Saronj moving towards Asifabad
3. Saronj City and the River of Saronj flows beneath it and no one drinks its water- Akbarabad (Agra) Fort- River Jamuna
4. Akbarabad (Agra) to Shahjahanabad- Banjari- Shahjahanabad Dehli
5. From Shahjahanabad to Darul Sultanate Lahore- Fort of Lahore- River Sutluj
6. Lahore to Attack; Completion of route from Lahore to Attack
7. River Chenab- from Canal Surkhab to Kabul; From Gujrat, situated on the back of of the river Chenab, towards Kashmir; Route from Shahjahanabad to Kashmir is already mentioned
8. From Kashmir to Attack; From Lahore to Multan; From Dehli to Ajmer; From Ajmer to Gujrat
9. From Multan to Bhakkar; Completion of route from Multan to Bhakkar

10. From Kabul to Ghaznin; Ghaznin to Qandhar- Valley of Qandhar- Fort of Qandhar
11. Completion of route of Multan; Completion of route of Attak; Akbarabad to Allahabad and upto Patna
12. Completion of route from Shahjahanabad to Patna; also another route via Kol
13. A page from Chapter IV





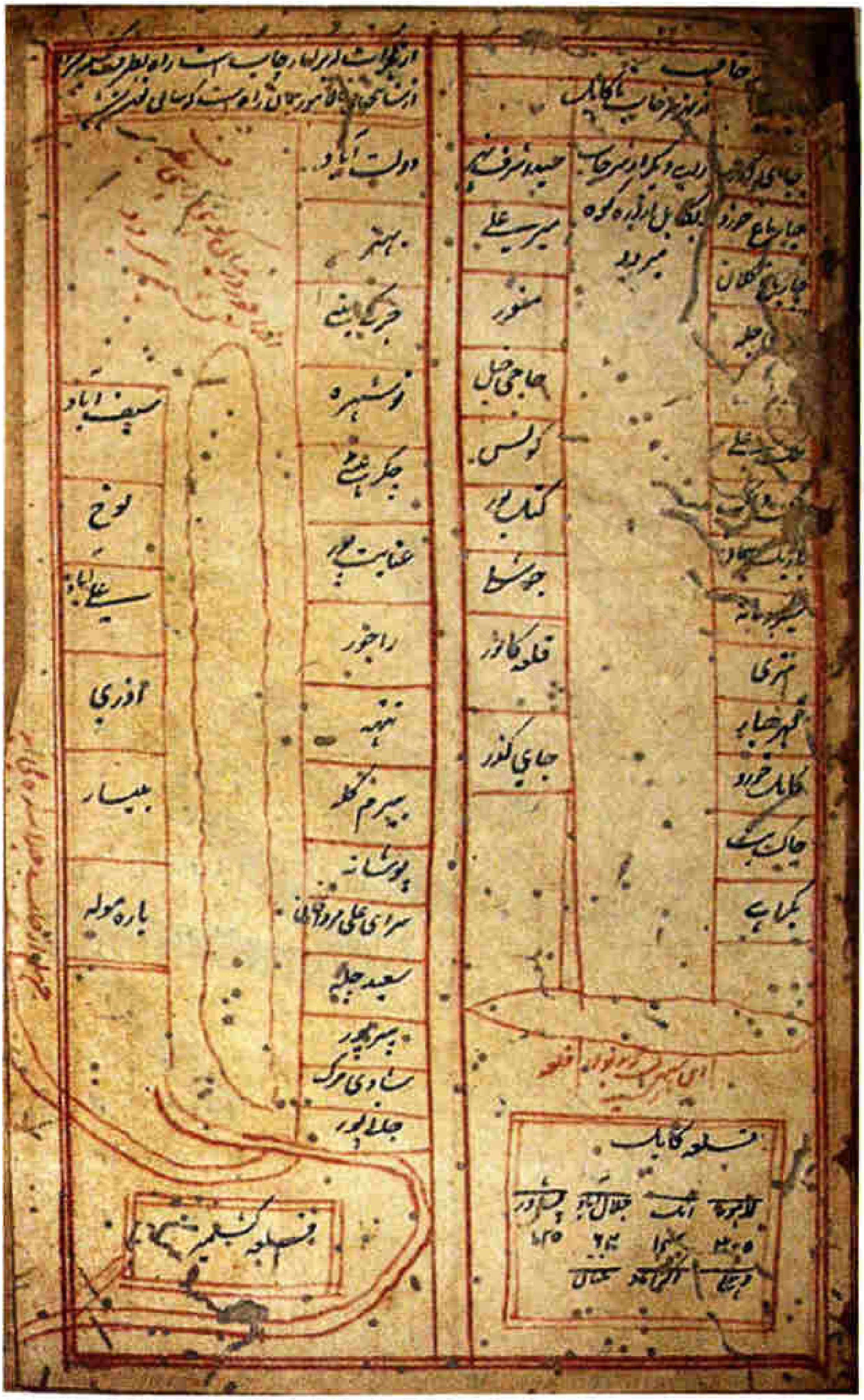


از لاہور تا اٹک

۱	شاہدرہ
۲	فضل آباد
۲	جواہر مل
۶	ابن آباد
۴	حکیم پور
۲	خیمہ گنبد
۶	درہ براباد
	چاشت
	دریائی
۲	گجرات
۴	خواص پور
۴	کھاریاں
۸	کریانہ
۳	سرای عالمگیری
۳	کنڈ دریا
	دوپہر
	دریا
۶	سعید خان
۳	اوزنگ آباد
۴	چوکی
۴	جروہ
۴	جلال آباد
۴	نہشب

از اٹک تا لاہور

	منزل راہ
۱۲	رباط
۵	شنکری
۱۲	ہدا ول سندھی
۴	خیر برتہ
۱۲	کالا باغ
۱۲	حسن ابدال
۹	ہزرو دوبہ
	قلعہ اٹک مشرقی
	دریائے اٹک
۴	از اٹک تا پشاور
۳	خیر آباد
۴	فارسیہ
۵	اکبوسدہ
۷	سنیدہ
۶	حاتمخان
	قلعہ پشاور
۹	جمرودہ
۴	سرائے مسجد
۶	اسد خانہ
۶	دیہہ
۶	دہ نقاش
۴	سرخ دربند
۵	سرائے بہتر


قلعه کاتب
از بندر خاب تا کاتب
رباط و یکدار سر خاب
چاه یکدار
چاه باغ
حوزه
چاه باغ نگهبان
جلگه
سیدشرف الدین
دولت آباد
میر سید علی
بهشهر
منصور
حسن کیاشه
قاجی جلیل
نوشهره
کوشس
چکرهاشم
کتاب پور
جوشط
غنایت پور
قلعه کاتب
راجفور
تنهه
جای گذر
بیرم قلعه
پوشانه
سرای علی مردان خان
سعید چله
پسر پدر
سادی مرگ
جلالپور
قلعه کاتب
بندر خاب
جلالپور
آب
بهشهر
۲۵
۲۴
۱۲
۳۰



فهذا احوال ابنی
چهار اسیا
خوشه نمیشود

سفید شک

دعجان

ده لو

دنبره

سخاوند

هفت اشیا

شش کانو

شبرو نافه

مبغره سلطان محمود

خلوه عزیزی

چوبی
جوزی
ورده بانی

قفر بلخ
یاسب دیوانه
مصر حد هندوار
سنبر




شهر عظیم آباد معروف بپٹنہ
صفحہ بہار

Ms. No. HL 92, Khuda Bakhsh Library, Patna, Bihar

Plates 1-5 (Each plate has two sheets and each sheet has one or more route table)

1. Bijapur Fort- Asir Fort- River Mandher- River Tapti- Burhanpur on its bank; Aurangabad which was known as Khirki earlier and now as Khujasta Bonyad-City of Ujjain

2. From Kabul to Ghaznin; Ghaznin to Qandhar- Valley of Qandhar- Fort of Qandhar

Burhanpur- Asir Fort- City of Saronj moving towards Asifabad

3. Completion of route of Multan; Completion of route of Attack; Akbarabad to Allahabad and upto Patna

4. Lahore to Attack; Completion of route from Lahore to Attack; From Multan to Bhakkar; Completion of route from Multan to Bhakkar

5. From Kashmir to Attack; From Lahore to Multan; From Dehli to Ajmer; From Ajmer to Gujrat

6. Akbarabad (Agra) to Shahjahanabad- Banjari- Shahjahanabad Dehli; From Shahjahanabad to Darul Sultanate Lahore- Fort of Lahore- River Sutluj

7. River Chenab- from Canal Surkhab to Kabul; From Gujrat, situated on the back of the river Chenab, towards Kashmir; Route from Shahjahanabad to Kashmir is already mentioned

8. The routes shown on this sheet are in continuation of the following one.

9. Saronj City and the River of Saronj flows beneath it and no one drinks its water- Akbarabad (Agra) Fort- River Jamuna

10. Completion of route from Shahjahanabad to Patna; Also another route via Kol

Note : The folios of this manuscripts does not have number wise folio arrangement and hence lead to much confusion. The maps are also not drawn in any artistic or cartographic style.

گاهی بحوض بزرگ نرسد مگر روزی که روز دوشنبه اما دوس یعنی مست دهم
شود آن روز آب از حوض بزرگ برتراود و در حوض دوم آید کولابی نزدیک
عادل آباد صوبه بجنبه میباد آن را از پرستش جاشمرند پدر را بچندر حسرت را
لغزشی رفته بود و بیجا چاره بدیرفت همه سال لسالب باشد حکر تربنه از پرستشگاه
بنام مهادیو است چنانچه برسیدند که نامبنائی پیکر مهادیو از سنگ پیش خود پیدا
دیار مندی بجامی آورد روزی از دستش مدریا افتادان در دیش پیکر
مهادیو از یک ساخته پرستش کرد از نیرنگی تقدیر آن پیکر از سنگ شد تا امروز
موجود این نیز در صوبه مذکور نزدیک حکر تربنه چشمه است که ان را گنگا دانند
در انجا ریاضت گری بود هر روز در بلنگا رفتی و آمدی شبی در پای گنگا در خواب
گفت رنج حرکت نباید کشید در راه دیه تومی باشم بامداد ان تراوش نمود
در امزئی حوضی است آب او شوسته گرم جوشد رام اشر نزدیک جوره
معبد بیت مردم از دور دست به پیمایش آیند در صوبه مرار است اهلمن جنبی
وی برادر رام که او تار شده پرستش جایی او در لوهی دشوار گذار معبد او بسیار
برزگ ساخته اند و هر روز در انجا نذور می آید و صرف محتاجان و فقرا می شود
رودهای صوبه جات و کن در پای گنگا از متصل بلکوکن از کوه برامده و متصل حیدرابادر

بدریای شور پیوندد دریای بهیرا ازمیان لوحی بچاپور داورنگ آباد رود
یافته دریای بان گنگا ازنواح بچاپور طهور کرفته تاصوبه اورنگ آباد رجها
بدریافته نربدا ازکوه منکل نام کردنگالاست برآمده بدکن رسیده مدرنائی
شور پیوندد و این رامندیان ندخواندند یعنی مذکر و این دیگر جمع رود است
مکرمفت دریاکه ان را بندتپتی رود دریای کهبور متصل فرد انپور آورنا
برآمده جاری شده دریای بینی ازدیوگانوصوبه برار خوش تراوشش تند
دشهر برهان پور بساحل اودر موضع حامک دیوی تابورنا پیوندد گنگ
گویی ان راکوداوری میگویند منسوب به کوتم رکهه از احمدنگر به برآمده رود
کوه سهنا چوشش نموده مرکاه مشتری به اسد آید مردم ازدور دست
به نیامیش سایند کرنی دیوینی اولین تردیک چوبره دیوی به دیوگانوجوش
زده وردیه چامک دیوی به بتی درآید

کلس سیوم در منازل و مسافت

شاه راه ازبچاپور تاشاهجهان آباد از هر دهار اطراف دهلی کرشرق و مغرب
و شمال و جنوب باشند انچه بعلم مسافت و مکان معلوم شده می نگارد از
بچاپور تاصد کروه خدعاد لشاه دباز ازانجا بشیر حدرام رآباد تاسنده سازنشر

درهٔ کامل شندر

قلعهٔ کامل از کابل تا غزنین و از غزنین تا شندر

اگرچه این مرحله مکان اردوهای توپخانه
لیکن تا مدت در تصرف پادشاهان بوده
لهذا احوال آن نوشته می‌شود

سعید سنگ		راه ملتان	راه اتک
چار آسیا		معروف	کاری
دعمان		دیار لشکر	سیاه معروف
ده نو		سنج حدالدر	خانه سر
دسنره		کافرخانه	ده سورد
بخاوند		حاجیل	داردون
هفت آسیا		فرخو	چلگری
شش کاریز		کولاب	درهٔ سیج
سردانه		تحویل دارد	گل طور
مقبرهٔ سلطان محمود		ارمر قوای سه	سلیم کاره
قلعهٔ غزنین از عقب		قبر دو رکب	دارالرویم الدانی
درهٔ ثانی		نهر سوسل	عوض حصه
قراباغ		مسجد حسن سوسل	مهر علی علری
تاریک دیوار		سنداره سندر سوسل	کشو علری
سر حد قندهار		لوت علی	کلوغلزی
ششم		حسر حسند	کلناخودی
آب باریکی		کنجور حلد اجاکی	کرکس دراور
سرآب		کل حلد لوخان	کوندر داور
ملا عبدالی		لشکی	کلوه
		مازیوت	سرحد
			سکان اوک
			گارزوب

تمه راه ملتان	تمه راه اتک	تمه راه اتک از اکبرآباد تا الہ آباد و از بجاپات		اگر از راه دہلی
خرباکران	قلعه جلال آباد	بهبکدره	کبره وزیر خان		راه دہلی تشه
دایره اسمعیل خان	ریزه سیهی		چندر والی	فیروز آباد	روندهر مشورست
گذر دریا	اوزبک آباد		چیوتره	شکوه آباد	شاه جهان آباد
دریای اتک	عسکر دامنگار		علی سری	آناوه	دریای جمنا عبور
تمه راه ملتان	موسی خیل		قلعه عارنجان	جمنان	نمائند
قلعه دریاخان	دریای اتک		راجپوره		شاهدره
جهنه قلعه دریای	نیره ملک قوم		تمه راه اتک	کوڑه	سرای لشت
بهل قلعه ابراهیم	قمرنود		کدرتری	مهه کانو	دریای عمدن
کوٹ کرور	راه یابر		نوردله	شهزادپور	غارالدین نگر
سنگوانه	تمه راه اتک		مارد	فتح آباد	داسنه
کرسوالہ	قلعه کهج قلعه جاجنا		برلهکر	الہ آباد کرانرا	کالن دیوانی
				پاک ترینی گویند	هالور
سبل راهر	چناب	چاه بهاپهر		تانس ریلی	دریای گنگا
		چاه گنگوری		سرسون نگری	نگینه
		دره		قلعه ملک پور	مرتبه سیهی
				شاهجهان پور	کنده نگینه
				ساندی	دریای گنگا
				طالو سیدوالی	موضع نگری
					امروهه
					مرادآباد

بعضی راه های دیگر از کابل تا اتک مسافت جابجا

راهی از تردهی سر خاب و دیگر جاها بر دهلی

دهی اینده لیکن لسیار دشوار

سهرفلشور لاهور

از راه هوز تا قلعه اکبک — تمر راه از لاهوز تا اکبک — نهر جاها از نهرهای کانال‌های مکرر در نهر جاها

۱۲	شاه‌دره	ساط		نکامل اردنه	کوه	ذکر است که بسیار جاست
۶	فضل‌آباد	لشگری		جای	سید شرف نهر	در سنگ شمال و شمال شرقی
۲	جواهرمل	راول‌بندی		جاباغ خرو	میر علی	دره‌لعرف — خیالامان — دولت‌آباد
۶	ایمن‌آباد	خرزره		جاباغ کلان	منشور	سبزه‌زار — حوکی‌میی
۶	حکیم‌آباد پور	کالایاتی		سرای حله	حاجی‌جلیل	رشهر
۶	ضمه‌لعسکر	حسن‌امیال		کندیک	کورش	حکندمی
	دریای ورپرآباد	مدرده	جناب	ملک علی	کمال‌پور	غلبت‌لم
۲	کجرات	قلعه‌اکبک شرف		جک‌ولک	خرسلی	راحور
۴	خواص‌پور	مدیای اکبک است		ماریک‌آب	قلعه‌کار	مهبه
۴	کناری	دریای اکبک از اکبک		سردخه	جای‌کدر	سرم‌کانو
۸	کهربالی	تانیتار		بری		روشنه
۲	سرای عالمگیر	چیراباد		قهرچیله		بنف‌آباد
	کلدر دریا	ساری		کابل‌خرد		نوح
۶	سعیدخان	آلهوسره	دریای جهلم	خاک‌سفت		علی‌آباد
۲	اورنگ‌آباد	اسپیده		کبرای		اورمی
۴	جوگری	حاکمانه		قلعه‌کابل		مسمار
۴	جلال	حمرودره				بلده‌مولد
۴	مهبه	لندیخانه				
۱۰	بکسر	ده‌علامان				
		علی‌مسجد				
		دهبه				

جلال‌آباد پشاور ۱۴۲ — لاهور ۱۱۲ — ۱۲۵ — ۶۴ — ولی — ابراهیم‌آباد — ملتان

سرخ‌دیوار — علی‌بیگ — جلال‌آباد — سکندرآباد شرقی

از کشتی تا ایلک
پل دریای جیلم
منزل کهی
بلاس
سرای کهنی
هم درک
سارکهر
سرای سوداگر
منزل سرخه
سلطان پور
منزل سهبا
ایلک باریعان
قلعه ایلک
سرایلک بشتر و سه
از ایلک تا رهتاس
دریای جیلم
کدر کالایی
رندی رسنی
هند
هولی
سند
سیوه
مارو

از لاهور تا ملتان

الوالحسن
سرای الموردی
ادرمک آباد
پانودهی
لوشهر
رلواری
مهانکسه
ست لهره
کمال
سردوریان
چوکی فتو
حوض سر
مرسر
قصبه ساهنیر
محمد ولی
مورنده
علی سهوه
سرسرا

از ملتان تا بهکر

رین دین
حاجیپور
اکبر بستی
خاکی
نصیر دیالپور
چوکی مهتی
حلالپور
علی پور
شجاعت پور
جهانگیرآباد
مرتضی خان
دارن
ادجه برگه
محمد دارث
جن لوری
حامد لی مهتی
فتح دهی
محمد دادی
ملتان

از احمد تا کجرات

کده بیتلی
قلعه جالو
کجرات از احمد
۱۲ کروه

کجرات

دارالخیر احمد
از احمد تا شهداین راه دارن
اباد لی مدار
قلعه سهکرن عمله جیلم

از ملتان تا بهکر

ترمذ
دکاجر
کدر جوانا
ملتان
دریای چناب
منله
سرکابهکر
عادل پور
سلطان پور

از سکهر تا ملتان

ترمذ
لالی پورتا
برکنه کالا
مالندی
برکه مکس
برکه بصیر پور
دکاجر
کدر جوانا
دریای چناب
شهر سوهدره

از لاهور تا ملتان

ارد برد و نصیه
مکدرد
از اوری
کهت
برکه نکاری
لالی پورتا
برکنه کالا
مالندی
برکه مکس
برکه بصیر پور
دکاجر
کدر جوانا
دریای چناب
شهر سوهدره

از ملتان تا بهکر

ردهمن
اوری
قلعه سهکر دریای چناب
دریای چناب
ارد برد و نصیه
مکدرد
از اوری
کهت
برکه نکاری
لالی پورتا
برکنه کالا
مالندی
برکه مکس
برکه بصیر پور

از لاهور تا ملتان

ممه راه از ملتان

قلعه شهداین
دارالامان ملتان
امرلوت منو
لدرسته همان خانکه ساقی نوشته
قلعه شهداین

از ملتان تا بهکر

از اوری
شهر سوهدره
ردهمن
قلعه سهکر دریای چناب
دریای چناب
ارد برد و نصیه
مکدرد
از اوری
کهت
برکه نکاری
لالی پورتا
برکنه کالا
مالندی
برکه مکس
برکه بصیر پور
دکاجر
کدر جوانا
دریای چناب
شهر سوهدره

از ملتان تا بهکر

از اوری
شهر سوهدره

از اوری
شهر سوهدره

از اوری
شهر سوهدره

برهان پور	ماندو	عظیم آباد پٹنہ
۲۴۵	۲۰۴	۲۸۲
جون پور	نارنول	الہ آباد
۱۴۱	۴	۱۵

قلعہ اکبر آباد بر دریای جمنا در شش منزلی آگرہ نام قریہ بود از مضافات

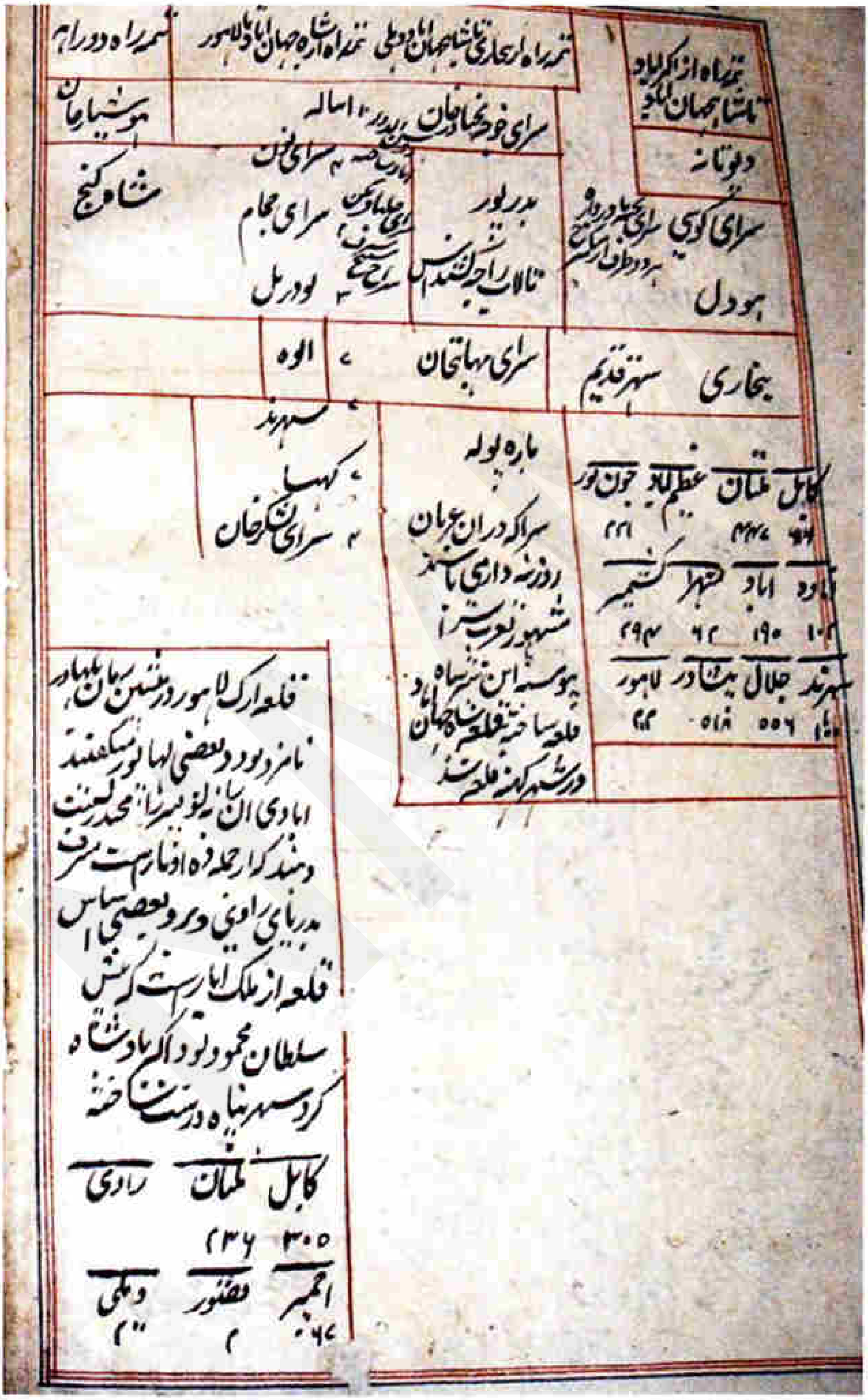
دریای جمنا

متھرا	دہلی کابل	لاہور
۱۸	۸۰ ۳۹۱ ۲۸۲	

کتیر از راہ دستور راہ یکی بہ ۲

از اکبر آباد تا شاہجہان آباد — از بخاری تا شاہجہان آباد دہلی — از شاہجہان آباد تا لاہور

سکندرہ	مقبرہ اکبر آباد	کھنہ کھیرہ	۸	بادلی	تہ راہ			دریا
سرای فرح	دریای	مترول	۴	نریلہ				
جہندی پور	جمنا	بہامی کھیرہ	۵	سوفی پت				
گنوکھات		سرای ہلول	۶	گنور				
سرای کوہلہ	سرای بختہ	بہا کھولا	۶	سنہالکہ				
اورنگ آباد	شرف بخنا	نرہلہ	۹	پانی پت				
متھرا مولد سرجن جی		بلم کدہ	۸	کہرنودہ				
اکبر پور		فرید آباد	۴	سرای پل				
سرای جہانہ			۴	کرنال				
بختہ			۷	عظیم آباد				


تمر راه از اکبرآباد تماشا بهان آباد
تمر راه از اکبرآباد تماشا بهان آباد دهلی تمر راه از شاه جهان آباد تا لاهور
تمر راه دو راهه
سرای خواجه نجاد
سرای کوی
هودل
بخاری
شهر قدیم
سرای مهابتخان
الوه
شهر بند
بارده پوله
کابل قندهار عظم آباد جون پور
بارده آباد شهر کشمیر
شهر بند جلال پیشاور لاهور
سرای حجام
شاه گنج
قلعه ارک لاهور در تصرف سرکار بلهار
نامزد بود و بعضی لهاتور مسکفتند
آبادی آن سابا لتو بیرا محمد رفیق
و بند کرا رجمله ده اوتار است شرف
مدرسای راوی در و بعضی ساس
قلعه از ملک ایاز است کرش
سلطان محمود لود اکبر بادشاه
کرد سهرنباه در تصرف خانه
کابل قندهار رادی
اجمیر مندور دهلی

منزل تهان — سرای ماندهار — سرای سنگین کمان — سرای جماده — کاروانسرای

سرای مالچند — ماندوه — راه طرف راجپوتانه — قصبه تیور — سراه

اکبرپور — ۳ داود نگر — سرای نمک — دیوره

جهانگیرنگر — ۳ سرای پیر — شاهجهان پور — قصبه دودهی — قشلاق موضع

نونهره — ۳ سرای نو — قریه — سرای شیخ کبیر — تکیه شاه علی

دکهه تهان — ۳ سرای — قصبه دیوده — میوات تهانه گجرج

دیبالپور — ۳ سرای بهرنگه — سرای جام — وطن ملهی گجرج

فتح آباد مشهور بچورسیه — سرای جمن پور — نالهه بهوه مالهه — بادشاهی مالهه

باغ اور یک درخت — ۳ سرای کم — سرای قصبه بهدوه — ضعف آباد

در شد یعنی ممالک اودیه — ۳ قصبه جاروه — سرای لب ماریه — طرف مشرق

سرای ملی — سرای کانکر — خندیری

سرای مجهولهه — سرای مهیاریه — شهر سرخج

قصبه مندیه — این دریای سرخج

قبر ملادد بیازه — شیخ علی بنگال

سرای نوریچی — ری شیخ فرید

سیکانی قصبه

سرای حصولا در عهد عالمگیر
از حکیم بادشاه عالمگیر
سرای تموج
سرای ملاحه
دریانون
قرنون
سرای نون
سرای سردار جان
سرای خام
اهیری
گوشه نام قریه بود
سرای سرست
سرای کهیجی در شهر
شهر کوالیار
سرای خاندوران
سرای اردو لشکر
سرای مهر علی
سرای سنگ
باغ جانجهان
سرا سانکه بوده
مورنگر خواجه پور جلد دار
دریای سانکه
سرای کردی

دریای چنبل
دهولپور
سرای صادق
فتح اباد
سرای سکم
سرای شیخ
سرای تهان
سرای ابوسعید حسن
جمال نگر
سرای سبهنا
سرای سکندره
سرای سره
قریه گلوه
سرای ملوکچند

از شاهزاده حرم سلطنه
از شاهزاده حرم سلطنه دستگیر شد
از حکیم بادشاه عالمگیر
مقرر شده سکار باد
از اکبرآباد
مسافت شهری دیگر
مسمی شد
مسمی شد
مسمی شد

ستمه راه دهلی بمبئی

رای بریلی

سلون

کهره

دیه های

بنارس مشرف بکلکته

سرای سیدا جی

غازی پور

بکسر

رانی ساگر

بسنهر

دریای سون هرچه در وفتد سنگ شود

صوبه بهار عرف عظیم آباد و منیر

راهی دیگر بطرف کوتکال شده میرود

از سنا بهان آباد آرا مان شهر عبور نمایند

پیت طرکیج

جهنجهر

سرای بچه بهلر

دریای پدن

پل بدیشه

سرای کهاسی

سیکم پور

سکندره

خورجه

چاه پیتارام

چندوس

کونل

هردوا کیج

درسا کنا نخان

ثابت کده شناخته حالات راکذه کوید

NATIONAL MUSEUM, NEW DELHI MS.

I- CHAPTER III

II- Bijapur - Tapti River

III- Burhanpur - Saronj City

IV- (i) Completion of Shehra of Saronj- Narwan City

(ii) Serai Jhola - Akbarabad Fort

V- (i) Akbarabad - Shahjahanabad - contd.

(ii) Banjari- Shahjahanabad Dehli

(iii) Table with cities and distances

VI- Shajahanabad- Lahore Capital; Completion of route from Shahjahanabad to Lahore

VII- (i) Lahore - Attack

(ii) Completion of route upto Lahore; Attack-Peshawar - Peshawar Fort

VIII- (i) Kashmir- Attack; Lahore- Multan

(ii) Dehli-Ajmer; Ajmer-Gujrat- Thatta Fort

IX- Multan- Bhakkar; contd.

Chenab River leading to Kashmir ★

X- Kabul Fort - Gheznin Fort; Qandhar Fort

XI- Surkhab Canal - Kashmir Fort

XII- Dehli- Azimabad Patna ★

XIII- CHAPTER IV

★ (In this MS. Folios are not properly arranged like Plate XIIth should be after Vth)

For last page

★ (In this MS. Folios are not properly arranged)

از پور نا برآمده جاری بیشه و دریای تبتی آزد و کانوجه برابر خوش تماوش

زند و شهر بران پور بر ساحل او در موضع جانک دیوی با پور نا پیوندد گنگ گوتی

آنرا گوداوری نیز گویند منسوب به گوتم رکهه از احمد نگر برابر آید گذر دیک کوه سنبا جوش

عمود و هر گاه مشتری با سد آید مردم از دور دست بنیایش آیند گرنی و پورنی اولین

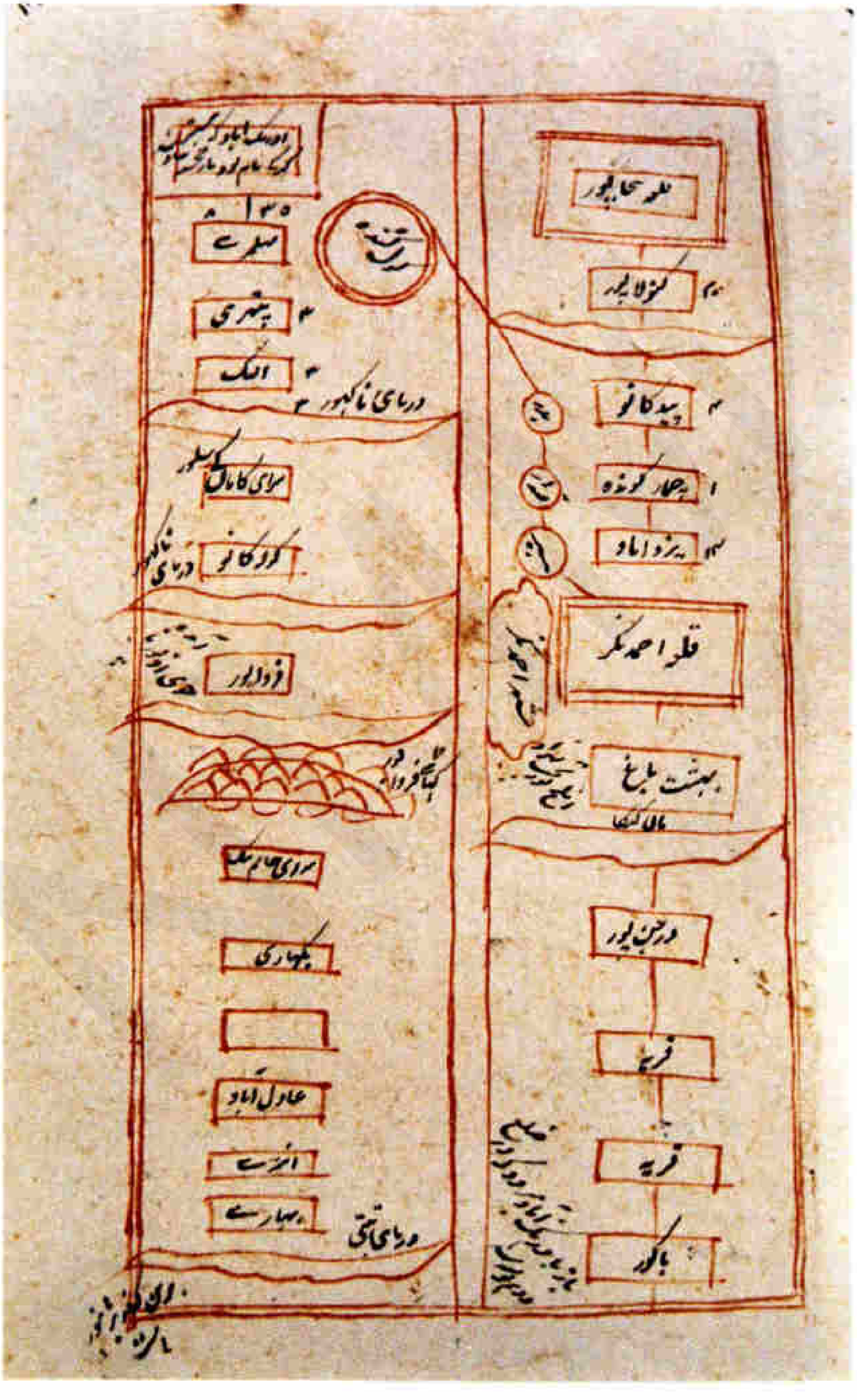
نزدیک چوپره مردمی که دیو گانو جوش زده در دره حانک دیوی به تبتی در آید

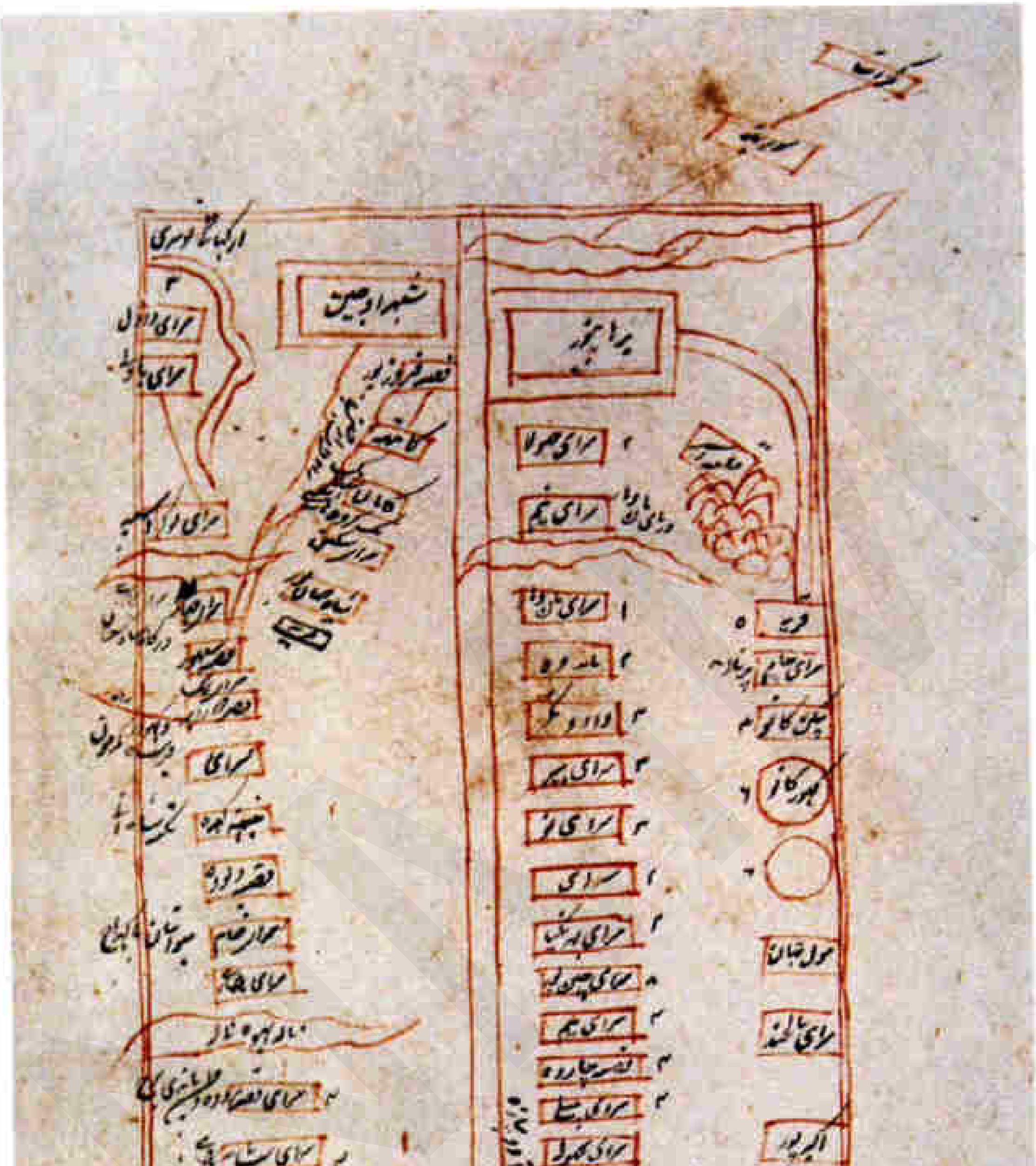
گلشن سیوم در منازل و مسافت

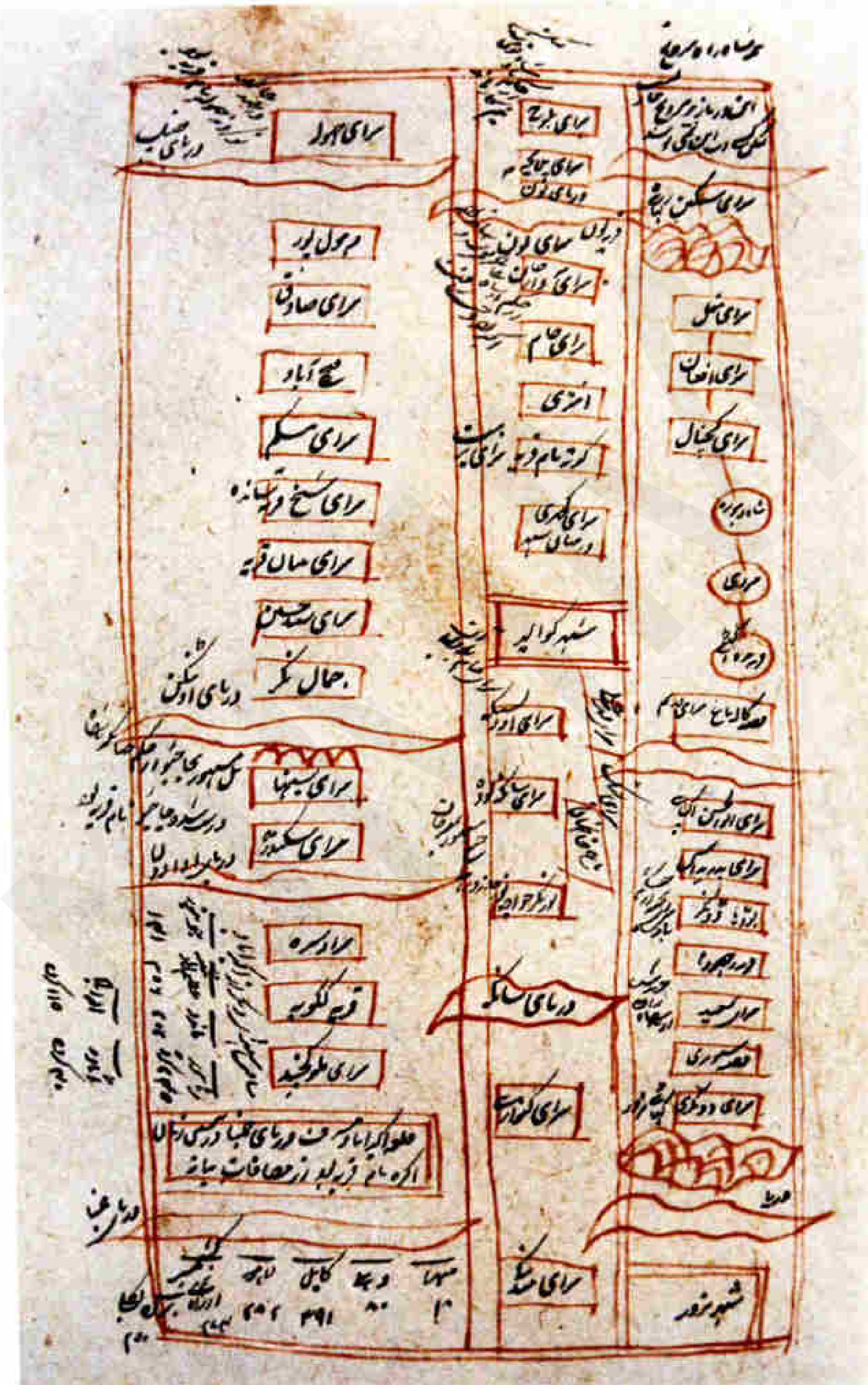
شاه راه از حالپور تا شاه جهان آباد از هر حصار اطراف و میلی که مشرق و مغرب و شمال

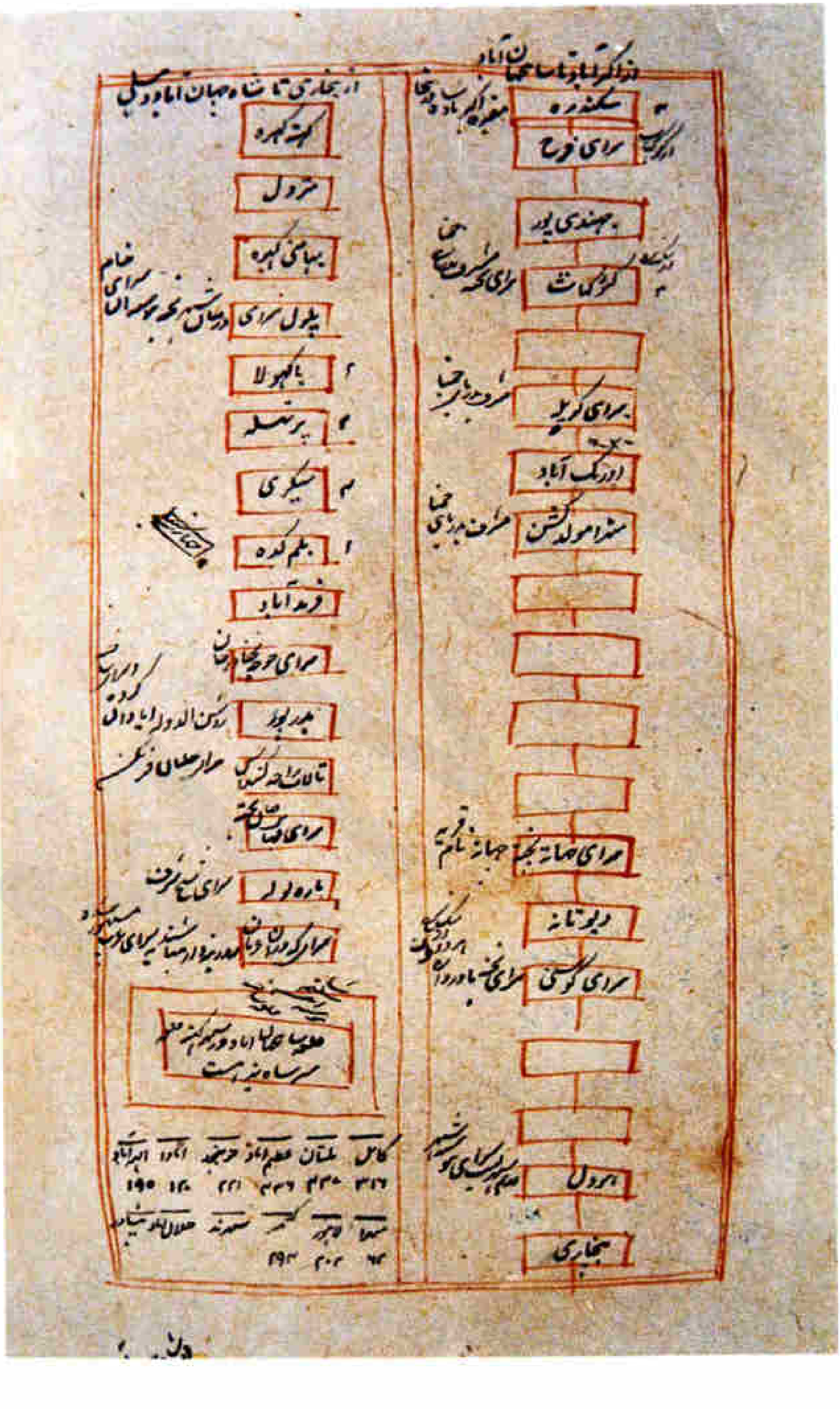
و جنوب باشد انچه بر قید مسافت و مکان معلوم شده می گذارد از حالپور تا

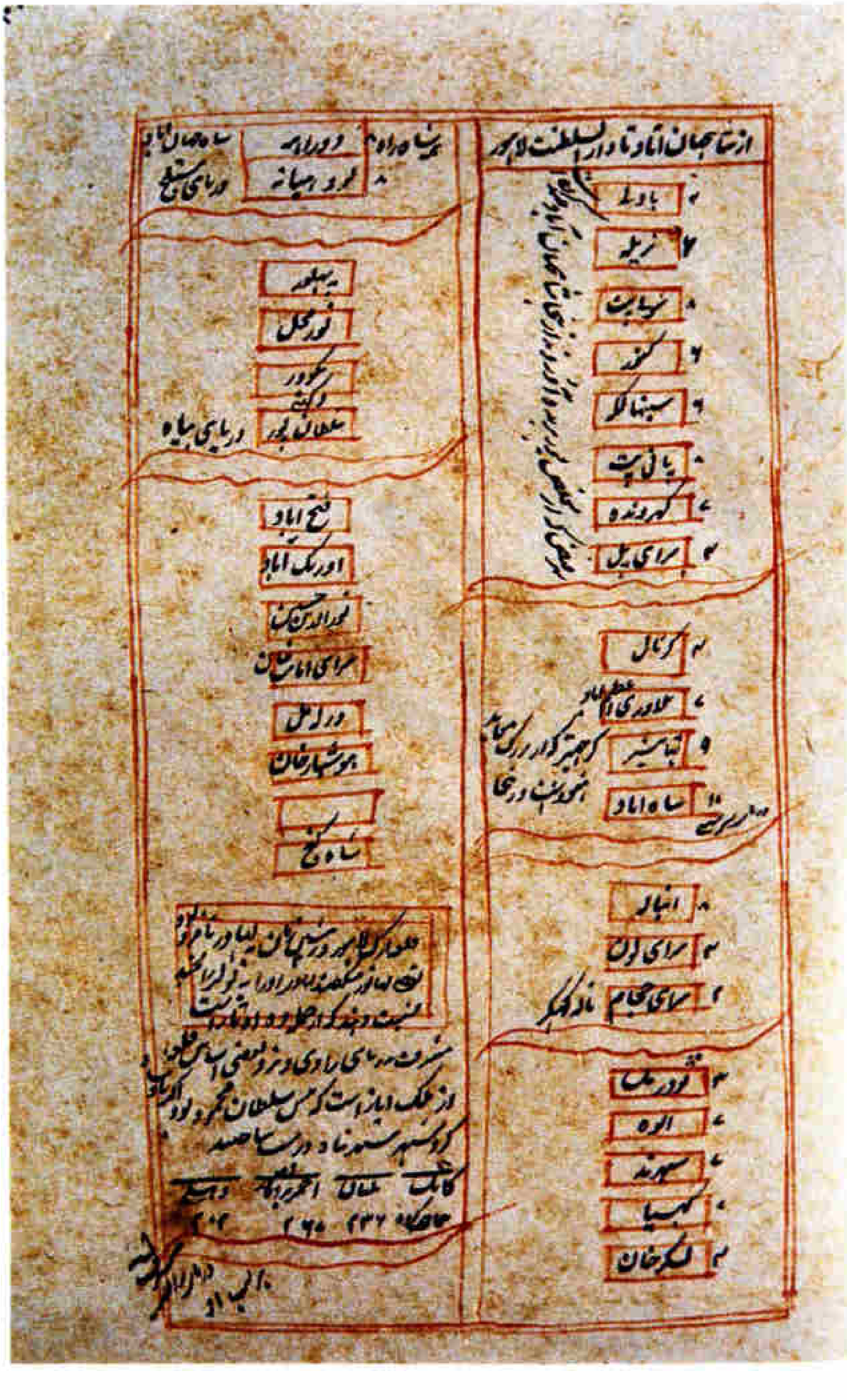
صدر کوه صد عادل شاه بود و بلند از انجا شش بتر صد رام را حالت تا سیت بندر رام انشر






سرای بزرگ
سرای مرحوم برد
سرای صادق
سرای مسلم
سرای شیخ قریه سازنده
سرای سادات قریه
سرای حسین
جمال نگر
سرای سپاهیان
سرای سکندر
سرای کهنه
سرای سلوکجند
سرای سکندر
سرای کلوار
سرای مسلم
شهر شوشتر


سکندره
سرای فوج
جهندی پور
لشکرگاه
برای گریه
اورنگ آباد
سرای جهانه نجف جهانه نام قریه
دیوتانه
سرای گوسفی
بهروں
بهجاری
از بخارا می تا شاه جهان آباد و دهلی
کهنه کهره
مرول
بهامنی کهره
پلول سرای
باکهولا
پرهسله
سیکری
بلم گده
فرید آباد
سرای حویجه
هدیبور
تالاب لشکر
سرای
سرای
بارولی
سرای
کامل ۳۱۶
ملتان ۳۴۰
فتحپور ۴۳۹
حویجه ۲۲۱
اکبرآباد ۱۴۰
۱۹۰
سهسا ۶۴
کهره ۲۰۲
سهسرام ۱۹۳



منزل سیاه ابدالان

۱۲ رباط

۰ لشکری

۱۴ راول پندی

۷ جریبه

۱۲ کالابان

۱۲ حسن ابدال

۹ لند رویه

قلعه اٹک مشرف بدریای آب

دریای اٹک

از اٹک تا پشاور

۳ جرار آباد

۴ قاری

۵ اکبر سده

۷ سندو

۹ خانخانان

قلعه پشاور

۹ بجرود

۴ علی مسجد

۶ لنڈی خانہ

۶ ریہ

۶ رہ ملایان

۴ سرخ دیوار

۵ علی نفی

۵ جلال آباد در کنار رنہ مرخاب

از لاہور تا قلعہ اٹک

۱ سیاہ درہ

۵ فضل آباد

۷ جواہر مل

۹ امین آباد

۸ حکیم پور

۹ چمکنی کلاں

۹ وزیر آباد

دریای چناب

۷ گجرات

۴ خواص پور

۴ کھاری

۵ کھالی

۴ سرای عالمگیر

۷ گذر دریا

دریای جہلم

۹ سید جلال

۷ اورنگ آباد

۴ جوگی چک

۴ چروہ

۴ جلال

۴ بہلیہ

۱۰ پنڈی

دریائے خاب

از اجمیر تا گجرات | از دهلی تا اجمیر | از لاهور تا دهلی | از کشمیر تا اتک

کنده بیتلی

قلعه جالور

گجرات

اجمیر

سرای اژدر

پانگری

دیوار بیه

کوتله پولی

بهودر رانای

جوک نیر

قصبه سانبهر

مورنده

سرسرا

اودتیرا

دوراهه لخیرا جمیر

سرای اژدر

ابوالحسن

اودیپور

نوشهره

میناکه گیره

کمال

چرکی مغز

پرهنه

چیتوره

شاهپوره

تلنسها

سیوه

مروه نابود

دوراهه سانبهر جیسلمیر

قلعه سکرن عمر جیسلمیر

جیسلمیر

امرکوت

متهرا

برکنه ناگور

بکنیر جودپور

گنده بیتلی

دوراهه جیسلمیر

گور گلابانی

اژمیر تا بهنیه ان راه بکنیر

دوراهه اصل بکنیر

اژمیر تا اودیپور

گور کالابانی

اژمیر تا اجمیر

هندون

جیسلمیر

میرته

بیکانیر

پاره

گور گلزار

قلعه رتناس

لاهور تا اجمیر

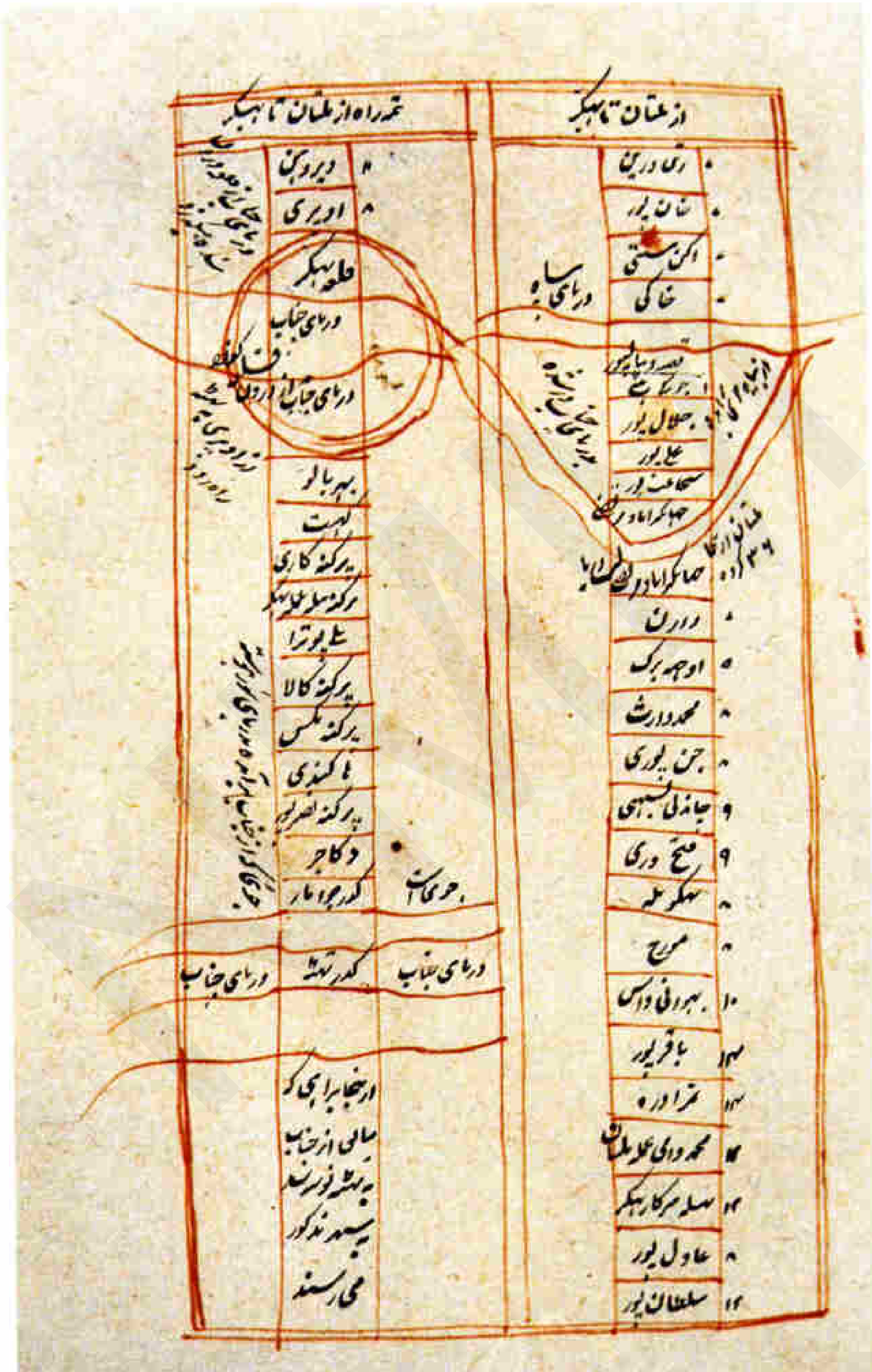
۱۳۷ ۴۰

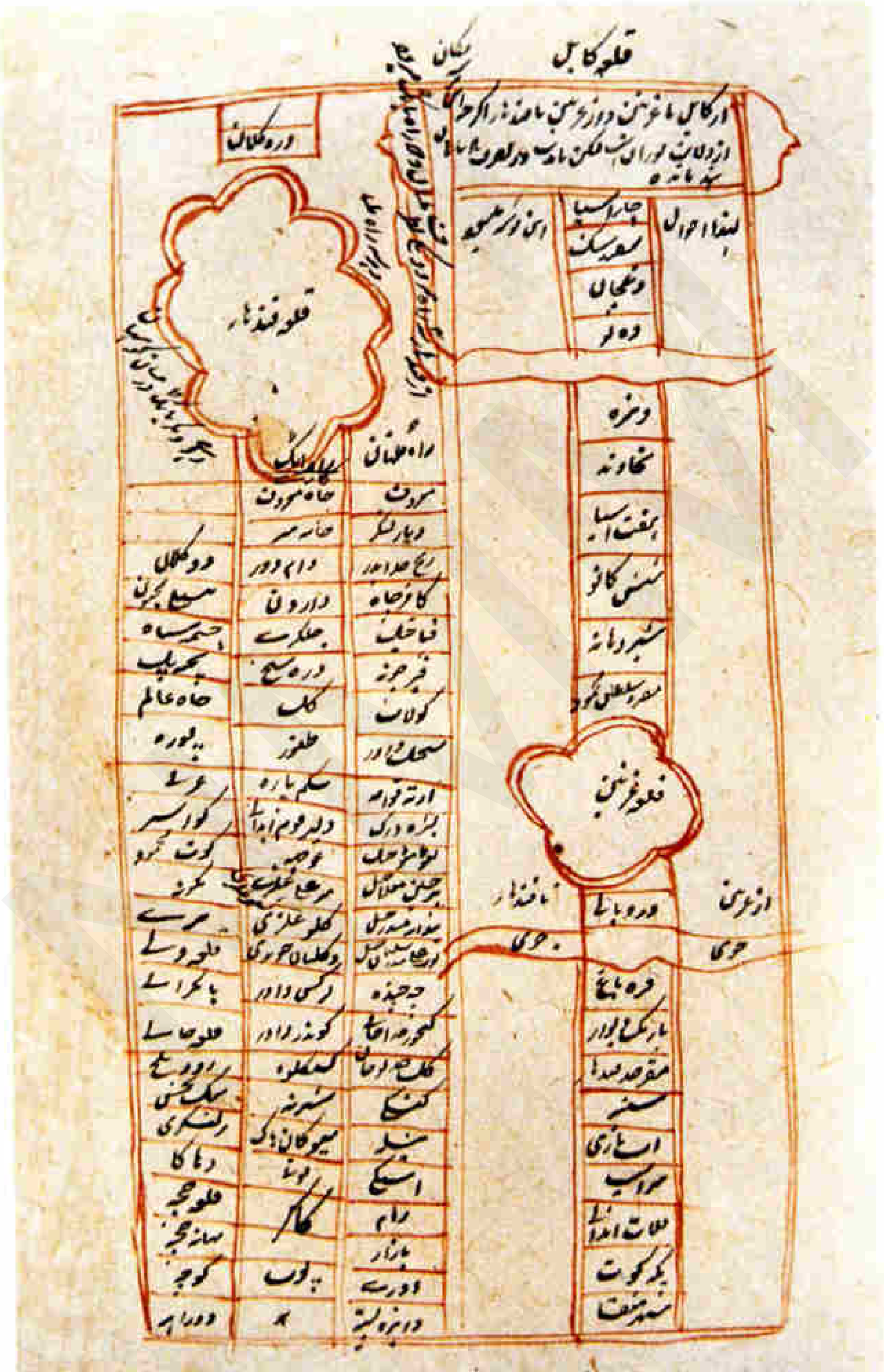
نیلاب تا بهلک

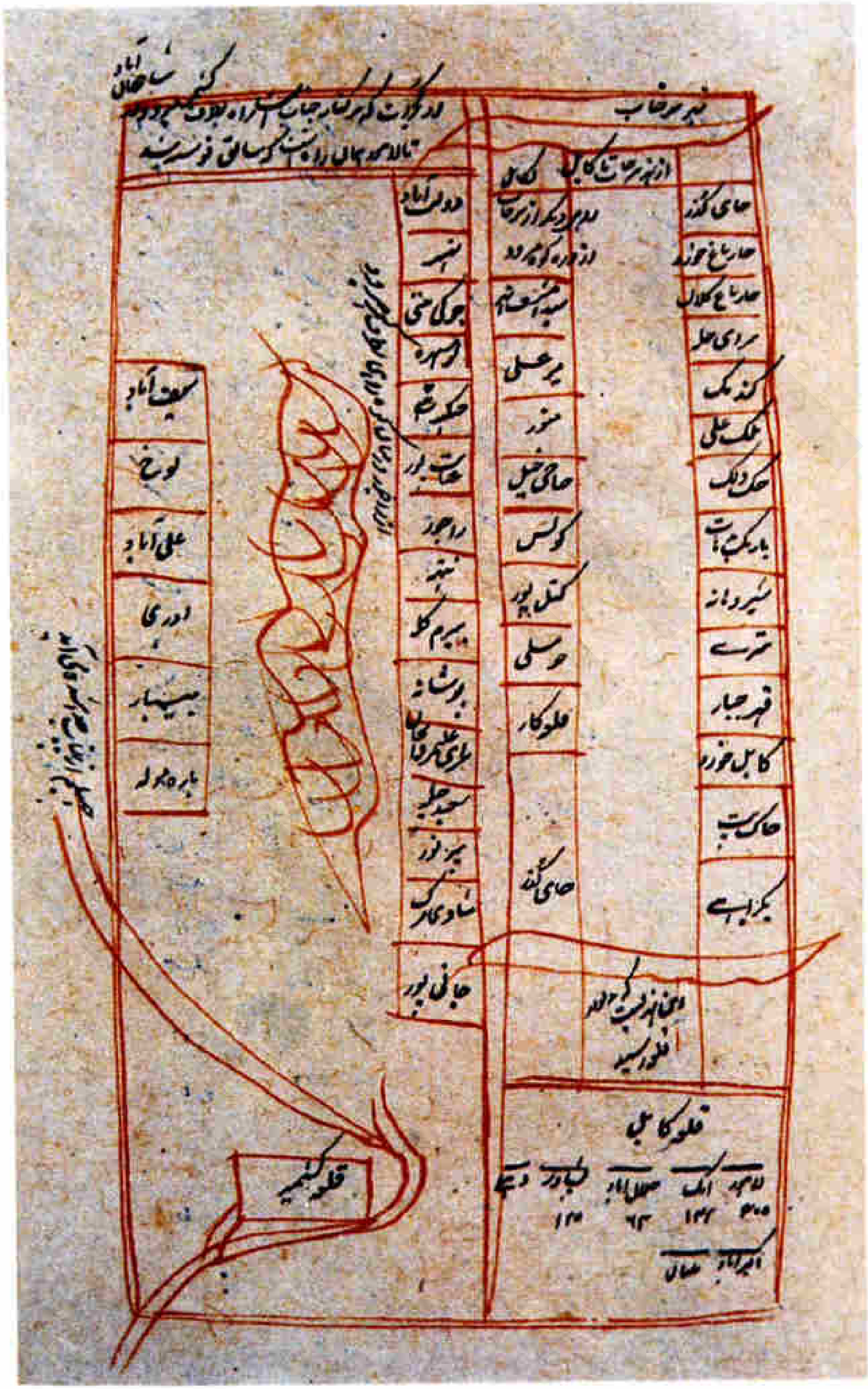
۴۹۶ ۱۹۶

قلعه تهنه

گنده بیتلی از ان جناب رسالی و رسیده


از ملتان تا بهکر
همراه از ملتان تا بهکر
۱ رتی دریا
۲ شاه پور
۳ اکن بستی
۴ خاکی
دریای سیاه
۵ جلال پور
۶ علی پور
۷ سخاوت پور
۸ حاجی کرامات دریا
۹ مراد پور
۱۰ اوچه برک
۱۱ محمد دارش
۱۲ جن پوری
۱۳ چاندنی شاهی
۱۴ صبح دری
۱۵ بهکر علیه
۱۶ صریح
۱۷ بهاولی واسی
۱۸ باقر پور
۱۹ خرادره
۲۰ محمد وای علیه ملتان
۲۱ سلسله سرکار بهکر
۲۲ عادل پور
۲۳ سلطان پور
۱۱ دیرد بن
۸ اوبری
قلعه بهکر
دریای جنوب
بهر بالر
لهت
پرگنه کاری
پرگنه سلسله بهکر
شاه پور ترا
پرگنه کالا
پرگنه نمکس
پرگنه ناگندی
پرگنه نصرپور
دکاجر
کدر جوا مار
دریای جنوب
کدر تهته
دریای جنوب
از جنابهای کو
سالمی از جنوب
به تهته فرو رسند
پیوسته مذکور
می رسند


قلعه کابل
قلعه قندهار
قلعه غزنی
دروازه کابل
دروازه قندهار
دروازه غزنی
راه قندهار
راه غزنی
راه کابل


قلعه کاهی
قلعه کلیمه

گلشن چهارم در احوال فقهای اسلام و نمونه

از عنایات ایزدی و تفضلات سرمدی چون از تسوید احوال پادشاهان ظاهر و سلاطین مملکت
هر یکی در ضمن صوبجات هندوستان و خبوشان نزاع حاصل کرد بیمحبه تمین و تبرک تذکر سلاسل
در دودمان اسلام و نمود خاتمه کتاب اوراقی می افزاید و به برکت تذکار حال ایشان
اوراق پریشان در شیرازه محافظت محفوظ و مصون باشند **سلاسل فقهای اسلام**
در ولایت عرب و ایران و توران سلاسل در دودمان دوازده برشمرند و هر یکی را از علمای
کامل سرچشمه گیرند **اول محاسبیان** سرچشمه ان حارث بن اسد محاسبی بصری است
وی در سنه دویست و چهل و شش هجری در بغداد در گذشت است **دویم قصاریان** به جدود ان
پور احمد بن عمار قصار کردند در سنه دویست و هفتاد و یک هجری بصری در سنه دویست و چهل
بطوس در گذشت و در سفرو دفن کردند **سیوم طیفوریان** به بایزید بن عیسی بسطامی نیک نامند در سنه
دویست و شصت و یک در بسطامی در سنه دویست و سی و چهار هجری عالم است **چهارم**
جنیدیان پیرو جنید بغدادی اند لقب جراری است انکه در خشتی است و در بغداد سری سقطی
و حارث محاسبی را دیده و در سنه دویست و نود و نهصد و نود و نهصد و نود و نهصد



Mukhlis, Anand Ram, *Safarnama-e-Garhmukteshwar*. Ed., Azhar Ali. St. Stephen College, 1946;. Lahore, 2004

Nabi Hadi, *History of Indo-Persian Literature*, New Delhi, Iran Culture House, 2001

Sarkar, J.N., *India of Aurangzeb*, Bose Brothers, Calcutta, 1901

Ibid., *Studies in Aurangzeb's Reign*, Orient Longman, New Delhi, 1989

Shahnawaz Khan Hashemi, *Mira'at-e-Aftab Numa*, Ms,. Delhi University Central Library, Delhi Univ., Delhi

Susan Gole, *Indian Maps and Plans*, Manohar, New Delhi, 1989

Tahmas Khan, *Tahmas Nama*, (ed.) Mohd. Aslam, Lahor, 1986

Vanina, Eugenia, *Ideas and Society in India: From the Sixteenth to the Eighteenth centuries*, OUP, New Delhi. 1996.

Select Bibliography

Abul Fazl, *Akbar Nama* and *'Ain-e-Akbari*, Sir Syed Trust, AMU, Aligarh

Blochmann, H, The *Ain-e-Akbari*, (English Translation). Low Price Publication, New Delhi, 2001

Chaturman. Rai, *Chahar Gulshan*, (Mss. from) Khuda Bakhsh Library, Patna; Maulana Azad Library, Aligarh Muslim University, Aligarh; Maulana Azad Research Institute for Arabic and Persian, Tonk; National Museum, New Delhi; Salar Jung Museum and Library, Hyderabad and British Library, London.

Ibid., (Hindi Trans.) Muhammad Riazuddin Khan, Maulana Abul Kalam Azad Arabic and Persian Research Institute, Tonk, 1990

Dargah Quli Khan, *Muraqqa-e-Dehli*, Ed. Ansari, N.H. 1983, English Trans. Chander Shekhar and Shama Mitra Chenoy, Deputy Publication, New Delhi, 1989

Kai Khusrau Isfandyar Fani, *Dabistan-e-Mazahib*, (Ed.) Rahim Reza Zadeh Malik, Tehran. 1362/1984. Two Vols.

Khan, Muhammad Bakhtawar, *Miratul-Alam*, *Tarikh-e-Aurangzeb*, (ed.) Sajida S. Alavi, Lahore. 1979 (vol. II)

Khwaja Azam, *Waqiat-e-Kashmir*, Bhandarkar Institute of Oriental studies, Pune. Ms. No.51

Muhammad Hadi Kamwar Khan, *Tazkirat us Salatin-e-Chaghta*, (Ed.) Muzaffar Alam, Asia Publishing House, New Delhi, 1980

and Urdu language and literature, being himself a seasoned Urdu journalist of repute and also an Urdu poet. To continue the same rich tradition, he instilled the same currents of acquiring knowledge of our common cultural heritage in me, and credit goes to my mother as well. I am lost for any words to express my sense of gratitude to them. I am also indebted to my wife, Dr. Neelima Asthana and pretty daughters, Sukriti Bhatnagar and Amrita Bhatnagar who provide me ample time to indulge consistently in my academic pursuits.

Chander Shekhar

Prof., Deptt. of Persian,

Delhi University,

Delhi.

October, 2011

pursuits.

I acknowledge my gratitude to friends and colleagues especially Dr. Abdur Rasheed, Dr. Gautam Chakravarty, Mr. Madhukar Tiwari and Anubhuti Maurya for their constant academic support and encouragement also, to Sh. Daya Nand Swami and his able son Dr. Dharam Dev Swami, Dr. Jameelur Rehman and Dr. Alim Ashraf Khan for their help in preparing the text of this work.

Many thanks to Dr. Mehtab Jahan, Dr. Shahnaz Parveen and Mrs. Masarrat for rendering assistance in preparing index. Thanks to Akram Parvez for computerizing the text as well as to Ali Reza and Jamal for all their help in formatting the text in the present shape.

National Mission for Manuscripts, Ministry of Culture, GOI, New Delhi, especially it's Director Prof. Dipti Tripathi deserve thanks sincerely, who came forward in accepting the book for publication. I am also thankful to Dr. Sanghamitra Basu, Coordinator (Publications) from NMM for all her help. Janab Abdul Mughni and his brother Kamal also deserve thanks for their valuable cooperation to bring the work in present form.

I owe sincere thanks to Dr. Karim Najafi Berzegar, Cultural Counsellor, Iran Culture House and Dr. Ali Reza Ghazve, Director, Persian Research Centre for their pivotal role in my research pursuits over a long period.

I must say that the credit of ushering me to Persian-Urdu studies goes to my respected father (Late Sh. Shiv Shanker Sahai alias Dewan Tasawwur), who inherited learning of Urdu and Persian from his predecessors, as was common amongst majority of Kayasthas. He was well informed about Persian

Acknowledgement

In preparing the edited text, I received ample cooperation and encouragement from many teachers and friends.

I convey my sincere thanks to all those who helped me especially Prof. S.A.H. Abidi, who inspired me to take up this work. His consistent encouragement led me to complete this work. It is a matter of privilege for me to express my gratitude to him for all his favors he has been showering on me in last three decades. I must express my indebtedness to Dr. A.S. Bidar, former Director and Dr. Imtiaz Ahmad, the present Director, Khuda Bakhsh Library, Patna, Dr. Nasim Akhtar, In charge, Persian and Arabic Manuscripts, National Museum, New Delhi, Dr. Khwaja Piri, Director, Noor Microfilm Center, Iran Culture House, New Delhi, Prof. Reddy, Director and Dr. Asifa Kausar, Curator, Persian and Arabic Mss. Section, Salar Jung, Hyderabad, British Library, London for allowing me access to the manuscripts/microfilms of the present work.

Prof. Muzaffar Alam has been a constant source of inspiration for me to keep on working in the area of editing texts of historical records. He deserves sincere thanks for all his encouragement and guidance in all my academic

recorded after Multan in some copies while in some it is prior to the said one. Major portion of the work covers the geographical details; therefore adding annotation for the geographical or personal names would have been deviation from the main text. Apart from abridged English translation of *Chahar Gulshan* (Sarkar, J.N., 1901) a Hindi translation by Muhammad Riazuddin Khan, (Tonk, 1990), though full of errors, also marks the importance of the original work. No academic work can be called a final word. Therefore, in spite of much labor in deciphering the esoteric script from the manuscripts some errors might have definitely crept in at various places in the text for which the editor takes all responsibility. It is requested to bring these to our notice so that these errors may be corrected in the next edition.

abridged form of the earlier work. Moreover, if we believe that the author passed away in 1759, (cf. Storey: Vol. II. 255) then how could the later work be complete in 1765. Therefore, it is definitely an erroneous detail given by the cataloguers. As pointed out earlier, there are many Mss. of *Chahar Gulshan* in different libraries and museums of India and abroad. After collecting data on the state of Mss. it is found that a majority of these are incomplete in many ways. Therefore, only four Mss. were taken up for the collation to present the edited text. These Mss. belonged to the following museums or libraries:

1. Khuda Bakhsh Library, Patna (Two manuscripts)
2. National Museum, New Delhi
3. Maulana Azad library, AMU, Aligarh
4. Maulana Azad Research Institute of Arabic and Persian, Tonk (Rajasthan)
5. Salar Jung, Hyderabad

Ms. of British Library which was the last one visited at London, is undated and incomplete. Since the Ms. does not have much to collate in peculiar differences or variations in the context, only some section of it are collated and added in the text.

Apart from the variations of the manuscripts, which have been shown in the footnotes index, persons and places added at the end of the Persian Text. Copy of Salar Jung is incomplete. As in this copy of Salarjung, the statistical tables are not recorded and the space is left vacant as the scribe decided to fill the same later on but remained as it is for ever. Deviation in the contents or the sequence of the *Subas* may also be noted. Like, the *Suba* of Thatta is

conservatives. Chaturman offers equivalent for it *Fateha Khwani*, which also has the same spirit in its intentions and meaning. With the passage of time, Indian authors of Persian were no longer seeking the appreciation of the native Persian, and therefore felt freer in using Indian forms. These element reflect the process of blending of Persian language with Indian languages. In the period under discussion it has become mature in its stage. One may find this blending from Amir Khusrau, Abdul Quddus Gangohi and later on, in the works of Abdul Wahid Bilgrami in the Pre-Mughal and Mughal period. The bi-lingual administration and court notices, especially in the revenue records, not only expanded Persian but Hindwi too. Bi-lingual lexicons - Persian and Indian languages (not Hindwi alone) like *Ajaychand Nama* (Persian-Hindwi) of Ajay Chand Bhatnagar compiled in mid 16th c. and *Rajvaivahar kosh* (Marathi-Sanskrit- majority of headwords in Marathi are from Persian) of Pt. Raghunath from the court of Shivaji reveal a substantial interaction of the various languages - a factor in creating harmony amongst itself and the people.

The variations and distortions in spellings in the several manuscripts are the contribution of the later scribes, though *Chahar Gulshan* is still a rewarding text for studying linguistic history and for discourse analysis. As pointed out earlier, several Mss. of this work exist under different titles. *Chahar Gulshan* and *Akhbarun Nawadir* are the two titles that figure in the author's chronogram to the introduction. Other names include, *Char Gulshan*, *Nik Gulshan* (the Bodleian Ms) and *Chatur Gulshan*. According to Munzavi (*Mushtarak*, vol.I/435; 504/1). Marshall (Mughals in India, pp255-56) and Nabi Hadi (pp.603-04), Rai Chaturman also compiled *Dasturul-Amal*, a brief history of Ancient India till 1179 A.H. (1765 A.D.) (Marshall, D.N., 472-473). It also contains some statistical information. But it seems it is an

Nathi, Abhi Nathi, Pran Nathi, Udir Nathi, Annant Nathi, Shuk Nathi, Bhai Roop Machander Nathi, Gorakh Nathi, Bami Nathi.

The chronogram in Rai Chaturman's introduction tells us that *Chahar Gulshan* was written in 1173 A.H./1759 A.D. A second introduction by the author's grandson, Rai Chander Bhan, tells us that the pages of the original work were not in any order and he re-arranged and organized the material in the book and updated it to the year 1204 A.H./1789-90 A.D. In a discussion of the Sikhs in the last folio there is a mention of the year 1174 A.H./1764 A.D.

The language of *Chahar Gulshan* is not as terse as Jadunath Sarkar (xvi) found it to be. In fact, Rai Chaturman's style is akin to that of other eighteenth-century Hindu authors of literary Persian. The miscellany freely uses innumerable words from Indian languages such as *Hindwi*, *Brij*, *Dakhini*, and *Rajasthani* or *Marwari* and, often enough, the author himself translates these words into chaste Persian. While giving an account of the Muslim states of the Deccan in the third *Gulshan*, the author gives the local equivalents for the Persian names of the offices of state: *Pali* for the monarch, *Deshmukh* for the *Amir*, *Deshpande* for the *Qanungo*, *Patel* for *Mutsaddi*, and *Kulkarni* for *Patwari*. Similarly, in his description of religions and the schools of Indian philosophy, *Chahar Gulshan* uses words such as *Darshan*, *Ashram*, *Sanyasi*, *Jogi*, *Pakhandi*, *Khat Darshan*, *Tilak*, *Jap*, *Shiv Baishnu*, *Charwak Garhasth*, *Ban*, *Jankam*, *Simora*, *Padak*, *Sharadh*, *Kahitt*, *Baid* (for Veda), etc. Rai Chaturman also made some interesting Hindi-Persian compound verbs like *Updesh Dadan* (to give counsel), *Bhajan Khandan* (to sing religious songs). He also coined certain equivalents of socio-religious terms, e.g. for *Shradh*. It is for paying homage to the forefathers and late parents as for the Hindu tradition amongst the

Qanae' bin 'Abirbin Azfahd bin Jambin (Prophet) Nuh. A detailed description about the geneology of Madaris has been rendered by the author of *Chahar Gulshan* in this chapter. *Dabistan-e-Mazahib* is the main source of the majority of the information on the above mentioned sects of Islamic saints mentioned in the text as *Fuqra* (pl. of *Faqir*). Similar details can be also found in *Mirat-e-Aftab Numa* of Shahnawaz Khan Hashemi (not the author of *Masirul Umra*), a voluminous work of miscellaneous information from late 18th c. After the description of Islamic *Faqirs*, we find information on the Hindu *Darwishes* in this section.

First, the writer explains about the six schools of Hindu Philosphy of life cycle known as *Shatt* (scribbed as *Khat* in the Persian text as the 'sh' sound of Sanskrit does not exist in Perso-Arabic phonetics) *Darshan*. The source of these has been stated to be Ved. According to the author, Hindu schools of philosophy, *Shatt Darshan*, the six stages of human life: *jogi*, *jankam*, *sunera*, *sanyasi*, *garhesth* and *Bishnu* once again revived in the time of Akbar. Thereafter, the author explains the belief of Hindus according to holy scripts and also about the creation of universe as per the contents of Vedas. Sufism and Bhakti movement introduced a momentum towards the humanistic approach of the religious truths. The assimilation of both paved way for a new interpretation of religious beliefs. Common characteristics were sifted out and innumerable equivalents for various terms were coined to bring the ethos of co-existence and global thinking. Many *Panths* (cults) having inclination towards vadantic theory with the addition from Islamic Sufism and vice-versa, the exchange of ideas can be gleaned from the *Malfuz* literature of great *Sufis* of medieval period. Chaturman, after giving a description to the theory of *Shatt Darshan*, moves towards a précise description of twelve *Panths*: *Shiv Nathi*, *Ast Nathi*, *Pachak Nathi*, *Dharam*

of such works, Prof. Nurul Hasan says," Historian have always been conscious of the importance of geography. They have realized that many historical events and movements can best be explained if studied in their geographical context. Equally the importance of economic-geography, human geography and the role geography played in the movement of ideas and goods has been duly acknowledged in historical words."

Apart from third *Gulshan*, the scattered information on geographical glimpses constitutes a major portion of this work. Though not a continuation of the first and the second *Gulshan*, the fourth throws light on the beliefs of philosophical schools of Islam, Hinduism and Sikhism (though in 18th c. India there was no notion of it as a separate religion). It is evident that Rai Chaturman was a close observer of a variety of faiths and their dominant schools and by recording these he expands the scope of study in terms of comparative religion. It may be concluded that some other contemporary miscellanies referred to the model and major source for the author of *Chahar Gulshan*. He incorporated his own gathered information which were updated through the sources of royal house. The fourth *Gulshan* throws light on Islamic mystics and their different sects. These are: *Muhasabiyan*, initiated by Haris bin Asad Muhasibi (d. 243 A.H., Baghdad); *Qussariyan*, of Hamdun bin Ahamad bin Ummar Qussar (d. 271 A.H.. Nisha pur); *Tabfooriyan* of Tabfoor bin Isa Bustami (d. 261 A.H.); *Junaidiyan* of Junaid-e Baghdadi (d. 297 A.H.); *Nuryan* by Naskhur Nur bin Ahmad (d. 297 A.H.); *Suhailiyan* by Suhail bin Abdullah Bashari (d. 283 A.H.); *Hakimiyan* by Muhammad Ali Hakim Termizi; *Jarajiyan* by Abu Sai'd Jarar Ahmad bin Musa (d.286 A. H.); *Khafifiyan* by Abdullah bin Khafif (d. 301 A.H.) *Hallajiyan* by Hussain bin Mansur Hallaj; *Shattariyan* by Abul Abbas Shattari; *Uwaisiyan*, who were said to be from the Prophet Khizr were the followers of Poor-e-Kalyan bin

time. It also helped in military movements. On every route, temporary and permanent caravanserais were constructed by various emperors, Begums, nobles and the saints show immense use of these way side shelter houses. There are about 129 *Serais* mentioned on the various routes in this work. Many of these were permanent as stated Serai Pukhta and some were temporary mentioned as Serai Kham. Some of these were adjacent to the outskirts of the city or the village and mentioned as Serai Paiwaste. The structures of these have been also vividly described by the writer. Many of these still stand to mark the might of their time but most have perished and disappeared with the passage of time. Likewise, the gardens and water reservoirs and wells which have been strength of environmental and ecological management since time unknown, are shown in the maps. From military strategic studies, one may find location of various forts, fortresses etc. also in these maps. In the third chapter, forts of Deccan are enumerated with all details. However, one may notice that the pictures of these sites on the maps of different Mss. given in this book have some variations too. The laborious sketching of the maps shows a mastery of the writer on the science of cartography as well as the sources he had in his possession, giving details of river line routes and providing road maps, especially of the high roads from Delhi to the imperial provinces, on every direction, highlighting cities of importance, water bodies - rivers, canals, rivulets, wells, military encampments as well as traders temporary shelters and places of halt like caravanserais, and places of refreshment i.e. gardens etc.

The presence of so much practical information explains why there are so many manuscripts of this book in the libraries and museums in Indian subcontinent and Europe as a source of geographical and strategic importance apart from other vital information permeating it. Highlighting the importance

map. The Khuda Bakhsh, Patna Mss. (in present work only two have been extensively used. The maps in H 1/1238 are more specific and drawn artistically, compared to H 92) and Salar Jung, Hyderabad's copy has a straight drawn map with the blocks while the National Museum, New Delhi and AMU and Tonk Mss. have an artistic brush, highlighted with red ink. Ms. of British Library has straight lines showing the names of places and forts and horizontal lines for river and water bodies gardens and *ghatis*. For a ready reference, please see the maps (in appendix) in original reproduction from the Mss. of Khuda Bakhsh and National Musuem and Salar Jung. In some cases, there are variations in placing the cities, forts, water bodies etc. These maps show signs of the influence of European map making techniques, and in parts they have updated the geographical information in the *'Ain*. These maps are drawn according to scale; towns and forts are shown in circles; and, on the margins the courses of rivers have been indicated (Susan Gole, 31, 91). There is no attempt to establish the directions. The third *Gulshan* also provides detailed description of cities and small towns, though it is not always easy to locate these today even with the help of collations from other sources. Sometimes, the scribes have written place names illegibly, or over time, many settlements have either been renamed or have disappeared. In his English translation of *Chahar Gulshan*, Jadunath Sarkar attempted to locate a few places - some are recorded erroneously too in his book - mentioned in the work. In the edited text, it has been my endeavour to offer some conjectures and proofs to establish the more obscure sites.

The maps shown in the different mss. are of different shapes. There are even variations in fixing of the places on route. Majority of the Mss. available in various libraries show that these were copied at the behest of those who were interested in trade and the demography or geographical study at that

woven from fine silk in the *Sarkar* of Barbakabad. In eastern part, Gaur existed since ancient times. Recently, Archeological Survey of India, found that it was a place for anchoring of commercial boats. The city is known as Lakhnauti as well as Jannatabad. Chaturman mentions, "there is a place where boats are stationed. Its water is very poisonous and the criminals from various parts are brought here for their final journey to the other world". According to the said writer, he visited this place. After rendering the account of each item, he also records the rates and weight of each item and even mentions that the rates were streamlined during the stay of Aurangzeb in the said states. The author says there is so much to write about variety of items that his pen is not able to continue to scribe all these as it requires a separate work to be compiled comprising all the detail. Another textile often mentioned as the famous cloth of the south is *Badla*. According to the author it is brocade. Author of *Farhang-e-Asafia* says that it is made with gold and silver yarns. It is also the name of a fabric i.e. *Zari*. Speaking about the city of Chanderi, and its products, Chaturman specificly tells about the famous textiles of it. He says, "This is an ancient city with a strong fort. Cloths like *Mehmoodi-e-sade*, and *Chiken* (both cotton) and *kharwa* of colourful variety which are not woven so fine as here and also not available anywhere, are taken away as gifts to far off places," (F.81). According to *'Ain*, *Mehmoodi-e-sade* was manufactured in the town of Saronj, a *Mahal* in the *Sarkar* of Chanderi, in the *Suba* of Malwa (Jarret, 2/213).

The third *Gulshan* comprises hand-drawn maps showing the distance and the names of the stages or places, *serais* (inns), forts, *khanqahas*, rivers and important cities. The itinerary or Road-Book is the most valuable part of *Chahar Gulshan*, according to Sarkar (ibid, p. xxiv). It records the itinerary of 24 highways or *Shah-rahs*. Every Ms. has its own way of designing the

fort which is located on a curved hill-top, constructed during the time of Yadavas in 10-11th C. was also a centre of trade and commerce. We find details on various flora and fauna of this area as well as the famous items or the objects of interest of the author in *Chahar Gulshan*. Speaking highly about some flowers of the said region, he tells us that *Kewara*, a kind of flower and also used for perfume and hair-oil can be seen being sold at very low rate in bulk on the road side markets. Likewise *Pan* is available everywhere in good variety, especially kinkari or kinkiri of sweet taste. Fields of coconut trees abound as far as the sight goes." (F. 90 b) Bidar, known as Muhammadabad alias Zafarabad, was famous for its agricultural products and natural herbs and spices. The author visited the southern *Subas* in the time of Aurangzeb and recorded the details as an eyewitness account. According to him, among these *Subas*, Bidar was the centre of fine porcelain, metal work and other small scale industry for ornamental works." Bidar was also known for its ornamental work on pots, vessels and utensils like *Pandan*, *Rekabi* (plate), small and big, *Huqqaa* and *Shama'dan* (Candle stand) with silver and gold water engraved work. Beautiful pictures, flowers and petals with subtle and delicate style and variety engraved on these fine metal works can mesmerize even a painter of exclusive hand and brush and uncommon imagination (F.189). Among the textile, cloth like Badla, zari and clothes as kurta, and the beautiful and exclusive *sar pich* (an ornament to be fixed in the turban for ornamentation) made of *jarih* (not *zarih*, as mentioned in the text) and wraps like *kinari*, *dupattas* and *kamarband* (girt) made of *Kalabtun* are from this *suba*. Excellent quality of Chintz of Karnatak is used for making different kind of apparels. A kind of headgear is also called chint. In the course of detail on *Suba* of Bengal also, he lauds the high quality of silk available in the *Sarkar* of Gora Ghat and the fabric known as Ganga Jal

Nayyar in 1850 for the officers of East India Company. It gives detail on every term used in the revenue offices during Mughal period. Interestingly, the complete volume (including *Miratul-Istelah* was sold to British Library by a son of Sir H.M. Elliot on 13th April 1878. However, in certain cases, the Rai Chaturman states that, in absence of the records, fresh and up to date information could not be placed on the record. In some cases, the information on the sources of the receipts, for instance in the case of Hyderabad, income from Mint, mines (diamond) and mart manufacturing units are also recorded.

After a brief detail on the climate, location and direction, a table depicts the total area under the jurisdiction of each *Mahal* and total *Subas*. There is a brief history, as mentioned above, about the rulers of past times. Here Chaturman also highlights the major cities with their characteristics, even in some case ancient cities with their local history and the renowned personages who ruled or lived there as well as information on natural resources of each *Suba*. Rivers, mines and minerals of each *Suba* and the major crops, fruits and also their rates. Industrial products like textile of the area have also been projected with minute detail. For instance, about the fruits available in the *Suba* of Khujastabuniyad Aurangabad, he says," plenty of fruits are available here, especially sugarcane and mango of exclusive variety. (Sugarcane has been considered a fruit yet in the major rural areas). The former with the black skin is full of juice. According to the locals, from one sugarcane five ser juice can be extracted, though it seems an exaggeration. Similar kind of information on sugarcane and mango can be seen in a work entitled, *Rauzatul-Anwar* by Azad Bilgrami (Ed. Farooqui, N.A. 1985). This work is about the *sufi*-saints who are buried in Khuldabad, a city named afte Aurangzeb who was buried at this place in 1707 A.D. The city of Khuldabad is near Aurangabad and Daulatabad. Daulatabad or Devgir's splendid strong

Bengal- twenty eight *Sarkar* and 1243 *Mahal*; Azimabad alias Patna- eight *Sarkar* and 252 *Mahal*; Allahabad alias Prag- seventeen *Sarkar* and 269 *Mahal*; Awadh alias Ajodhya- five *Sarkar* and 149 *Mahal*; Ajmer- eight *Sarkar* and 238 *Mahal*; Gujrat- twelve *Sarkar* and 256 *Mahal*; Ujjain alias Malwa- eleven *Sarkar* 259 *Mahal* : Kabul- three *Sarkar* 29 *Mahal*; From South: Berar- ten *Sarkar* 200 (in the text it is mentioned as *Pargana* but in the table) *Mahal*; Khandesh alias Buhanpur- one *Sarkar* and 133 *Mahal*; Khujasta Buniyad alias Aurangabad- eleven *Sarkar* and 116 *Mahal*; Daruzzafar Bijapur- eight *Parganas* and 8 *Mahal*; Farkhanda Buniyad Hyderabad- twelve *Pargana* and 86 *Mahal* (The author states in the text that detail on *Parganas* and *Mahal* etc. is not available but in the table he himself gives the statistics of the same); Muhammadabad Bidar alias Zafarabad- four *Sarkar* and 54 *Mahal*. It seems the author was very conscious about the details available in other sources of his time. He specifiely highlights the states of Deccan. There may be two factors for highlighting the details: (1) his model book *Ain-e-Akbari* and many other sources, before the writer, do not have the information on Deccan; (2) The writer visited Deccan in the time of Aurañgzeb and the first information he had at his hand, prompted him to include in his work. Thus, after giving a brief history of the ruling houses of Deccan which he mainly derived from *Tarikh-e-Farishta*, he enumerates the number of forts each of the five *Suhas*- Aurangabad: 144; Khandesh-19; Bidar-5; Bijapur-120 and Hyderabad- 54.

Chahar Gulshan also provides information on the revenue receipts of every *Suba*, with the bifurcation of each *Mahal* including *Mouza'* in terms of both rupees and *dam*. Apart from other sources on the definition of revenue terms, I came across a small Ms. attached with *Miratul-Istelah* of Anand Ram Mukhlis in British Library, London which is written by Rakhshan

In the course of detail of every *Suba*, he also enumerates the number of forts, both large forts and fortress made of earth and their location direction-wise. In the first Gulshan, the author's India clearly stands on two sections: South India and rest of India. The latter covers North - up to Kabul and Qandhar, west-Gujrat and Rajasthan, east-Bengal (including Assam), Bihar and Orrisa. Khandesh is also included in Non-south *Subas*. Deccan or southern states are described in second *Gulshan* with a precise history of their kings. It will not be out of place to mention that Abul Fazl records details of 15 *Subas* in *'Ain* 1586, 18 *Subas* in 1695 by Sujan Rai Bhandari in his *Khulasatut-Tawarikh*. In the last days of Aurangzeb, three other Deccan states were added to the Mughal domain and the number reached 20 *Subas* (not 21 as mentioned by Sarkar, J.N., p.xxv/ii). The information in *Chahar Gulshan* stretches up to the reign of Muhiuddin Shahjahan II. There was news of arrival of Ahmad Shah Abdali at that juncture of the time as the author reports in the last lines of the last folio (f.143). Though Sarkar accepts the date of the compilation of the information as 1720 but the above mentioned event indicates that even the details from post-Muhammad Shah i.e. post Nadir Shah Invasion were also incorporated by Rai Chander Bhan the grandson of the author. There are other evidences also which hint at this direction, like the details on the Sikh leadership in 18th c. This aspect will be mentioned later on in this section. A brief introduction of the contents is as follows:

The first *Gulshan* contains details on the *Subas* namely : Shahjahanabad (Delhi) - twelve *Sarkar* and 248 *Mahal*; Akbarabad (Agra)- twelve *Sarkar* and 254 *Mahal*; Lahore - (In place of *Sarkar*) five *Doabas* and 339 *Mahal*: Thatt- four *Sarkar* and 60 *Mahal*; Multan - four *Sarkar* and 113 *Mahal*; Kashmir- three *Sarkar* and 75 *Mahal*; Orrisa- twelve *Sarkar* and 258 *Mahal*;

intimate friend. In the city of Badaun, there are seven Ahmad(s) lying at rest: Ahmad Khayyat, Shaikh Ahmad Lodhi, Shaikh Ahmad Khandan, Shaikh Ahmad Charmpoosh, Ahmad Barnavi, Shaikh Ahmad son of Nizamuddin, and Shaikh Ahmad Badauni. Saiyyed Muhammed Bin Mehmood Kirmani, a trader of Kirman (Iran) obtained audience with Baba Ganj Shakker and became his disciple. He gave up his trading profession and became an ascetic. He is buried in the Chabutra Yaran, a place known for Sultanul Mashaikh (Hazrat Nizamuddin Aulia). Saiyyed Mubarak bin Muhammad is a disciple of Khwaja Qutubuddin Bakhtiyar Kaki. He passed best of his life in the company of Hazrat Nizamuddin Aulia. He is also lying buried in the vicinity of Chabutra Yaran near the grave of Maulana Shamsuddin Qasemi's father, one of the renowned *Khalifa*(s) of Hazrat Nizamuddin Aulia. It is said about him that one day when Sultan Muhammad Tughlaq, an ardent enemy of the *Mashaikh*, asked Maulana to proceed to Kashmir. Maulana told his friends that he saw in his dream on one hand, the king is inst ing to go to Kashmir and on the other hand his master (who had expired by that time) is calling him. He does not know where to go? Meanwhile he got an ailment of boils. The king was apprised of his ailment and inability to proceed to Kashmir. The king summoned him to court to prove his ailment and not making a pretext to proceed to Kashmir. Maulana set forth to reach the court but on his way he left this materialistic world to meet his master. Shaikh Jamali, from the time of Sikander and Behlol Lodhi, real name Jamal, was popularly known as Jamali as his master Maulana Samiuddin used to endearingly call him. His tomb is in Lado Serai and a specimen of exclusive architecture. Nasiruddin, popularly known as Malik yar Paran, was alive during the reign of Sultan Ghiyathuddin Tughlaq was well known amongst the *Mashaikh*. Even Hazrat Nizamuddin Aulia also paid visit to him.

who left for heaven in 750 A.H. Zia Sunami was a renowned *Mufti* of his time. His work on *Ilm-e-ehtesab* in Arabic which was later translated into Persian has been published. In the said section, the description continues with other personages like Khwaja Moiduddin, a disciple of Hazrat Nizamuddin Aulia, who is lying buried adjacent to the tomb of his master; Khwaja Ahmad Badauni, a disciple of Shaikh Rukunuddin Firdausi, from the disciples of Hazrat Nizamuddin Aulia. His sepulchre is in the eastern periphery of Hauz-e-Shamsi, Mehrauli; Shaikh Suleman Muinul Mundawi also known as Dehlavi. He was known for his accomplishment of transmigration of soul. His tomb is behind the shrine of Khwaja Qutubuddin Bakhtiyar Kaki; Shaikh Jami Abdul Wahab, son of Saiyyed Mahmood, brother of Makhdoom-e-Jahaniyan Jahan Gasht son of Shaikh Jalal Bukhari died in 993 A.H. He was laid to rest in Delhi; Shaikh Abdurrazaq of Jhujhana, disciple and successor of Shaikh Muhammad Hasan, the disciple of Shaikh Tahir. He died in 994 A.H. in Delhi; Shaikh Abdul Qaddus, disciple of Shaikh Zainuddin, son of Shaikh Arif son of Shaikh Abdul Haq Muhaddis Dehlavi, died in 995 A.H. lying buried in the eastern side of Hauz-e-Shamsi. According to the popular belief, the earth of the sepulchre can enhance spirituality therefore the sepulchre has been repaired number of times. His date of death is said to be thirteenth ZilHijj 966 A.H. Fariduddin, a *Sufi*-saint, is the grandson of Shaikh Hamiduddin. He is the successor and disciple of his grandfather and some time visited Delhi. His sepulchre is on the eastern side of the Bijay Mandal. Maulana Alauddin Usuli is the master of Hazrat Nizamuddin Aulia. *Khairul Majalis* of Hazrat Naseer Chiragh Dehli says that he did not accept any thing from any person except at the time of extreme need. He is lying buried in Badaun. Shaikh Ahmad Badauni: According to Hazrat Nizamuddin Aulia, he was a very pious and abstinent and a close and

Munawwar, son of Shaikh Burhanuddin son of Shaikh Jamaluddin Hansvi was from the *Khulfa* of the Hazrat Nizamuddin Aulia. He was also known as Hasan Barhane. Externally and internally he attainted all accomplishments. He never bowed his head before kings and nobles. It is said that once a king of Delhi, who was known for his oppressive attitude towards the *Sufis*, passed from Hansi. Except the Shaikh, all went to pay their obeisance. The king summoned him. After his regular routine, the Shaikh went to see the king. On his arrival, he was told the king is busy in archery and the time is not appropriate to have the audience. The Shaikh, without any hesitation, went upto the site. On seeing him there, the king came to meet him and extended his hand towards him. The shaikh gripped his hand so tightly, it was not easy for the king to release. (one may say that the writer has exaggerated in these anecdotes out of sheer devotion). The tomb of the Shaikh is also in the Chahar Qutub of Hansi. Apart from other sources on the family of Jamaluddin Hansvi and others whose tomb is known as Chahar Qutub, the *Chahar Bahar* of Munshi Balkrishan Hisari is a very good source to know about the city, men of art and spiritual personages including the family of the said Shaikh. Its lone Ms. is in National Museum, New Delhi. (For details, see Salim Malik, (Ed.) *Chahar Bahar* of Munshi Balkrishan Hisari, Ph.D Thesis, Dept. of Persian, University of Delhi, 2003). Amir Khusrau and his son Amir Haji, also a disciple of Hazrat Nizamuddin Aulia, used to recite *Ghazals* in the assembly of his master. His tomb is also close to his father's. Among other *sufi*-saints of Dehli *Suba*, the writer of *Chahar Gulshan* speaks about Zia Nakhshabi, the writer of the famous work *Tuti Nama*. In his vivid description, the writer mentions that there were three great men of religion namely Zia- Zia Nakhshbi, Zia Barni and Zia Sunami. Zia Nakhshabi, a disciple of Baba Farid Ganj-e-Shakker and *Khalifa* of Hamiduddin Nagori,

himself as and when Hazrat Nizamuddin Aulia would visit him, because he could not face him, out of modesty, because the master is divine and he is just a *tarak-e-Duniya* (one who renounces the world or *Sanyasi*). He died in the month of Rajab, 700 A.H. He is lying buried behind the tomb of Hazrat Nizamuudin Aulia. Pir Bhilam is from the old Myrters (in the way of Sufism). Blind and other handicapped people receive respite by visiting his shrine, which is situated on eastern side of the tomb of Hazrat Nizamuddin Aulia. Bibi Fatima Saima, a renowned woman *sufi* of great accomplishments was a pupil of Shaikh Farid Ganj-e-Shakker and used to call Shaikh Muhibbuddin her brother. Her sepulchre is stated to be near Inderpat while the author of *Siyarul Aulia* mentioned it to be on the outer skirts of Mian Darwaze. Bibi Zulekha, mother of Hazrat Nizamuddin Aulia, is resting in her last abode, a place where she passed her life, at the same place near *Dargah* of Hazrat Qutbul Aqtab. Bibi Noor, Khalifa of Sadariddin. She came from Multan to Delhi and settled here only. Her sepulchre is adjacent to the tomb of Shaikh Nasiruddin Chiragh Dehlavi. Shaikh Sala Bhairi Kala, another disciple of Shaikh Nasiruddin Chiragh Dehlavi lies buried near the tomb of his master. Among other renowned *Sufis* are held in very high reverence is Shaikh Jamaluddin Hansavi, said to be the nephew of Shaikh Abu Hanifa. His *fatwas* and *Khitabs* were followed with all spirits. It is said that even the letters of *Khilafat* of Baba Farid were also validated by him. If he disapproved one, Baba never questioned. His tomb is in Hansi (known as Chahar Qutub). Shaikh Najibuddin Mutwakkil, brother and disciple of Baba Farid Ganj-e-Shakker. He expired on ninth of Rajab (year not mentioned) and lies buried in Bijay Mandal. Among other men of sufistic eminence were Shaikh Badaruddin of Ghazni, disciple of Khawaja Qutubuddin Bakhtiyar Uwaisi. His tomb too lies in the shrine of his master. Shaikh Qutubuddin

Suharwardi. He lived a long life and was alive in the period of Sultan Behram Shah. He expired in 637 A.H. His sepulcher lays at the entrance of one the gates of the city of Shahjahanabad. This gate is known after his name as Turkman Darwaza.; Saiyed Hasan Rasulnuma Uwasi, belonged to *Chishtiya Silsila* and was known for his accomplishments. He migrated from Narnol to Dehli. His demise occurred on Monday, 22nd Shab'an, 1103 A.H.at the age of 109 years. His tomb is near Gulabi Bagh adjacent to Shah Ganj, Delhi. The *Urs* is celebrated on his tomb on the occasion of *Basant*; Shaikh Aba Bakr Tusi Haideri Qalander, was a pupil of Jamaluddin Hansvi. When he came to Delhi from Hansi to pay a visit to Khwaja Qutubuddin Bakhtiyar Kaki, stayed with Hazrat Nizamuddin Aulia. The latter too visited him in Hansi. After his demise on Monday, 22 Rajab, he was buried in a place called Baz Parran near the river Jamuna; Shaikh Budhani was with Khwaja Qutubuddin Bakhtiyar Kaki. Interestingly he used to offer water from a Buddha (a kind of water bucket) to his fellow prisoners, it is said that he is known as Badhana as Khwaja miraculously received *Kak* (a kind of bread) in the same imprisonment and therefore, is known as Kaki. His last abode is near the tomb of Hazrat Nizamuddin Aulia. Mulla Muiz Haji Mujaddin, the Khalifa of Shaikh Shibuddin Suharwardi who undertook Haj pilgrimage twelve times. He was appointed to the post of *Sedarat* by Sultan Iltutmish. He resigned form the post after a span of two years and became a disciple in the *Khanqah* of Khwaja Qutbuddin Bakhtiyar Kaki. He expired on Zilhijj 12th, 642 A.H. His tomb is adjacent to his master's at a place known as Phalna Pathar in the city (Delhi, Mehrauli complex). People gather on the day of *Urs* there and obtain bounties by paying a visit to his tomb. Shaikh Shamsuddin Utawala (one who is in haste) was always in habit of kindling fire and thereafter spat on the ash. He used to dig a trench. According to him it was to conceal

A.H. His date of demise is 18th Rabiul Awwal, 725 A.H. in the time of Sultan Muhammad Tughlaq. His tomb is in Dehli; Nasiruddin Chiragh Dehli was born in Awadh and became a disciple of Hazrat Nizamuddin Aulia. On the occasion of his *Urs*, before the festival of *Diwali* a large number of people gather to obtain the bounties by paying a visit to his *Khanqah*; Amir Khusrau Dehlawi, was an exponent poet and writer of his time and no one could outdo him especially in poetry. He composed verses in Persian, Arabic and Hindwi (not Hindi as usually claimed). He was a great musician of his time. *Sarod* and *Qawwali* are his innovations. Innumerable writings have been left behind. But not a single line can be found in these where he claimed to be the inventor of *Sitar* or *Tabla*. He may have initiated certain innovations in *Veena* of Indian origin blending with the musical instruments namely *Tar*, *Sehtar* or the Perso-Arabic string instruments traditionally used in Persianate culture and dominated central Asia too. His association with Hazrat Nizamuddin Aulia brought him a special name in the domain of *Sufis*. His popularity among masses originated from the *Khanqah*, not from *Darbar*, and paved the way to oral traditions about him in the form of different kinds of attributions too. Barely six months after the demise of his master, he also left for the other world on 18th Shawal, 725 A.H. He is lying buried in the *Khanqah* of his master; Shaikh Rukunuddin Firdausi, a revered *Sufi* of Hazrat Nizamuddin Aulia's time. Nasiruddin Chiragh Dehli was his choice for *Khilafat* at Dehli. His *Khanqah* was in Azimabad, a locality close to Humayun tomb. His tomb was in Barah Pula; Shaikh Sharafuddin Panipati, was a great *Majzub*. He was a disciple of Hazrat Nizamuddin Aulia and according to some, Hazrat Qutubul Aqtab Bakhtiyar Kaki. His tomb, a place for visitors who have great sense of reverence for him, is in Panipat near Karnal; Shah Turkman Biyabani, was the disciple of Shaikh Shihabuddin

description of Baba Budhan Lal, a *Sufi* saint from Dayanpur, *Suba* Lahore (F. 50) and his association with Dara Shikoh.

The mesmerizing events recorded in *Chahar Gulshan* sometimes reveal the personality of the author. How deeply he was attached to the humanistic behavior! There is not a single occasion where he can be found involved in sarcasm on the belief or faith of others; rather he is seen bowing his head in reverence before everyone worth it. A brief information on following *Aulia* and *Sufi*-saints, *Suba*-wise is as follows: "Shahjahanabad: Qadam Sharif — where the relic in the form of the feet of Prophet Muhammad Sahib are placed since the time of Sultan Iltutmish of the slave dynasty. This place is near Lahori Darwaza. From Ist to 12th of the month of Rabiul Awwal, known as Barah wafat also, during this period, a good amount of food is served lavishly to the needy ones on behalf of the royal house especially the royal ladies. In these days a huge crowd, about ten to twelve thousand particularly from the Madari cult, arrive from outside and remain in the complex for twelve days. Thereafter, they move towards the *Khanqah* of Hazrat Qutubul Aqtab Bakhtiyar Kaki to attend the ceremony of his *Urs*. Hazrat Qutubul Aqtab Bakhtiyar Kaki is the son of Kamaluddin Ahmad Musa, birthplace Ush, Farghana. He became disciple of Hazrat Moinuddin Chishti at the age of eighteen. He left for his heavenly abode on the fourteenth of Rabiul Awwal, 636 A.H. in the time of Sultan Iltutmish. The author of *Chahar Gulshan* had assigned a *Khadim* of the *Dargah* of the said saint to perform the traditional *Khedmat* on his behalf and for this he had written a *Wakalatnama* which is published by Prof. Moini in his work about the working of the *Khadims* of the said *Dargah*; Sultanul Mashaikh Hazrat Nizamuddin Aulia, was son of Daniyal who came from Ghaznin to Badaun. Hazrat Nizamuddin Aulia was born there in the time of Sultan Balban in 663

the Shaikh himself and he started thrashing the robbers. Soon all the robbers ran for the life and disappeared. Thereafter, the traveller found the stick again with himself. He performed the journey thereafter safely. Likewise another Hindu disciple of the same *Sufi* was going to take a dip in Ganga on the day of *Amawasya*. Before proceeding to the *Ghat* he went to pay a visit to the said *Sufi*. On enquiring, he told him his purpose. The *Sufi* assured him a holy dip itself in the hospice. After some meditation he realized that he had taken the dip but found he is totally dry. He was worried about the query of his friends about his holy dip as he was not even looking bathed. What will his friends tell him on finding not even drenched. He enquires from his master about his dilemma. Miraculously, he finds himself completely wet within seconds, by merely apprising his master of his problem. One may find more interesting descriptions, amongst the accomplishments of the saints, which may be beyond the periphery of human wisdom and intelligence. In another such narration, the author describes, "on the occasion of the marriage of his son, he went to get blessing from Mulla Muhammad Wali also known as Maulae-Ali, a disciple of Shah Nakka, the revered saint of Shahjahanabad in the time of the author. The author had taken two and half *Ser* milk in a can to be distributed amongst the poor. After obtaining blessing from the Saint, the milk was distributed to one hundred and fifty people but the quantity of the milk did not reduce at all. The author wanted to take away the can, when the saint realized the intention of his disciple and urged him to come after two days as the distribution will go on amongst the poor masses". (f.34b) In the same manner there are ample descriptions of the miracles and accomplishment of *sufi*-saints in this work. The internal evidence shows that the author kept on compiling the information from various sources and some of these were not revealed in the time of Aurangzeb. Author gives a brief

lines as these details are the core and basic source for the compilation of the history of Sufism as well as their role in economic and political affairs of Mughal empire till the first half of 18th c. Readers can also gather information on the socio-cultural history permeating this work. The author tells about the great saints, both Hindu and Muslim, the renowned monasteries, living *Sufis* and religious places of Hindus. In his description of the *Sufis* and their miracles and accomplishments, Chaturman turns into a narrator. His narrative style speaks of the traditional way of narration. His rendering of these details is not based merely on the various sources, rather he regales us with personal anecdotes of the accomplishments of some renowned Sufis of his time, he being himself a regular visitor to there hospices. Chaturman provides information of about ninety *Sufi*-saints of Dehli and famous temples and centre of reverence of Hindus situated in and around Dehli *Suba*. A vivid picture of true composite culture emerges from this source where one comes across the events of varied nature. In these, one finds a believer being swayed away, on mere assurance of the master, like in the context of Shah Ahmad Faqir, a living *Sufi* of the author's time. Describing his accomplishments one may find that he was a protector of the travellers, irrespective of their faith and belief. The author narrates about Thukur Das, a Punjabi trader who was also the disciple of the said saint, who had to go to Sarhind. In those days the route was full of highway robbers. He went to seek the blessing of his master and also expressed his apprehension of the route. The *Sufi* provided him a stick for the journey and assured him a safe passage. When the traveller reached on the outskirts of Tarawari, a small town, on the route to Ambala, a group of highway robbers, about forty-fifty people, gathered to loot him. Thakur Das brought out the stick for his defense. As soon as he brought out the stick, it turned into the embodiment of

provides the geographical location of each *Suba* and thereafter a brief political history. In majority of the cases, he derived the details from *'Ain, Farishta* and some other sources for Ancient History. However it will not be out of place to mention that Jadunath Sarkar added upon some information, especially in regard to the History of Ancient Kashmir and its Hindu rulers from other sources in his English translation. The detail on the Pre-Muslim rule in Kashmir is largely from *Rajtarangini* of Kalhan which was translated in the time of Akbar into Persian. But the chronological detail and names of the Rajas regnal years mentioned in *Chahar Gulshan* seem full of reading errors.

In the course of an introduction to each *Suba* is the history of all the dynasties that ruled India and the various *Subas*, where independent rulers had their domination from the ancient times up to the time of the compilation of the work. *Chahar Gulshan* does no more than offer brief sketches of the ruling houses and their reg Chaturman came to Delhi with Ghaziuddin and worked as a revenue officer; and, as the contents of the work depict, the author had access to the records of the imperial exchequer. According to the years of reign, it also seems to construct a strict chronological order. When he reaches the Islamic period of Indian history, the author provides in many cases the dates of birth of rulers, short histories of their reign, and the date and place of their death.

After a brief history of rulers, the author proceeds towards the short description of the *Aulia* and *Sufi*-saints of each *Suba*. Since many works in recent times have seen the light of the day on the history of Sufism in Indian Subcontinent, it seems irrelevant to reproduce the same here. The details provided by the author will definitely enhance knowledge. Therefore the available details in *Chahar Gulshan* need to be introduced in the following

writers and it has led to confusions galore.

Sujan Rai Bhandari renewed the task began by Abul Fazl and it continued in the centuries to follow. Historical information embodied in *Chahar Gulshan* may not lead to any addition, as remarked by Zahiruddin Malik. in the structure of political history available in other works but detail on the emergence of socio-cultural atmosphere which had its beginning from 14-15th c. and further consolidated in 16-17th c. is available in the present work. It would have been a futile effort to collate the recorded historical data of *Chahar Gulshan* with other works like *Tahmas Nama* of Tahmas Beg which highlights some nobles of Post Muhammad Shah Period who were holding the post of gubernatorial office at Lahore and had to have direct contact with many who considered invaders like Ahmad Shah Abdali. The work *Tahmas Nama* clearly speaks about the cordial relations of Abdali with the people at the helm of the affairs. The present work highlights that even during the tragic 18th c. with its socio-cultural and political crisis and the decline of the central rule, i.e. Mughal empire, the spiritual life and intellectual quests of Indian society did not abate and process of change continued to be manifested in the ever-expanding realm. It also testifies that the constant process of thoughts amongst the thinkers and intellectuals was taking place, to counter the existed crisis and find out the ways out to resist the growing influence of newly arrived culture as well as ridicule and reproach the growing unethical trends of certain classes. Apart from these characteristics, *Chahar Gulshan* also provides a complete survey of the Mughal empire of eighteenth century India, rendered in the First and second *Gulshan*(s), is worth considering as an important source for compiling the economic history of India. Rai Chaturman deviated from the format of its model, *'Ain*. Before embarking upon the revenue reports of each *Suba*, he

Chaturman), and Murshidabad region, the author had spent time in Awadh in the service of Ghaziuddin Khan, before the latter was appointed the Wazir (1748-59) at the imperial court.

Chaturman came to Delhi with Ghaziuddin and worked as a revenue officer; and, as the contents of *Chahar Gulshan* show, the author had access to the records of the imperial exchequer.

From time to time, he notes how the revenue receipts from a particular *sarkar* or *mahal* have not yet reached the capital. At the same time, Chaturman also provides accounts of Hindu and Muslim (*Sufi*) sects, cults, orders, rituals, customs, monasteries and hospices, all of which contribute to a vivid representation of the composite culture of eighteenth-century India. Interestingly many works on socio-cultural history of the said period can be found to be comprising of the same components. Still many of these have yet to see the light of the day. One may come across similar accounts in *Miratul Alam* of Muhammad Bakhtawar Khan (Ed. Sajida Alavi, 1979), *Tazkirat us Salatin-e Chaghta* of Mehmood Hadi Kamwar Khan Hadi (Ed. Muzaffar Alam, 1980), Dargah Quli Khan's *Muraqqa-e-Dehli* (Ed. Ansari, N.H. 1983, English Trans. Chander Shekhar and Shama Mitra Chenoy, 1989) or the *Safarnama-e-Garhmukteshwar* by Anand Ram Mukhlis (Ed. Azhar Ali. 1946).

Works of historiography, particularly by Hindu writers of Persian language show that they have not disowned the rich ancient past and continue to highlight the same in their works. They may have taken cue and encouragement to do so, by Abul Fazl who gave a lengthy description of Pre-Muslim establishment history of Indian sub-continent from the ancient times. It may be mentioned that in the process of transliteration of Indian names, much care has not been taken. Unfortunately, not even by Hindu

mention here that entry into the Mughal imperial service — as a non-Muslim having knowledge of Persian was not easy without the patronage of a high-ranking official from the aspirant's family — as there was also good competition amongst Persian knowing Hindus too. Bhimsen, the author of *Nuskha-i-Dilkusha* — a historical work from the time of Aurangzeb — failed to get the desired employment in the imperial service. He was a resident of Aurangabad, where his family had migrated from Delhi during the years when Shah Jahan was the governor of the Deccan (Sarkar, Studies in Aurangzeb's Period, pp.175-200).

It is interesting that neither Rai Chaturman nor Bhimsen refer to each other in their works, though both were present in Aurangabad during the same time and belonged to the same sub-caste of Saksena Kayasthas*. Detailed account of the life of Rai Chaturman is however not easily available, though hints can be gathered from internal evidence. The value of the work lies in the detailed and first-hand contemporary information on imperial revenue receipts, on trade, crafts, crops-vegetables, fruits, cereals, the comparative prices of commodities, available minerals from the local mines located in different regions etc. He comments as an economist, how it is futile to incur excessive cost over extraction of certain metals — how precious it may be — in certain areas like, extraction of gold and silver in the region of Rajasthan under Agra *Suba*. His description on the European wares that were beginning to appear in the coastal market towns of south India and as well as cultural and geographical glimpses permeate throughout the text. Besides his travels in the Deccan as well as eastern part — including Bengal up to Maldah, Gaur known as Lakhnauti as well as Jannatabad (according to

---

*Usually Nawal Kishor, the renowned publisher of 19th c. is refered as a member of Kayastha family. It is not correct as he was from a Bhargva family - a different caste from Kayastha.

anticipating the British surveys and gazettes of the nineteenth century, this work is also an important source book on the eighteenth century Indian history emerging as a road to what was then a new culture.

While translating the Dargah Quli Khan's *Muraqqa-e-Dehli* (Delhi, 1988) and during subsequent research on the cultural history of eighteenth-century India, I have often consulted *Chahar Gulshan*, both in the original and in the abridged English translation by Jadunath Sarkar (Calcutta, 1901), itself based on one of the two manuscripts of the work preserved in the Khuda Baksh Oriental Library at Patna. The translation and commentary on *Chahar Gulshan* by Jadunath Sarkar and other cataloguers refer to the author as Rai Chaturman Kayastha, though, more precisely he was Chaturman Saksena — Saksena being a sub-caste of the Kayastha caste.Kayasthas who are well known for their intellectual skills, often joined the imperial service.

Rai Chaturman tells us how one of his grandfathers was a *Peshkar* in Bengal (F.37) during the reign of Aurangzeb (d.1707 A.D.). His specific description of Azimabad leads one to believe that he was born and brought up in the said city.

He even speaks about his education and educator in *Chahar Gulshan*. The author's teacher was Ustad Mir Muhammad, also known as Najam Ali Khan (d.1751 A.D.). According the Rai Chaturman, his teacher hailed from township of Kaku (Renowned author Syed Ataur Rehman Kakovi, editor of *Safina-e-Hindi* and other anthologies of Persian poets was from this place), a suburb of Azimabad (Patna) in Bihar. Though he was an imperial official attached with Raja Ajit Singh, he was always pious and led a saintly life. Rai Chaturman was in the service of Aurangzeb at the time when the latter travelled to Deccan. The author of *Chahar Gulshan* also proceeded to Deccan and spent a considerable period of time there. It will not be inappropriate to

Introduction

Persian was the language of learning, high culture, and governance in south Asia for several centuries. During this period there a vast corpus of works appeared on a diverse range of subjects: from the natural sciences to literary writings; from theology and metaphysics to geography, history, and economics. These sources are very rich and contain most valuable information related to the conditions then prevailing in India.This makes the Persian-language archive an indispensable source of information on medieval India. At the same time, there was a fertile exchange between Persian and the Indian languages, which led to the infusion of many new words and ideas into the latter, thus enriching their literatures.The cross-fertilization of languages also created in time, a new Persian — also known as Indo-Persian or according to *Malikush Shoura* Bahar *sabke Hindi* — shaped by contact with the medieval *apabhranshas* and by indigenous cultures. This new hybrid language grew in prominence and literary excellence as more and more Indian authors began to work in it, often under the patronage of the political elite.

Chahar Gulshan, by the later Mughal revenue officer, Rai Chaturman Saksena, is a fine example of the literary style and the range of interests to be found in the Indo-Persian archive. Modeled after the *'Ain-i-Akbari*, and

this administrative set up. What is remarkable is that *Chahar Gulshan* is not just a political and economic document, because the author weaves, into the fabric of the narrative, socially relevant and important descriptions.

The spiritually evolved intellectual Indian mind has throughout history continued to explore in quest of truth. The period that the author describes is of the decline of once mighty Mughal Empire. There were political uncertainties and economic crises but the intellectual in India was even then looking for a solution to problems being faced by the society. Rai Chaturman has an eye on all these things which he incorporates in his narration. *Chahar Gulshan* thus becomes an immensely important document regarding the social, cultural, political and economic condition of his time.

Prof. Chander Shekhar has critically edited this manuscript (there are several copies available of the same) with painstaking care of a litterateur with an eye for history. A person purely from the field of history or for that matter from the literary field perhaps would not have been able to do justice to this work because of the peculiar nature of the narrative. But Prof. Chander Shekhar is fully equipped to undertake this exercise and he has performed it admirably.

This is the second volume in the Prakashika series, the first being *Diwanzadah*, edited by Prof. Abdul Haq. The NMM is trying hard to bring to light the hidden knowledge wealth of our country in different languages. It is heartening to see that we have commenced our venture with a purely literary work and followed it up with an equally important work in the class of historical literature. I am sure *Chahar Gulshan* will provide very important inputs on the history of medieval India. I also hope that a translation of *Chahar Gulshan* would be possible in the near future to make it accessible to wider readership.

Dipti S. Tripathi
Director
National Mission for Manuscripts

FOREWORD

Medieval India is a period in the history of this country where direct contact with people from other regions of the world became a reality in day to day life of the common man. This led to a lot of cultural as well as linguistic give and take between the two sides. Persian which was once the language of the rulers and political elite was slowly adapted as the lingua franca of this country. In the process it was not only adopted by the people but also adapted to indigenous needs. In due course there developed in India a distinct type of Persian which is generally called Indo-Persian. Another name given to this language was *sabkc* Hindi. Over a period of time it became the language of literary expression also and was the medium of literary creativity for authors till the end of 18th and beginning of 19th century. Pure literary works as well as works of historical importance abound in this language. It was used by all educated people and was not confined to any religious or social group.

Rai Chaturman Saksena Kayasth was a revenue officer in the late Mughal period. He belonged to a family of *Peshkars* in Bengal when Aurangzeb was in power. He was well connected, had received good education and Persian being the medium of education amongst the elite, he was well versed in this language. He had as a revenue officer, access to government records. Thus he was well equipped to write about the political structure, economic condition as also the social fabric of his times.

Chahar Gulshan written by Rai Chaturman is a fine example of political, economic and social history, being presented in one work. He was a keen observer with an eye for minute details. He has provided the full geographical map of decadent Mughal India as also a vivid description of the administrative set up of his period. He has also spelt out financial details of

Published by :

National Mission for Manuscripts

11-Mansingh Road,

New Delhi-110001.

Phone : +91 11 2307 3387

E-mail : director.namami@nic.in

Website : www.namami.org

Co-published by :

Dilli Kitab Ghar

3961-Gali Khankhanan, Jama Masjid,

Delhi-110006.

Phone : + 91 11 23252696

E-mail : dillikitabghar@gmail.com

Price : ₹ 250

Prakashika Series

ISBN 978-93-80829-02-9

978-93-80829-03-6

First published 2011

© 2011, National Mission for Manuscripts

All rights reserved, including those of translation into foreign languages. No part of the book may be reproduced, stored in a retrieval system, or transmitted in any form, or by any means, electronic, mechanical, photocopying, recording or otherwise, without the written permission of the publisher.

Chahar Gulshan

(*Akhbar-un-Nawadir*)

An eighteenth century gazetteer of Mughal India

Rai Chaturman Saksena Kayasth

Edited and Annotated by

Chander Shekhar

National Mission for Manuscripts

Dilli Kitab Ghar

Prakashika Series

Number-2

General Editor

Dipti S. Tripathi

Chahar Gulshan